

علی اصغر شمیم

از نادر

تاکوتای

رضا خان میرج

تاریخ قرن ۱۲ و ۱۳ هجری



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی اصغر شمیم

از نادر
ماکوئی

رضا خان میرج

تاریخ قرن ۱۲ و ۱۳ هجری



کتاب :	از نادر تا کودتای رضاخان میرنچ (تاریخ قرن ۱۲ و ۱۳ هجری)
اثر :	مرحوم علی اصغر شمیم
ناشر :	انتشارات مدبر
تیراژ :	۳۳۰۰ جلد
لینوگرافی :	طلوع
قطع :	رقعی ۳۶۸ صفحه
چاپ اول :	نیر ۱۳۱۶
چاپ دوم :	اسفند ۱۳۶۸
چاپ :	احمدی

کلیه حقوق تجدید چاپ برای ناشر محفوظ است.

بسمه تعالی

«یادداشت ناشر»

کتاب «از نادر تا کودتای رضاخان میرنچ» (تاریخ قرن ۱۲ و ۱۳ هجری) از جمله کتابهای ارزشمندی است که مرحوم علی اصغر شمیم استاد فقید دانشکده ادبیات دانشگاه تهران تألیف نموده و در عین اختصار این دوره از تاریخ ایران را با دقت گزارش داده و تحلیل کرده است از این رو میتواند مورد استفاده علاقه مندان به تاریخ ایران و نیز دانشجویان رشته تاریخ قرار گیرد.

چاپ اول این کتاب در سال ۱۳۱۶ در تهران صورت گرفته است . ناشر ، نظر به ارزش آن و در راستای اهداف فرهنگی خود، به پرداخت تازه‌ای از کتاب اقدام کرده و خرسند است که این اثر را به شکلی شایسته ، در اختیار خوانندگان عزیز قرار میدهد.

«درباره نویسنده»

مرحوم علی اصغر شمیم در ۱۲۸۳ شمسی در شهر همدان تولد یافت. پدرش میرزا داود شمیم از منشیان و معلمان همدان بشمار میرفت. شمیم تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در مدرسه (نصرت) همدان پایان برد و برای ادامه تحصیل به تهران مسافرت کرد و در دانشسرای عالی - که در آن وقت ریاست آنرا دکتر عیسی خان صدیق برعهده داشت و استادانی همچون مرحوم عباس اقبال، مرحوم بدیع الزمان فروزانفر، مرحوم احمد بهمنیار و مرحوم سید کاظم عصار و دکتر رضازاده شفق و دکتر حسینی به تدریس در آن اشتغال داشتند به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۱۰ شمسی به دریافت درجه لیسانس نائل شد. او پس از فراغ از تحصیل به شغل دبیری در دبیرستانهای تبریز پرداخت و در سال ۱۳۱۵ بار دیگر به تهران آمد و به تدریس تاریخ در دبیرستانهای تهران مشغول شد. در سال ۱۳۲۵ سرپرستی اداره فرهنگ اصفهان و در حدود سالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ سرپرستی اداره فرهنگ استان خوزستان را به عهده گرفت. او در برپایی کلاسهای شبانه و پی‌ریزی تعلیمات اکابر سهم عمده‌ای ایفا کرد. چندی نیز در کتابخانه ملی به کار پرداخت و سرانجام در مهرماه ۱۳۲۵ به دانشگاه تهران (دانشکده ادبیات) انتقال یافت و در آبان ماه ۱۳۳۷ بازنشسته شد. اقا در دوران بازنشستگی نیز همچنان به تدریس در دانشکده ادبیات و دانشکده پلیس ادامه داد.

مرحوم شمیم در روز جمعه ۱۲ خرداد ماه ۱۳۴۵ شمسی بر اثر یک بیماری طولانی از دنیا رفت. از مرحوم شمیم دو پسر بنامهای احمد (دکتر جراح) و ایرج (مهندس کشاورزی) و یک دختر بنام ایران‌دخت باقی ماند که ثمره ازدواج با بانو آسیه متینی بود. مرحوم شمیم بیش از نیمی از عمر ۶۲ ساله خود را در خدمت آموزش و تعلیم و تحقیق و تالیف گذراند و در این دوره طولانی خدمات فرهنگی، تالیفات و آثاری از خود یادگار

نهاد که برگزیده آنها عبارتند از: کردستان (۱۳۱۲) مطالعه ای در باب مقامات حمیدی (۱۳۱۲-تبریز) فرهنگ امیرکبیر (۱۳۳۲و۱۳۴۳) ایران در دوره سلطنت قاجار، تاریخ دول معظم (دو جلد-۱۳۳۸)، ایرانیان اشیل (ترجمه -۱۳۲۷) آخرین معشوقه سلطان عبدالحمید (ترجمه - ۱۳۲۴) و نیز جغرافیای اقتصادی اروپا و تاریخ مفصل ایران و همچنین کتاب حاضر: از نادر تا کودتای رضا خان میرپنج (تاریخ قرن ۱۲ و ۱۳ هجری) .
«روانش شاد یادش گرامی باد»

احمد خوشبخت

فهرست مطالب

۴۸	فتح قندهار	۵	یادداشت ناشر
۵۱	فتوحات رضاقلی میرزا	۷	درباره نویسنده
۵۲	لشکر کشی به هندوستان		فصل اول
۵۴	حرکت به جانب لاهور	۱۳	(دوره اول زمامداری نادر)
۵۶	جنگ کرنال	۱۵	اوضاع سیاسی
۶۲	وقایع دهلی	۲۰	قیام نادر قلی افشار
۶۴	بازگشت اردو از هند	۲۲	فتوحات نادر
۶۷	حرکت به طرف بخارا	۲۶	جنگهای نادر با اشرف افغان
۶۹	جنگ خوارزم	۲۹	قلع و قمع ابدالی‌ها
۷۰	بازگشت به کلات و مشهد	۳۱	جنگ شاه طهماسب با عثمانی
	فصل سوم	۳۲	خاتمه سلطنت طهماسب دوم
	(دوره آخر سلطنت نادر)	۳۴	محاربات نادر با سپاه عثمانی
۷۱	حرکت به داغستان	۳۷	طنیان محمد خان بلوچ
۷۳	کور کردن رضاقلی میرزا	۳۸	ملاقات با سفرای عثمانی و روس
۷۵	فتح مسقط به وسیله حکام فارس	۳۹	جنگهای نادر در قفقازیه
۷۷	شورش خوارزم		فصل دوم
۷۹	لشکر کشی به غرب		(سلطنت و فتوحات
۸۰	شورش شیروان	۴۳	خارجی نادر)
۸۳	شورش گرگان	۴۵	سلطنت و فتوحات خارجی نادر

جنگ سوم با سردار قاجار و	۸۵	شورش فارس	۸۵
محاصره شیراز	۱۳۷	خروج مدعی سلطنت در فارس	۸۶
فتح ایالات شمالی	۱۳۸	آخرین فتوحات نادر	۸۸
لشکر کشی به آذربایجان	۱۴۰	مصالحه با عثمانی	۹۰
بازگشت به جنوب	۱۴۳	انحطاط سلطنت	۹۱
سرکوبی شیخ سلیمان بنی کعب	۱۴۵	قتل نادر در فتح آباد قوچان	۹۴

فصل ششم

(سلطنت مستقل	
کریم خان زند)	۱۴۹
فتح جزیره خارک	۱۵۱
سرکوبی حسینقلی خان قاجار	۱۵۴
مقدمات لشکر کشی به عمان	۱۵۶
روابط ایران و عثمانی	۱۵۷
فتح بصره	۱۵۹
وفات کریم خان	۱۶۱
صفات اخلاقی و سیاست کریم خان	۱۶۲
سلسله نسب زندیه	۱۶۷

فصل هفتم

(جانشینان کریم خان)	۱۶۹
حکومت صدروزه زکی خان	۱۷۱
سلطنت ابوالفتح خان در فارس	۱۷۳
سلطنت صادق خان	۱۷۴
سلطنت علیمردان خان	۱۷۶
سلطنت جمفرخان	۱۷۸
قتل جمفرخان	۱۸۱

فصل چهارم

(سیاست داخلی و خارجی	
و جانشینان نادر	۹۷
شخصیت نادر و صفات اخلاقی وی	۹۹
عقاید دینی نادر	۱۰۴
سیاست داخلی نادر	۱۰۶
سیاست خارجی نادر	۱۱۱
جانشینان نادر و فرمانروائی عادل شاه	۱۱۵
سلطنت شاهرخ	۱۱۷
هرج و مرج خراسان	۱۱۹
سلسله نسب افشاریه	۱۲۰

فصل پنجم

(تشکیل دولت زندیه)	۱۲۱
هرج و مرج داخلی	۱۲۳
احوال حکام و مدعیان سلطنت	۱۲۵
کشمکش سرداران	۱۲۷
قیام کریم خان	۱۲۹
جنگ اول با سردار قاجار	۱۳۱
جنگ با آزادخان افغان	۱۳۲
فتح شیراز	۱۳۵
جنگ دوم با سردار قاجار	۱۳۶

فصل هشتم

- (سلطنت لطفعلی خان) ۱۸۳
 جلوس لطفعلی خان ۱۸۵
 جنگ اول با سردار قاجار ۱۸۸
 لشکر کشی به کرمان ۱۹۰
 دوره انحطاط سلطنت لطفعلی خان ۱۹۴
 کوشش لطفعلی خان برای تسخیر شیراز ۱۹۵
 جنگ قبله ۱۹۹
 جنگ شهرک ۲۰۰
 فتح کرمان ۲۰۲
 آخرین جنگ لطفعلی با سپاه قاجار ۲۰۴
 عاقبت لطفعلی خان ۲۰۶
 تشکیل دولت قاجار ۲۰۸
 لشکر کشی به قفقازیه ۲۱۰
 فتح تفلیس ۲۱۲
 تاجگذاری آغامحمد خان ۲۱۴

فصل نهم

- (دوره اول سلطنت قاجار) ۲۱۵
 وقایع داخلی ۲۱۷
 آغامحمد شاه ۲۱۸
 لشکر کشی آغامحمد خان به خراسان ۲۱۹
 محاربات قفقازیه ۲۲۱
 صفات شخصی و سیاست
 آغامحمد خان ۲۲۳
 فتحعلی شاه ۲۲۷
 وقایع خراسان و هرات ۲۲۹
 طغیانهای داخلی ۲۳۲

فصل دهم

(روابط ایران

- با فرانسه و انگلیس) ۲۳۵
 مقدمه روابط ۲۳۷
 آغاز روابط ۲۴۰
 عهدنامه فین کن اشتاین ۲۴۳
 سفارت سرتیپ گاردان ۲۴۵
 ورود هیئت اعزامی در ایران ۲۴۶
 عملیات نظامی هیئت در ایران ۲۴۹
 عدم کامیابی گاردان و علل آن ۲۴۹
 ایران و انگلیس ۲۵۳
 قتل سفیر ایران ۲۵۵
 قطع روابط ۲۵۶
 سفارت سرجونز هارفورد ۲۵۹
 میرزا ابوالحسن خان شیرازی ۲۶۱
 سفارت سوم سر جان ملکم ۲۶۲
 بازگشت سفیر ایران از لندن ۲۶۴
 عهدنامه ایران و انگلیس ۲۶۶

فصل یازدهم

روابط ایران

- با روسیه و عثمانی ۲۲۹
 محاربات روسیه علت جنگ ۲۷۱
 اوضاع گرجستان و بهانه جنگ ۲۷۳
 تعرض روسها به گنجه ۲۷۵
 جنگهای سال ۱۲۱۹ ۲۷۶
 محاربات ۲۱ و ۲۰ هجری ۲۷۸
 جنگهای سال ۲۲ و ۲۶ ۲۸۰

۳۳۵	شرح احوال جمال‌الدین اسدآبادی	۲۸۳	دور دوم محاربات ایران و روس
۳۳۹	اصلاحات داخلی	۲۸۶	وقایع جنگ
۳۴۱	روابط ایران و عثمانی	۲۸۸	تهدید پایتخت - عقد مصالحه
۳۴۴	روابط ایران و اروپا	۲۹۰	قتل گری بایدوف
۳۴۵	روابط ایران و انگلیس	۲۹۱	روابط ایران و عثمانی
۳۵۱	ایران و روسیه	۲۹۲	حکومت سلیمانیه
	فصل سیزدهم	۲۹۳	جنگهای مریوان
	(دوره سوم سلطنت	۲۹۵	حمله به بغداد
	قاجاریه)	۲۹۷	حمله بزرگ ایران
۳۵۵		۲۹۹	جنگ توپراق قلعه
	مقدمه	۳۰۱	عهدنامه ارزنةالروم
۳۵۷			فصل دوازدهم
۳۵۸	سلطنت مظفرالدین شاه		(دوره دوم سلطنت
۳۶۰	بروز انقلاب		قاجاریه)
۳۶۲	مخالفت با مجلس	۳۰۳	مقدمه
	انقراض قاجاریه و انتقال قدرت به رضاخان	۳۰۵	قیام شاهزادگان
۳۶۴	میرینج	۳۰۶	قتل قائم مقام
۳۶۷	کودتای سوم حوت	۳۰۷	محاصره هرات
		۳۰۹	فته آفاخان محلاتی
		۳۱۳	سیدعلی محمد باب
		۳۱۶	قیام سالار در خراسان
		۳۱۸	جلوس ناصرالدین شاه
		۳۲۱	میرزاتقی خان امیرکبیر
		۳۲۲	دفع فته سالار
		۳۲۴	اصلاحات امیرکبیر
		۳۲۵	جنگ آق دربند سرخس
		۳۲۷	تسخیر هرات
		۳۲۹	نهضت فکری و سیاسی
		۳۳۳	

فصل اول

دوره اول زمامداری نادر

۱۱۴۸-۱۱۳۸

اوضاع سیاسی - قیام نادر قلی افشار

اوضاع سیاسی ایران

تجزیه قوا و تقسیمات ارضی - سقوط اصفهان پایتخت صفویه بدست محمود افغان در سال ۱۱۳۵ هجری و تسلیم شدن شاه سلطان حسین به سردار افغان به وحدت سیاسی و ارضی ایران خاتمه داد و بساط با عظمت سلطنت صفوی در اصفهان بر چیده شد. محمود افغان که از پایداری و رشادت مردم ایران در برابر سپاهیان خویش سخت به هراس افتاده رویه معتدلی را که در آغاز حکومت خود در ایران مرکزی و جنوبی نسبت به مردم پیش گرفته بود ازدست داد و جنون آدم کشی و ظلم و ستم بر مغز وی مستولی شد و حرکات ناهنجار او آتش تنفر و کینه ایرانیان را که از آغاز استیلای افغانها به هیچ وجه نخواستند بودند حکومت و سلطه ایشان را بر خود هموار کنند تیزتر گردانید و زمینه مساعدی برای احیای سلطنت صفوی در شمال و شمال غربی ایران که در قلمرو نفوذ طهماسب دوم فرزند شاه سلطان حسین بود فراهم شد (۱) طهماسب دوم که از اصفهان گریخته بود و در قزوین فراریان قزلباش و برخی از سران سپاه صفوی را دور خود گرد آورده در طی سالهای ۱۱۳۵-۱۱۳۶ بر قزوین و تهران استیلا یافت و در سال ۱۱۳۶ تبریز را نیز از سپاه ترک باز گرفت و سکه و خطبه به نام خویش کرد و از تبریز دو تن از امرای دربار خود را برای عقد مصالحه به روسیه و

۱- دستجات سپاه محمود در قزوین و همدان دچار مقاومت دلیرانه مردم آن بلاد شدند و در قزوین قریب به سه هزار نفر از افغانها در شهر به قتل رسیدند و در همان اوقات در خوانسار شورش عظیمی بر ضد افغانها برخاست .

عثمانی فرستاد (۱) و خود عازم گرگان شد که به کمک ایل قاجار خراسان را تحت تصرف درآورد.

پطر کبیر موسس دولت جدید روسیه که از دیر زمانی چشم طمع به سرزمین حاصلخیز قفقاز دوخته بود در اواخر دوره سلطنت شاه سلطان حسین روابطی با ایران برقرار کرد (۲) و چون از هرج و مرج اوضاع اصفهان آگاه شد در سال ۱۱۳۷ (۱۷۲۳ میلادی) ۲۰ هزار سپاه به داغستان روانه کرده دربند را متصرف شد و دو دسته سپاه روس در رشت بخشکی نشستند مردم گیلان بواسطه کینه‌ای که نسبت به افغانها داشتند شهر رشت را به قوای روس تسلیم کردند. در همان سال ۳۰ هزار سپاه عثمانی در آذربایجان پیش آمدند و تبریز را پس از مقاومت بسیار سختی که از طرف مردم آن شهر به عمل آمد اشغال نمودند (۱) در این موقع بواسطه رقابت دیرینه روس و عثمانی بر سر تصرف قفقازیه و ترس و وحشت هر یک از آن

۱- اسمیل یک از بستگان میرزا محمد حسین خان وزیر طهماسب مأمور دربار روسیه و محمد رضا خان عبداللہ مأمور دربار عثمانی گردیدند.

۲- پطر کبیر دوبار به ایران سفیر فرستاد یکی در سال ۱۷۰۸ هجری به سرپرستی یک نفرارمنی به نام Israel, oriz و دیگری در سال ۱۷۱۵ هجری به سرداری Artemi, volinski شاه سلطان حسین هر دو هیئت را به احترام زیاد پذیرفت ولی از رفتار و گفتار سفرای مزبور نظریات پطر درباب تسخیر قفقاز و ولایات شمالی ایران به خوبی معلوم شد. هیئت سوم برای اعتراض به رفتار مردم شیروان نسبت به کاروان تجارتی روسیه عازم ایران شدند و وقتی رسیدند که اشرف افغان بر اصفهان حکومت می کرد وبوسیله ایشان به پطر کبیر پیغام داد که قفقاز تحت استیلای او نیست. و این امر سپاه روس را در عملیات جنگی در قفقاز به کلی آزاد گذاشت.

۱- مردم تبریز پس از مقاومت سخت و وارد کردن تلفات زیاد در سپاه عثمانی با زن و اطفال خود شهر را رها کرده برای آنکه تنگ تبعیت ترکها را بر خود هموار نکنند به اردبیل پناهنده شدند.

دو دولت در پیشرفت دولت دیگر زمینه‌ای برای عقد قرارداد تقسیم نواحی مفتوحه فراهم گردید و نمایندگان دو دولت در قسطنطنیه به وساطت سفیر فرانسه قراردادی در باب تقسیم ایران شمالی و غربی منعقد ساختند. ۱۱۳۸ هجری (مطابق با ۱۷۲۴ میلادی). به موجب آن قرارداد تمامی ولایات شمالی ایران در حول بحر خزر و اراضی کنار رود کورا و ارس تا حد خطی که شمالاً و جنوباً از اردبیل و مشرق همدان بگذرد سهم دولت روسیه و تمام اراضی و ولایات واقع در مغرب خط مزبور یعنی تبریز و رضاییه و کرمانشاهان و کردستان نصیب دولت عثمانی گردید و به نمایندگان شاه طهماسب نیز گوشزد کردند که اگر شاه با تصمیم مزبور موافقت نماید سپاه مختلط روس و عثمانی او را در تصرف سایر بلاد ایران و تاج و تخت صفویه یاری خواهد کرد و در صورت امتناع وی دول مزبور شاهزاده دیگری را از خاندان صفوی به سلطنت ایران منصوب خواهند نمود.

محمود افغان در سال ۱۱۳۸ هجری به دست اشرف پسر عموی خود کشته شد و اشرف با مشکلات زیادی در تسخیر بلاد غربی و جنوبی ایران مواجه گردید و پس از زردوخورد با سپاه عثمانی در همدان تسلط آن دولت را بر کردستان و لرستان و خوزستان تصدیق کرده معاهده‌ای با پاشای بغداد منعقد نمود و خود را تحت حمایت دولت عثمانی قرارداد سپس متوجه بلاد شمالی ایران و خراسان گردید از طرف دیگر شاه طهماسب که در استرآباد فتحعلی خان قاجار را به خدمت خود داخل کرده و قوتی گرفته بود یکی از سرداران خود محمدعلی خان قوللر آغاسی را به تصرف قم و فتحعلی خان را به تسخیر تهران مامور نمود. محمدعلی خان در قم با اشرف افغان روبرو شد و پیشرفت او را به طرف شمال متوقف ساخت و فتحعلی خان نیز سپاه افغان را در تهران سرگرم نمود و بدین ترتیب حوزه شمالی عراق عجم میدان زردوخورد بین شاه طهماسب و اشرف افغان گردید و دو دولت روس و عثمانی با فراغت خاطر نواحی شمالی و غربی را تحت اشغال قوای نظامی خویش درآوردند.

زمانی که روس و عثمانی مغرب و شمال ایران را اشغال کردند و عراق عجم میدان نزاع بین شاه طهماسب و اشرف افغان بود در خراسان نیز قوای جدیدی به وجود آمد و کار تجزیه ایران به آخرین مرحله خود رسید. ملک محمود سیستانی (۱) که در زمان شاه سلطان حسین از جانب آن پادشاه بر ناحیه جنوب غربی خراسان یعنی ولایات گلشن و فردوس (طبرس و تون سابق) حکومت می کرد چون خبر فتح اصفهان را به دست محمود غلزایی (۲) شنید به مشهد تاخت و آن شهر را تحت استیلای خود درآورد و زمانی که شاه طهماسب دوم در آذربایجان بود وی بر قسمت اعظم خراسان مرکزی و غربی تا نیشابور مسلط گردید ولی چون متصرفات او از جانب مشرق تحت تهدید افغانهای ابدالی هرات و از جانب شمال مورد تعرض ترکمانان و ازبکان بود نتوانست نفوذ خود را از حدود خراسان غربی به طرف عراق عجم بسط دهد.

در کلات و دره شمالی خراسان یعنی ولایات قوچان و دره گز که محصور به کوهستان است قوه دیگری بوسیله نادرقلی افشار فراهم می شد و کشمکش و زدو خورد بین سردار مزبور و ترکمانان و ازبکان در حوالی ابیورد و نسا و ولایت مرو ادامه داشت و در این موقع شاه طهماسب دوم به قصد تصرف خراسان که سرزمین وسیعی برای تهیه قوای نظامی و افراد سپاه بود از آذربایجان به آن ایالت نزدیک می شد و می خواست در مقابل ملک محمود سیستانی متحدین جدیدی برای خود فراهم کند.

بنا بر مقدمه فوق الذکر در سال ۱۱۳۸ هجری در ایران هیچ گونه

۱- مورخین او را از خاندان صفاری نوشته اند.

۲- در حوالی قندهار و افغانستان جنوبی قبایل متعددی مانند هزاره و بارک زائی - یوسف زائی - و غلزائی سکونت داشتند و طایفه غلزائی (غلجائی) بعد از تسلط محمود بر اصفهان در قندهار قوت گرفتند. نادر پس از فتح قندهار عده زیادی از طوایف هزاره و یوسف زائی را بخدمت خود داخل کرد.

وحدت سیاسی واداری وجود نداشت و متصرفات خاندان صفوی بین قوای متعدد تقسیم شده بود. درایران غربی قوای عثمانی درشمال غربی و شمال قوای روسیه در آذربایجان و ولایات خمسه و قزوین قوای شاه طهماسب و در خراسان ملک محمود سیستانی و افغانهای ابدالی فرمانروایی داشتند و اشرف افغان در مرکزایران محصور به قوای متعدد بود و برای تحکیم اساس سلطنت خویش می کوشید. نادر در مدت ده سال بر کلیه قوای مزبور غالب آمد. و دولت واحدايران را از نو تاسیس کرد.

قیام نادرقلی افشار

اصل و نسب - نادرقلی در ۲۸ محرم ۱۱۰۰ هجری (مطابق با ۲۲ نوامبر ۱۶۸۸ میلادی) در دستجرد از قراء دره گز واقع در دره شمالی خراسان متولد شد (۱) پدر او امامقلی فرزند نادرقلی از قبیله قرخلو (یا قراخلو) بود که مورخین آن را جزو قبایل افشار ذکر کرده‌اند. طایفه افشار از طوایف معتبر ترکمان بودند که در حین تاخت و تاز مغولها به ایران مسکن خود را در حوالی رود اترک رها کرده به آذربایجان رفتند و شاه اسمعیل اول صفوی قسمتی از ایشان را مجدداً به شمال خراسان کوچانیده در حوالی ابیورد و نسا جای داد. این قبیله با جمعی از طوایف کرد و جلایر در دوره سلطنت صفویه عهده دار حفظ معابر شمالی خراسان بودند و از طرف دربار ایران وظیفه و مقرری سالیانه داشتند که بوسیله عمال خراسان به روسای ایشان داده می شد و مقارن قیام نادر عده طوایف کرد به ۶۰۰ خانوار و تعداد ایلات جلایر به ۴۰۰ خانوار می رسید. کردها در حوالی قوچان و جلایر و افشار در شیروان و دره اسفراین ساکن بودند و نادر به خوبی می توانست با جلب روسای این طوایف که امید ایشان از دربار ایران به کلی قطع شده بود قوای کوچکی برای خود تشکیل دهد.

نادر مدتی از دوره جوانی را در اسارت ازبکان گذراند و در سن ۲۱ سالگی پس از فوت مادر خود از چنگ ازبکان رهایی یافت و خود را برای مبارزه و ستیزه با طوایف مهاجم به خراسان آماده نمود و از سن ۲۵ سالگی وارد زندگی سپاهی شد و در جنگهای با طوایف ازبک و دفاع از سرحدات خراسان رشادت زیاد بخرج داد و در اوایل سن سی سالگی که جوانی رشید و جنگجو و بسیار شجاع بود دختر یکی از امرای افشار را (۲) به زنی گرفت و

۱- در دوره سلطنت نادر به امر او بنائی در دستجرد به نام مولود گاه یادگار تولد وی

ساخته شد.

۲- نام این امیر را بابا علی یک نوشته اند.

پس از یک سال رضاقلی متولد شد و در همان اوقات نادر بر قلعه کلات که مقر حکمرانی عمومی او بود مسلط گردید و درصدد آن برآمد که از طوایف کرد و افشار و جلایر قوایی برای تصرف مشهد فراهم کند.

تنه قوا - روسای ایلات جلایر و کردهای قوچان اگرچه از دربار ایران قطع روابط کرده بودند ولی با قدرت و نفوذی که در حوزه محلی خویش داشتند به آسانی سلطه و فرمان نادر را گردن نمی نهادند علی الخصوص که آوازه فتح آذربایجان به وسیله شاه طهماسب دوم در خراسان پیچید و نهضتی در میان ایلات سرحدنشین آن ناحیه ایجاد کرد و نادر را از نیل به مقصود خود به کلی مایوس نمود و در همان اوقات ملک محمود سیستانی در مشهد قدرت بهمرسانید و شاه طهماسب دوم با اردوئی که از سپاه متفرق قزلباش و ایلات قاجار تنه کرده بود درصدد حرکت به جانب خراسان برآمد و کردهای قوچان برای پیوستن به اردوی او آماده حرکت گردیدند لیکن شاه طهماسب بریکی از روسای ایشان به نام نجفعلی خان قراچورلو که قبلاً به خدمت وی شتافته بود خشم گرفت و او را کشت و در نتیجه کردهای قوچان فرمان نادر را پذیرفتند و اندکی بعد طهماسبقلی خان جلایر نیز با مردان جنگی ایل خود به نادر پیوست و نیروی کوچکی مرکب از هزار و پانصد مرد جنگی در کلات گرد آمد و همین دسته کوچک هسته اصلی سپاه بزرگ نادر گردید.

فتوحات نادر

فتح مشهد - ملک محمود سیستانی حاکم سابق تون (فردوس فعلی) همین که در مشهد استقرار یافت بوسیله تحریک حس نفاق و ستیزگی بین طوایف کرد و افشاراز پیشرفت نادر جلوگیری نمود و چندین بار برای فتح کلات کوشش کرد و نتیجه نگرفت ولی دسته ای از سپاه قزلباش را که طهماسب دوم به سرداری رضاقلی خان برای دفع او از آذربایجان به خراسان فرستاده بود در جوین شکست داد و برنیشابور مسلط شد و سپاه نادر را نیز در حوالی قوچان متوقف ساخته به نام خود سکه زد و در مشهد تاجگذاری کرد (۱۱۳۸).

نادر برای این که قوای کافی جهت فتح مشهد فراهم سازد به قلع و قمع طوایف اطراف مرو مشغول شد و پس از دوماه زدوخورد جمعی از طوایف کرد و افشار را به خدمت خود داخل نمود و قوای او به ۳ هزار نفر رسید در این موقع شاه طهماسب بواسطه فشاری که از قوای عثمانی و افغانهای اصفهان براو وارد می شد آذربایجان را رها کرد و به طرف خراسان روی آورد و در شوال ۱۱۳۹ وارد دامغان گردید و حسنعلی بیک پسر رئیس غلامان خاصه خود را که لقب معیرالممالکی بدو داده بود نزد نادر روانه کرد (۱) و او را به طرف خود خواند. نادر پذیرفت و جمعی از سپاهیان خود را به حفظ قلعه کلات گماشته با بقیه سپاه عازم دامغان و با رتبه فرماندهی دوم لشکر وارد خدمت شاه شد و بلافاصله به همراهی فتحعلیخان قاجار سردار بزرگ و فرمانده کل اردوی شاه طهماسب عازم تسخیر مشهد گردید.

اردوی مختلط طهماسب دوم و نادر بدین ترتیب برای فتح مشهد به

۱- نادر قبل از حرکت طهماسب دوم به جانب خراسان بوسیله ملاعلی اکبر خراسانی که بعدها ملاباشی نادر گردید نامه ای مبنی بر اظهار اطاعت و فرمانبرداری نسبت به شاه تقدیم طهماسب دوم نمود و این امر مقدمه ماموریت معیرالممالک گردید...زیتة التواریخ .

حرکت آمد ولی نادر با حضور فتحعلیخان که وجود خود را سبب اصلی قوت گرفتن شاهزاده صفوی می دانست و شاید می خواست نادر را تحت نفوذ خویش درآورد نتوانست از اختیارات محدودی که شاه بدو داده بود استفاده کند ناچار در صدد برآمد که سردار مزبور را از میان بردارد و بالاخره با مقدماتی که در مذاکره بامعیرالممالک فرستاده طهماسب آماده ساخته بود (۱) سردار قاجار را در ضمن اردو کشی به مشهد از میان برداشت (۲) و خود از جانب شاه فرمانده کل اردو و والی خراسان شد.

فتح مشهد به آسانی صورت گرفت زیرا بعضی از سران سپاه ملک محمود قبلاً تبعیت شاه طهماسب را پذیرفته و به نادر وعده مساعدت داده بودند دروازه شهر در ۱۶ ربیع الاول ۱۱۳۹ به روی سپاهیان نادر باز شد و وی پس از دستگیری ملک محمود فوراً جمعی از افراد کرد و افشار را در ک دولتی جای داد و از همین تاریخ مشهد پایگاه عملیات نظامی نادر گردید.

طهماسب که در پی نادر با جمعی از قزلباش در حرکت بود چون طرز رفتار وی را در مشهد شنید مضطرب شده به جانب قوچان رفت و از آنجا به بعضی از بزرگان مشهد نامه نوشته نادر را به خیانت متهم ساخت، نادر طهماسب را در قوچان محاصره کرد و وی ناچار به تسلیم شد و در همان زمان نادر برای دفع غائله مشهد ملک محمود و جمعی از بستگان و هواخواهان او را به قتل رسانید و حوزه مشهد و خراسان شمالی ظاهراً تحت استیلای شاه طهماسب و در حقیقت زیر نفوذ نظامی نادر درآمد.

جنگ با افغانهای ابدالی - جنگ نادر با افغانهای ابدالی که به سرداری الهیار خان در هرات و خراسان جنوبی تا حدود ولایت طبس (گلشن امروزه) استقرار یافته بودند از اواخر سال ۱۱۴۰ شروع شد ولی در همان زمان وقایعی پیش آمد که فتح هرات و حمله قطعی به قوای الهیار خان را متوقف

۱- گویا بین معیرالممالک و نادر راجع به قتل فتحعلی خان قاجار مذاکراتی به میان

آمده بود.

۲- قتل فتحعلی خان در اردوی نادر در ۱۴ صفر ۱۱۳۹ اتفاق افتاد.

ساخت. از آن جمله یکی این بود که طهماسب دوم با اصرار زیادی می خواست نادر را به مرکز ایران برای دفع اشرف روانه کند و چون نادر از لحاظ مصالح نظامی سرکوبی ابدالی های هرات را مقدم می شمرد زیربار نرفت طهماسب فوراً محمد علی خان قوللر آغاسی را به نیابت سلطنت و فرمانبرمائی کل آذربایجان و ولایات مرکزی ایران منصوب کرد و این امر بر نادر گران آمد و شاه را به توقف در مشهد مجبور ساخت و خود برای آنکه عملیات نایب السلطنه جدید را به کلی ناچیز جلوه دهد با سپاه کمی به جانب گرگان تاخت واز آنجا تا حوالی شهر کراسنودسک فعلی در کنار دریای خزر پیش رفت و با سرعت استرآباد و مازندران را از سپاه محمد علی خان باز گرفت و در همین اردو کشی دسته ای از سپاه نادر با نیروی روسیه در گیلان و دسته دیگر بابعضی از سپاه اشرف در تهران مصادف و زدو خورد مختصری بین ایشان اتفاق افتاد. نادر فوراً سفیری نزد روسها فرستاده ایشان را به تخلیه ولایات شمالی و شمال غربی ایران دعوت کرد و ایشان چون در مدت توقف در گیلان از رطوبت هوا صدمات زیاد دیده بودند (۱) آن نواحی را تخلیه کردند و جمعی از قوای روسیه در دربند باقی ماندند.

پیشرفت سریع نادر در ولایات شمالی ایران طهماسب دوم را بالاخره به قبول پیشنهادات وی مجبور ساخت و نادر پس از مراجعت به مشهد در شوال ۱۱۴۱ عازم تسخیر هرات و سرکوبی ابدالی ها گردید. در این موقع ابدالی ها به دودسته تقسیم شده بودند یک دسته به سرداری الهیارخان در حوالی کافر قلع هرات اردو زده و دسته دیگر به سرداری ذوالفقارخان تا نزدیکی تربت شیخ جام پیش آمده بودند ولی همین که اردوی نادر به جانب مشرق در حرکت آمد دودسته سپاه افغانی در کافر قلع به هم پیوستند و الهیارخان ۱۵ هزار سپاه به حفظ هرات گماشت. جنگ کافر قلع سه روز متوالی طول کشید و عاقبت افغانها که از پافشاری سپاه نادر به غضب آمده بودند

۱- در مدت ده سال توقف در ولایات شمالی ایران قریب ۱۳۰ الی ۲۰۰ هزار نفر از

انراد سپاه روس تلف شده بودند.

از سنگرها خارج و به صفوف سپاه ایران حمله بردند و نادر از این پیش آمد استفاده کرده با سواران زیده خود بر سر پیادگان افغانی تاخت و جنگ به نفع او خاتمه یافت . اللهیارخان به جانب هرات عقب نشست و عاقبت در قلعه شهر متحصن شد نادر در ظرف یک روز بیش از ۸ ساعت متوالی قلعه را گلوله ریز کرد و اللهیارخان تسلیم شد. نادر بنا بر مصالح سیاسی و نظامی و به صوابدید شاه طهماسب حکومت هرات را به اللهیارخان داد و جمعی از طوایف جمشیدی از افغانهای ابدالی را به سپاه خود ملحق نمود و در ذی-الحجه ۱۱۴۱ به همراهی شاه طهماسب که در پی او حرکت می کرد و ناظر اعمال او بود به مشهد بازگشت و بدین ترتیب نادر که قصد سرکوبی اشرف و تصرف اصفهان را داشت از جانب سرحدات شرقی خراسان آسوده خاطر شد.

جنگهای نادر با اشرف و تصرف ولایات مرکزی و غربی

اشرف افغان که خبر پیوستن نادر را به طهماسب دوم شنیده بود بعد از آن که قوای خود را از حوالی همدان و قزوین به اصفهان احضار کرد در محرم سال ۱۱۴۲ از پایتخت خارج و برای دفع شاه و سردارشجاع او عازم خراسان گردید. از راه تهران خود را به سمنان رسانید و آن شهر را در محاصره گرفت و جلوداران (۱) او به سرداری صیدل در قریه مهماندوست نزدیکی دامغان مقابل جلوداران اردوی نادر که به سرداری حاج بیک افشار حرکت می کردند ظاهر شدند ولی قبل از آن که زدو خورد قطعی بین ایشان اتفاق افتد نادر و اشرف در رسیدن و قوای اشرف در کنار رود کوچک مهماندوست مغلوب گردید (۲). نادر پس از جنگ مهماندوست فرصت جمع آوری قوا به اشرف نداد و نیروی خود را به جانب تهران جلو برد و در سر دره خوار نزدیکی تهران دستجات متفرق افغان را که به زحمت گرد آورده بود بار دیگر درهم شکست اشرف تهران را رها کرده به اصفهان گریخت و در آنجا از شدت غضب و نومیدی بیش از ۳ هزار نفر از خاندان سلطنتی صفویه و رجال و اعیان شهر را کشت که شاه سلطان حسین نیز جزو آنها بود سپاه نادر تهران را متصرف شدند و سردار پس از گماشتن ساخلو در آن شهر برای آن که کار اشرف را یکسره کند با سرعت بجانب اصفهان تاخت و اشرف را که با قوای معدود خود در مورچه خورت اصفهان برای دفاع حاضر شده بود بار سوم مغلوب نمود و سه روز بعد از آن جنگ نادر با جمعی از خواص خود وارد اصفهان شد (۲۳ ربیع الاول ۱۱۴۲) و چند روز بعد شاه طهماسب در رسید و در میان هلهله و شادی و مسرت عمومی به قصر سلطنتی وارد گردید.

۱- این اصطلاح که فعلاً در ارتش ایران متداول است به جای مقدمه الجیش

(Avant Garde) استعمال شده است.

۲- جنگ در شنبه ۶ ربیع الاولی ۱۱۴۲ اتفاق افتاد.

رشادت و هنر نظامی نادر روسای قزلباش را بر سر حسد آورده بود به همین جهت وقتی نادر اصفهان را فتح کرد و شاه نسبت به او ابراز محبت و مهربانی نمود روسای قزلباش به بد گوئی از نادر پرداختند و سردار مزبور نیز در مقابل این سعایت و بد گوئی در صدد برآمد که با سپاه خود به خراسان برگردد و قزلباش نیز این پیشنهاد را پسندیدند لیکن شاه بیش از حد نادر را نوازش و از او تقاضا نمود که در اصفهان بماند. نادر نیز برای ابراز خدمتگزاری نسبت به شاه از اصفهان خارج شده روی به شیراز نهاد و بقیه السیف اشرف را در دشت زرقان نزدیکی شیراز به کلی متفرق و نابود ساخت و اشرف با چند تن از همراهان در صدد آن برآمدند که از راه بلوچستان و کرمان خود را به قندهار برسانند ولی در بلوچستان همراهان قندهاری وی سر او را بریده نزد نادر فرستادند. نادر سفیری به هندوستان روانه کرد تا خبر این فتح را به محمد شاه گورکانی ابلاغ و از او تقاضا کند که هر وقت نادر به جانب قندهار لشکر کشی کند پادشاه هند فراریان افغان را به خاک خود راه ندهد (جمادی الثانی ۱۱۴۲). جنگ زرقان به طور قطع به تسلط و غلبه افغانها بر ایران خاتمه بخشید و ایران شرقی و مرکزی زیر فرمان شاه طهماسب دوم قرار گرفت و بار دیگر سلطنت صفویه تجدید گردید.

نادر از شیراز با سپاهی که همراه داشت عازم کهگیلویه و سرکوبی بختیارپا گردید و عید نوروز را در بشت از بلاد بختیاری گذرانید و پس از تسخیر شوشتر و دزفول و خرم آباد به بروجرد وارد شد و خبر تسخیر ولایات مزبور را به شاه طهماسب رسانید. شاه که در این وقت خود را بر سریر سلطنت مستقر می دید از خدمات سردار خود به قدری مسرور شد که فوراً تاجی مرصع به جواهر با فرمان حکومت ولایات شمالی و غربی ایران و خراسان برای نادر فرستاد و در همین زمان برای آن که مرحمت خود را نسبت به سردار کامل کند دوتن از خواهران خود را به عقد ازدواج نادر و فرزند ارشد او رضا قلی میرزا در آورد (۱) و این امر بیش از پیش موجب

۱- یکی از خواهران خود را به نام راضیه خانم به ازدواج نادر در آورد و خواهر دیگر را بنام فاطمه سلطان بیگم به رضاقلی میرزا داد.

تحریک حسد قزلباش نسبت به نادر گردید.

نادر ایلات بختیاری را در کهگیلویه و درجزینی ها (۱) را که همدست افغانها بودند در همدان سرکوبی نمود و دسته‌ای از سپاه عثمانی را با سردار ایشان عبدالرحمن پاشا در نهاوند و ملایر پراکنده ساخت و کرمانشاهان نیز از سپاه عثمانی تخلیه شد و وی به جانب آذربایجان حرکت کرد (محرم ۱۱۴۳).

ورود نادر به آذربایجان قوای عثمانی را متوحش ساخت و متدرجاً به طرف ارمنستان و قفقاز عقب نشستند. نادر وقتی به مراغه رسید سه هزار خانوار از ایلات افشار قرخلو را از آن ولایت به خراسان کوچانید و در محرم ۱۱۴۳ وارد تبریز شد و در همان اوقات شنید که در قسطنطنیه شورش عظیم بر ضد سلطان احمد خان ثالث برخاسته و دربار عثمانی از هر جهت دچار اغتشاش گردیده است. لذا تصمیم گرفت که سفر جنگی خود را تا نخجوان و ایروان ادامه دهد ولی رسیدن خبر طغیان ابدالی ها در هرات نقشه نادر را به کلی بر هم زد ناچار بیستون بیک افشار را در تبریز گذاشت و با عجله از راه قزوین و تهران عازم خراسان گردید.

قلع و قمع ابدالی ها

پس از آن که نادر اللهیار خان را به حکومت هرات و ذوالفقار خان را به حکومت فراه و برادر خویش ابراهیم خان را به ولایت خراسان منصوب نمود و با سپاه خود به مرکز ایران روانه شد ذوالفقار خان با اللهیار خان بنای مخالفت گذاشت و عاقبت در محرم ۱۱۴۳ موقعی که نادر در همدان بود اللهیار خان را از هرات بیرون کرد و او به ابراهیم خان پناه برد و مجدداً در صدد حمله به هرات برآمدند، لیکن ذوالفقار خان با سپاه خویش به مشهد تاخت و در ۱۳ محرم به پای حصار مشهد رسید و ابراهیم خان را در بیرون آن شهر شکست داد و چون خبر حرکت نادر را به خراسان شنید مشهد را رها کرده سپاه خود را بین مرو و سرخس متفرق نمود نادر ایلات ترکمان و یموت را در گرگان سرکوبی کرد و ایشان به ریگزارهای اطراف خیه پناهنده شدند. نادر در ربیع الثانی آن سال به مشهد رسید و ایلاتی را که از سایر نقاط ایران به خراسان کوچانیده بود باز دید کرد (۱). در این موقع نیروی بزرگی از افغانهای ابدالی و غلجائی به سرداری حسین خان غلجائی برادر محمود افغان در هرات گرد آمد و نادر تا ۲۰ کیلومتری هرات پیش رفت و سپاه خود را در جبهه ممتدی بین بلخ و قندهار در حدود ولایات مرو و سرخس و سیستان به حالت تعرض و حمله برگماشت و مدت ۴ ماه عملیات نظامی نادر در این جبهه ادامه داشت عاقبت مردم هرات ذوالفقار خان را از شهر رانده به حکومت اللهیار خان دست نشانده نادر تسلیم شدند اما همین که اللهیار خان وارد شهر گردید خود از در مخالفت در آمد (صفر ۱۱۴۴) هرات بوسیله نیروی نادر در محاصره افتاد. افغانها پایداری و مقاومت سختی بروز دادند ولی پس از شکستی که در کبوترخان نزدیکی شهر از نادر دیدند شهر را رها کردند و سپاه نادر آن را اشغال نمود. اللهیار خان به امر نادر به هندوستان تبعید شد و جنگیان وی به دره شمالی خراسان در ناحیه

بین سمنان و ابیورد کوچیدند. ابراهیم خان نیز قوای حسین غلجائی را در
فراه شکست سختی داده وی را به سرحدات هند و افغان متواری
ساخت (رمضان ۱۱۴۴).

خاتمه سلطنت طهماسب دوم

نادر در موقع حرکت به طرف هرات از آذربایجان یکی از امرای خویش رضا قلی خان شاملو را به سفارت به دربار عثمانی فرستاد تا جلوس سلطان محمود خان خامس را به سلطنت تبریک گوید و ضمناً در باب ولایات غربی ایران با امنای آن دولت مذاکره کند. سفیر مزبور هنوز به اخذ نتیجه موفق نشده بود که جنگ کوریجان پیش آمد و متن عهدنامه بغداد بین شاه طهماسب و احمد پاشا به دربار عثمانی رسید و چون به موجب عهدنامه مزبور شهر تبریز واگذار می شد امرای دربار عثمانی بر آن اعتراض کردند و در نتیجه وزیر اعظم آن دولت توپال عثمان پاشا از مقام وزارت افتاد. نادر نیز از این پیش آمد سخت به خشم آمد. علی الخصوص که بعد از آن همه کوشش و تحمل زحمت در مشرق ایران سران سپاه وی به هیچ وجه حاضر نبودند به چنین ننگی تن در دهند. ناچار بوسیله اعلامیه هائی که منتشر ساخت به مردم ایران و مخصوصاً اهالی اصفهان مضار عهدنامه بغداد را گوشزد کرد و فوراً به دربار عثمانی و بغداد پیغام فرستاد که امرای ارتش ایران هرگز به قبول شرایط آن عهد نامه راضی نخواهند شد و دولت عثمانی باید ولایاتی را که همیشه در قلمرو حکومت صفویه بوده است به نیروی ایران واگذار نماید والا آماده جنگ باشد.

نادر در خراسان و افغانستان که بواسطه انتشار خبر شکست شاه نهضت کوچکی بین مردم آن ایجاد شده بود تشکیلات نظامی و حکومتی خود را کامل کرد و فرمانفرمائی خراسان را به ابراهیم خان سپرده با سپاهی که عده آن به ۶۰ هزار نفر بالغ بود و بخشی از آن را افغانهای ابدالی و ترکمانان تشکیل می دادند در محرم ۱۱۴۵ به طرف دشت گرگان حرکت کرد و در گرگان به او خبر رسید که روسها ولایات شمالی را تخلیه کرده اند. نادر به شاه طهماسب پیغام فرستاد که با سپاه خود در قم یا تهران به او ملحق شود ولی شاه زیر این بار نرفت و نادر را به اصفهان دعوت کرد. نادر در بیرون دروازه شهر اصفهان اردو زد و شاه را برای بازدید و رژه سپاه به

جنگ شاه طهماسب با عثمانی

شاه طهماسب معتقد شده بود که آنچه که نادر بخشیده است خود کشور بزرگی را تشکیل می دهد و برای تسخیر و اشغال آذربایجان احتیاجی به وجود او نیست (۱) سران قزلباش نیز با او همعقیده بودند به همین مناسبت در جمادی الثانی ۱۱۴۳ برای جنگ با قوای عثمانی به طرف آذربایجان حرکت کرد و از راه همدان وارد تبریز شد و بیستون بیک افشار را از حکومت انداخت و خود با ۱۸ هزار سپاه قزلباش و قاجار شهر ایروان را محاصره نمود. ولی پس از ۱۸ روز آذوقه سپاه به آخر رسید و شاه برای تهیه آذوقه با عجله به دشت سلطانیه برگشت آذوقه ای که از فارس رسیده بود برداشته عازم حرکت شد و چون قوای عثمانی به سرداری احمد پاشا حاکم بغداد در نزدیکی همدان گرد آمده بود بدانسو تاخت و در جوار قریه کوریجان (در ۵ فرسنگی شمال شرقی همدان بر سر راه آن شهر به قزوین) از سپاه عثمانی شکست خورد و پس از دادن ۵ هزار تلفات و تسلیم تمامی توپخانه خود به سردار عثمانی به جانب اصفهان گریخت. بلافاصله سردار دیگر ترک علی پاشا حکیم اغلو از ایروان به آذربایجان تاخت و تبریز و مراغه و رضائیه را اشغال کرد. ولی در جنوب رضائیه ایلات افشار با سپاه ترک رشیدانه جنگیدند و پیشرفت سردار را متوقف ساختند. سران عثمانی قبل از این که خبر این جنگ به نادر برسد باب مذاکره صلح را در بغداد با نماینده شاه طهماسب باز کرد و او را به امضای معاهده ننگینی واداشتند.

شاه طهماسب تمامی ولایات قفقازیه را تا رود ارس به دولت عثمانی و ۹ بخش از ولایت کرمانشاهان را به عنوان تیول نشین به احمد پاشا والی بغداد وا گذاشت. و نمایندگان وی در رشت نیز معاهده ای با نمایندگان روسیه امضا کردند و به موجب آن معاهده تمامی ولایات مصبی رود کور در قفقازیه به دولت روسیه تعلق گرفت (۲).

۱- نقل از تاریخ نادر تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی.

۲- تاریخ انعقاد این معاهده شعبان ۱۱۴۴ مطابق با ژانویه ۱۷۳۲ میلادی است.

اردوی خویش خواند و مجلس ضیافتی بسیار مجلل برای وی ترتیب داد. لیکن روز بعد بنابر کنکاشی که از امرای سپاه تشکیل گردیده بود شاه طهماسب به جرم نالایقی و بی تدبیری از سلطنت خلع گردید و به جانب مشهد فرستاده شد (۱۴ ربیع الاول ۱۱۴۵) و طفل ۸ ماهه او عباس میرزا بنام شاه عباس سوم به سلطنت انتخاب گردید و نادر با عنوان نایب السلطنه زمام امور کشوری و لشکری را در دست گرفت (۱) و قزوین را به پایتختی شاه خردسال برگزید.

۱- طهماسب دوم مدتی در مشهد و مدتی نیز در نیشابور و سبزوار می زیست و عاقبت زمانی که نادر به فتح دهلی اشتغال داشت در فاصله سالهای ۱۱۵۱-۱۱۵۳ به امر رضاقلی میرزا فرزند نادر کشته شد.

محاربات نادر با سپاه عثمانی

جنگهای حوضه عراق عرب

(۱۱۴۵-۱۱۴۶)

اردوی بزرگ نادر در اوایل جمادی‌الثانی ۱۱۴۵ به جانب مغرب حرکت کرد. قصد نادر آن بود که با سرعت بغداد را در محاصره انداخته و روابط احمد پاشا را با دربار عثمانی از جانب شمال (راه کرکوک و سلیمانیه) و جنوب (راه بصره) قطع کند و در صورت امکان بتواند در همان حمله اول او و دربار عثمانی را به الغای عهدنامه بغداد مجبور سازد. بنابراین نظریه پس از تنبیه و سرکوبی ایلات هفت لنگ بختیاری جمعی از ایلات زند و عده‌ای از اعراب بنی لام را با رئیس ایشان عبدالباقی به خدمت خود داخل کرد و از راه باختران و ماهیدشت عازم بغداد گردید. احمد پاشا قلعه مستحکمی را که در کنار پل زهاب (نزدیک سرحد خسروی) اشغال کرده بود از دست داد و در بغداد متحصن شد. در همان وقت لطفعلی بیگ نایب‌الحکومه آذربایجان با آذوقه و مهمات جنگی از راه سلیمانیه به جانب اردوی نادر در حرکت بود نادر برای پیوستن به او و به امید این که با نمایشات جنگی احمد پاشا را به خروج از بغداد مجبور سازد راه کرکوک را طی کرد ولی چون پاشا از بغداد خارج نشد دوباره از راه داش کور پی به جانب بغداد شتافت و در اول شعبان همان سال تپه‌های کنار شهر کاظمین را اشغال نمود و نیمی از سپاه خود را بوسیله پلی که یک نفر از مهندسين اروپائی از تنه درخت خرما بروی دجله رود در محاصره گرفت و ضمناً شیخ عبدالباقی رئیس قوم بنی لام و والی خوزستان شیخ عبدالرحمن مشعشع را مأمور کرد به بصره تعرض کنند و در حقیقت نادر جبهه‌ای در طول رود دجله از سلیمانیه و کرکوک تا بصره تشکیل داد.

محاصره بغداد به طول انجامید و احمد پاشا به وعده تسلیم شهر نادر را سرگرم نمود تا وقتی که خبر حرکت اردوی بزرگ عثمانی به عده صد هزار نفر به سرداری توپال عثمان پاشا به گوش نادر رسید با عجله سپاه خود را گرد آورد ۱۲ هزار نفر در ولایت بغداد گماشته خود با ۵۰ هزار سپاهی راه

سامره را در پیش گرفت و در ششم صفر ۱۴۶ (۱) در نزدیکی ساحل دجله از سپاه عثمانی شکست خورد و با سرعت زیاد به جانب همدان عقب نشست. نادر در همدان هنر نظامی و استعداد بی نظیری در ترمیم سپاه شکسته خود بروز داد به افرادی که انتظار سرزنش و ملامت از طرف سردار خویش داشتند انعام و احسان زیاد کرد و بایبانی موثر و جالب سران و رومسای ایشان را به مراحم خود امیدوار ساخت و مسئولیت این شکست را شخصاً به عهده گرفت و به حدی در نوازش و دلجوئی از سپاهیان کوشید که هنوز دو ماه از جنگ سامره نگذشته تمامی نواقص اردو برطرف و روح تعرض و حمله جدید در کلیه سپاهیان با حدت و شدت دمیده شد و اردوی نادر در امتداد راه همدان به بغداد در حرکت آمد. جلوداران سپاه عثمانی قلعه جمشاه را در کنار رود دیاله رها کرده به طرف دجله عقب نشستند. نادر تا ۳ فرسنگی کرکوک پیشرفت و برای آن که سردار ترک را به محلی که می‌خواهد بکشانند به قلعه سورداش در نزدیکی سلیمانیه که مرکز آذوقه سپاه عثمانی بود حمله برد و به دستهای از سپاه خویش در باختراں دستور داد که کلیه آذوقه ولایت شهر زود را جمع کرده از راه دیاله به وی ملحق شوند.

دو سردار ترک توپال عثمان و ممش پاشا در ۷ فرسنگی سورداش در محلی به نام آق دریند به هم ملحق شدند و نادر بر سر ایشان تاخت و دراول جمادی‌الثانی جنگ سختی اتفاق افتاد افغانهای ابدالی که در معاربات کوهستانی مهارت داشتند در این جنگ رشادت زیاد به خرج دادند و عاقبت توپال عثمان به دست یکی از سپاهیان نادر اسیر و مقتول گردید. نادر بدو تصمیم گرفت که دامنه فتوحات خود را تا ارس ادامه دهد ولی چون شنید که تیمور پاشا تبریز را تخلیه کرده و به جانب وان عقب نشسته است متوجه بغداد گردید. احمد پاشا با اختیارات ظاهری که از طرف دولت عثمانی

داشت قراردادی موقتی در باب واگذاری ولایات غربی و شمال غربی ایران به نادر امضاء کرد و نیز با سیاست و زبردستی مخصوصی نامه های متعدد به امرای سپاه عثمانی در آذربایجان غربی و قفقازیه نوشت دایر بر این که ولایات مزبور را فوراً تخلیه کنند ولی خود او از بغداد خارج نشد نادر عدمی از اسرای ایرانی را که در جنگ های پیشین به دست ترکها افتاده بودند پس گرفت و می خواست کار را با دولت عثمانی یکسره کند ولی طغیان محمد خان بلوچ در فارس و کهگیلویه که خبر آن قبل از جنگ آق دریند به نادر رسیده بود وی را از اجرای این منظور بازداشت و ناچار به همان نامه ها و قرار داد های احمد پاشا اکتفا نمود.

طغیان محمد خان بلوچ

محمد خان بلوچ که مردی بسیار شجاع و سواری بی نظیر و مدتی با افغانهای قندهار همدست بود در اردوی شاه طهماسب دوم سمت فرماندهی داشت نادر او را به حکومت کهگیلویه (واقع در جنوب ناحیه بختیاری) منصوب نمود در غیاب نادر طوایف بختیاری و قشقائی و جمعی از مردم دشتستان و اعراب ساحل خلیج فارس را دور خود گرد آورده علم طغیان برافراشت. نادر پس از زیارت مشاهد متبرکه در کربلا و نجف از راه شوشتر و بهبهان و خیرآباد متوجه کهگیلویه گردید (۱۵ رجب ۱۱۴۶) محمد بلوچ بدو در پناه کوهستان به حالت دفاع ایستاد. ولی پس از رسیدن نادر به ناحیه گرمسیر فارس (ناحیه بین شیراز و کازرون و دشتستان) گریخت. رئیس اعراب جزیره کیش او را دستگیر نموده به امید پاداش نزد نادر روانه ساخت و او را به امرنادر کور کردند و عاقبت در سال ۱۱۴۷ در اصفهان به قتل رسید. نادر عید نوروز سال ۱۱۴۶ را که مصادف با ۲۶ شعبان بود در شیراز جشن گرفت و چون از دربار عثمانی بغداد اقدامی برای اجرای مقررات عهدنامه های احمد پاشا به عمل نیامد مجدداً اردوی خود را به آذربایجان و سرحدات غربی ایران متوجه ساخت (۱).

۱- در این سفر خبر تولد شاهرخ فرزند رضاقلی میرزا و خواهر شاه طهماسب دوم که در تاریخ ۱۲ شوال ۱۱۴۶ اتفاق افتاده بود به نادر رسید و از این بابت خیلی مسرور شد، زیرا شاهرخ در حقیقت نتیجه پیوند خاندان افشار با خاندان سلطنتی صفویه بود و می توانست جانشین رسمی نادر در سلطنت باشد.

ملاقات با سفرای عثمانی و روس

وقتی نادر به اصفهان رسید در ۲۵ ذی القعدة ۱۱۴۶ عبدالکریم افندی نماینده فوق‌العاده عثمانی وارد اصفهان شد و عبدالله پاشا را از جانب سلطان عثمانی به عنوان نماینده سیاسی با اختیارات کامل در مذاکره و عقد قراردادهای سرحدی و غیره به نادر معرفی کرد نادر سفارت او را پذیرفت و به عبدالله پاشا پیغام فرستاد که چون واگذاری کلیه ایالات و ولایات شمال غربی ایران به سپاه وی از شرایط اصلی عهدنامه بغداد بوده است لازم است فوراً به تخلیه آن ولایات اقدام شود ولی چون عبدالله پاشا تقاضا کرد که مدت دو سال برای تصفیه امور قفقازیه به دربار عثمانی مهلت دهد نادر امر به تجهیز سپاه داده مصمم حرکت به قفقازیه گردید. اتفاقاً در همان اوقات سفیر دولت روسیه پرنس گولیتسین (۱) در ذی‌الحجه ۱۱۴۶ وارد اصفهان شد و از بیانات او نادر چنین استنباط کرد که دولت روسیه با استقرار ترکان عثمانی در قفقازیه و سواحل دریای خزر به کلی مخالف است ، به همین جهت نادر مطمئن گردید که از جانب دولت مزبور به ترکان عثمانی کمک و مساعدتی نخواهد شد. ضمناً دستور داد که سفیر روسیه در این سفر جنگی همراه وی باشد.

۱ - Le prince S. D. Golitsine در ۳۱ ماه مه ۱۷۳۴ با تشریفات و مراسم با شکوهی

در اصفهان به حضور نادر رسید .

جنگهای نادر در قفقازیه

(۱۱۴۷-۱۱۴۸)

اردوی نادر به همراهی سفیر روسیه روز ۱۲ محرم ۱۱۴۷ از اصفهان به جانب آذربایجان حرکت کرد نادر در این سفر از شهرهای همدان و سنندج و شاهین دژ (صائین دژ) و مراغه و تبریز گذشته وارد اردبیل شد و در آنجا عده‌ای از سپاه خود را برای ذخیره باقی گذاشت و خود از مغان گذشت و برای سرکوبی سرخای خان رئیس جمعی از مردم داغستان بدو وارد جلگه شیروان (جلگه مصبی بین دورود ارس و کورا) گردید و در کنار رود کورا او را شکست داده شهر کوچک شماخی را اشغال کرد. اتباع سرخای خان در راه بین شماخی و شکی (راه کابالا) از مقابل اردوی نادر کریختند و درموراء کوههای قفقاز مهمات و آذوقه‌ای را که لزگی‌ها جهت ایشان فرستاده بودند تصرف کردند و در این موقع جمعی از افسران ترک نیز وارد اردوی سرخای خان گردیدند و رویهم رفته عده ایشان به ۲۰ هزار نفر رسید.

جنگ و تعاقب در این بخش کوهستانی برای نادر کار مشکلی بود و با آن که افغانهای ابدالی در اکتشاف معابر و خط حرکت دشمن کوشش و مهارت زیاد به خرج می دادند باز پیشرفت نادر بسیار کند و آمیخته با تردید بود ولی در هر صورت هوش و فراست نظامی نادر در این محاربات نیز موجب موفقیت او شد و از طرف دیگر خاص پولاد پسر شمخال خان حاکم مخاچ قلعه (در نزدیکی شهر پطروسک) به خدمت نادر در آمد و شاهزادگان گرجی نیز حاضر شدند که برای دفع دستجات سپاه عثمانی در تفلیس به نادر کمک کنند بالاخره نادر از گردنه شاه داغی (واقع در بخش شرقی کوههای قفقاز) گذشته خود را به پای دیوارهای گنجه رسانید (۶ جمادی الثانی ۱۱۴۷).

نادر در نزدیکی گنجه اردو زد. علی پاشا سردار ترک و فتح کرای سلطان حاکم شبه جزیره کریمه با قوای خویش به دفاع برخاستند زدو خوردی سخت در اراضی ناهموار ولایت کوهستانی گنجه شروع شد. پرنس گولیتسین توپخانه محاصره کوهستانی روس را با چند نفر مهندس توپچی

از باکو به کمک نادر طلبید. صفی خان بغایری سردار ایرانی ماعمور شد که به کمک شاهزادگان گرجی تفلیس را محاصره کند و یک دسته سپاه نیز ماعمور شدند که راه پیشرفت لزگی ها را در کاخت (گرجستان غربی) به طرف تفلیس سد کنند و بدین ترتیب نادر در سه جبهه جنگ را با نیروی عثمانی و طوایفی که به کمک آن دولت برخاسته بودند آغاز نمود.

در موقع محاصره گنجه عهدنامه مودت و اتحادی بین نادر و سفیر روسیه که از جانب دولت متبوع خود اختیارات تام داشت امضاء شد. زیرا دولت روسیه چنان که اشاره کردیم از نفوذ عثمانی در قفقاز به بیمناک بود و عاقبت نیز نگرانی دولت روسیه از این بابت منجر به بروز جنگ با دولت عثمانی گردید (۱). از طرف دیگر نادر می خواست در مقابل عثمانی متحدی برای خود پیدا کند و یا لااقل دولت روسیه در جنگهای بین ایران و ترک بی طرف بماند. بر اثر امضای عهدنامه گنجه نادر به مقصود خود رسید و روسها نیز تعهد کردند که در ظرف سه ماه در بند و با کور را تخلیه کرده به تصرف نیروی ایران بدهند.

زد و خورد حوالی گنجه ادامه داشت ولی چون عبدالله پاشا کپرولوزاد با سپاه خود به قارص (از بلاد ارمنستان) رسید نادر جمعی را به محاصره گنجه مأمور نموده خود در ماه ذی الحجه به طرف قارص حرکت کرد و امیدوار بود که با نمایشات جنگی سپاه عثمانی را از استحکامات قارص خارج کند. برف سرتاسر دشت و کوهستان را پوشانده بود و حرکت اردو به سختی و کندی انجام می گرفت. عبدالله پاشا نیز از حصار شهر خارج نشد نادر به جانب ایروان سرازیر شد. عبدالله پاشا با ۷۰ هزار سوار و ۵۰ هزار پیاده در پی نادر حرکت کرد و دو نیروی بزرگ در جلگه کوچکی به نام مرادته در دشت بغاوند (در مغرب ایروان) صف آرائی کردند جنگی هولناک در روز ۲۶ محرم ۱۱۴۸ اتفاق افتاد و در پایان جنگ سپاه عثمانی شکسته شد. در حالی که ۵۰ هزار عسکر به خاک هلاک افتادند و عبدالله

۱- این جنگ در سال ۱۷۳۶ میلادی مقارن با سال ۱۱۴۹ هجری شروع شد.

پاشا و سارو مصطفی پاشا حاکم دیار بکر به قتل رسیده بودند. متعاقب این فتح نمایان ساخلوهای گنجه و تفلیس تسلیم شدند. نادر مجدداً به طرف قارص که با گنجه و تفلیس سه مرکز عمده سوقالجیشی عثمانی در قفقازیه بود برگشت. احمد پاشا از جانب نیروی عثمانی برای مذاکره صلح نزد نادر آمد و عاقبت قرار شد که در قفقازیه فقط قارص در تصرف عثمانی بماند و ایروان نیز تسلیم قوای ایران گردد.

تصرف مراکز سوقالجیشی عثمانی در قفقازیه نادر را بر آن داشت که در این سفر جنگی طوایف یاغی را نیز تحت تبعیت خود درآورد به همین جهت برای سرکوبی اهالی داغستان که به دست نشانده او علی میرزا در تفلیس تعرض کرده بودند (۱) به گرجستان مرکزی داخل شد و از آنجا ۶ هزار خانوار از سکنه اطراف تفلیس را به خراسان کوچانید و در مدت ۷ ماه در فصل سرما و برف طوایف لزگی و داغستانی را سرکوبی کرد خاص پولاد را در شیروان به حکومت گماشت. کلیه حکام و امرای داغستان فرمان او را گردن نهادند و فقط سرخای خان در حوالی در بند به حال عصیان باقی ماند.

نادر که سپاه خود را سخت خسته می دید آهسته به طرف دشت مغان سرازیر شد تا مدتی تا در آنجا استراحت کند و ضمناً از متصرفات جدید خود چندان دور نیفتاده باشد.

۱. نادر پادشاه گرجی تفلیس را که طهمورث نام داشت از سلطنت خلع کرد و یک نفر گرجی تازه مسلمان را که نام علی میرزا به او داده بودند به حکومت تفلیس گماشت.

فصل دوم

سلطنت و فتوحات خارجی نادر شاه

۱۱۴۸ - ۱۱۵۴

فتح قندهار - فتوحات رضاقلی میرزا - لشکر کشی به

هند غربی - جنگ کرنال - وقایع دهلی - بازگشت -

جنگهای اطراف جیحون - برگشت به مشهد

تاجگذاری نادر (پنج شنبه ۲۴ شوال ۱۱۴۸)

اردوی نادر در ۸ رمضان ۱۱۴۸ وارد صحرای مغان گردید. به امر نادر فوراً اعیان و اشراف و جمعی از روحانیون و حکام و روعسای لشکر از تمام ایالات و ولایات ایران به صحرای مغان احضار گردیدند. چادرها و خانه های موقتی در امتداد مجرای رود ارس و حوالی پل جواد برپا شد و قریب ۷۰ هزار الی صد هزار تن در آنجا گرد آمدند و به امر نادر از آنها پذیرائی به عمل آمد. در روز عید نوروز موقعی که جمعی از مبرزین حضار صحرای مغان به حضور نادر رسیدند وی شرحی از خدمات خود در باب طرد اجانب از خاک ایران و ایجاد وحدت سیاسی و نظامی در کشور بیان کرد و در پایان سخنان خود چنین گفت. «من وظیفه خود را در باب اصلاح نظام و تشکیل نیروی جدید و برقرار ساختن امنیت در کشور انجام دادم. اینک طهماسب دوم و فرزندش عباس میرزا هر دو حیات دارند (۱) شما یکی از آن دوتن و یا هر کس دیگر را که می خواهید به سلطنت بردارید و من نیز به خراسان میروم تا بقیه عمر را به راحتی بگذرانم.» چون صدمات و مشقات نادر در مدت ده سال زمامداری وی عظمت مقام و درجه لیاقت و کفایت او را بر همه کس ظاهر ساخته بود حضار صحرای مغان متحداً او را به سلطنت نامزد کردند و گفتند «مالایقتر از تو کسی را برای سلطنت سراغ نداریم.» نادر از قبول سلطنت تا ۴ روز خوداری نمود و بالاخره روزی که نمایندگان به ملاقات او رفته بودند قبول سلطنت را به قبول پیشنهاد خود از

۱- عباسی میرزا طفل خردسال طهماسب کمی قبل از این تاریخ در قزوین وفات یافته

بود «مینورسکی» .

طرف نمایندگان موکول کرد و گفت « اختلاف مذهب بین ایران و عثمانی و بسیاری از اقوام مجاور ایران موجب بروز جنگها و ناامنی است باید مردم ایران دست از مذهب تشیع بردارند و همه پیرو امام جعفر صادق باشند و من در بار عثمانی را وادار می کنم که مذهب جعفری را به عنوان رکن پنجم اسلام بپذیرد و در مکه رکنی برای پیروان این مذهب برقرار سازد» نمایندگان صحرای مغان این پیشنهاد را پذیرفتند. به امر نادر شهادتنامه های متعدد در این باب نوشته شد و به امضای نمایندگان ایالات و ولایات رسید و در خزانه ضبط گردید. پیشنهادی نیز در این باب و درباره اختلافات ایران و عثمانی به شرح ذیل تهیه شد:

۱- ایرانیان از مذهب تشیع دست کشیده پیرو مذهب جعفری و تابع امام جعفر صادق شده اند. علمای عثمانی این مذهب را به عنوان رکن پنجم اسلام بپذیرند.

۲- برای پیروان مذهب جعفری رکن مخصوص در مسجدالاحرام تعیین گردد.

۳- هر ساله از جانب دولت ایران یک نفر امیر حاج برای رهبری زوار ایرانی که به مکه میروند تعیین گردد.

۴- تمامی اسرای طرفین آزاد شوند.

۵- نمایندگان و سفرای دو دولت که در خاک یکدیگر مقیم هستند اختلافات سیاسی و سرحدی را دوستانه برطرف خواهند ساخت.

روز پنجشنبه ۲۴ شوال ۱۱۴۸ نادر بر تخت مرصعی که تهیه شده بود جلوس کرده تاج سلطنت بر سر گذاشت و در آن روز علاوه بر نمایندگان ایالات و ولایات سیاسی عثمانی علی پاشا (حاکم سابق گنجه) و خلیفه کل ارامنه ابراهام نیز حضور داشتند ولی سفیر روسیه پرنس گولیتسین پس از جنگهای گنجه و ایروان به روسیه برگشته بود. پس از اجرای مراسم تاجگذاری نادر شاه برادر خود ابراهیم خان را بالقب ظهیرالدوله به حکومت آذربایجان و فرزند خویش رضا قلی میرزا را به فرمانفرمائی ایالت خراسان

منصوب و طهماسب‌قلی جلایر معروف به وکیل را به معاونت وی انتخاب کرد و از آنجا عبدالباقی خان زنگنه را به سفارت در دربار عثمانی مامور نمود که هم خبر تاجگذاری او را به سلطان عثمانی برساند و هم در باب پیشنهادات پنجگانه نادر با وی مذاکره کند. ۵ روز پس از تاجگذاری حضار صحرای مغان متفرق شدند. نادر شاه نیز در اوایل ذی‌الحجه از راه میانه و قزوین عازم اصفهان گردید.

فتح قندهار

(دوم ذی الحجه ۱۱۵۰)

نادر شاه می خواست کلیه ایالات و ولایاتی را که در زمان سلطنت شاه عباسی ثانی در تصرف شاهنشاه ایران بوده است دوباره زیر حکومت و فرمانروائی ایران درآورد و پیروی از این نظریه بعد از محاربات نادر با سپاه عثمانی در مغرب و شمال غرب و عقد معاهده با دربار روسیه نادر شاه را برآن داشت که امور نواحی شرقی را نیز تصفیه کند و خاک کشور را چنان که بوده است به سرحد طبیعی خود برساند. در این موقع قندهار در تصرف حسین خان غلجائی برادر محمود افغان بود و وی هنوز سر به فرمان نادر ننهاد و با سپاهی که از قبایل مهرات و هزاره و یوسف زائی و غلجائی تشکیل شده بود قندهار را مستحکم نموده دم از استقلال می زد. در نواحی شمال شرقی ایران نیز حکام بخارا و مرو و بلخ و پادشاه خوارزم می بایستی سلطه و نفوذ ایران را بر حوزه حکومت خویش بپذیرند تا سرحدات خراسان از تهاجم و حمله ایشان در امکان باشد. بنابراین نظریات نادر همین که به اصفهان رسید تقی خان شیرازی را به سمت بیگلربیگی فارس تعیین و او را به تسخیر جزایر بحرین و قلع و قمع شیخ جبار حاکم آن جزایر روانه نمود و رضا قلی میرزا نیز با ۱۵ هزار سپاهی مأمور شد که راه شمال را پیش گرفته تا کنار جیحون جلو برود و حکام بلخ و مرو را سرکوبی کند. قبل از آن که نادر از اصفهان حرکت کند خبر فتح بحرین بوسیله بیگلربیگی و سرکوبی بختیارها در کهگیلویه بوسیله سپاهی که از قزوین فرستاده بود به وی رسید و چون از این بابت آسوده خاطر شد در ماه شوال ۱۱۴۹ با سپاه فراوان راه قندهار را درپیش گرفت.

شهر قندهار در دامنه کوههای سلیمان در دره‌ای که یکی از شعبات رود هیرمند از شمال به جنوب آن را قطع کرده است واقع و دارای حصار و برج و باروی بسیار مستحکم بود. وضعیت کوهستانی اطراف شهر و وجود شعبه هیرمند موقعیت خاصی به آن شهر بخشیده بود که ورود به قندهار را برای سپاه کثیری مثل سپاه نادر بسیار مشکل می نمود زیرا سپاه نادر به طور

عادی فقط از راه جنوب می توانست جلو برود و علاوه بر آن حسین خان آذوقه زیادی در آن شهر گرد آورده و می توانست مدت زیادی در برابر نادر مقاومت ورزد. با این همه نادر همین که به اولین کوهستان حوالی شهر رسید فرمان محاصره داد و برای این که کلیه ارتباطات خارج حسین خان را قطع کند سپاهییانی به بست سیستان فرستاده آن شهر را اشغال نمود. حاکم بست صیدل خان که از جانب حسین غلجانی بر آنجا حکومت داشت به کلات گریخت. سپاه نادر کلات (۱) را محاصره کردند. صیدل خان دستگیر و به امر نادر کور شد و در نتیجه فتح کلات جمعی از ایلات بلوچ نیز سر به فرمان نادر نهادند.

محاصره قندهار با آن وضع مستحکم طبیعی به طول انجامید و نادر برای آن که سپاهیان از طول محاصره خسته و ملول نشوند امر داد تا در آن حوالی شهر جدیدی بنیان نهادند و آن را به نادرآباد موسوم گردانید. و چون خبر گزاران به وی اطلاع دادند که آذوقه حسین خان در شرف اتمام است روز ۲۲ ذی القعدة ۱۱۵۰ فرمان حمله عمومی صادر نمود. سپاهیان وی با رشادت و شجاعت بی نظیری اتلال و قتل کوههارا پیموده مواقع مستحکم اطراف شهر را اشغال نمودند و دفاع سخت و شدیدی از طرف پاسبانان شهر به عمل آمد این حمله و دفاع مدت یک ماه طول کشید و عاقبت فوج بختیاری که در محاربه و محاصره کوهستانی مهارت زیاد داشتند روز دوم ذی الحجه یکی از برجهای بسیار مستحکم شهر را اشغال و مدخل بزرگی به شهر باز کردند. حسین خان ناچار تسلیم شد و با ذوالفقار خان ابدالی و بستگان خود به اردوی نادر آمد. نادر امر داد تا جملگی را به مازندران برده در یکی از قلعه های آن حدود زندانی ساختند.

پس از فتح قندهار به امر نادر برج و بارو و استحکامات شهر ویران شد و افغانهای ابدالی که بعد از فتح هرات به دستور نادر به خراسان

۱- مقصود از کلات در اینجا حاکم نشین بلوچستان انگلیس است نه کلات نادری.

کوچیده بودند به نادر آباد یا قندهار جدید منتقل و افغانهای غلجائی آن شهر به خراسان فرستاده شدند. در این وقت سفیر عثمانی به اردوی نادر رسید و چون معلوم شد که سلطان از پیشنهادات پنجگانه نادر پیشنهاد راجع به رسمیت مذهب جعفری را نپذیرفته است علی مردان خان را به دربار عثمانی فرستاد تا مجدداً در این باب مذاکره کند.

فتوحات رضا قلی میرزا

رضا قلی میرزا از جانب نادر مأمور بود که به طرف جیحون پیش رفته بلاد بلخ و بدخشان (ناحیه شمال شرقی افغانستان) را اشغال و حکام آن نواحی را مطیع کند. در ربیع الاول ۱۱۴۹ شهر بلخ را گرفت ساکنین کوهستان بدخشان و شهر قندوز (در شمال شرقی افغانستان) فرمان او را گردن نهادند . رضا قلی میرزا برای آنکه سپاه را معطل نگذارد (چون دستور دیگری از طرف نادر نرسیده بود) از رود جیحون گذشت و از راه نخشب (قارچی) به طرف بخارا پیش رفت. حاکم بخارا با سپاهی که سه برابر سپاه رضا قلی میرزا بود به جلوگیری او آمد جنگی سخت در حوالی بخارا در گرفت. سپاه بخارا که پادشاه خوارزم نیز آن را مدد می رسانید مغلوب شد. ولی در این جنگ جمعی از سران سپاه ایران نیز به خاک هلاک افتادند. ابوالفیض خان پادشاه ازبک به نادر شاه نامه نوشت و خود را مطیع و دست نشانده او خواند و علت لشکر کشی رضا قلی میرزا را به سرحدات توران جویا شد. نادر بنا به مصلحت وقت به فرزند خود امر بازگشت داد و سلطنت خوارزم و بخارا را همچنان به ابوالفیض خان وا گذاشت .

لشکر کشی به هندوستان غربی وضع سیاسی دربار دهلی

سلطنت هند غربی در ثلث اول قرن دهم هجری (مطابق با قرن ۱۶ میلادی) به دست محمدبابر از نوادگان تیمور گورکانی افتاد و سلسله مستقلی در دهلی (شاه جهان آباد) بوسیله اولاد بابر از عناصر مسلمان تاسیس گردید. سلاطین بزرگ گورکانی هند مثل جلال الدین محمد اکبر (اکبرشاه) و محمد اورنگ زیب با دربار صفویه ایران همیشه روابط دوستی داشتند و سفرای ایشان به خاک یکدیگر رفت و آمد می کردند (۱) و در همان اوقات صوبه داران (حکام محلی) دکن و گجرات و بنگاله با استقلال داخلی بر ملک خود فرمانروائی می کردند و شرکتهای تجارتی فرانسوی و انگلیسی در هند برای بسط نفوذ خویش در آن کشور صوبه داران را تقویت می نمودند و حتی المقدور در تضعیف سلطنت گورکانی هند غربی می کوشیدند.

زمانی که نادر شاه عزیمت فتح قندهار کرد، سلطنت دهلی در دست جوان بی تجربه ای بود به نام ناصرالدین محمدشاه از فرزندان شاه جهان که به دستگیری دو تن از سران سپاه دهلی به سلطنت منصوب گردیده و از بدو امر زمام امور کشور از دست او خارج شده بود. روح نفاق و دورویی و مخالفت و نیرنگ در دربار دهلی رسوخ کامل داشت و بعضی از قبایل و طوایف جنگجوی هند غربی مثل مہراتها و سپخ ها سر به طغیان برداشته بودند. امر وزارت و اداره امور کشوری در دست عده ای از جوانان کم تجربه بود که برای جلب توجه پادشاه و جلوگیری از ترقیات یکدیگر از سعایت و بد گوئی فرو گذار نمی کردند به طوری که بعضی از وزراء و خدمتگزاران

۱- شاه عباس اول صفوی اغلب اوقات در موقع بروز اختلافات بین صوبه داران هند و دربار دهلی واسطه صلح و حکمیت او در این موارد مقبول حکام و سلاطین هندوستان بود.

صدیق دربار دهلی دست از کار کشیده ورشته اداری از هر سو گسیخته بود. محمد شاه که به قول اغلب مورخین جوانی بسیار عیاش و خیره سر بود (۱) مقارن فتح قندهار نظام الملک را که یکی از وزرای دوره اورنگ زیب و مردی سخت جاه طلب و مستبد بود از دکن احضار نمود و با لقب آصف جاهی به وزارت خویش برگزید و از همان زمان بین نظام الملک و خان دوران میر بخش که در نزد شاه بسیار مقرب و در امور کشوری یگانه مشاور او بود اختلاف نظر در طرز اداره کشور بروز کرد. نظام الملک از وزارت کناره گرفت و به دکن برگشت و از آنجا قبایل مهرات را وادار نموده در نواحی گجرات و حوالی دهلی به تاخت و تاز و قتل و غارت مشغول شوند، شاید حرکات آنها موجب انتباه شاه و دربار دهلی گردد. (۲)

نادر شاه از قندهار سفیری به دربار دهلی فرستاد و از محمد شاه تقاضا کرد که فراریان افغان را به خاک خود راه ندهد. سفیر او در دهلی زندانی گردید و سفیر دوم که برای اعتراض بدین مسئله عازم دهلی شده بود به دست حاکم کابل به قتل رسید در همان اوقات گشتی های (۳) اردوی ایران نادر را از وضع آشفته هند غربی آگاه کردند. شاهنشاه ایران که نمی خواست سپاه خود را به استراحت زیاد و تنبلی عادت دهد لشکر کشی به هندوستان را وجهه همت خویش قرار داده راه معبر خیبر (واقع در شمال شرقی افغانستان) را در پیش گرفت.

۱- «... هرگز دستش بی جام و کنارش بی دلارام نبود...» (جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی).

۲- تاریخ نادر تألیف فریزر انگلیسی ترجمه ناصر الملک.

۳- گشتی که امروزه در ارتش ایران معمول است به جای مأمور اکتشاف استعمال

حرکت به جانب لاهور

سپاه نادر که انبوهی از پیاده و سوار و تفنگچی و کسبه و اصناف بود در اوایل ماه صفر ۱۱۵۱ از قندهار به طرف شمال حرکت کرد. نصرالله میرزا فرزند دوم نادر شهر غوربند و خود نادر شهر غزنه را که بر سر راه واقع بودند فتح و اشغال کردند و به جانب جلال آباد پیش رفتند. در محل بهار سفلا واقع در ۵ فرسنگی جلال آباد رضا قلی میرزا با ۱۲ هزار سپاهی به اردوی نادر رسید و از جانب نادر به نیابت سلطنت ایران منصوب گردید و مأمور شد که در غیاب پادشاه به کلیه امور کشوری رسیدگی کند.

چون خبر حرکت نادر به طرف هندوستان در دربار دهللی منتشر شد. نهضتی در میان درباریان ایجاد و به اتحاد موقتی منجر گردید و امور دربار سر و صورتی یافت. محمد شاه قوای کافی برای حفظ معابر و راهها و قلعه های سرحد هند و افغان مأمور زکریا خان به حکومت لاهور و ناصر خان به حکومت کابل منصوب شدند. ناصر خان قبل از آن که سپاه نادر به کابل برسد شهر را رها کرده به پیشاور رفت و جمعی از سپاه وی معبر خیبر را سنگر بندی نموده برای دفاع آماده شدند. محاصره و فتح کابل چندان طول نکشید زیرا ساخلو آن شهر قوه پایداری و مقاومت زیادی نداشت. بعد از فتح کابل نادر وارد معابر کوهستانی مشرق افغانستان شد و هنوز به دریند خیبر نرسیده صدمات زیادی به سپاه او وارد آمد. نادر ده هزار تن از زبندگان سپاه را برداشته با ابراز فداکاری و جانفشانی بسیار از بیراهه خود را به پشت سپاه افغانی که در بند را حفظ می کردند رسانید و بعد از جنگ سختی آنها را متفرق ساخت و عده ای از افغانها را که در قتل کوه ها اسباب مزاحمت وی را فراهم ساخته بودند بوسیله بخشیدن مال و دادن انعام از سر راه سپاه دور کرد و موقعی که اردوی ایران به تدریج از معبر می گذشت نادر با سواران زبده خویش هفت روزه راه بین خیبر و پیشاور را طی کرد و در حمله

اول ناصر خان را مغلوب و دستگیر نمود و ۲۰ روز بعد اردو به پیشاور رسید و در همان اوقات به نادر خبر دادند که ابراهیم خان ظهیرالدوله به دست لزگی ها کشته شده است نادر اصلان خان قرخلو را به حکومت آذربایجان و قفقازیه منصوب و تنبیه لزگی ها را به وقت دیگر موکول نمود.

موقعی که نادر در پیشاور بود زکریا خان حاکم لاهور از دربار دهلی مدد خواست و خود نیز ۲۰ هزار سپاهی گرد آورده در ۶ فرسنگی شمال لاهور برای دفاع از نادراردودولی پس از حرکت نادر از پیشاور و شکستی که به یکی از سرداران زکریا خان درقریه یمین آباد نزدیکی لاهور وارد آمد، حاکم مزبور موقع خود را از دست داده به لاهور برگشت و عاقبت در اواخر ماه رمضان سپاه ایران به نزدیکی شهر رسیدند زکریا خان ناچار برای مدافعه خارج گردید در جنگ کوتاهی سپاه لاهور شکست یافت و حاکم دستگیر و مورد مراحم شاه قرار گرفت و در اردوی ایران به شغل مناسبی منصوب و در همانجا ناصر خان نیز با ۲۰ هزار سپاهی از طرف نادر به حفظ دربند خیبر و راه ارتباط اردو با قندهار و کابل مأ مور گردید.

طی راه بین پیشاور و لاهور با آن همه مشکلات و موانع طبیعی شعب علیای سند و مزاحمتی که از طرف کوه نشینان به سپاه وارد می شد کار مشکلی بود. لیکن هوش خارق العاده نظامی نادر که شاید بزرگترین صفت بارز او بشمار می آمد در هر مورد ووقع خطرناکی حس ابتکار و ابداع او را در سوق لشکر و امور دیگر نظامی بیدار می نمود. در این مرحله نیز سپاه بوسیله پلی که به امر نادر ازیال و دم بریده اسبهای سپاه تهیه و بر روی رود چیناب انداخته شد از آب گذشته و از این نقطه حرکت سریع نادر به طرف دهلی آغاز گردید. زیرا به او خبر رسید که سپاهی انبوه گرد محمدشاه جمع آمده و صوبه داران و حکام نواحی مختلفه هند به حمایت او برخاسته اند.

جنگ کرنال

(۱۵ ذی القعدة ۱۱۵۱)

محمد شاه گورکانی در آغاز حرکت نادر به جانب کابل چنین تصور می کرد که مرزبانان هندوستان مثل ناصر خان و زکریا خان خود به دفع سپاه ایران موفق خواهند شد و احتیاجی به تجهیز سپاه جدید در دهلی نیست. ولی رسیدن خبر شکست های پی در پی مرزبانان و حرکت سریع نادر به جانب لاهور و فتح آن شهر دربار دهلی و محمد شاه را بر آن داشت که آنچه در قوه دارند برای دفاع پایتخت و جلوگیری از پیشرفت نادر آماده کنند. احکام دایر به احضار سپاه صادر و در مدت یک ماه سپاهی مرکب از ۳۰۰۰۰ با ۲۰۰۰۰ فیل جنگی و ۲۰۰۰ توپ سبک و سنگین در خارج شهر دهلی گرد آمد سپس برای تعیین محل جنگ شورائی از شاه و نظام الملک و خان دوران و افسران ارشد تشکیل گردید. محمد شاه بدو از مقابله با نادر امتناع کرد ولی افسران وی این ننگ را بر خود هموار نکردند و رای عمومی به جنگ و مدافعه قرار گرفت و دشت کرنال واقع در ۱۳۵ کیلومتری شمال غربی دهلی برای اردوگاه انتخاب شد و مشاورین متحداً از شاه درخواست کردند که شخصاً برای مقابله نادر در اردو حاضر شود و او نیز پذیرفت.

نادر زمانی که از معبر خیبر گذشت به اختلاف اقوال از ۱۰۰ تا ۱۶۰ هزار نفر سپاه همراه داشت و اگر حد متوسط این دو قول را ماعخذ قرار دهیم مجموع سپاه نادر در حدود ۱۳۰ هزار نفر بوده است که عده کثیری از آنها کسبه و اصناف (اردو بازارچی) و جمعی نیز از طبقه زنان و دختران بودند که جملگی لباس مردان پوشیده و با اردو حرکت می کردند.

«۰۰۰۰ از این سوارها بعضی نیزه دار بعضی تیرانداز و تفنگچی بودند هر سوار دو تاسه نوکر و مهتر و شترچران داشتند که همه جوانهای قوی و مسلح و سوار بودند بعضی شتر و بعضی قاطر و بعضی یابو داشتند بکف در تمام قشون نادر پیاده نبود سهل است اردو بازارچی و کسبه که همراه اردو می آمدند همه سوار و مسلح بودند عدد همه روی هم

صد و شصت هزار بود. در وقت جنگ تفاوت مابین آقا و نوکر دیده نمی شد و شخص نمی توانست اردو بازارچی و کسبه را از نوکر و سرباز تشخیص بدهد. همه جنگی متهور و ثابت قدم بودند و برای هر خدمت سخت حاضر. قریب ۶ تا ۷ هزار زن حاضر بود که از ترکمانها و قنهار اسیر گرفته بودند. زنها در وقت حرکت با سربازها تفاوت نداشتند به یک بالاپوش بارانی روی لباس پوشیده کمر را بسته نقابی از تور به صورت کشیده و شالی مثل عمامه بسر پیچیده چکمه در پا و مثل مردها مسلح بودند...» (تاریخ فریزر).

گشتی های اردو به نادر خبر دادند که سپاه هند در دشتی که یک طرف آن به جنگل و جانب دیگر آن به رودخانه متصل است در طول چهار فرسنگ به حال دفاع گرد آمده است صوبه دار بنگاله سعادت خان نیز با ۴۰ هزار سپاهی از رود گنگ گذشته و عنقریب به سپاه هند خواهد پیوست. در این موقع جلوداران سپاه ایران به سرداری حاجی بیک افشار تا قریه تیلوری واقع در سه فرسخی کرنال پیش رفته بودند. نادر قسمتی از بنه و قوای احتیاط خود را در شاه آباد (در یک منزلی سرهند) گذاشته خود با ۴۰ هزار نفر به جانب تیلوری پیش رفت و چون در آنجا از تنگی آب در زحمت افتاد روز ۱۴ ذی القعدة حرکت کرده در محلی از دشت کرنال فرود آمد که کناره اردوی او به فاصله کمی از جناح راست اردوی محمد شاه قرار گرفت. افسران اردوی محمد شاه جنگ سنگری را زمینه عملیات خویش قرار داده بودند و در این موقع با وجود کوششی که از طرف نادر برای قطع اتصال اردوی هند با سپاه سعادتخان بعمل آمد سعادتخان نیز در رسید و سپاه هند از حیث عده به ۳۴۰ هزار تن بالغ شد در صورتی که نادر فقط ۸۰ هزار نفر سپاه همراه داشت و بقیه سپاه خود را در دربندها و مواضع سوق الجیشی سر راه متوقف ساخته بود.

روز ۱۵ ذی القعدة (۱) ابتدا سعادت خان که بعضی از کسان او به دست سپاه نادر اسیر و یا مقتول شده بودند به میدان آمد و کمی بعد از او ۲۲

نفر از امراء و افسران هند داخل نبرد شدند و نادر با ۴ هزار سوار حمله ایشان را به سختی دفع کرد.

«..... هزار سوار کرد و هزار نفر فخر هزار نفر بختیاری و هزار نفر تفنگدار مجموع چهار هزار نفر از قشون خود انتخاب کرد. سه هزار نفر آنها را در جاهای مختلف در کمینگاه گذاشت. پانصد نفر تفنگدار به مقابل سعادت خان و پانصد نفر دیگر به مقابل خان دوران فرستاد که آنها را داخل جنگ کنند. همین که این تدبیر بکار رفت و با آنها مشغول شدند سوارهایی که در کمینگاه بودند یک مرتبه از سه طرف ریختند و سخت حمله آوردند. غیر از این چهار هزار سوار از قشون نادر یک نفر داخل این جنگ نشد. مگر خودش با هزار سوار افشار به اطراف حرکت می کرد و سواره را تشویق می نمود و دستور العمل می داد و بقیه قشون بر حسب حکم دور دست صف کشیده بودند. هر طایفه به جای خود حاضر بودند که به یک اشاره به امداد یابند ولی اتفاقاً به امداد آنها حاجت نشد این چهار یا پنج هزار نفر تا عصر!! مجدانه جنگیدند. قشون هندوستان پا کشید. سعادت-خان و شیر جنگ و پسر کوچک خان دوران اسیر شدند. خان دوران هم چند زخم منکر برداشت.....» (تاریخ فریزر).

دفاع رشیدانه سواران ایران دهشت و هراس عجیبی در اردوی هند تولید نمود و روحیه افراد سپاه محمد شاه دچار تزلزل شد و تدبیری که نادر شاه از روی حس ابتکار و ابداع نظامی برای دفع فیلان جنگی اندیشید مزید بر علت گردید. نادر امر داد بر پشت شتران تنوره هایی بسته داخل آن راز چوب و برگ درخت انباشته آتش زدند و به وسط میدان جنگ سر دادند. چون پشت شتران گرم شد از رنج و درد نعره کشیده به طرف فیلان دویدند و فیلان جنگی از هیبت نعره و جست و خیزهای عجیب آنها رومورده پشت به سپاه ایران و رو به جانب اردوی هند نموده سنگرهای مقدم محمد شاه را ویران کردند و اغتشاش و بلوای عظیمی در اردو روی داد به طوریکه افسران از برقرار کردن انتظام عاجز ماندند. جناح چپ و راست اردو از مدافع خالی ماند و چون شب در رسید افسران مجبور شدند که سنگرها را به هم

نزدیک نمایند و دامنه صفوف سپاه خود را از دو طرف به جانب قلب بکشانند. زیرا بیشتر از نصف سپاه هند از سنگرها گریخته در صحرا متفرق شده بودند.

روز ۱۶ و ۱۷ ماه سپاه هند و ایران (اولی وحشت زده و مضطرب و دومی منتظر حمله و تهاجم) زیر اسلحه به سر بردند و نادر امر داد بنه و کسان اردوی ساعات خان را به اردوی وی انتقال دهند. روز ۱۸ نظام الملک برای مذاکره صلح با اردوی ایران آمد و مدت ۶ ساعت با نادرشاه مذاکره کرد و قرار پرداخت غرامت جنگ داده شد روز ۲۰ محمد شاه شخصاً به اردوی نادر آمد:

«...پادشاه (محمدشاه) در تخت روان نشست چتری بالای سر او بود بدک و طبل در جلو او با غازی الدین و عظیم الله خان پسر وزیر و چند خواجه و دوست سوار از اردویرون رفت. همین که مسافتی طی شد اشاره کرد سوارها ایستادند خود با خواجه هلو امراء مذکور که هر یک دو یا سه نوکر داشتند به اردوی نادر شاه رفت. در وسط راه طهماسب خان وکیل به استقبال او آمد و خدمت کرد. بعد نصرالله میرزا پسر نادر شاه در تخت روان رسید پیاده شد و به قاعده مملکت خود احترام به جای آورد ... وقتی به در خیمه نادر شاه رسیدند نادر شاه استقبال کرد پادشاه را در بغل گرفت و او را نزدیک خود روی مسند نشانید...» (فریزر).

نادر به زبان نصیحت حرکات و رفتار و سیاست کشور داری محمد شاه را مورد خرده گیری قرار داد و او را از قتل سفرا و بلا جواب گذاشتن نامه های خویش سرزنش کرد! محمد شاه از خجلت و انفعال سخنی نگفت و فقط در پایان بیانات نادر از او تقاضا نمود که از همانجا به کشور خود بازگردد. نادر به پادشاه اطمینان داد که به واسطه حسن روابط دربار صفوی و دربار گورکانی سلطنت را مجدداً به وی واگذار خواهد کرد ولی چون سپاهیان ایران خسته و فرسوده شده و تهیه آذوقه در این دشت برای ایشان میسر نیست باید به همراهی پادشاه عازم دهلی شود و چند روزی در آن جا

کند تا سپاه وی نیز خود را برای بازگشت به ایران آماده و مجهز سازد! روز ۲۹ ماه طهماسب خان و کیل و ساعات خان به امر نادر عازم دهلی شدند تا کلیه خزائن سلاطین گورکانی را که از طرف محمد شاه در مقابل تاج بخشی نادر بوی تقدیم شده بود ضبط کنند و اردوی نادر و محمد شاه نیز روز دوم ذی الحجه به جانب دهلی حرکت کردند ولی نادر قبل از حرکت دوستان عراده توپ و مقداری از اثاثیه و اموال سلطنتی محمد شاه را با مقداری از غنائم و جواهرات با دو هزار سوار به کابل فرستاد.

غلبه سپاه ایران بر انبوه سپاه کثیرالعهده محمد شاه نتیجه چهار امر بود:

- ۱- حسن انتخاب نادر و سرعت عمل او در حرکت و از همه مهمتر هوش و تدبیر خارق العاده او در ابداع حیل‌های جنگی.
- ۲- رشادت و شجاعت شخص نادر و زبندگان سپاه وی و مخصوصاً هنر و مهارت تفنگچیان (جزایرچی) در تیراندازی.

- ۳- تزلزل روحیه افراد سپاه محمد شاه و وجود نفاق بین سرداران وی که از آغاز جنگ موجب بروز بی نظمی در اردو گردید.

- ۴- خبط شورای فرماندهی هند در انتخاب میدان جنگ و توسل به محاربه سنگری که منجر به محصور شدن اردو و بروز قحطی آذوقه و قطع ارتباطات لشکری ایشان گردید. نادر در ضمن مذاکره با محمد شاه خبط نظامی فرمانده اردوی ویرا گوشزد می کند:

«..... بعد از آن که امرای شما از خواب غفلت و بی حالی بیدار شدند تمام وسائل سلاح را قطع کردند و همه با کمال بی نظمی پیش آمدند که جلو مرا بگیرند و همه خود را نزدیک دام آورند. اینقدر حزم و احتیاط نداشتند که اقلاً بعضی را باقی بگذارند. اگر اتفاقی بیفتد بتوانند کاری بکنند و امور را اصلاح نمایند. گذشته از اینها با کمال بی عقلی در میان سنگرهای خود جمع شده‌اید و تصور نمی کنید که اگر دشمن قوی تر از شماست شما نمی توانید بی آب و آذوقه در آنجا به سر ببرید و اگر ضعیف تر از شماست غیر لازم بلکه ناشایسته بود که خود را محصور نمائید.....» (فریزر).

سپاه ایران که از اصفهان تا حوالی کرنال زیر فرمان پادشاه نظامی خویش به نیروی همت و پشتکار سخت ترین موانع را از پیش پا برداشته دستجات متعددی از قبایل جنگجوی کوهستانی را مغلوب و سرکوب نموده بود باروحی مملو از نشاط و امید و قلب پر از شهامت و شجاعت و دلی قوی قدم به میدان نبرد گذاشت و این مسئله روحی خود علت العلل فتح کرنال بود.

وقایع دهلی

سپاه نادر در هفتم ذی الحجه به خارج شهر دهلی فرود آمد و روز بعد نادر با ۲۰ هزار سوار وارد قصر سلطنتی گردید و امر داد که نسفچی ها (ماعمورین انتظام لشکری) در شهر دائماً در گردش باشند و هریک از افراد سپاه به مردم آزاری برساند، فوراً او را تنبیه کنند. توقف نادر در دهلی رویهمرفته دو ماه طول کشید و در این مدت وقایعی روی داد که شاه ایران را به اتخاذ روش خشونت آمیز نسبت به مردم آن شهر وادار نمود.

طهماسبقلی جلایر (وکیل) مأمور بود که برای رفع قحطی آذوقه انبار های شهر را گشوده غله را به نرخ عادلانه بفروشد. ولی صاحبان غله از این مسئله ناراضی بودند و در شهر مردم ماجراجو را علیه سپاهیان ایران برانگیختند و شهرت دادند که نادر مسموم شده است. بر اثر انتشار این خبر شورش عظیمی در شهر برخاست. نادر شخصاً به میدان چاندیچوک که مرکز اجتماع اشرار بود آمد از بالای بامها سنگ و چوب بر سر او ریختند و تیری به طرف او انداختند که اتفاقاً به وی اصابت نکرد و افسری را که پهلوی او بود از پا درآورد. نادر به فراست دریافت که اطفاء آتش شورش جز با خشونت امکان پذیر نیست ناچار فرمان قتل عام صادر کرد و خود به مسجد روشن الدوله رفت. قتل عام مدت ۵ ساعت ادامه داشت. محمد شاه با جمعی از امرای درباری به شفاعت نزد نادر آمدند نادر نیز پذیرفت و فرمان داد تا سپاهیان دست از کشتار باز دارند و این فرمان در شهر عظیم دهلی به فاصله یک ساعت با سرعت عجیبی که مورد اعجاب ناظرین آن واقعه بود اجرا شد. (۱)

موقعیکه نادر در دهلی متوقف بود متدرجاً وجه غرامت جنگ از امرای اعیان درباری جمع آوری شد و ضمناً نادر در تاریخ ۲۶ ذی الحجه دختر

۱- عده مقتولین دهلی را میرزا مهدی خان استرآبادی ۳۰ هزار و فریزر که تاریخ خود را از روی روزنامه های هند نگاشته است از ۱۲۰ تا ۱۵۰ هزار نفر نوشته است و شاید قول مورخ ایرانی به صواب نزدیکتر باشد.

یزدان بخش از نوادگان اورنگ زیب را به عقد ازدواج نصرالله میرزا در آورد و چند روز پس از کشتار هولناک دهلی بساط جشن عروسی دو شاهزاده در خارج و داخل شهر دهلی برپا گردید و محمد شاه در این جشن تحف و هدایای زیادی برای نصراله میرزا فرستاد. (۱)

روز سوم صفر ۱۱۵۲ به امر نادر شاه مجلسی از امرا و سران سپاه و اعیان دربار هند با حضور محمد شاه در قصر سلطنتی تشکیل گردید و شاهنشاه تاج سلطنت هندوستان را مجدداً بر سر محمدشاه گذاشت و دستوراتی برای اداره کشور به محمد شاه داد که می‌توان آن را نمونه‌ای از فکر متین و هوش سرشار و سرعت ادراک وی دانست.

«..... باید تیولات تمام امرا را خلع کرده و به هر یک به قدر منصب و جاه از خزانه مواجب نقد بدهید نگذارید کسی برای خود قشون و نوکر مخصوص نگاه بدارد. خود شما همیشه باید شصت هزار سوار منتخب نگاه داشته و به نفری روی هم ماهی ۲۲ تومان (معادل ۵۰ تومان فعلی) مواجب بدهید باید لیاقت و اسم و طایفه خانواده هر یک را بشناسید و از صاحب منصب و سرباز و غیره هیچ یک را نگذارید به بیکاری و تنبلی عادت کند.....» (فریزر)

روز دیگر امرای محمد شاه را احضار کرد و آنها را به فرمانبرداری و اطاعت نسبت به شاه گورکانی توصیه نمود. روز هشتم صفر سپاه را سان دید و به جانب لاهور حرکت کرد.

بازگشت اردو از هند

نادر شاه در دهلی قرار داد سرحدی با محمد شاه به تاریخ ۴ محرم ۱۱۵۲ منعقد ساخت و پادشاه هند به موجب نوشته رسمی مجرای رود سند را از مصب آن در دریای عمان تا کوههای سلیمان که سرچشمه نالاسنگرا (ازشعبات سند) است سرحد ایران و هندوستان قرار داد و تمامی قطعه واقع در مشرق آن رود را جزو خاک کشور ایران دانست. نادر نیز برای ایجاد حد فاصل طبیعی بین ایران شرقی و متصرفات خاندان گورکانی عقد چنین قراردادی را لازم می شمرد و ازانجام آن خرسند بود. ناحیه بین سند و کوههای سرحدی مکران در آن وقت مرکز جنگجوترین قبایل و طوایف بلوچ و افغان بود و این اقوام هرگز سر به فرمان فاتح یا جهانگشائی فرود نیاورده بودند. راهی که از هند یا ایران به مساکن ایشان منتهی می شد همه از دره ها و کوههای صعب العبور و صحرای خشک و سوزان تار می گذشت و از لحاظ سوق لشکر یکی از مشکلترین و مخوف ترین راههای ایران شرقی و هندوستان بود. ولی نادر شاه همین که به کابل رسید (در تاریخ غره رمضان ۱۱۵۲) ۴۰ هزار نفر از افغانهای تازه نفس به سپاه خود افزود و غنائمی را که از هندوستان آورده بود به هرات فرستاد و خود با ۵۰ هزار سپاهی زبده مجدداً راه جنوب را پیش گرفت.

حکومت مستقل بخشی از هند غربی که به نادر شاه واگذار شد در دست امیری بود به نام خدایار عباسی (۱) که علاوه بر حکومت و سلطنت در نظر ساکنین سند جنبه ارشاد نیز داشت و عموماً به خاندان او ارادت می ورزیدند. زمانی که خبر حرکت نادر به هندوستان منتشر شد سلطنت سند را از صوبه دار آن ناحیه به چند کروور تومان خرید و نسبت به نادر نیز برای آن که استقلال خود را حفظ کند از در اطاعت درآمد و در موقع بازگشت چون شنید که حوزه حکمرانی او ضمیمه کشور ایران شده و نادر بدان سو

۱- نام این امیر را سرجان ملکم میرنور محمد ضبط کرده است «سرجان ملکم - مراجعت نادر به ایران»

در حرکت است خزانه و اموال خود را در عمر کوت (۲) که در پناه بیابان خشک و سوزان تار بود مخفی کرد و خود برای دفاع آماده شد.

نادر با سرعت عجیبی که نظیر آن هیچگاه دیده نشده بود در موقعی که امیر سند انتظار ورود او را نداشت خود را به شهدادپور (واقع در شمال شرقی حیدرآباد) رسانید و به تقی خان بیگلربیگی فارس امر داد که با کشتی به دهنه رود سند حرکت کند. خدایار در امتداد رود سند به طرف جنوب گریخت و صحرای وسیعی را بین خود و اردوی ایران باقی گذاشت. نادر مسافت سی فرسنگ را در صحرای تار در یک نفس طی کرد و به عمر کوت رسید. عباسی مستأصل شده یک کرور تومان جواهر و نقدینه تقدیم شاهنشاه ایران نموده سر به فرمان وی فرود آورد. نادر حکومت قسمتی از نواحی سند را مجدداً به وی تفویض کرد و نام او را به شاهقلی تبدیل نمود. حکومت بخش دیگر سند را نیز بین محبت خان حاکم بلوچستان و امرای خاندان داودپوترا که از دیرزمان در آنجا فرمانروائی داشتند تقسیم نمود.

نادر از راه سیستان به قندهار آمد و در دهم ربیع الاول ۱۱۵۳ به هرات وارد شده به یادگار فتح هندوستان برتخت مرصعی جلوس نموده فرمان داد تا غنائمی را که از هند آورده بود به نظر امرا و اعیان و نمایندگان ولایات ایران رسانیدند.

میزان غنائم هند را مورخین به اختلاف تا ۵۶۵ کرور تومان ذکر کرده اند و فریزر در کتاب خود ارقام تفصیلی غنائم را به شرح ذیل آورده است:

«۰۰۰۰ جواهر از مال محمد شاه و سایر امرا ۱۸۷/۵ کرور تومان (۱) طلاآلات

۲- واقع در ولایت بمبی در ۲۶ درجه و ۲۳ دقیقه عرض شمالی . «سرجان ملکم - مراجعت نادر به ایران»

۱- دریای نور و کوه نور که هر دو از الماسهای درشت نفیس هستند جزو جواهرات محمد شاه بوده است.

واسلحه دسته مرصع تخت طلاووس و نه تخت مرصع ۶۷ کرور و ۲۵۰ هزار تومان مسکوک طلا و نقره ۱۸۷/۵ کرور - ظروف طلا و نقره که شکسته و سکه زدند ۳۷/۵ کرور - پارچه های نفیس قیمتی از هر قبیل ۱۵ کرور - اسباب خانه و سایر اشیاء قیمتی ۲۲/۵ کرور - اسلحه و توپ و غیره ۷/۵ کرور بملاوه هزار فیل - هفت هزار اسب - ده هزار شتر - صد خواجه - صدوسی نویسنده - دویست نفر آهنگر - سیصد بنا - صد نفر سنگتراش - دویست نفر نجار ۱۰۰۰۰ (فریزر).

نادر در موقع بازگشت از دهلی به زمین دار کرنال امرداد که قریه ای در آن صحرا بنا کنند و آن را به یاد گار فتح دهلی فتح آباد نام نهند. و نیز به امر او مهندسین نقشه شاه جهان آباد (دهلی) را برداشتند و به هنرورانی که همراه آورده بود دستور داد که تا سه سال در قندهار جدید کار کنند و مزد بگیرند و بعد از سه سال آزاد باشند علاوه بر آن نادر از دهلی عده زیادی نجار به هرات فرستاده بود که رای او در رود جیحون کشتی بسازند و وقتی از هند مراجعت کرد ۱۱۰۰ کشتی کوچک آماده شده بود که هریک سه هزار کیلو گرم ظرفیت داشت.

حرکت به طرف بخارا

نادر از قضیه قتل برادر خود به دست‌لرزی‌ها سخت در غضب بود. لیکن قبل از حرکت به داغستان و تنبیه لرزی‌ها سرکوبی امرای بخارا و خوارزم را که در غیاب و رضاقلی میرزا به حدود خراسان دست اندازی کرده بودند لازم می‌شمرد. ۱۵ روز پس از توقف در هرات از کوهستان بادغیس و راه بین هرات «واند خود» خودرا به بلخ رسانید (۷ جمادی الاول). کشتی‌های ایران از توپخانه انباشته شد و برخلاف جهت سیر جیحون در حرکت آمد. رضاقلی میرزا مأمور شد که در مقدمه سپاه به طرف حوضه وسطی رود حرکت کند و به علیقلی خان برادرزاده نادر (۱) فرمان داده شد که در امتداد ساحل راست جیحون پیش برود. روز ۸ جمادی الاول سپاه نادر از پلی که بر روی جیحون انداختند به ساحل راست گذاشته راه بخارا را پیش گرفت. ضمن راه حکیم بیک اتالیق وزیر ابوالفیض خان پادشاه بخارا به استقبال نادر آمد و از جانب پادشاه اظهار اطاعت کرد. نادر پس از ده روز نزدیک بخارا رسید. پادشاه به استقبال او شتافت و نادر او را پذیرفت و حکومت نواحی بین جیحون و سیحون را به او وا گذاشت و قرار بر آن شد که ۲۰ هزار سوار ترکمان و ازبک از اردوی بخارا به سپاه ایران ملحق شود و ابوالفیض خان در حکومت و سلطنت خود مستقل باشد. نادر ابوالفیض خان را به اعتای تاج مرصع به پادشاهی بخارا منصوب و او را ابوالیض شاه نامید و دختری از منسوبین او را به عقد ازدواج خود و دختر دیگری را به عقد ازدواج علیقلی خان در آورد (۲) و در همین سفر طهماسب قلی خان جلایر

۱- پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله بود و در سیستان حکومت داشت.

۲- دسته‌ای از سپاه ایران به سرداری لطفعلی خان برادرزن نادر به طرف سمرقند پیش رفته سنگ قبر تیمور و در بزرگ مقبره او را کنده به مشهد فرستادند ولی نادر بعداً آنها را به سمرقند باز گردانید «مینورسکی».

که یکی از قدیمترین افسران رشید و با وفای نادر بود به حکومت نواحی بین رود سند و ولایت کابل منصوب گردید و به اوستور داده شد که در انتظام امور نواحی لاهور و سند نیز به احکام آن حدود همراهی کند.

جنگ خوارزم

(۲۴ شعبان ۱۱۵۳)

ایلبارس خان (البرزخان) پادشاه خوارزم در غیاب نادر چندین بار به حدود خراسان دست اندازی کرده بود و موقعی که فرستادگان ابوالفیض شاه به خوارزم رسیده‌ا و راه فرمانبرداری و اطاعت شاه ایران توصیه کردند ایشان را به قتل رسانید. این خبر به نادر رسید و راه خوارزم را پیش گرفت . ایلبارس حصار شهر را مستحکم کرده قلعه هزارسب را که یکی از استحکامات بزرگ ولایت خوارزم و در حقیقت پیش سنگر شهر بود از سپاه خوانداشت . نادر امر داد تا در دوه بونی (۱) در نزدیکی هزارسب قلعه‌ای بنا نهادند و خود از راه دیگر به طرف خیوه حمله برد. دسته ای از سپاه خوارزم مرکب از ایلات ازبک و تکه به سختی مغلوب شدند و ایلبارس خان به قلعه خانقاه (یکی از ۵ قلعه مستحکم خوارزم) پناه برد. روز دیگر از قلعه خارج شد. جنگی سخت در گرفت و نیمی از سپاه وی تلف شدند ناچار مجدداً به قلعه گریخت و سه روز زیر آتش بمباران توپخانه نادر مقاومت نمود و عاقبت روز ۲۴ شعبان حصار قلعه فرو ریخت و ایلبارس با ۲۰ نفر از امرای وی دستگیر و به قصاص خون سفرای ابوالفیض شاه کشته شدند. نادر حکومت خوارزم را به طاهرخان نامی از نسل اولاد چنگیزخان وا گذاشت و چهارهزار ازبک به سپاه خود ملحق نمود. در این سفر دوازده هزار تن اسرای ایرانی که در قلعه های خوارزم زندانی بودند آزاد و در نزدیکی ابیورد در قریه کوچکی که بعد ها به خیوه آباد موسوم گردید ساکن شدند. اسرای روس نیز از زندان رهائی یافته به کشور خود بازگشتند.

۱- این کلمه در ترکی به معنی « گردن شتر » است.

بازگشت به کلات و مشهد

بعد از این سفر جنگی که بیش از ۲ سال و نیم طول کشید نادر مسقط الرأس خویش و تجدید خاطرات گذشته به کلات رفت و امر داد خزانہ او را در محل مستحکمی در آن قلعه جای داده بناهای متعدد ایجاد کردند و بعد از دو هفته استراحت در آن قلعه عزیمت مشهد نموده در اواخر شوال ۱۱۵۳ به آن شهر وارد شد سفیری از جانب محمدشاه به دربار اورسید و نوشته ای مبنی برواگذاری کلیه تیول نشین های اطراف کابل و ولایت تته (در ساحل چپ رود سند) که خراج سالیانه آنها به ۱۲۰ هزار تومان بالغ بود به شاهنشاه تقدیم کرد و مورد الطاف شاهانه قرار گرفت و نادر نامه ای مبنی بر اظهار تشکر به محمدشاه نوشته سفیر را روانه کرد.

بعد از این سفر جنگی حدود کشور ایران از مشرق به رود سند و فلات تبت و رود جیحون و از شمال به دریاچه ارال و رود کورا و از مغرب به حدود فعلی رسیده بود کلیه اعراب ساکن جزایر خلیج فارس تا سواحل غربی آن دریا مطیع و خراجگزار ایران بودند. این فتوحات پی در پی که در مدتی اندک و با سرعت بی نظیری انجام گرفت دورنمایی از دوره با افتخار سلاطین هخامنشی و ساسانی در نظر ایرانیان آن عصر مجسم نمود و بار دیگر شجاعت و رشادت سرباز ایرانی و همت بلند قائدین توانای این سرزمین را در انظار ملل زنده دنیای آن روز جلوه گر ساخت.

فصل سوم

دوره آخر سلطنت نادرشاه

۱۱۵۴-۱۱۶۰

« جنگهای داخلی و فتوحات جدید - محاربات ایران و عثمانی -

شورشهای داخلی - مرگ نادر شاه »

لشکر کشی به قفقازیه - بروز حوادث ناگوار

حرکت به داغستان

نادر از زمانی که خبر قتل برادر خود را به دست اهالی داغستان شنید همیشه در صدد انتقام و تنبیه لزگی ها و طوایف جار ساکن داغستان بود. چون به مشهد رسید دوازده هزار نفر از پیادگان و سواران زبده ابدالی را که در رکاب او بودند به داغستان روانه کرد و خود نیز در اوایل صفر ۱۱۵۴ عازم آن حدود گردید. افغانهای ابدالی با رشادت بی نظیری قسمت اعظم داغستان را تسخیر کردند ولی بواسطه شدت سرمای زمستان پیشرفت ایشان در حوالی دربند متوقف شد و تازمانی که نادر به داغستان رسید عده ای از ایشان بر اثر سرما و تنگی آذوقه و مزاحمت کوه نشینان داغستان تلف شدند.

نادر وقتی به تهران رسید رضا قلی میرزا را به حکومت آن شهر گماشته خود با سرعت روانه آذربایجان شد و چون از گردنه شاه داغی گذشته به حوالی گنجه رسید شمخال خان چرکس و اوسمی رئیس قراقیطاق و سرخای خان امیر غازی قموق که حکام داغستان بودند به حضور نادر آمده اظهار تبعیت کردند ولی قبایل آوار ساکن داغستان شمالی و غربی به مدافعه برخاستند و مدت ۱۵ روز سپاه نادر را در حوالی دربند متوقف ساختند از طرف دیگر نمایندگان که نادر نزد قبایل قراقیطاق فرستاده بود به دست روسای ایشان کشته شدند و این پیش آمد نادر را به خشم آورد و تصمیم گرفت که قبل از تسخیر تمامی داغستان و سرکوبی شورشیان از قفقازیه خارج نشود و بنابراین تصمیم مدت یک سال و نیم در

قفقازیه متوقف بود.

توقف ممتد نادر در داغستان و آگاه شدن نمایندگان روسیه از تصمیم نادر درباره روسیه را به هراس انداخت و نظریه آن دولت نسبت به نادر به کلی تغییر کرد. زیرا روسیه انتظار داشت که شاهنشاه ایران بخش شمالی داغستان را که در حقیقت معبر مهم دریای خزر به دریای سیاه است و مستقیماً به خاک روسیه اتصال دارد به تصرف آن دولت دهد و ازمداخله در امور آن ناحیه خودداری کند و از طرف دیگر تهیه کشتی در دریای مازندران بوسیله التون Elton افسر دریائی انگلیسی به امر نادر بیشتر موجب نگرانی آن دولت گردید و برای جلوگیری از هرگونه خطری که ممکن بود از جانب نادر متوجه روسیه شود به امر آن دولت سپاهی به عده ۴۲ هزار نفر در محل قزلب (در داغستان شمالی) گرد آمد.

کور کردن رضا قلی میرزا

موقعی که نادر شاه از راه مازندران به جانب داغستان در حرکت بود روز ۲۸ صفر در نزدیکی قلعه اولاد که یک طرف آن متکی به جنگل بود تیری به طرف نادر انداختند که پهلوی او را خراشیده و شست چپ ویرا قطع کرد و به اسب او خورد نادر فوراً خود را به زمین افکند و رضا قلی میرزا برای دستگیری ضارب به جنگل تاخت ولی به واسطه انبوه درختان از یافتن او عاجز آمد. نادر از این سوء قصد نسبت به فرزند خود رضا قلی میرزا بدبین شد. ولی در صدد اقدامی برنیامد و وی را به حکومت ری گماشت و راه آذربایجان را در پیش گرفت.

بعد از مقاومتهای سختی که از جانب لکزی های (لزگی) داغستان در برابر سپاه نادر به عمل آمد وی نیروی خود را در حوالی گنجه در محلی به نام باشلو متمرکز نمود و در آنجا بعضی از سران سپاه نادر شخصی را به نام نیکقدم که متهم به سوء قصد مازندران بود به حضور وی بردند نادر او را تحت استنطاق درآورد نیکقدم با گرفتن امان از نادر رضاقلی میرزا را محرک این سوء قصد معرفی نمود (۱) نادر چون او را به جان امان داده بود حکم کرد تا چشمهای او را برکنند و فوراً به احضار فرزند خویش فرمان داد.

وقتی رضاقلی میرزا به باشلو رسید نادر مجلسی از سران سپاه خویش ترتیب داده او را به مقام محاکمه درآورد و عاقبت امرداد او را از هردو چشم نابینا کردند. لطفعلی خان افشار از ترس نتوانست به شفاعت خواهرزاده خود برخیزد و عاقبت او نیز از مشاهده آن واقعه فجیع رنجور شده وفات یافت.

»..... چون به کرات و مرات صورت نکرات احوال او (رضاقلی میرزا در

۱- به قولی ضارب، غلام پسر دلاور خان تابینی بوده است.

مرآت خاطر اقدس مرتسم گشته غبار غبار عقیدت از شمایل حالات شاهزاده لایح و غبارنکر و خیلاء از مخایل خیالات او لامع بود حکم مطاع به استحضار او منفذ گشته و در حین ورود او به موقف حضور به خطاب خذوه ففلوه در سلسله اهل قید انسلاک یافته خدیو کاراگاه کارگاه مرحمت را با نور دیده نور دیده و ضابطه سیاست را بر رابطه ابوت و بنوت راجع دیده فرمان پذیران به اشاره سرانگشت امر اقدس در طرفه العینی به الماس املس لؤلؤ عینی او را قطعه لعل لحمی ساخته از حقه حدقه اش مرجان تر برانگیختند و مر (مگر) جان او را بخشیدند... لطفعلی خان افشار نیز که خالوی شهزادگان بل مخال معم بود نسبت عموا و صموا یافته همین قضیه را برای العین دیده و دیده از نظاره عالم کون و فسا بر بست ۰» (تاریخ مهدی خان)

سرجان ملکم در تاریخ خود می نویسد که رضا قلی میرزا در غیاب نادر موقعی که خبر جعلی فوت او در دهلی در ایران منتشر شد، تاجگذاری کرد و این معنی سبب خشم نادر شد و در موقع محاکمه نیز با او به ملایمت و عطفوت سخن گفت ولی رضا قلی میرزا درشت گفتن آغاز کرد و گفت، فخر من است که عالمی را از چنگ ظالمی رهایی دهم.

» گویند چون چشم قره‌العین خود را کند، گفت فصایح اعمال تو سبب این امر شد رضا قلی گفت تو چشم مرا نکندی بلکه چشم چراغ ایران را کور کردی ۰۰۰» (تاریخ سرجان ملکم).

فتح مسقط به وسیله حکام فارس

زمانی که نادر شاه پس از تاجگذاری در صحرای مغان عازم فتح قندهار بود (رجب ۱۱۴۹) جزایر بحرین در خلیج فارس به دست بیگلربیگی فارس میرزا تقی خان شیرازی فتح شد. بیگلربیگی سپاهی را که نادر در اختیار او گذاشته بود در کشتی های رحمانی و فتحشاهی و ملک جای داده عازم سواحل مسقط گردید ولی امام مسقط از دراطاعت و دولتخواهی درآمده پرداخت خراج سالیانه را به ایران تعهد کرد و تسخیر و اشغال مسقط موقوف گردید و کشتی های ایران در بندر عباس و تنگه هرمز لنگر انداختند. کمی بعد از آن تاریخ زمانی که نادر از دهلی به طرف افغانستان بر می گشت اعراب ساکن مسقط سر به شورش برداشته بر کشتی های ایران حمله برده آن ها را غرق کردند و چون این خبر به نادر رسید فرمانی خطاب به نظام الملک والی دکن صادر نمود و دستور داد که به اسرع اوقات ۲۰ کشتی بزرگ برای ایران تهیه نماید.

مهندسین و متخصصین هند در بندر سورات به ساختن کشتی های ایران اشتغال ورزیدند و موقعی که نادر در داغستان بود ساختمان آن ها به اتمام رسید حاکم سورات کشتی ها را با عده ای از ملوانان هندی به طرف بنادر ایران در خلیج فارس راند و در بین راه به واسطه طوفان یکی از آنها غرق شد و بقیه در بندر عباس لنگر انداختند. تقی خان بیگلربیگی به همراهی کلبعلی خان کوسه احمدلو (۱) کشتی ها را تجهیز کرد و عازم سواحل عمان گردیدند و از طرف نادر مأمور شدند که سلطان بن مرشد امام مسقط را دستگیر کنند و فرزند او سیف بن سلطان را که تابع حکومت ایران بود در آنجا به حکومت منصوب نمایند. جنگ سختی در سواحل عمان بین فریقین در گرفت و توپخانه دریائی ایران کشتی های سلطان را غرق

۱- این سردار پدر مادر آن سه فرزند نادر شاه بود، دختر بزرگ او مادر رضا قلی میرزا و دختر دیگر او مادر نصرالله میرزا و امامقلی میرزا بود.

نمود و سپاه ایران در ساحل عمان به خشکی نشسته به جانب مسقط تاختند. سردار کلبعلی خان قلعه لوا را در نزدیکی مسقط اشغال نمود و سلطان در قلعه سحرار متحصن شد و جمعی از اعراب در بیرون قلعه از دم تیغ آبدار سپاه ایران گذشتند و عاقبت سلطان خود داخل نبرد گردید و به ضرب گلوله از پا در آمد احمد بن سعید حاکم سحرار بعد از کشته شدن سلطان قلعه را تسلیم کلبعلی خان کرد و بنابه دستور نادر شاه سیف بن سلطان به حکومت مسقط و عمان منصوب شد (سال ۱۱۵۴) فتح مسقط اگرچه یکی از افتخارات دوره آخر سلطنت نادر بود ولی به شرحی که ذکر خواهد شد این فتح موجب بروز نفاق بین سردار و بیگلربیگی و منجر به قتل سردار و طغیان بیگلربیگی گردید.

شورش خوارزم

ازبکان ساکن خوارزم در موقع توقف نادر در داغستان به تحریک نور علی خان پسر ابوالخیر خان رئیس طایفه قزاق سر به طغیان برداشته طاهر خان دست نشانده نادر را به قتل رسانیده به بلاد مرو و بلخ حمله بردند و قتل و غارت فراوان کردند. چون خبر به نادر رسید فرزند خود نصرالله میرزا را با سپاه کافی مأمور سرکوبی ایشان نمود. نصرالله میرزا عازم خوارزم شد و همین که به مرو رسید سران ازبک به اردوی او آمده طلب عفو و بخشایش کردند. نصرالله میرزا از ایشان تعهد کتبی مبنی بر اطاعت و فرمانبرداری نسبت به حکومت ایران گرفته عذر ایشان را پذیرفت و بنابر تقاضای جمعی از امرای ازبک که در اردوی او بودند ابوالمحمد پسر ایلبارس خان والی سابق خوارزم را که ملتزم رکاب او بود به حکومت آن ناحیه منصوب و او را به لقب ابوالغازی ملقب گردانید و جمعی از ترکمانان یموت را که در خوارزم ساکن بودند به حوالی اترک و گرگان کوچ داد.

لشکر کشی به غرب - شورشهای داخلی

وقایع بین النهرین (جمادی الثانی - رمضان ۱۱۵۶)

عملیات جنگی نادر در امتداد کوههای قفقاز به واسطه پیش آمدن زمستان متوقف شد و همین که بهار سال ۱۱۵۵ رسید مجدداً سپاهیان نادر به داغستان روانه شدند و طبرسران را که مقر شورشیان داغستان بود به باد غارت دادند شمشال و سرخای در اردوی نادر بودند ولی اوسمی که در بدو ورود نادر به قفقازیه سر تسلیم فرود آورد و مجدداً به مقر حکومت خویش رفته بود در قلعه قریش متحصن شد. نادر او را محاصره کرد و عاقبت گریخته نزد آوارها رفت ولی طایفه او یعنی قبایل قراقیطاق امان آوردند و قلعه قریش به امر نادر با خاک یکسان شد. از آن پس چون آرامش در داغستان برقرار گردید نادر درصدد آن برآمد که پیشنهادات سابق خود را به قوه قهریه به زمامداران دولت عثمانی بقبولاند زیرا بعد از مراجعت سفیر ایران از قسطنطنیه معلوم شد که دربار عثمانی از شرایط پنجگانه نادر موضوع رسمیت مذهب جعفری را نپذیرفته است.

نادر اعلامیه ای خطاب به عموم مردم ایران صادر کرد مبنی بر این که همگی باید از پیروی عقاید فرعیه ای که شاه اسمعیل صفوی در ایران رواج داده است دست کشند و هرچهار خلیفه راشدین را مورد احترام قرار دهند. در حقیقت نادر می خواست که مردم ایران آئین تشیع را ترک گفته آئین تسنن در آیند.

بعد از صدور این اعلامیه درماه ذی الحجه ۱۱۵۵ از قفقازیه خارج شده از راه تبریز - مهاباد - سنندج - شهرزور حرکت کرد. توپخانه او نیز از راه همدان و کرمانشاه و زهاب به سرحد عراق رسید. خالد پاشا حاکم شهر زور گریخت و احمد پاشا والی بغداد که همیشه در سیاست ایران و عثمانی سهم بزرگی داشت به لطایف الحیل انعقاد عهدنامه صلح را به تعویق می انداخت چند تن از امرا و اعیان بغداد را با تحف و هدایای زیاد تاسنندج به استقبال نادر فرستاد ولی نادر مرتباً به طرف بغداد پیش می رفت و چون به حوالی آن شهر رسید امرداد تا دسته ای از سپاه وی به جانب بصره حمله

کنند و خود به طرف کرکوک حرکت کرد و قلعه شهر را به زور آتش توپخانه گشود و شهر تسلیم شد دسته دیگر سپاه وی قلعه اربیل را در بالای کرکوک در ظرف یک روز اشغال کرد (۱۴ جمادی الثانی).

در این موقع به نادر خبر رسید که پادشاه عثمانی فتوای شیخ الاسلام را مبنی بر تباین مذهب شیعه با دین اسلام و مباح بودن قتل و اسیر ایرانیان منتشر ساخته است. نادر به جانب موصل راند و چون به کنار دجله رسید پلی بر آن رود بسته شهر را محاصره کرد. مردم شهر چون توانائی مقاومت نداشتند به نادر وعده دادند که نمایندگانی به اسلامبول روانه کرده موجبات رضایت خاطر وی را فراهم سازند. نادر متوقف شد ولی سپاهیان او در شمال موصل دسته ای از عساکر عثمانی را که بسررداری قوچ پاشا حاکم کوی به قصد حمله پیش می آمد درهم شکسته سردار را به قتل رساندند. ایلچی احمد پاشا با عجله خود را به اردوی نادر رسانیده از جانب سلطان عثمانی (سلطان محمود خان اول ۱۱۴۳-۱۱۶۸) به نادر شاه اطلاع داد که قبول مذهب جعفری از طرف بابعالی (دربار عثمانی) موج بروز طغیان و فتنه در خاک عثمانی خواهد شد و سلطان تقاضا کرده است که نادر به سرحدات ایران برگردد و با احمد پاشا قراردادهای صلح را منعقد سازد. نادر تقاضای سلطان را پذیرفت در رمضان ۱۱۵۶ به کرکوک و سرحد خسروی برگشت.

نادر قسمت اعظم سپاه خود را در سرحدات ایران گذاشته خود با جمعی از خواص و زنان حرم عازم کربلا و نجف شد و کلیه مشاهد متبرکه اهل نسنن و تشیع را زیارت کرد و مبالغ هنگفتی برای تذهیب و تزئین بناهای مقدس صرف نمود و در نجف مجمعی از علمای شیعه و سنی ترتیب داده بار دیگر مذاکرات صحرای مغان را در باب مذهب به میان آورد و عاقبت قرار بر آن شد که ایرانیان در مکه با رکن شافعی شریک باشند. در حقیقت دربار عثمانی و علمای آن کشور از قبول بدعت نادر در دین اسلام خودداری نمودند ولی علمای عراق به امامت حضرت امام حعفر صادق ایمان آورده و ایرانیان نیز در مقابل آن حقانیت خلفای ثلاثه (ابوبکر، عمر،

عثمان) را تصدیق کردند (۱) (۲۴ شوال ۱۱۵۶).
موقعی که نادر به جانب بغداد برگشت شنید که دربار عثمانی به ایلچیان مردم موصل به هیچ وجه جوابی نداده‌اند و در عوض سران عثمانی در حدود قارص و وان مشغول تجهیز سپاه هستند ازاین بابت فوق العاده به خشم آمد ولی احمد پاشا در بغداد با زبردستی و چاپلوسی بسیار خشم نادر را فرونشاند و در رعایت احترام او به قدری کوشید که شاه ایران در موقع خروج از خاک عراق فرمان داد که کرکوک و اربیل و قلعه‌های اطراف بصره را که تحت تصرف سپاه وی بود به احمد پاشا واگذارند و خود عازم شکی گردید.

شورش شیروان

حرکت نادر به طرف شیروان و شکی بر اثر شنیدن خبر شورشهایی بود که در آن حدود برخاسته و ممکن بود به سایر نقاط قفقاز سرایت کند. شورشیان شیروان به سرپرستی پسر سرخای شخصی را به نام سام که خود را فرزند شاه سلطان حسین می‌دانست به سلطنت برداشته بودند. نصرالله میرزا مأمور دفع ایشان شد و سپاه سام را در محلی به نام باغشاه در هم شکست و قلعه آق‌سورا که در تصرف داشتند اشغال کرد. شورش فرونشست ولی سام از آن میانه موفق به فرار گردید. (ذیقعه ۱۱۵۶).

شورش گرگان

مابین رؤسای ایل قاجار و حاکم گرگان که از جانب نادر بدانجا رفته بودند نزاعی سخت در گرفت و ترکمانان یموت نیز با ایل قاجار همدست شدند و برخیزد محمد زمان بیک نایب‌الحکومه گرگان شورش کردند. محمد حسین خان که اسماً حکومت گرگان را داشت و نیابت را به پسر خود محمد زمان بیک واگذار کرده بود از اردوی نادر با جمعی سپاه به گرگان رفت و با قساوت و خشونت زیاد بر سر شورشیان تاخته جمع کثیری از ایشان را کشت و عده ای را کور کرد و از سرهای مقتولین کله منار ساخت و بدین ترتیب شورش گرگان فرونشست ولی این طغیان بار دیگر مردم خوارزم را به مخالفت برانگیخت و نادر مجبور شد که برادرزاده خود علیقلی خان (پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله) را با اختیارات تام و رتبه سپهسالاری به خوارزم بفرستد.

علیقلی میرزا به تدریج شورش ترکمانان و مردم خوارزم را فرونشاند ولی ترکمانان یموت بار دیگر در سال ۱۱۸۵ سر به طغیان برداشتند. سپهسالار در حوالی اورگنج ایشان را مقهور ساخت و ایشان به کوههای بلخان در شمال اترک گریختند. نادر که در این موقع از جنگ با عثمانی فراغت یافته بود نصرالله میرزا را به گرگان فرستاد تا راه فرار ترکمانان را در جنوب سد کند. ترکمانان از دو جانب در محاصره افتادند و تسلیم شدند و نصرالله میرزا هزار سوار از سواران زبده آنها را به حضور نادر که در این وقت در آذربایجان بود فرستاد.

شورش فارس

در بالا گفته شد که تقی خان بیگلربیگی فارس به همراهی کلبعلی خان افشار (پدر زن نادر) با کشتی هائی که در بندر سورات فراهم آمده بود عمان را تحت تصرف درآورده سیف بن سلطان را از جانب نادر به حکومت مسقط منصوب کردند. فتح مسقط در حقیقت نتیجه کمک و مساعدتی بود که نظام الملک با تهیه کشتی به حکام فارس نمود ولی هریک از دو سردار مزبور این فتح را نتیجه لیاقت و کفایت شخص خود می دانستند عاقبت بین ایشان کدورت و نفاق در گرفت و خبرنگاران نادر در فارس این اخبار را به گوش او رسانیدند. نادر سخت در غضب شد و حسین خان قرخلو را که قبلاً به سفارت در دربار روسیه مأمور بود به حکومت و سپهسالاری کلیه ایالات جنوبی ایران منصوب و او را روانه فارس کرد و فرمان داد که بیگلربیگی و کلبعلی خان که هر دو در عمان بودند به حضور وی بروند. همین که حسین خان به سواحل عمان رسید بیگلربیگی سردار پیر افشار را به قتل رسانید و خود از حضور در اردوی نادر سرپیچی کرد و به جانب سپاه کوچک حسین خان حمله برد وی بومیله کشتی خود را به سواحل ایران رسانید و متعاقب او تقی خان وارد شیراز شد و فتنه و طغیان آغاز کرد ولی سپاه نادر او را دستگیر نمود و به امر شاه خسی کردند.

خروج مدعی سلطنت در قارص

نادر پس از فرو نشستن شورش شیروان از راه آذربایجان به طرف مغرب ایران سرازیر و در کنگاور شنید که احمدپاشا (جمال اوغلو) حاکم قارص شخصی را به نام محمد علی رفسنجانی که تحت عنوان شاهزاده صفی میرزا به ادعای سلطنت برخاسته است تقویت میکند. ناچار دوبار به طرف شمال برگشت و در راه شنید که جمال اوغلو از حکومت قارص معزول و شخص دیگری به نام احمد پاشا وزیر اعظم سابق عثمانی به حکومت منصوب شده است. لذا فرمانی به حاکم شیروان نوشت و دستور داد که بنابر مواد قرارداد بین دولتین اسرای عثمانی را با اسرای ایران در قارص معاوضه کند و چون احمد پاشا از این قرارداد اظهار بی اطلاعی نمود نادر راه قارص را درپیش گرفت. مردم گرجستان که همیشه تبعیت ایران را بر اطاعت نسبت به دولت عثمانی ترجیح می دادند زمانی که نادر عازم قارص بود سام میرزای مدعی سلطنت را که در شیروان موج بروز شورش گردیده بود دستگیر نمودند و به اردوی نادر فرستادند. شاه امر داد که یک چشم او را کنده به قارص نزد صفی میرزا (که بنابر ادعای ایشان هردو از اولاد شاه سلطان حسین و برادر یکدیگر بودند) روانه کنند. یکی از سران سپاه عثمانی به نام یوسف پاشا که با پول و هدایای زیاد برای تحریک مردم داغستان بدانسو در حرکت بود به دست گرجیها مغلوب شد و نادر در پاداش این خدمات طهمورث را والی گرجستان شرقی و پسر او ارایکلی را والی ایالت کاخ (گرجستان غربی) نموده خود به جانب قارص پیش رفته آن شهر را محاصره کرد ولی زمستان در رسید و نادر دست از محاصره شهر کشید و به جلگه شیروان که آب و هوای آن نسبتاً گرمتر از ارمنستان است داخل شد. (رمضان ۱۱۵۷) ولی دقیقه ای آرام و قرار نداشت و با آنکه به قول طبیب مخصوص درباری وی بازین P. Bazin در آن موقع دچار مرض استسقا (۱)

۱- نام مرضی که بیمار آب بسیار خواهد و موجب شود آب در انساج شکم جمع

شود (فرهنگ معین)

بود و از ضعف در تخت روان حرکت می کرد (۱) در ماه ذیقعد دشتهای پر از برف را طی کرده به دریند رفت و بعضی از مردم داغستان را سرکوبی نمود و مساکن ایشان را به باد غارت گرفت و در جمادی الثانی ۱۱۵۸ از راه شکلی به کنار دریاچه گوگچه رسید.

آخرین فتوحات نادر

جنگ با عثمانی در مراد تپه (رجب ۱۱۵۸)

سلطان عثمانی برای آن که بار دیگر قوای خود را در برابر نادر به معرض آزمایش درآورد به تصور آن که بروز طغیانهای داخلی سستی و فتوری در عزم آهنین نادرشاه وارد ساخته و سپاه عثمانی می‌تواند در این موقع او را از حدود عراق و قفقازیه دور سازد نیروئی فراوان مرکب از ۱۵۰ هزار سوار و ۴۰ هزار تفنگچی به سرداری یکن - محمد پاشا صدراعظم سابق دربار خود روانه ارزنةالروم نمود. و از جانب دیار بکر و موصل نیز سپاه دیگر عثمانی به سرداری عبدالله پاشا و سلطان وردیخان اردلان که از گریختگان ایرانی بود پیش می‌آمد. نادر نصرالله میرزا را به مقابله عبدالله پاشا فرستاد و خود پس از آن که در گوگجه جشن عروسی برای پسرش امامقلی میرزا و برادرزاده‌اش ابراهیم خان (پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله که نادر بعد از فوت پدر او را به این نام خوانده بود) برقرار کرد به مقابله لشکر عثمانی راند و چون تصمیم گرفت که بار دیگر سپاه عثمانی را در مراد تپه درهم شکسته یادگار فتح اولی را تجدید کند. به جانب ایروان پیش رفت و در دشت مراد تپه اردو زد. یکن محمد پاشا نیز در مقابل سپاه نادر فرود آمد و زدوخورد خونینی بین دو سپاه در گرفت.

در این وقت جلوداران سپاه عبدالله پاشا به دست یکی از حکام کرد شهر زوری به نام سلیم خان بابان شکست خورده نصرالله میرزا نیز سپاه عبدالله پاشا را در حوالی موصل مغلوب نمود و از قضا یکن محمد پاشا که برای غلبه بر نادر طرز محاربه خندقی را پیش گرفته بود در آن اوقات دچار ضعف مزاج و ناتوانی شد و وفات یافت و اضطراب و تشویش در اردوی وی روی داد. گشتی‌های نادر خبر وفات سردار و بروز اغتشاش و بی نظمی را در اردوی عثمانی به وی اطلاع دادند. امر به حمله صادر شد و بار دیگر نیروی ایران سپاه کثیرالعدد عثمانی را از جا کند و هزیمت داد. سواران نادر فراریان عثمانی را تا کنار رود کوچک آریاچای (ازشعبات علیای ارس) تعقیب کردند و در نتیجه این فتح بزرگ ۱۲ هزار نفر از عساکر ترک مقتول

و ۵ هزار تن اسیر شدند و تمامی توپخانه و مهمات جنگی و بیه و آذوقه و خيول و مواشی اردوی محمد پاشا به تصرف سپاه ایران درآمد. دربار عثمانی که آخرین قوای خود را به مقابله نادر فرستاده و فایده‌ای از آن نبرده بود به عقد مصالحه راضی شد.

مصالحه با عثمانی

نادر از راه آذربایجان و مغرب ایران به اصفهان آمد چند هفته در آن شهر توقف کرد و در ربیع‌الاولی ۱۱۵۹ برای بازدید ساختمانهای جدید به کلات رفت و چندین ماه در کلات استراحت کرد و به اصفهان برگشت و در محرم ۱۱۶۰ مصطفی خان شاملو را بامیرزا مهدی خان استرآبادی وقایع نگار به اسلامبول فرستاد و برای آن که به غائله ایران و عثمانی خاتمه دهد، از پیشنهاد جدید خود مواد راجع به مذهب را به کلی حذف و از سلطان تقاضا کرد که حدود ایران و عثمانی به قراری که در عهد سلطان مراد چهارم بوده است برگردد. این عهدنامه که نسخه آن چند ماه قبل تهیه شده و به امضای نمایندگان سیاسی عثمانی رسیده بود از جانب دربار عثمانی به رسمیت پذیرفته شده اسرای طرفین مبادله و قفقازیه به ایران واگذار گردید و موصل و دیاربکرو کرکوک و بغداد و بصره به تصرف عثمانی درآمد. در حقیقت نادر بعد از آن همه جنگ و ستیزه با عساکر ترک عافیت از نظریه سیاسی خویش در باب اتحاد مذهب که به واسطه کثرت تعصب دو ملت ایران و عثمانی امکان پذیر نبود به کلی صرف نظر کرد.

انحطاط سلطنت - مرگ نادر شاه

تغییر اخلاق نادر در دوره آخر سلطنت

دوره زمامداری نادر شاه را از ابتدای ورود او به خدمت شاه طهماسب تا آخرین لشکر کشی به سرحدات غرب باید یک دوره کامل العیار سلطنت نظامی در ایران دانست. زیرا اشتغالات نادر به امر سپاه و توجه او به تشکیل وحدت ارضی ایران و طرد اجانب و باز گرفتن ولایات از دست رفته در دوره های اول و دوم زمامداری مجال دیگری برای رسیدگی به امور داخلی و برقرار کردن تاسیسات و انتظامات اداری باقی نگذاشت و در حقیقت نادر با آن که به مقام سلطنت ایران انتخاب شد تا آخر عمر خوی نظامی و سلحشوری و رتبه فرماندهی کل سپاه رانیز حفظ کرد و کار عمده او سوق لشکر و تعبیه سپاه و فتح قطعات و کشورها و محاربه با عثمانی بود. مدت ۲۰ سال این سردار که حرکت در صحرا و کوه و بیابان را با سپاه وفادار خویش بر استراحت در شهرها ترجیح می داد، نیروی بزرگی را که دائماً به وسیله افزایش دستجات جدید در حال تقویت و ترمیم بود از شرق به غرب و از غرب به شرق ایران می کشانید. دمی نیاسود و استراحت نکرد و تمامی قوای بدنی و فکری خود را در این راه پر مخاطره صرف نمود و کشوری را که ارکان استقلال آن سخت متزلزل و ناپایدار بود به اوج افتخار رسانید و نام میهن را در افطار جهان به عظمت و شوکت گوشزد عالمیان کرد و بر اثر این مجاهدات طاقت فرسا که بزرگترین و اولین اثر نیک آن مستقیماً متوجه ملک و ملت ایران شده بود خود نیز به اوج اقتدار و توانائی رسید. در این دوره ممتد، اگر به وقایع سلطنت نادر شاه توجه کنیم، اصطکاک و تماس او با افراد رعیت ایران بسیار کم بود و اگر بر مزاج جهانگشای افشار سخت گیری و خشونت غلبه داشت مستقیماً و بلاواسطه بر رؤسا و امرای لشکر و افراد سپاه تحمیل می شد و شهرنشینان و ده نشینان ایران به خشونت اخلاقی وی پی نمی بردند و از اینجاست که خواننده تاریخ نادر در بدایت امر نمی تواند سبب و علت روشنی برای تغییر اخلاق او در دوره آخر سلطنت بیابد. علی الخصوص که این تغییر اخلاق بنابر نوشته‌جات مورخین ناگهانی و

سریع و به قدری شدید صورت گرفته که سردار فاتح جهانگشای را به پادشاهی قهار و جبار و ظالم و ستمگر مبدل ساخته است.

بعضی حوادث بسیار جزئی که در مقابل حوادث بزرگ تاریخ و در خلال هزاران وقایع درهم و برهم نمی تواند در بدایت امر نظر مورخ را جلب کند. گاهی علت العلل و سبب اصلی تغییرات بسیار شدید در وضع سیاسی و اجتماعی یک ملت می گردد. وقتی با دقت در این گونه حوادث جزئی کنجکاوی می کنند بعضی عوامل روحی در آن می یابند که اهمیت و شدت تاثیر آن در زیر سطور تاریخی آن واقعه مندمج گردیده و در مطالعه سطحی از جلو فکر خواننده می گریزد و بعد از تعمق و بررسی زیاد معلوم می شود که همین عوامل روحی موجب تغییرات و تبدیلات بزرگ تاریخی گردیده است. پادشاه افشار در طی تحمل آن همه مشقات و زحمات سلطنتی مقتدر و آرام ایجاد کرد و موقعی که برای تنبیه و سرکوبی یکی از کوچکترین دستجات رعایای سرکش خود با خیال فارغ عازم مغرب ایران بود مورد سوءقصد واقع شد و از آن خطر رهائی یافته به جانب داغستان رفت و با همان سپاه نیرومندی که از هزاران موانع طبیعی و اجتماعی گریز نداشت مدتی طولانی و خسته کننده در پای دیوارهای کوهستانی به مجاهدت و کوشش گذرانید و در همان حین به سعایت و اغوای بداندیشان فرزند خود رضاقلی میرزا را نابینا کرد و در آن حال اضطراب و تشویش که از کور کردن فرزند ویأس از غلبه بر رعایای سرکش در فکر او ایجاد شده بود خبر شورشها و طغیانهای پی در پی به گوش او رسید. این حوادث جزئی که برای پادشاه افشار به کلی غیرمنتظره بود به خوبی می توانست طوفان عظیمی در روح او ایجاد کند و او را به تغییر رویه و مشی سیاسی در داخل و خارج کشور وادارد بالاقل حس انتقام و کینه جوئی وی را برضد دست پروردگانی که نادر گریبان آن هارا گرفته، از ذلت و مکنت رهائی داده بود تحریک نماید. اگر ضعف مزاج و ابتلای او را به مرض استسقا در سفر داغستان که قطعاً در تغییرات روحی وی بی اثر نبوده است باحوادث

فوق توأم کنیم علت‌العلل تغییر ناگهانی اخلاق نادر برای ما روشن می‌شود. این حوادث جزئی بعد از آن که طوفان و انقلاب بزرگی در روح و فکر نادر ایجاد کرد و پیش آمدهای دیگر (مخصوصاً پایداری دولت عثمانی در رد پیشنهادات نادر) آنها را تقویت نمود فکر نادر یکباره به یأس و نومیدی که دشمنان بزرگ ترقیات افراد است متوجه شد پایه همت بلند و عزم آهنین او را متزلزل کرد و از روح منقلب وی سخت کشی و کینه کشی بروز نمود. عفو و بخشایش و ترحم به دشمنان که خاصه اخلاق نیک و همت مردانه نادر بود به انتقام و کینه جوئی مبدل گردید و اولین شعله خشم و غضب او دامنگیر نزدیکان و بستگان وی شد و کم‌کم از اثر حوادث ناگوار شدت گرفت و نادر را که در اوج اقتدار خویش فراغت خاطر و آسودگی و رفاه حال رعایا را می‌طلبید اینک با حالتی یأس آمیز و فکری منقلب به طبقات مختلفه مردم که گاه و بی‌گاه با شورشیان همدست می‌شدند متوجه ساخت و چندان ظلم و ستم بر ایشان روا داشت که بقول میرزا مهدی خان استرآبادی «مردم از ظلم و جور او به غارها پناه بردند». مالیات سه ساله را که پس از فتح هندوستان به مردم بخشیده بود با خشونت بازگرفت. در اصفهان سیصد نفر ارمنی و مسلمان را در میدان نقش جهان زنده در آتش انداخت و از سرهای مردم کله منارها ساخت. ولی یأس چنان او را فراگرفته بود که با این حرکات ناهنجار آتش خشم او فرو نمی‌نشست. خونریزی و ستمکاری شعله غضب وی را تیزتر می‌کرد تا جائیکه خود نیز در آن آتش سوخت و پرده تاریک موحشی بر تاریخ حیات خود کشید که از خلال آن همیشه شمع فتوحات برجسته و خدمات غیر قابل انکار وی فروزان است.

قتل نادر در فتح آباد قوچان

علیق‌لی خان برادرزاده نادر پس از سرکوبی ترکمانان یموت مأمور شد که خراج سالیانه مردم سیستان را مطالبه کند و چون به آن ناحیه رسید و استعداد مردم را برای شورش و طغیان مشاهده کرد خود سر به شورش برداشت و خراج سیستان را شخصاً گرفت و سپاهی فراهم آورد. طهماسب قلی خان جلایر از وفادارترین سرداران نادر که حکومت کابل را داشت مأمور سرکوبی علیق‌لی خان شد و او چون به سیستان رسید مردم ۲۵۰ هزار تومان از او مطالبه کردند. در همان اوقات خبر شورش‌ها و طغیانهای متعدد ایران به گوش وی رسید و از جانب نادر ناامید شد و در صدد برآمد که یکی از اولاد نادر را به سلطنت بردارد و این سر را باعلیق‌لی میرزا در میان نهاد وی چون بسیار جاه‌طلب بود طهماسب‌قلی خان را مسموم کرد و خود علم استقلال برافراشت. در همان اوقات در خراسان شمالی کردهای قوچان برسر جمعی از طوایف افشار ریختند و دست به غارت و چپاول در اطراف کلات گشودند. نادر با خشم هرچه تمامتر در جمادی‌الاولی ۱۱۶۰ عازم خراسان گردید. در ضمن راه بوسطه سوئمنی که نسبت به سران قزلباش و بعضی از روسای افشار وقاجار حاصل کرده بود تصمیم گرفت که بوسیله ترکمانان و افغانهای اردوی خویش ایشان را از میان بردارد. انتشار این خبر رؤسای قزلباش و افشار را متوحش ساخت و از جانب دیگر علیق‌لی خان که از توجه نادر به خراسان سخت به هراس افتاده بود مخفیانه با قزلباشها روابطی برقرار کرد و ایشان را به قتل نادر تحریک نمود.

در شب یازدهم جمادی‌الثانی ۱۱۶۰ (مطابق با ۲۰ ژون ۱۱۴۷ میلادی) (۱) صالح خان افشار رئیس قراولان خاصه و محمد علی خان افشار به همراهی چند نفر از همدستان خویش به سراپرده نادر که در فتح آباد نزدیکی قوچان بر افراشته شده بود عزیمت کردند در بین راه عده‌ای از همدستان ایشان

۱- این سردار، سلسله پادشاهان درانی را در افغانستان تأسیس کرد.

دچار ترس و وحشت شدند و پا بفرار گذاشتند و عاقبت ۵ نفر وارد سراپرده نادر گردیدند. نادر از خواب برجست و باتبریزی که همیشه همراه داشت دونفر از مهاجمین را از پا درآورد ولی صالح بیک شمشیری بر او زد و به کمک دو نفر دیگر سر او را بریدند و این امر به قدری سریع و مخفی انجام گرفت که تاسفیده صبح کسی از اهل اردو خبر نیافت.

«..... قهرمان قضا سر او را که از سر بزرگی در جهان نمی گنجید در میدان گوی و چوگان لعب طفلان ساخت. سروری که از سطوتش سلاطین هند و خوانین ترک تارک ترک و تارک بودند سر بر سوء سربرت نهاد و داوری که پادشاهان روی زمین به داوری روی بر زمین خدمتش می سودند در راه - من فعل ماشاء لقی ماساء- بر خاک خذلان افتاد و ترک بخاری که به اختر باختر افروز طالع فیروز خورشید خاوری را ذره ناچیز شمردی بلاتأخیر تا خبرشدن آفتاب عمرش به زوال پیوست» (تاریخ نادر مهدی خان)

خبر قتل نادر صبح زود در اردو منتشر شد. هرج و مرج و اضطراب بی نظیری در آن اردو که از عناصر غیر متجانس تشکیل گردیده و واسطه عقد آن عناصر به یکدیگر وجود شخص نادر بود بروز کرد. سراپرده سلطنتی و خزاین و اموالی که همراه پادشاه بود به غارت رفت. افغانهای ابدالی و ازبکان تحت سرپرستی احمد خان ابدالی (۱) بر سر افشار ها تاخت و ایشان را مغلوب کرد و خود به جانب قندهار رهسپار شدند و افشاریه دست توسل به دامن علیقلی میرزا که در هرات بود زده او را به مشهد دعوت کردند. هنوز آفتاب روز یازدهم جمادی الثانی به افق مغرب سرازیر نشده بود که از خیمه و خرگاه اردوی منظم و باشکوه جهانگشای افشار در فتح آباد اثری بر جای نماند و نیروئی که به زور شمشیر از رود سند تا کنار دجله را تحت فرمان درآورده بود به کلی از هم پاشید.

فصل چهارم

سیاست داخلی و خارجی نادر - جانشینان نادر

۱۱۶۱-۱۱۶۰

سیاست داخلی و خارجی نادر

شخصیت نادر و صفات اخلاقی وی

یک نفر انگلیسی که تا قبل از عزیمت نادر به هندوستان غالباً در ایران می زیسته و شاهد اعمال و اطوار و زندگانی خصوصی پادشاه بوده یادداشتهای خود را در این خصوص برای «فریزر» صاحب کتاب تاریخ نادر فرستاده است و فریزر بخش مربوط به اخلاق و خصوصیات زندگی نادر را از روی یادداشتهای مزبور نوشته و ما در اینجا عین نوشته او را با اندک تصرفی در تقدم و تأخر عبارات نقل می کنیم:

« نادر شاه قریب ۵۵ سال دارد قد او قریب شش پا (مقصود فوت انگلیسی است) می شود متناسب الخلقه تنومند و قوی البنیه است رخساره او سرخ دموی است مزاج مایل به سمن است ولی زحماتی که متحمل است مانع از بروز آن است. چشم و ابروی درشت سیاه و سیمائی برازنده دارد که مانند آن کمتر دیده ام. صدمه ای که از آفتاب و تصرف هوا به رخساره او رسیده منظر مردانه به او داده است. صدای او به طوری بلند و قوی است که اغلب بدون عنف از قریب صد ذرع فاصله فرمان میدهد. شراب به حد اعتدال میخورد. به زن بی اندازه مایل است و در تجدید وعده آنها اهتمام دارد ولی این امر را مانع کار قرار نمی دهد. ساعاتی که با زنها در اندرون بسر می برد قلیل است. کمتر اتفاق می افتد که قبل از یک ساعت به نصف شب مانده یا نصف شب به اندرون برود. پنج ساعت از نصف شب گذشته برخاسته و بیرون می آید. غذای او بسیار کم و ساده و اغلب پلو و غذاهای معمول است و اگر تراکم امور دولتی زیاد باشد از غذا غفلت می کند و به اندکی نخود برشته که همیشه در جیب دارد و یک جرعه آب قناعت می

نماید. بنیه او به طوری قوی است که اغلب دیده شده است در هوای یخ در صحرا روی زمین خوابیده بایک بالاپوش به خود پیچیده و زین اسب زیر سر گذاشته است.

کسانی که مواظب خدمت او هستند، در روز سه چهار مرتبه عوض می شوند. هرگز در روز به هیچ وجه به عیش و طرب نمی پردازد ولی دائماً بعد از غروب آفتاب به اطاق خلوت می رود و در آنجا قید کار را از خود بر می دارد. با سه چهار نفر ندمای خود به غذا خوردن و صرف شراب می پردازد بیش از سه چهاراستکان شراب نمی خورد و وقت خود را به کمال آزادی و مزاح می گذراند. در صحبت خلوت هیچکس ماذون نیست یک کلمه از امور دولتی سخن براند و در اوقات دیگر هم نباید ندما و هم صحبت های شب نظر به الفت و موانستی که دارند برخلاف رسم همقطاران خود به طرز محرمیت رفتار نمایند. دو نفر از انیسهای شب او در این باب خطا کردند و در مجلس عمومی با او بطور نصیحت حرف زدند فوراً حکم کرد آنها را به قتل رسانیدند و گفت «این مردمان سفیه که فرق مابین نادر شاه و نادر قلی را نمی فهمند قابل زندگی نیستند». با کسانی که در صحبت خلوت به او خوش می آیند و در بیرون حدادب و تعظیم را از دست نمی دهند زیاده از حد و اندازه مهربانی می کند (ولی) در خارج از خلوت محل ملاحظه نیستند و حرف آنها مسموع تر از سایر اقران آنها نیست.

در میان صفات نادر شاه حافظه او خالی از غرابت نیست. کمتر چیزی است که کرده و گفته باشد و به خاطر نیاورد. تمام صاحب منصبان عساکری شمار خود را به اسم می خواند و تمام سربازهای خود را که مدتی است خدمت کرده اند می شناسد و اگر به یکی احسانی یا تنبیهی کرده باشد به خاطر می آورد. به یک یا دو نفر منشی تقریر می کند که بنویسند. و در همان وقت در سایر امور حکم می کند همه را به ترتیب و بلا تأمل ادا می نماید.» (فریزر).

در باب رضاقلی میرزا و نظریات نادر نسبت به وی می نویسد:

«..... پسر بزرگ او رضاقلی میرزا ۲۵ ساله است از طفولیت میان قشون بزرگ شده و از سربازی به تدریج به سرتیپی رسیده و در وقت قشون کشی نادر به هندوستان نایب السلطنه ایران شد. وقتی نایب بود فقط به مواجب نایی گذران می کرده سایر مناصب هم که رسید یش از مواجب آن منصب به او نمی دادند و نادر شاه بیشتر از سایر صاحب منصبان به او اعتنا نمی کرد و اجازه داده بود با آنها نشست و برخاست بکند و به او فهمانده بود که اگر تقصیری از او سر بزند یا از تکلیف خود غفلت نماید به سختی دیگران بر او سیاست جاری خواهد شد هر قدر رضاقلی میرزا بهتر از عهده خدمت برآمد او را ترقی داد سهل است بر محبت پدری نسبت به او افزود. من خود او را ندیده ام ولی اشخاصی که او را می شناسند عقایدشان بر این است که به قدر پدرش نادر شاه در عالم مشهور خواهد شد چرا که مکرر در جنگها شجاعت و تدبیر ظاهر ساخته و در زمان بودن نادر شاه در هند و سایر امور نیز کفایت بی اندازه او بروز نمود. از قرار اطلاعات شخصی که از ایران به من رسیده با کمال مهارت تمام امور مملکت را از پیش برد تا مراجعت پدر مملکت را آرام و راحت نگاهداشت» (فریزر)

در باب صفات اخلاقی نادر این نکته جای تردید نیست که وی از شجاعت و رشادت ثبات و پایداری بهره کافی داشته و هوش سرشار او در امور جنگی و سوق الجیشی و تعبیه سپاه و لشکرداری مافوق مردم همعصر وی بوده و در ادوار گذشته وجودی نظیر او در فن جنگ به وجود نیامده است. عزم راسخ و متانت و بردباری او در جنگها و سرعت حرکت و پیشقدمی در محاربات و مقدم شدن در حمله به جانب دشمن و شرکت مستقیم و بلاواسطه آن سردار جهانگشا در هر جنگ و ستیز بزرگترین عامل تقویت روحیه سپاه و در نتیجه سبب عمده فتح و فیروزی او بوده است. همه وقت رسیدگی به احوال سپاهیان را بر امور دیگر کشوری ترجیح می داد و در این موارد و مواقع سوق لشکر بود که از خواب و خوراک و استراحت شخص خود صرف نظر می کرد. بواسطه علاقه به سپاهیان وفادار خودزندگی در اردو و خارج شهرها را بر استراحت در قصر سلطنتی ترجیح می داد. سان

سپاه و تقسیم مواجب و لباس افراد را شخصاً عهده دار می شد و نمی گذاشت افسران به هیچ وجه دیناری به رسم تعارف و هدیه از سربازان بگیرند.

نقشه های جنگی نادر و طرز محاربه او در ادوار گذشته بی سابقه بوده و شاید بعد از وی مورد استفاده دیگران قرار گرفته است. بزرگترین نکته اساسی در جنگهای نادر شاه سرعت حرکت اوست که همیشه در مواقعی که دشمنان به هیچ وجه انتظار ورود او را نداشتند بر سر ایشان می تاخت و پیشروی و حمله را به طوری مسلسل و پی در پی ادامه می داد که دشمن مجال تجدید قوا پیدا نمی کرد. همیشه تدبیر و حيله های جنگی جزو نقشه اساسی او بود و تا حدی که می توانست بوسیله تدبیر و حيله پیشرفت کند از باز کردن آتش شدید توپخانه و بکار بردن افراد زیاد خودداری می کرد. فریب کثرت عدد سپاه خصم را نمی خورد و هر چه سپاه داشت قسمتی را به رسم ذخیره و احتیاط در محلی دور تر از میدان جنگ باز می داشت و در طول جنگ پی در پی دستجات سپاه خود را تجدید می کرد تا از فرسودگی و خستگی آنها کاملاً جلوگیری شود.

«..... در وقت جنگ هنر او عجیب است باور نمی توان کرد که به چه زودی طرف غالب و مغلوب را تشخیص می دهد و به چه اهتمام به قشون خود مدد می رساند اگر یکی از صاحب منصبان بزرگ او قبل از غلبه دشمن از میدان در برود نادر شاه بشخصه رو به او می رود و او را باتبر زنی که همیشه در دست دارد به قتل میرساند و فرمان را به صاحب منصب بعد از او می دهد. در تمام جنگها و زدو خورد های متفرق و محاصرات اگر چه همیشه در جلو قشون است زخمی و جراحاتی به او نرسیده و حال آن که چند اسب زیر او کشته شد. و گلوله ها به خفتان او خورده است می توانم خیلی چیزهای عجیب دیگر که از این مرد بزرگ دیده و شنیده ام نقل کنم کارهایی که تا به حال (یعنی تا لشکر کشی به هندوستان) از او سرزده برای عالم دلیلی است قوی که نظیر او در دهور سابقه کمتر دیده شده در صورتی که با نداشتن پول و آدم چنان آثار غریب از او ظاهر شده باین خزانه وسیع ، مقصود غنائم هند است) که حالا به دست آورده چه کارها باید از او منتظر بود.....» (فریزر)

نادر شاه را اغلب مورخین پادشاهی سخی و کریم و بخشنده نوشته اند و مورخ معاصر او میرزا مهدی خان در موارد مختلفه کتاب خود تا قبل از جنگهای دوره اخیر عثمانی از بخششها و انعام نادر نسبت به افراد سپاه سخن رانده است. ولی در هر صورت این بخشش و انعام منحصرأ در باب سپاهیان انجام می گرفته و مردم دیگر از جود و سخای نادر شاه بهره کافی نداشته اند. در اواخر عمر که بعضی از حرکات و اعمال نادر شاه از حال طبیعی و رویه اصلی خارج شد حرص زیادی به جمع مال و ثروت و اندوختن خزائن قیمتی در وی ظاهر شد و به طوریکه اغلب مورخین نوشته اند مودیان خراج چند برابر از مردم پول می گرفتند و در این باب از هیچ گونه خشونت و سختگیری فروگذار نمی کردند.

نادر مانند اغلب کشور گشایان عالم مستبد به رأی و جاه طلب بود بواسطه خوی نظامی در اجرای اوامر خویش سختگیری می کرد. کسانی را که مرتکب خطای بزرگ می شدند به قتل می رساند و آنهایی را که گناهشان کمتر بود به بریدن گوش و بینی و امثال این مجازاتها که در آن زمان معمول بود پاداش می داد و در هر صورت هیچ وقت مقصر را از هر درجه و مرتبه که بود نمی بخشید ولی بنا بر مصالح سیاسی حکام و سلاطینی را که از امر او سرپیچی کرده بودند عفو می نمود. اگر بعد از صدور حکم مجازات درباره مقصر از درباریان او کسی به شفاعت بر می خاست سخت متغیر می شد ولی قبل از ثبوت جرم متهم اشخاص دیگر می توانستند با استجازه از وی اظهار رای کنند.

عقاید دینی نادر

برخی از مورخین بر آنند که نادر به مناسبت تبعیت از اجداد خویش در مذهب پیرو طریقه تسنن بوده و اصرار او را در برانداختن مذهب تشیع و برقرار ساختن مذهب جعفری در ایران دلیل این مدعا قرار داده اند و احکامی را که نادر پس از حرکت به داغستان در باب ترویج مذهب شافعی در ایران منتشر کرد مدرک عقاید دینی وی شمرده و او را شافعی مذهب پنداشته اند. ولی در حقیقت هیچیک از این حوادث را نمی توان ناشی از عقاید باطنی نادر شاه دانست زیرا چنان که از وقایع دوران پادشاهی نادر شاه بر می آید این پادشاه نظامی سیاست لشکرداری و حفظ کشور را از دستبرد همسایگان نصب العین خویش قرارداد و برای برانداختن اختلافات سیاسی بین ایران و کشورهای مجاور که شاید علت العلل آن را وجود تباین مذهبی می دانست اتحاد مذهب را لازم می شمرد و در حقیقت می خواست مذهب را فدای مصالح سیاسی کشور کند و از این راه بنیان سلطنت جانشینان خود را مستحکم سازد والا با اندکی دقت در وقایع زندگی نادر معلوم می شود که وی اساساً در مذهب عقاید ثابت پابرجائی نداشته و خود در صدد آن بوده است که مذهب جدیدی بهتر از مذاهب عصر خویش درست کند:

«..... بعد از مراجعت از هندوستان حکم کرد که انجیل را ترجمه کنند و بعضی از رهاب روموارمن (مقصود روحانیون مسیحی است) به مدد میرزا مهدی ترجمه ناقصی کرده به نظر وی رسانیدند و او با حضار قسیسان مسیحی و علمای یهود و ملاهای سلام فرمان داد و گفت تا آن ترجمه را بروی بخوانند و او بعد از آن که به نکات مضحکه آمیز ادیان ثلاثه را مسخره کرد، در آخر گفت که اگر خدا حیاتی بدهد خود دینی به از جمیع ادیان احداث خواهد کرد.....» (تاریخ سرجان ملکم)

مورخ معاصر نادر مهدی خان استرآبادی در پایان کتاب خویش در مورد ذکر مظالم وی چنین می رساند که نادر سبب هرچیز را سابقهء حکم ازل می دانسته و در حقیقت ازلی مذهب بوده است و این معنی را سرجان ملکم نیز در تاریخ خود تأیید کرده است ولی چون این اطلاعات نیز پایه و

اساس دین حقیقی نادر را روشن نمی سازد باز نمی توان به طور قطع در این باب سخن گفت.

«..... اهالی ایران را اعتقاد این است که در همان وقت که به قتل و غارت مردم اشتغال داشت خود را آلت دست جبار مستقم می پنداشت بر طبق این مدعا حکایتی ذکر می کنند و آن این است که روزی نیری در منزل او انداختند که بر آن کاغذی نوشته شده بود که اگر پادشاهی پرورش و حمایت رعیت کن و اگر پیغمبری راه نجات بنما و اگر خدائی رحم به مخلوق خود کن نادر بمد از آن که تفحص بلیغ به جهت آن که مرتکب این امر شده بود نمود و کسی پیدا نشد، گفت از آن سؤال نسخه ها ترتیب داده در جمیع اردو منتشر کردند و این جواب را نیز به آن منضم ساختند که «من نه پادشاهم تا حمایت رعیت کنم نه پیغمبر تا طریق نجات نمایم نه خدا تا بر بندگان رحم کنم بلکه آلت دست قهار علی الاطلاقم که به جهت عقوبت گناهکاران آمده ام.....» (تاریخ سرجان ملکم)

سیاست داخله، نادر

نادر دولت واحد ایران را که بر اثر بی کفایتی افغانهای اصفهان و بسط سیاست مستعمراتی روسیه و عثمانی و بواسطه سرکشی رؤسای ایلات رو به زوال قطعی می‌رفت از نو زنده کرد و استقلال این کشور باستانی را که نظیر این حوادث بر آن فراوان وارد آمده است در طی ده سال جنگ و ستیزه تحکیم نمود ولی تشکیل این دولت نیرومند قوی همسایگان را به وحشت و اضطراب دچار نمود و به جنبش و نهضت واداشت و این امر چنان نادر را متوجه مسئله سرحدات نمود که از توجه کامل به امور اداری و کشوری باز ماند و نتوانست تشکیلات نوینی که متناسب با محیط و زمان وی بود در کشور دایر کند و همین قدر از گزارشات احوال او پیداست که در همان حال اشتغال به جنگ و لشکرکشی از تجسس در احوال عمومی مردم و بررسی به طرز عمل حکام و دست‌نشانده‌گان خود در ولایات غافل نبوده است.

نادر اداره ولایات را چنان که معمول عصر صفویه بود به حکام وایالات را به بیگلربیگی و والی می‌سپرد و هر ماه از اوضاع تمام ولایات کشور گزارش مخصوصی بدو میرسید. در هر شهر نماینده‌ای داشت که در حقیقت ناظر اعمال حاکم یا والی بود و بانادر شخصاً و مستقیماً مکاتبه می‌کرد و در صورت لزوم خود را به اردوی نادر می‌رسانید و مطالب را شفاهاً عرضه می‌داشت. علاوه بر آن در هر ولایت یک نفر مأمور مخصوص از جانب شاهنشاه تعیین می‌شد که حکام و ولایه در امور کشوری و اداری با او مشاوره می‌کردند و این نماینده علاوه بر گزارشی که حاکم هر ماه به جهت شاه می‌فرستاد، در مواقع لازم گزارش خود را تهیه نموده بدون اطلاع حاکم یا والی به نادر تقدیم می‌نمود و این گونه نمایندگان را که همکلام می‌نامیدند نادر در ازاء حسن خدمت و صداقت پاداش زیاد می‌داد.

در اواخر عهد صفویه روحانیون بنا به مقتضیات آن عصر در دربار نفوذ زیادی حاصل کرده کم کم سر رشته کلیه امور اوقافی کشور را در

دست گرفتند و رسم چنان بود که یکی از روحانیون بزرگ در اصفهان به مقام صدارت اول (تقریباً نظیر ریاست کل اوقاف) انتخاب می شد و او از جانب خود در هر ولایت یکی از روحانیون را به این منصب بر می گماشت و بدین ترتیب وجوه اوقافی فقط در دست این طبقه بود و بهر مصرفی که می خواستند می رساندند. نادر در صحرای مغان با صدرالصدور (صدراول یا صدر کل) در خصوص وجوه اوقافی مذاکره کرد:

«.....از ملاها پرسید به چه قسم این همه مال مملکت را که در تصرف ایشان است مصرف می کنند گفتند به مدد معاش علمای ملت و اوقاف مدارس و مساجد و در مساجد دعا به دولت پادشاه اسلام می کنیم. نادر گفت ظاهر است که دعای شما در درگاه خداوند مستجاب نیست به علت این که هرچه شماها ترقی کردید مملکت تنزل کرد و احتشام شما سبب افتقار ملک و ملت شد و چون حوزه مملکت به شمیر غازیان و بهادران لشکر من خلاص یافته معلوم است که ایشان آلات دست الهی هستند، بنابراین دولت شما بعد از این به مدد معاش ایشان صرف شود. پس حکم کرد تا جمیع اموال و اوقاف متعلقه به مساجد را ضبط کنند و گفت تا عمل صدرالصدور را به جمله دیوان دهند فقط نام و قلیل وظیفه به جهت این منصب مقرر کرد.» (تاریخ سر جان ملکم)

رفتار نادر نسبت به امرا و اعیان بر اصل خشونت و نسبت به رعایا و دهقانان بر اساس رأفت و حسن سلوک استوار بود و اگر مظالم سه سال آخر عمر وی را در برابر خدمات برجسته او از نظر دور کنیم روی هم رفته نادر پادشاهی رعیت پرور و طرفدار آبادی و امنیت و رفاه حال روستائیان و پیشه وران بوده و تمام تشکیلات جاسوسی او در ولایات مبنی بر این سیاست بوده است که از ظلم و تعدی حکام و مأمورین دولتی نسبت به رعیت جلوگیری شود و اگر وضع اجتماعی ایران را مقارن ظهور نادر درست از مد نظر بگذرانیم و بخاطر بیاوریم که بعضی از طبقات شاید در لباس روحانیت به جان و مال رعایای بیچاره افتاده و استفاده های گوناگون از ایشان می کردند باید اعتراف کنیم که قطع نفوذ مفت خواران از دربار و سرکوبی کردن ایشان خود سبب عمده رفاه حال مردم گردیده و نادر از این راه نیز وسایل آسایش عمومی را فراهم ساخته است.

سختگیری و خشونت طبع نادر در مقابل رؤسای ایلات ایران و سران لشکر از ارکان عمده سیاست وی بود. زیرا نادر به فراست طبع دریافت که رؤسای ایلات و سران لشکر که از دیرباز به خودسری و استبداد رای خو گرفته اند جز بوسیله برقرار کردن نظامات و مقررات سخت تابع نخواهند شد و در کشوری که همیشه سلاطین در سایه شمشیر وقوه قهریه سلطنت رانده‌اند برای ایجاد آسایش و امنیت عمومی جز اعمال زور و سیاست خشن نسبت به این طبقات چاره نخواهد داشت. بنابراین سختگیری‌های نادر در امور لشکری که لزوم آن از هر جهت واضح و روشن است و در امور کشوری برای جلوگیری از تعدیات مأمورین دولتی نهایت اهمیت را داشته است.

نادر برای رفع فتنه سرکشان داخلی و ایجاد امنیت عمومی سیاستی را که بعضی از سلاطین صفویه در باب ایلات پیش گرفته بودند تعقیب کرد و چنان که در ضمن وقایع جنگهای او ذکر شد بسیاری از ایلات افشار و زند و بختیاری و قبایل افغانی را که به وضع طبیعی محیط مسکونی خود آشنا شده و در موقع طغیان می توانستند از عوارض آن محیط در مدافعه و مقاومت استفاده کنند به نقاط دیگر کوچ داد و بعضی از قبایل مزبور را به زندگی شهرنشینی و تمدن وارد نمود و چون نادر در میان نقاط مختلفه کشور به ایالت خراسان که مجاور مساکن جنگجوترین طوایف ترکمان و ازبک و افغانی بود توجه زیادی داشت و می خواست سرحدات آن ایالت را از تهاجم این اقوام حفظ کند بسیاری از ایلات مغرب و جنوب ایران را بدان ایالت کوچانید و بدین ترتیب بر تعداد ایلات شمالی خراسان افزوده شد و این امر چنان که خواهیم گفت در اوضاع سیاسی آن ایالت در دوره های بعد از مرگ نادر تأثیر بزرگ داشت.

ویران کردن بعضی از شهرها و استحکامات مشرق و مغرب ایران در حین لشکر کشی و حمله جزو نقشه جنگی نادر بوده و هیچگاه جهانگشای افشار محض اطفاء آتش خشم و غضب یا برای کینه کشی اقدام به خرابی بلاد نمی کرد و حتی قوه تحمل و بردباری و متانت و خونسردی او در برابر

مدافعین به پایه ای بود که هرچند از مقاومت ایشان زیان می دید باز پس از غلبه با رافت و ملاطفت نسبت به مغلوبین رفتار می کرد و اگر از لحاظ سوق الجیشی حفظ قلعه یا شهر مفتوحه را لازم می دانست ساکنین آن را به جای دیگر کوچ می داد و دسته ای از سپاه خود را بر آن می گماشت و در موارد دیگر پس از خراب کردن قلعه و استحکامات شهر به بنای شهر جدید اقدام می نمود.

نادر علاوه بر توجه به زارعین و دهقانان و حمایت از پیشه وران به امر تجارت نیز فوق العاده علاقه داشت و تجار را محترم می شمرد و در رعایت حال ایشان می کوشید و مخصوصاً برای آن که سرمایه داران خارجی آزادانه بتوانند در ایران تجارت کنند و روابط مبادلاتی بین ایران و کشورهای دیگر بیشتر شود نسبت به تجار خارجی توجه زیادتر ابراز می داشت چنان که یک نفر از نمایندگان تجارتی انگلیس به نام جوناس هانوی **Hanway** **Jonas** از جانب کمپانی انگلیسی پترزبورگ (لنینگراد) از راه خوارزم و دشت گرگان به ایران آمد و مقارن بروز شورش ترکمانان به گرگان رسید. ترکمانان اموال او را غارت کردند و چند روزی آن بیچاره را به چیدن پشم گوسفند واداشتند عاقبت به کمک یکی از سران ایل قاجار از دست ترکمانان رهایی یافت و خود را به همدان رسانید. نادر که در همدان بود او راه گرمی پذیرفت و فرمان داد تا عین اموال او را از ترکمانان بازگیرند با اموال ترکمانان را فروخته قیمت کالای او را بپردازند. توجه نادر را به ایجاد نیروی دریائی در دریای خزر و خلیج فارس گذشته از جنبه سیاست سرحداری می توان مبتنی بریاست اقتصادی وی دانست. در این باب نادر از بروز رقابت تجارتی بین روسیه و انگلستان استفاده کرد. یکنفر مهندس دریائی انگلیسی به نام جان التون **John Elton** در اوائل سال ۱۷۴۰ میلادی زمانی که نادر شاه به فتح هندوستان اشتغال داشت از طرف شرکت های تجارتی روسیه با مال التجاره به ایران آمد و رضا قلی میرزا او را به گرمی تمام پذیرفت و فرمان هایی در باب کمک به پیشرفت کار او در ایران به حکام

ولایات شمالی صادر نمود و وی در رشت دارالتجاره‌ای تأسیس نمود و به تجارت ابریشم پرداخت. در همان اوقات از جانب دولت روسیه مأمور شد که دو کشتی برای آن دولت در دریای سیاه بسازد ولی چون کمی بعد میانه او با قنصل روس در باکو به هم خورد از خدمت روسها خارج و به خدمت نادر شاه داخل شد و به امر نادر به ساختن کشتی در لنگرود اشتغال ورزید (۱) و این امر چنان که در وقایع حرکت به داغستان اشاره کردیم موجب هراس دولت روسیه از شکست اقتصادی وی در دریای خزر گردید. ایجاد کشتی در خلیج فارس نیز در اواخر دوره سلطنت نادر شاه شروع شد و نادر امر داد تا چوبی را که برای ساختن کشتی در آن دریا لازم است از جنگلهای مازندران قطع کرده رعایای بین راه دست به دست آن هارا به سواحل خلیج فارس برسانند. علاوه بر آن به طوری که در ضمن وقایع فتح مسقط اشاره کردیم، در بندر سورات هند نیز ۲۰ کشتی به امر نادر برای ایران تهیه شد ولی ساختن کشتی در خلیج فارس به واسطه قتل نادر که یک سال پس از آن تاریخ اتفاق افتاد متوقف گردید.

۱- گویا کشتی ایران که به دست التون ساخته شد بعد از قتل نادر و بروز هرج و مرج مدنی در دریا سرگردان ماند و عاقبت طوفان آن را به سواحل روسیه انداخت و روسها آن را تصرف کردند.

هر چند که بعضی از مورخین نادر شاه را پادشاهی جهانگیر و مغرور و جاه‌طلب دانسته و لشکرکشی او را به هندوستان دلیل بر جاه‌طلبی و سیاست جهانگیری او شمرده‌اند. لیکن با اندکی دقت در گزارشات پادشاهی نادر این حقیقت مسلم و ثابت می‌شود که وی بر خلاف سلاطین هم عصر خویش یعنی سلطان عثمانی و تزار روسیه به هیچ وجه در صدد جهانگیری و فتح و اشغال قطعات مجاور ایران بیش از آنچه حقاً و طبیعتاً جزو خاک ایران می‌دانسته است نبوده و اساساً تمامی محاربات نادر با عثمانی و سلاطین بخارا و خوارزم و حکام محلی قندهار و هرات و لشکرکشی‌های او به قفقازیه فقط برای ایجاد وحدت ارضی و تشکیل سرحدات طبیعی ایران بوده است. زیرا نادر در سیاست خارجی خود نظریه سلاطین بزرگ گذشته ایران را مراعات می‌نمود و می‌خواست کلیه ولایات و ایالات و قطعاتی را که در دوره استقلال تام و تمام کشور جزو خاک ایران محسوب می‌شده از چنگ همسایگان خارج سازد و دوره عظمت و اقتدار ایران باستان را تجدید نماید و چون در اوان زمامداری وی بخش بزرگی از ایران غربی و شمالی در تصرف عثمانی و روسیه بود و افغانها که از دیرباز اتباع ایران بودند دعوی استقلال داشتند نادر خود را از چنگ و محاربه با همسایگان غربی و شمالی و قبایل ساکن افغانستان ناگزیر می‌دید.

لشکرکشی‌های نادر به بخارا و خوارزم مبنی بر سیاست حفظ سرحدات طبیعی بود و نادر به خوبی می‌دانست که حفظ سرحدات خراسان از تهاجم ترکمانان و ازبکان جز با موافقت سلاطین بخارا و خوارزم امکان پذیر نیست و برای جلب موافقت ایشان چنان که در مشی سیاست خارجی او مشهود است ابتدا بر سر ایشان تاخت و آن‌ها را مغلوب کرد و سپس به عنوان دست نشانده خویش مجدداً به سلطنت و امارت منصوب نمود و بدین وسیله هم قدرت شخصی و عظمت نیروی ایران را به آن‌ها نشان داد و هم با اعطای مناصب از ایشان دلجوئی کرد.

نادر بعد از آن که در چنگ بزرگ شجاعت و هنر نظامی خود را به سرداران عثمانی نشان داد در حالی که ولایات مدعا به ایران را تحت تصرف و اشغال نظامی درآورده بود بلافاصله باب مذاکرات صلح را با دربار عثمانی باز کرد و از آن پس با نهایت احتیاط نسبت به سرحدات غرب ایران رفتار می نمود و می خواست هرچه زودتر وضع حدود ایران و عثمانی روشن و اختلافات دولتی برطرف گردد و چون تصور می کرد که سیاست عثمانی نسبت به ایران آمیخته با اغراض مذهبی است و اتحاد مذهب می تواند نظریات سیاسی آن دولت را در باب سرحدات غربی با ایران موافق سازد در پیشنهاد صلح چنان که اشاره شد. تغییر مذهب ایرانیان را قید کرد. اما دربار عثمانی همیشه در حال تردید باقی بود و نمی توانست در مقابل این پیشنهادات تصمیم اتخاذ کند و برخلاف میل نادر سعی می کرد که وقوع مصالحه را به تأخیر اندازد تا از خلال آن اوقات حوادثی به نفع عثمانی روی دهد و از زیر بار قبول آن پیشنهاد رهائی یابد. اساساً سیاست خارجی عثمانی نسبت به ایران همیشه واضح و روشن و مبنی بر این اصل بود که آذربایجان و قفقازیه به عنوان آن که قسمتی از ساکنین آن به زبان ترکی تکلم می کردند و کردستان به این بهانه که مردم آن سنی مذهب بودند بایستی ضمیمه متصرفات آل عثمان باشد و بدیهی است که این سیاست فقط ناشی از فکر نارسای زمامداران عثمانی و نتیجه غرور و نخوت ذاتی سلاطین آن کشور بود که خود را خلیفه و جانشین پیغمبر اسلام دانسته و تمامی مسلمین عالم را رعایای خود می شمردند. نادر که نمی توانست از یک بخش بزرگ ایران برای خاطر دلخوشی سلاطین عثمانی صرفنظر کند با اعمال قوه قهریه مدعا به ایران را تصرف نمود و از راه مکاتبه و مبادله سفرا دربار عثمانی را با نتایجی که از فتوحات خود گرفته بود موافق ساخت و عاقبت چون دید قدرت سلطنت وی رو به انحطاط است از تغییر مذهب که جنبه اساسی سیاست او نسبت به عثمانی بود صرفنظر کرد و به عهدنامه سرحدی قناعت ورزید و در حقیقت از مجموعه محاربات نادر در جبهه غرب و جبهه قفقازیه

این نتیجه حاصل شد که حدود ایران و عثمانی برپایه‌ای که در عصر شاه عباس ثانی بود قرار گرفت.

روسیه حریف سیاسی عثمانی و رقیب تجارتنی انگلستان بود و مقارن ظهور نادر نقشه تصرف قفقازیه و آذربایجان و دست انداختن به خلیج فارس را طرح و با جدیت تعقیب می‌کرد و یک بار نیز با عثمانی قرار تقسیم ایران را داد. چون نادر قیام کرد و با فتوحات پی در پی به هرج و مرج داخلی و سلطنت شاه طهماسب خاتمه بخشید، روسیه که از آن قرارداد تقسیم نیز ناراضی بود (۱) به سلطنت نادر اظهاری تمایل و خوش بینی نمود و حتی سفیر آن دولت در جنگهای قفقازیه به وسیله آوردن توپخانه قلعه گیری به نادر کمک کرد و به امید آن که قدرت نادر مانع از نفوذ انگلستان به دریای خزر خواهد شد با شاهنشاه ایران از در دوستی درآمد ولی چند سال بعد از آن در زمان سلطنت الیزابت (۱۷۴۱-۱۷۶۲) همین که نادر به فتح کلیه بلاد قفقازیه تصمیم گرفت و سپاه خود را در آن حدود متوقف ساخت مناسبات ایران و روسیه برهم خورد (۲) و سپاه روس در نزدیکی هشتراخان (استراخان) اردو زدند و همین که چراغ عمر دولت نادر خاموش شد روسها دست اندازی به خاک داغستان را آغاز کردند و دنباله این سیاست مستعمراتی تا عهد قاجاریه کشیده شد.

۱- روسیه می‌خواست نفوذ عثمانی را از دریای سیاه و خاک قفقازیه براندازد و خود مستقلاً از راه ایران غربی به دریای آزاد فارس و عمان دست یابد و بنابراین از موافقت با قرارداد تقسیم ایران چندان دلخوش نبود و در حقیقت چنان که مادر جای خود اشاره کرده ایم این قرارداد نتیجه ترس و وحشتی بود که هریک از دو دولت از پیشرفت دیگری در قفقازیه و ایران داشتند.

۲- بنا به نقل مینورسکی از کتاب سولویف Solovief سفیر نادر شاه محمد حسین خان که با فیلمهای بسیار و ملتزمین رکاب به دربار آن Anna (۱۷۳۰- ۱۷۴۰) ملکه روسیه رفته بود، مأموریت داشت که پرنس الیزابت (که بعدها به نام ملکه الیزابت سلطان روسیه شد) را برای پسر نادر خواستگاری کند. و اگر دربار روسیه از این امر خودداری کند، نادر با آن دولت به جنگ خواهد پرداخت.

لشکر کشی نادر به هندوستان اگرچه یکی از فتوحات خارجی وی محسوب می شود باز مبنی بر نظریه کشور گشائی نبوده زیرا چنان که دیدیم نادر بعد از غلبه بر محمد شاه و تصرف دهلی با آن که به یک اشاره می توانست اساس دولت گورکانی را برچیند مجدداً هندوستان را به محمد شاه وا گذاشت و در این مورد نیز بنا به سوابق تاریخی رود سند را که در حقیقت حد طبیعی مشخصی می توان دانست به عنوان خط سرحدی پذیرفت و اگر بنا به قول بعضی از مورخین نادر از لحاظ اشکالاتی که در حفظ هندوستان برای او پیش می آمد از انقراض سلسله گورکانی صرف نظر کرده باشد باز همین مسئله ثابت می شود که نادر همیشه بسط کشور را تا حدود طبیعی بر حفظ قطعات مفتوحه ترجیح می داده است .

جانشینان نادر

فرمانروائی عادل شاه

۱۱۶۱

چون خبر قتل نادر در اردوی فتح آباد قوچان منتشر شد و رشته آن اردوی معظم از هم گسیخت. افغان ها به جانب هرات و قبایل بختیاری و زند به جانب اصفهان ناخستند و جمعی از سران افشاریه با اتباع خویش به علیقلی خان برادرزاده نادر شاه که از هرات خود را به مشهد رسانیده بود پیوستند. علیقلی خان فوراً سپاهی به تسخیر قلعه کلات و دستگیری شاهزادگان افشار فرستاد. نصرالله میرزا با شاهرخ میرزا پسر رضا قلی میرزا و فرزند کوچک نادر امامقلی از کلات خارج شده به جانب مرو گریختند و رضا قلی با ۱۶ نفر دیگر از برادران خردسال و برادرزادگان بستگان نادر در قلعه دستگیر شدند و به امر علیقلی خان همگی را از دم تیغ آبدار گذراندند.

دوست محمد نام قوشچی نصرالله میرزا که سالیان دراز از پرتو دولت و نعمت او بهره مند بود. در بین راه اندیشه خیانت به خاطر راه داد و عاقبت برخلاف مردانگی و جوانمردی شاهزادگان را به قید اسارت درآورده به مشهد برد. علیقلی خان شاهرخ را که در آن وقت بیش از ۱۴ سال نداشت (۱) در ارک دولتی زندانی کرد. نصرالله میرزا و امامقلی و بقیه بازماندگان نادر را به قتل رسانید و در خارج چنین انتشار داد که شاهرخ نیز به قتل رسیده است و مقصود او آن بود که اگر امرا و اعیان خراسان و سران سپاه نادر به سلطنت او راضی نشوند شاهرخ را اسماً به سلطنت بردارد و خود زمام امور را در دست گیرد.

پس از قتل اولاد نادر و تصرف قسمتی از گنجینه های آن پادشاه در مشهد بر تخت سلطنت جلوس کرد و نام عادل شاه برخود گذاشت و برادر وی ابراهیم خان نیز در آذربایجان سلطنت مستقلی ترتیب داد و در همان زمان ایلات بختیاری در جنوب و اعراب ساکن سواحل و جزایر خلیج سر به طغیان برداشتند و ایل قاجار نیز در گرگان شورش کردند و در خلال این

احوال عادل شاه بساط عیش و عشرت گسترد و از گنجینه‌های نادری پولهای گزاف به درباریان و اطرافیان خود بخشید.

«..... نخست از غلیان عشق می‌ثانی غبلان و دبو نفسش شیفته الفت پریرویان گشت و از ندامت منادمت ذاهل و بمداومت مدام مایل شد و حرام را در حریم حلال دایر ساخت.» (تاریخ نادری)

بر اثر شرابخواری و اشتغال به لهو و لعب سپاهیان که رشادت و شجاعتی از عادل شاه نمی‌دیدند از دور او پراکنده شدند و هنوز یک سال از دوران سلطنت متزلزل او نگذشته بود که ابراهیم خان از آذربایجان با سپاه زیادی عازم ولایت مرکزی گردید. عادل شاه به دفع برادر همت گماشت و به جلوگیری او شتافت بدو بر سر ایل قاجار تاخت و پسر محمد حسن خان را که محمد نام داشت گرفته خصی کرد و از آنجا روی به آذربایجان نهاد. در سلطانیه از سپاه ابراهیم خان شکست خورد و بر اثر این شکست سپاهیانش پراکنده شدند و او خود به جانب تهران برگشت. در حین مراجعت گماشتگان ابراهیم خان او را در حوالی تهران دستگیر و به امر برادر کور کردند (شوال ۱۱۶۱).

سلطنت شاهرخ

همین که خبر دستگیری عادل شاه به مشهد رسید امرای اعیان آن شهر و سران سپاه قزلباش شاهرخ میرزا را از زندان ارک دولتی خارج نموده به سلطنت برداشتند. شاهرخ که آن اوضاع ناگوار را دیده و به فراست طبع دریافته بود که سلطنت او ثبات و دوامی نخواهد یافت بدو از قبول آن مقام استنکاف ورزید ولی عاقبت اعیان و امرای پیمانهای موکدی در فرمانبرداری و اطاعت نسبت به او نوشته و شاهرخ را در هشتم شوال ۱۱۶۱ در مشهد بر تخت سلطنت نشاندند و سکه به نام او زدند.

ارکان دولت افشار سخت متزلزل و سلطنت شاهرخ آخرین فروغی بود که از چراغ عمر آن دولت فروزان شد زیرا عظمت و اقتدار دولت نادر بسته به وجود او و وحدت و انتظام سپاه نیز تابع هنر نظامی و نفوذ شخصی او بود. حیات سلسله افشار را سپاه نیرومند و جانشین هنرمند می توانست ادامه دهد و این دو چنان که دیدیم از میان رفتند سپاه نادر که از ایلات و عشایر و شهرنشین و ده نشین و افراد مختلف به هم گرد آمده بود پس از قتل او در چند ساعت از هم پاشید و رضا قلی میرزا فرزند رشید نادر کور و سایر فرزندان او محو نابود شدند و در این صورت هیچ مانعی برای پیشرفت مدعیان سلطنت و خودسری حکام و ولایه در گوشه و کنار باقی نمانده بود و شاهرخ نمی توانست با آن هرج و مرج اوضاع داخلی به آرامی سلطنت کند.

چون خبر جلوس شاهرخ به تخت سلطنت در ایران منتشر شد مردم بعضی از بلاد مثل اصفهان و شیراز و تهران سر به فرمان او فرود آوردند و شاهرخ از جانب خود حکامی بر آن شهرها گماشت و در همان اوقات ابراهیم خان که از غلبه بر برادر مغرور شده بود در تبریز تاجگذاری کرد (۱۷ ذی الحجه ۱۱۶۱) و هر چند شاهرخ او را به اطاعت خواند مفید نیفتاد. ابراهیم خان برخلاف برادر خود مردی لثیم و طماع ولی مانند او ظالم و سفاک بود: «..... اگر درهمی در همیان کسی گمان کردی در هم شدی و اگر فلسی بر تن

ماهی دیدی خود را چون عکس در آب افکندی .
 عنکبوتش به زوایا همه زنارند خانقاهی که تواس مرشد کامل باشی
 سلطنت را به آهنگ نادری کوک کرد اما بی آهنگ نواخت و بازی عهد او را در بساط
 شاهی راست به راه انداخت لیکن کج باخت.....» (مهدی خان).
 ابراهیم خان چون می دانست که با قوه قهریه بر شاهرخ غلبه نخواهد
 کرد از در دولتخواهی درآمده او را به تبریز دعوت کرد و وعده داد که
 وسایل سلطنت او را در آذربایجان فراهم سازد ولی درباریان و اطرافیان
 شاهرخ وی را از قبول تقاضای ابراهیم خان بازداشتند. ابراهیم خان با سپاهی
 که داشت و به همراهی برادر کور خود عادل شاه به جانب قم تاخت و پس از
 مقاومت سختی که از جانب حاکم آن شهر به عمل آمد شهر را فتح کرد و
 بسیاری از مردم را به قتل رسانید و اموال ایشان را به غارت برد و از آنجا به
 کاشان رفت و در نزدیکی آن شهر اردو زد و چون نسبت به امرای سپاه خود
 سختگیری زیاد روا می داشت. جمعی از ایشان با هم متحد شده بر سر او ریختند.
 سپاهیان به هم برآمدند و ابراهیم خان به جانب خرقان گریخت و به قلعه ای
 پناه برد اهل قلعه او را دستگیر نموده به خراسان روانه ساختند ولی در راه به
 دست مستحفظین خود کشته شد جمعی از سپاهیان او عادل شاه را برداشته
 به مشهد رفتند. شاهرخ امر داد تا عادل شاه را به قصاص خون نادر و
 فرزندانش به قتل رسانند.

مدعیان سلطنت شاهرخ که بنی اعمام او بودند هر دو از میان رفتند
 ولی باز به همان عللی که ذکر شد سلطنت او قوامی نگرفت. اندکی بعد از
 دفع فتنه ابراهیم خان شخصی به نام سید محمد که خود را خواهرزاده شاه
 سلطان حسین می دانست (۱) در مشهد فتنه برپا کرد و چنین شهرت داد که
 شاهرخ نیز مانند نادر شاه پیرو آئین تسنن و از پیروی آئین تشیع بیزار است
 و چون شاهرخ با پیروان کلیه مذاهب برآفت و ملاطفت سکوت می کرد
 سخنان سید محمد در ذهن بعضی از مردم مشهد رسوخ یافت و دور او جمع
 شده بر سر شاهرخ تاختند. شاهرخ دستگیر و به امر سید محمد نابینا
 گردید و وی با عنوان شاه سلیمان در ارک دولتی بر تخت نشست .

۱- سید محمد پسر میرداود از متنفذین خراسان و شوهر خواهر شاه سلطان حسین

بود. «سرجان ملکم»

هرج و مرج خراسان و مداخله احمد خان ابدالی

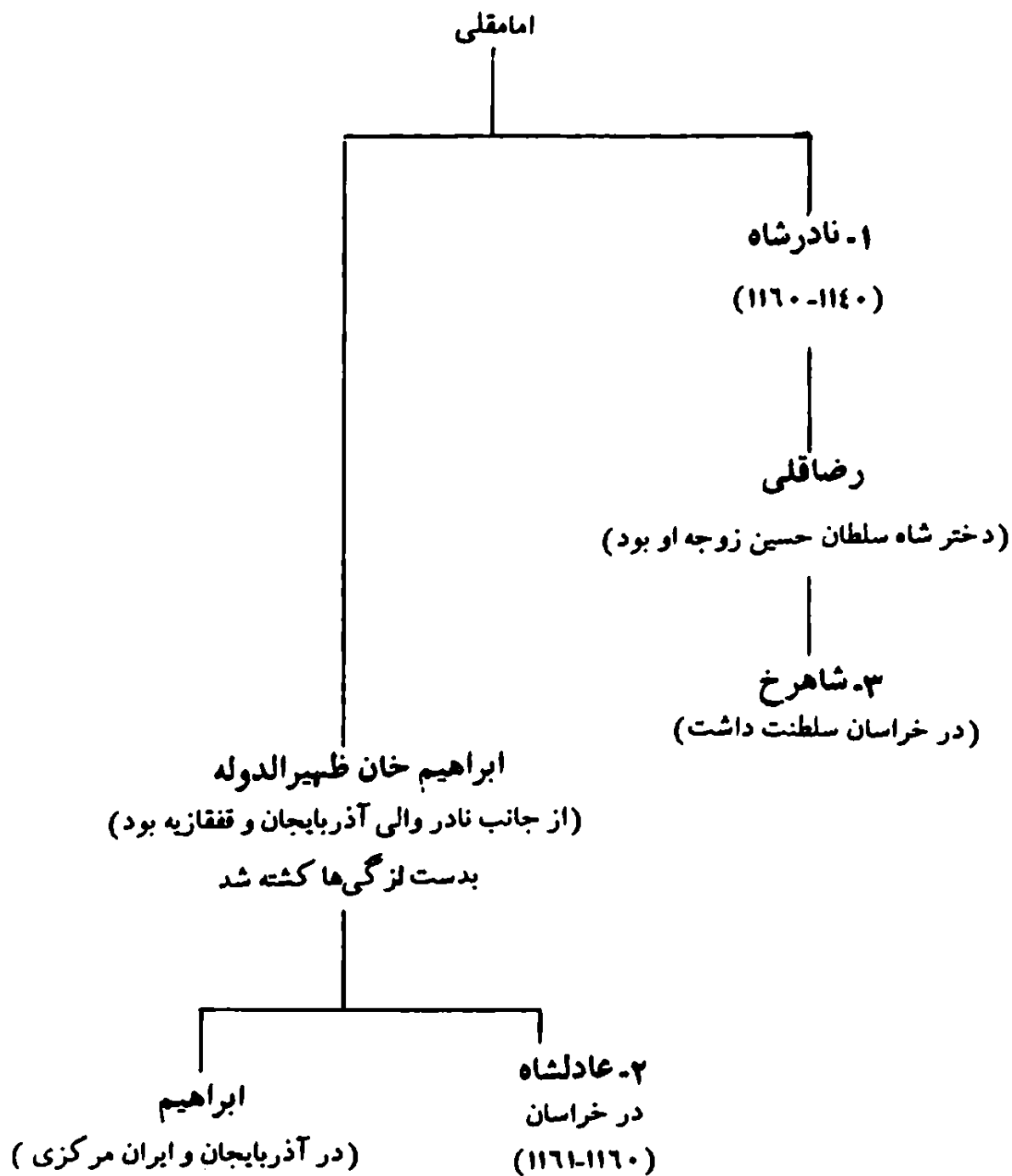
شاه سلیمان هنوز چند روزی سلطنت نکرده بود که یکی از سران سپاه شاهرخ بنام یوسف علی کمر انتقام او را بریست و سلیمان را دستگیر نموده و به قتل رسانید و شاهرخ نابینا را دوباره به سلطنت برداشت و خود رشته امور را به دست گرفت . در آن اوقات دو تن از سران سپاه یکی جعفر فرمانده دستجات کرد و دیگری میرعالم امیر اعراب با هم اتفاق کرده یوسف علی را به قتل رساندند و شاهرخ را زندانی کردند.

اجتماع دو سردار که هردو می خواستند زمامدار امور باشند خالی از اشکال نبود لذا بعد از چند روز بین ایشان نفاق افتاد و به زدو خورد برخاستند . جعفر مقتول و میرعالم حاکم مشهد گردید.

احمد خان ابدالی پس از قتل نادر چنان که گفتیم با سپاه خود به افغانستان جنوبی رفت و اندکی بعد هرات را نیز اشغال نموده سلطنت مستقلی در افغانستان تأسیس نمود و چون از هرج و مرج خراسان آگاه شد به مشهد لشکر کشید. میرعالم در خارج شهر از سپاه افغان شکست خورده به قتل رسید و احمد خان شهر را محاصره نمود و پس از مقاومتی که از طرف مردم به عمل آمد وارد مشهد گردید . امرای شاهرخ را در مجلس گرد آورده از ایشان عهد و پیمان گرفت که سراز اطاعت شاهرخ نییچند و خود پس از چند روز استراحت به هرات برگشت.

حکومت ضعیف شاهرخ در خراسان مدتی دوام یافت و امرای زندیه که در دوره حکومت او بر ایران سلطنت داشتند همگی او را در خراسان بر جای نهادند عاقبت این حکومت ضعیف نیز به دست قاجاریه منقرض گردید.

سلسله نسب افشاریه



دولت افشاریه بدست سلاطین قاجار منقرض شد

فصل پنجم

تشکیل دولت زندیه

احوال سیاسی - قیام کریم خان زند

وزد و خورد با مدعیان سلطنت

۱۱۶۲ - ۱۱۷۸

احوال سیاسی ایران

هرج و مرج داخلی

سپاه عظیم نادر پس از قتل او چنان که دیدیم به دسته های متعدد تقسیم شدند. سرداران زیردست آن پادشاه نظامی که در طی ۲۰ سال محاربه و ستیزه به فنون جنگ آشنا شده بودند هریک دسته ای از سپاه را برداشته به طرفی رفتند. حکام و ولایه برخی با سران سپاه در ساخته حکومت مستقل ایجاد کردند و بعضی به دفاع برخاسته در برابر مهاجمین مقاومت ورزیدند. بخش شمالی ایران از حدود کردستان تا سرحد افغانستان مرکز حکومت های عادل شاه و ابراهیم خان و محمد حسن خان قاجار گردید و در نواحی جنوبی حکام و ایلات سر برداشتند و در فارس و اصفهان نیز قوه دیگری از ایلات بختیاری و هم نژاد ایشان ایل زند به وجود آمد و کار تجزیه ایران به منتهی درجه رسید.

نزاع و کشمکش بین قوای شمالی مقارن شروع سلطنت شاهرخ خاتمه یافت. شاهرخ از جانب خویش حکامی به همدان و اصفهان و شیراز روانه نمود مردم بلاد مزبور نیز سر به فرمان وی نهادند و چنین به نظر می آمد که بااین مقدمات سلطنت افشاریه ادامه یافته بار دیگر وحدت سیاسی در ایران برقرار خواهد شد لیکن سالی نگذشت که نهضت و جنبش بزرگی در فارس و اصفهان و ولایات مرکزی بین حکام و ایلات بروز نمود و از میان قوای متعدد آن ناحیه سردار شجاعی بنام کریم خان زند از موقع استفاده کرد و برای خود سلطنتی تشکیل داد.

بروز هرج و مرج در خراسان در زمان تسلط افغانها بر ایران زمینه قیام نادر شاه را فراهم کرد و به شرحی که گذشت سردار مزبور از موقع مناسب استفاده نموده قوای کوچک را یک یک از میان برداشت و در حقیقت خراسان کانون تشکیل دولت نیرومند افشاریه گردید. در زمان سلطنت شاهرخ که خراسان خود در آتش بی نظمی و انقلاب داخلی می سوخت و شاهزاده کور آلت دست امرا و سرداران سپاه خویش بود در اصفهان و فارس بر اثر بروز هرج و مرج زمینه مساعدی برای قیام یک سردار قابل فراهم

گردید و کار تجزیه قوا و تقسیمات ارضی در ایالت جنوبی به جانی رسید که حکام هر یک از شهرها و بلوکات فارس برای خود حکومت مستقلی تشکیل دادند و اداره شیراز که مرکز ایالت بود به دست کلانتران و کدخدایان شهر افتاد و در همان اوقات مردم دشتستان و کازرون و ایلات بختیاری و مردم ماجرا جو دستجات کوچکی تشکیل داده در پی سرداری که بتواند آنها را اداره کند در نقاط مختلفه فارس در حرکت بودند و همین که خبر فتح شیراز را به دست حاکم یا سرداری می شنیدند بدو پیوسته و چون فتور و سستی در پیشرفت سردار روی می داد از دور او پراکنده شده به جانب دیگر می تاختند و این هرج و مرج که کانون عمده آن فارس و اصفهان بود مدت ۵ سال بر ایران جنوبی حکمفرما بود و مردم شهرها از پرداخت مالیاتهای متعدد و مخارج گزاف سپاه مهاجمین به ستوه آمده بودند و جملگی به یک دوره آرامش و سکونت احتیاج داشتند.

احوال حکام و مدعیان سلطنت

زمانی که شاهرخ در خراسان به سلطنت نشست (۱۱۶۱) ولایت فارس در دست فتحعلی خان افشار و حکومت اصفهان با ابوالفتح خان بختیاری و حکومت همدان با محمد علی خان تکلو بود و علی‌الظاهر شاهرخ بر ایران مرکزی و جنوبی سلطنت داشت ولی در همان ایام محمد حسن خان قاجار در گرگان به جمع آوری سپاه اشتغال داشت و حتی المقدور ایلات یموت و ترکمان را دور خود جمع می کرد. آزادخان افغان که از جانب ابراهیم خان برکردستان و همدان حکومت می کرد پس از شکست او و جلوس شاهرخ سربه طغیان برداشت ابتدا شهر زور و سپس باختران را تحت تصرف در آورد و در سال ۱۱۶۲ بر آذربایجان استیلا یافت و شهر رضائییه را پایتخت خویش قرار داده خود را سلطان مستقل آذربایجان خواند و بدین ترتیب در ایالات شمالی ایران سه حکومت به وجود آمد.

چون شاهرخ به دست سید محمد کور و زندانی شد، حکام دست نشانده او در همدان و اصفهان سر به خود سری برداشتند و در شیراز نیز جنبشی بر علیه فتحعلی خان افشار پدید آمده عاقبت حکومت آن شهر در اوایل سال ۱۱۳۶ به دست صالح خان بیات افتاد و بعضی از اعیان و رجال آن شهر مانند حاجی میرزا حسین صاحب اختیار و میرزا محمد کلانتر با حکومت وی موافقت کردند و در حقیقت فارس از قلمرو سلطنت شاهرخ خارج گردید و مدت دو سال آرامش و سکونت در شیراز و لارستان برقرار شد (۱۱۶۳-۱۱۶۴).

شهر اصفهان که بر سر راههای متعدد ایران جنوبی و مرکزی واقع و مدتها پایتخت صفویه و کانون حکومت و سیاست ایران بود بیش از سایر بلاد مرکزی نظر مدعیان سلطنت را جلب می کرد. در این زمان ابوالفتح خان بختیاری به استقلال تمام بر آن ولایت حکومت داشت و علی مردان خان بختیاری که با معدودی سپاه در خیال تسخیر اصفهان بود به جانب آن

شهر روانه شد و در نزدیکی اصفهان از ابوالفتح خان شکست خورده عقب نشست و در همان اوقات کریم خان زند را که با چهار هزار سوار در حوالی سلطان آباد بود به کمک خود طلبید و به همراهی او و برادرش صادق خان زند به اصفهان تاخت. ابوالفتح خان مغلوب شده سرداران بختیاری و زند در شهر اصفهان به هم برآمدند و عاقبت بنا به میل و رضای خاطر مردم شهر که هنوز به خاندان صفویه ارادت می ورزیدند قرار گذاشتند که ابوتراب طفل هشت ساله میرزا مرتضی صدرالممالک را که دختر زاده شاه سلطان حسین بود به سلطنت بردارند و امور کشوری و لشکری را مابین خود تقسیم کنند. بر اثر این تصمیم ابوتراب به عنوان شاه اسمعیل ثالث به پادشاهی انتخاب شد. ابوالفتح خان حکومت اصفهان و علی مردان خان نیابت سلطنت و کریم خان سرداری سپاه را به عهده گرفتند و بدین ترتیب از اجتماع سه سردار حکومت متزلزلی در اصفهان تشکیل گردید (۱۱۶۴)، ابوالفتح خان مستبد به رای و مفرور و علیمردان خان سرداری سفاک و بی رحم و تند خو و کریم خان زند مردی خوش خلق و بردبار و نیک سیرت و بسیار دوراندیش و محتاط بود.

کشمکش سرداران

حکومت سه نفری خوانین بختیاری وزند با آن همه اختلاف اخلاق و روحیات که بین ایشان وجود داشت قابل دوام نبود و به همین جهت بزودی پایه اتحاد ایشان متزلزل و به نفاق و ستیزه مبدل گردید علی الخصوص که مردم اصفهان نیز در قبول حکومت آن سه سردار دچار تفرقه شدند و هر دسته به حکومت یکی از ایشان مایل بودند از آن میان مردم جلغا و توده اهالی اصفهان به واسطه صفات حسنه و سیرت نیک کریم خان به او بیشتر از سرداران دیگر علاقه داشتند.

علیمردان خان از توجه مردم اصفهان نسبت به سردار زند اندیشناک شد و برای دفع الوقت کریم خان را با معدودی از سپاهیان زند به فتح همدان مأمور کرد و اندکی بعد ابوالفتح خان را به قتل رسانید و حکومت اصفهان را به عم خود حاجی بابا خان بختیاری وا گذاشت و خود به همراهی شاه اسمعیل روانه شیراز شد. صالح خان بیات که آن زمان مشغول کشیدن حصار و بارو برگرد شهر بود باعجله آن را به اتمام رسانیده جمعی از مردم ماجراجوی شهر را مسلح نموده در حال دفاع بر برجهای اطراف شهر گماشت. علیمردان خان با ۱۵ هزار سوار و پیاده وارد کامفیروز گردیده صالح خان را که به مقابله او رفته بود شکست داد. وی در شیراز متحصن شد ولی چون تاب مقاومت در خود ندید شبانه از دروازه شهر گریخت و علیمردان خان شیراز را متصرف شد. (جمادی الثانی ۱۱۶۵).

کریم خان زند با سپاهی که از اتباع خویش فراهم آورده بود به جانب همدان تاخت حاکم همدان محمد علی خان تکلو با او مصاف داده شکست خورد و شهر به تصرف کریم خان در آمد و وی شهر را به برادر خود صادق خان سپرده به سنندج رفت و والی کردستان حسینعلی خان اردلان را مطیع و دست نشانده خود ساخت و چون در همان اوقات خبر قتل ابوالفتح خان و حمله علیمردان خان را به شیراز شنید به جانب اصفهان برگشت. (۱۱۶۵)

علیمردان خان در شیراز دست تعدی به مال و ناموس مردم دراز کرد و در مدت ۶ ماه مبلغی برابر با مالیات سه سال از مردم گرفت و مأمورینی برای وصول آذوقه و پول به نواحی مختلفه ایالت فارس روانه نمود ولی مأمورین او با مقاومت شدید مردم مواجه شدند و علیمردان خان حکومت شیراز را به سردار خود معصومعلی خان سپرده به جانب کازرون تاخت و اموال مردم آن ناحیه را غارت کرد ولی موقعی که به شیراز بر می گشت مردم ناحیه خشت آذوقه سپاه او را تصرف نمودند و علیمردان خان با حالتی آشفته و پریشان متوجه شیراز شد. در همان زمان کریم خان زند که از ابتدا در صدد برانداختن علیمردان خان بود اصفهان را از حاجی بابا خان گرفته برادر خود را به حکومت آن شهر گماشت و شخصاً به جلوگیری علیمردان خان شتافت.

دو سردار بختیاری و زند در سراب کرن از مضافات چارمحال اصفهان با یکدیگر روبرو شدند و شکست بر علیمردان خان افتاده یکسره به طرف باختران گریخت و شاه اسمعیل به اردوی زند پیوست کریم خان خود را وکیل دولت شاه اسمعیل نامید و از همان تاریخ به وکیل الدوله مشهور شد (۱۱۶۵).

قیام کریم خان زند - زدو خورد با مدعیان سلطنت

نسب و مقدمات احوال کریم خان

ایل زند از ایلات ایرانی الاصل و متکلم به زبان لری و ساکن قریه پیری از قراقرم‌لایر بودند و بواسطه کمی عده آنها را جزو ایلات لک از هم نژادان طوایف لر محسوب می داشتند. نادر شاه پس از فتح ولایات غربی ایران بوسیله یکی از سرداران خود و پس از کشتار زیادی که در مساکن این طایفه به راه انداخت ایشان را با عیال و اطفال به دره گز خراسان کوچاند و کمی بعد از آن تاریخ بعضی از زبدهگان ایل را به خدمات لشکری گماشت و از آن جمله کریم خان بود که در اردوی نادر داخل شد و در لشکر کشی به هندوستان و محاربات دوره اخیر سلطنت نادر شرکت کرد.

میرزا محمد صادق صاحب کتاب گیتی گشا و سایر مورخین زندیه در باب اصل و نسب کریم خان فقط به ذکر نام پدر وی اکتفا کرده اند. بنا به نقل ایشان ایناق (۱) و بوداق دو برادر از رشیدترین افراد ایل زند بودند. ایناق پدر کریم خان و صادق خان است. بعد از وفات او مادر کریم خان به عقد ازدواج بوداق در آمد و از او نیز سه فرزند بوجود آمد: اسکندر و زکی خان که در حقیقت برادران امی کریم خان بودند و یک دختر مادر علیمرادخان زند که بعد از فوت کریم خان مدتی بر ایران جنوبی سلطنت کرد.

کریم خان چنان که اشاره شد در اردوی نادر صاحب مناصب بزرگی نبود ولی بنا به بعضی روایات بواسطه رشادت و شجاعت و هنر زیادی که در فن تیراندازی و سواری داشت مورد توجه نادر قرار گرفت و مدت ده سال در محاربات آن دوره شرکت کرد و زمانی که عادل شاه در مشهد به حکومت نشست وی با اتباع خود از او اجازه مراجعت به موطن اصلی را خواست و چون عادل شاه با این امر موافقت نکرد، کریم خان اتباع خود را برداشته با

۱- از عدم تناسب نامهای ایناق و بوداق با محمد کریم و محمد صادق چنین به نظر میرسد که این الفاظ نام اصلی پدر و عموی کریم خان نبوده است.

جنگ و گریز خود را به ملایر رسانید و قلعه پیری را که از قدیم مسکن ایل زند بود مقر خود قرار داد. اندکی بعد با برادر خویش به خدمت ابراهیم خان در آمد و از آن تاریخ هر دو برادر به لقب خان ملقب گردیدند.

پس از آن که سپاه ابراهیم خان در حوالی کاشان از دور او پراکنده شدند، کریم خان و صادق خان به ملایر مراجعت کردند و در همان اوقات علیمردان خان که در پی متحدی می گشت دو برادر را به خدمت خود پذیرفت و اتحاد ایشان عاقبت به اتحاد و ثلاثه در اصفهان منجر گردید.

زمانیکه کریم خان در اصفهان بود به واسطه حسن سلوک با مردم و جنبه آزاد مشربی که داشت کم کم اهل شهر و مخصوصاً آرامنه جلغا را که شیفته آزادمنشی او بودند به خود جلب کرد. آخر الامر بر اثر قتل ابوالفتح خان و حرکت علیمردان خان به جانب شیراز اتحاد از هم گسیخت و کریم خان خود در طلب ریاست و سلطنت برخاست و کلیه اتباع خود را از حدود ملایر جمع آوری نمود و اردوئی به عده ۴ هزار نفر تشکیل داد در همان اوقات سلیم خان قرقلوی افشار از سرداران ابراهیم خان نیز با ۸ هزار سوار و پیاده باردوی کریم خان پیوست و او به شرحی که گذشت، بر سپاه علیمردان خان در چارمحال غلبه کرده زمام امور سلطنت شاه اسمعیل سوم را در دست گرفت و به وکیل الدوله ملقب گردید.

در سال ۱۱۵۶ که وکیل بر علیمردان خان غلبه یافت، هنوز مدعیان زورمندی در شمال و مرکز ایران برای سلطنت و زمامداری وی وجود داشتند. محمد حسن خان قاجار بر مازندران و گرگان و آزاد خان افغان بر آذربایجان مسلط بودند و در خراسان حکومت ضعیف شاهرخ دوام داشت علیمردان خان نیز در حوالی باختران شخصی را تحت عنوان شاه سلطان حسین ثانی بر ضد وکیل علم کرده بود و سردار زند می بایستی یک یک ایالات و ولایات ایران را به قوه قهریه از دست مدعیان بیرون کند و حکومت واحدی تشکیل دهد.

جنگ اول با سردار قاجار

محمد حسن خان قاجار به شرحی که گذشت از هرج و مرج سیاسی ایران بعد از فوت نادر استفاده کرد و در گرگان سر به استقلال برداشت و سپاه احمد خان افغان ابدالی را که برای نفوذ به مازندران رفته بودند در هم شکست و اندکی بعد بر مازندران دست یافت و نیروئی به عده ۴۰ هزار نفر از ترکمانان یموت و قاجار گرد آورد و در سال ۱۱۶۵ به قصد تسخیر گیلان از راه کناره دریای خزر حرکت کرد. ولی در همان اوقات خبر حرکت اردوی زند را به طرف شمال شنید و با عجله به گرگان برگشت.

وکیل زند پس از انتظام امور فارس و اصفهان به همراهی شاه اسمعیل عازم تسخیر ولایات شمالی گردید. قزوین و رشت و لاهیجان را اشغال کرد و به گرگان حمله برد محمد حسن خان در شهر متحصن شده چند دسته از سواران یموت و ترکمان را واداشت که از اطراف به اردوی زند بتازند و بنه و آذوقه ایشان را غارت کنند. بدین ترتیب راه ارتباط اردوی زند با مراکز آذوقه به کلی قطع شد و قحط و غلای شدیدی در اردو روی داده روحیه سپاه وکیل دچار تزلزل گردید. محمد حسن خان با سواران خود بر سر ایشان تاخت و در آن گیسو دار شاه اسمعیل با چند تن از غلامان خود قلب سپاه زند را گذاشته به اردوی قاجار پیوست و وکیل چون تاب مقاومت نیاورد، گرگان و تهران را رها کرده به اصفهان برگشت (۱۱۶۶).

جنگ با آزاد خان افغان

۱۱۶۶-۱۱۶۷

علیمردان خان وقتی که از سپاه زند در نزدیکی اصفهان شکست خورد، به باختران گریخت و به کمک مصطفی خان بیگدلی سفیر سابق نادر در دربار عثمانی سید مجهول النسبی را به عنوان شاه سلطان حسین ثانی به سلطنت برداشت و وزارت او را به مصطفی خان داد و خود سپهسالار لشکر شد. وکیل زند چند هفته در اصفهان توقف نموده به قصد سرکوبی علیمردان خان به جانب غرب حرکت کرد و در نزدیکی هارون آباد باختران سپاه علیمردان خان را به سختی در هم شکست و بر شاهزاده معمول او دست یافت و او را متلزم رکاب خویش ساخت (۱). در همین وقت آزاخان افغان بنا به خواهش علیمردان خان برای مساعدت با او از آذربایجان به طرف باختران در حرکت بود و کریم خان به دفع او شتافت و در قزوین با سپاه افغان روبرو شد. آزادخان دم از مصالحه زد و شیخعلی خان زند را نزد وکیل شفیع قرار داد ولی سردار زند تقاضای او را نپذیرفت و آماده جنگ گردید عاقبت شکست بر سپاه کریم خان افتاد، وکیل باعجله به جانب اصفهان گریخت و در راه عیال و اولاد خود را با شیخ علی خان زند و محمدخان زند (خواهرزاده وکیل) در قلعه پیری ملایر گذاشت. آزادخان قلعه مزبور را گرفت و اولاد و زنان وکیل را با شیخعلی خان و محمد خان اسیر نموده به دست علم خان از سرداران خود سپرد، ولی این جماعت در یکی از روزها به کمک زنان که دستشان از قید زنجیر آزاد بود خلاصی یافت و بر سر دو هزار نفر مستحفظین افغانی ریختند و همگی آنها را خلع سلاح نموده علم خان را به قتل رساندند و موقعی که وکیل در حوالی خرم-آباد بود به اردوی زند پیوستند. (۱۱۶۶)

وکیل چون به اصفهان رسید سپاه خود را بوسیله افواج جدیدی که از

۱- علیمردان خان پس از آن که مدتی در کردستان و باختران سرگردان بود عاقبت موقعی که کریم خان در خشت بر سپاه افغان غلبه کرد به دست محمد خان زند کشته شد (۱۱۶۷).

فارس آمده بودند تقویت کرد و از شهر خارج و در قمشه با آزاد خان روبرو شد و این بار بر اثر رشادت و پایداری سپاه زند افغانها شکست خوردند و اسکندر خان برادر مادری و کیل فراریان ایشان را تا ۵ فرسنگی قمشه تعاقب کرد و جمع کثیری را اسیر گرفت ولی خود او نیز به ضرب گلوله از پا در آمد و وکیل از کشته شدن او سخت متأثر شد و چون آزاد خان راه ارتباط او را با اصفهان قطع کرده بود از طریق بختیاری و کهگیلویه به جانب لرستان روانه شد و در صدد برآمد که از آنجا به آذربایجان حمله برد. آزاد خان برادر خود عبدالله خان را به جلوگیری او فرستاد و سردار مزبور در خرم آباد از سپاه زند شکست خورد. ناچار سردار دیگر خود فتحعلی خان افشار والی سابق فارس را روانه لرستان نمود. سپاه زند که عادت به برف و سرما و قوه پایداری در مقابل کمی آذوقه نداشتند این بار به سختی منهزم شدند و وکیل با جنگ و گریز خود را مجدداً از راه ممسنی و کهگیلویه به ناحیه خشت رسانید. (۱۱۶۷)

تلفات سپاه زند در این عقب نشینی به قدری زیاد بود که وکیل از غلبه بر آزاد خان به کلی مأیوس گردید و بنا به نقل بعضی از مورخین در صدد برآمد که از سپاهگیری دست کشیده به هندوستان برود و بقیه عمر را به گوشه نشینی بگذراند ولی در ناحیه خشت وقایعی روی داد که وکیل را از این خیال کاملاً بازداشت. وقتی وکیل به ناحیه خشت وارد شد، امرا و اعیان دشتستان و تنگستان که شهرت حسن خلق و نیک سیرتی کریم خان را شنیده بودند به کمک وی برخاستند. رئیس احمد شاه تنگستانی با چهار هزار نفر تفنگچی به خدمت او آمد رستم سلطان حاکم خشت تهیه آذوقه و مهمات سپاه را بر عهده گرفت و وکیل را به اهمیت موقع سوق الجیشی تنگه های کمارج که راه عبور آزاد خان افغان بود متوجه ساخت.

راه کمارج به خشت در تنگه کوهستانی واقع شده و بقدری باریک است که افراد سپاه در خط زنجیر نمی توانند از آن عبور کنند و در هر صورت می بایستی به دستجات کوچک تقسیم شوند. رستم سلطان مردان جنگی خود را در اطراف تنگه مزبور در پناه تلهای خاک جای داد و وکیل

خود با تفنگچیان تنگستانی و زند دره خشت را سنگربندی نمود جلوداران سپاه افغان به تنگه رسیدند و به دستجات کوچک از معبر گذشته به دست تفنگچیان رستم سلطان کشته شدند و همین که آزاد خان افغان با انبوه سپاه خویش از معبر گذشتند سواران زند و تنگستانی ایشان را محاصره کردند و عده کثیری را به خاک هلاک انداختند. آزادخان با زحمت از آن معرکه نجات یافت و با سرعت به جانب شیراز تاخت و پس از ده روز توقف به اصفهان رفت (۱۱۶۷).

آزاد خان در اصفهان نیز نتوانست توقف کند. زیرا محمد حسن خان قاجار در کمین متصرفات او بود. ناچار به آذربایجان رفت و چندی بعد از سردار قاجار شکست خورد و به والی بغداد پناه برد و از او کمک خواست. والی بنا بر مصالح سیاسی در خواست او را نپذیرفت و وی از ارایکلی (هراکلیوس) پادشاه کاخ مدد طلبید و او نیز اعتنائی نکرد عاقبت به اردوی وکیل آمد وکیل او را بخشید و ندیم خویش قرار داد.

فتح شیراز

(صفر ۱۱۶۸)

فتح کمارج و غلبه بر آزادخان افغان نظر مردم ولایات جنوبی را به جانب کریم خان زند متوجه ساخت و او از این موقعیت استفاده کرد و به شیراز رفت. صالح خان بیات به کمک بعضی از مردم ماجراجوی شهر در صدد مدافعه برآمد. میرزا محمد کلانتر روابط مخفی با وکیل که در خارج شهر اردو زده بود برقرار نمود. و از طرف او مأمور شد که مردم شیراز را بر علیه صالح خان بشوراند از قضا دو تن از سرداران صالح خان که در شیراز مأمور حفظ دروازه اصفهان بودند به وکیل پیغام دادند که اگر سپاه زند از آن دروازه حمله کند ایشان مقاومتی نخواهند کرد. کریم خان روز سیزدهم صفر ۱۱۶۸ از همان دروازه به شهر حمله برده بدون زحمت وارد شیراز شد و صالح خان بیات به ضرب چوب دستی شیخ علی خان زند از پا در آمد و الهوردی خان نایب او نیز به دست سپاهیان وکیل به قتل رسید. وکیل نسبت به مردم شهر با نهایت رأفت و مهربانی رفتار کرد و بدر خان زند را به حکومت شیراز برگماشت.

جنگ دوم با سردار قاجار

کریم خان پس از تنظیم امور فارس و قلع و قمع سرکشان ناحیه لار و دشتستان به اصفهان رفت و در میان هلهله و مسرت عمومی وارد آن شهر گردید رقیب او محمد حسن خان قاجار با ۲۰ هزار سپاهی عازم فتح اصفهان بود. وکیل سردار خود شیخعلی خان را به جلوگیری او فرستاد و سردار مزبور در کزاز (از بلوکات عراق) از سردار قاجار شکست خورد. وکیل خود از اصفهان خارج و در گلناباد (در ۳۰ کیلومتری اصفهان) با لشکر قاجار مصادف شد و بواسطه رنجشی که تفنگچیان تنگستانی از او حاصل کرده بودند در جنگ سستی بخرج دادند (۱) و محمد حسن خان بر او غلبه کرد و اصفهان به تصرف سپاه قاجار در آمد. وکیل به شیراز برگشت و متعاقب او محمد حسن خان آن شهر را به محاصره انداخت ولی چون خبر حرکت آزادخان را به جانب تهران شنید پس از یک هفته دست از محاصره کشیده به جانب شمال مراجعت کرد (۱۱۶۹) و در حدود آذربایجان و گیلان با آزادخان بزدو خورد پرداخت و عاقبت او را در لاهیجان و رضائیه به سختی شکست داد و آذربایجان را از او باز گرفت و آزادخان چنان که گذشت عاقبت به دشمن قدیمی خود کریم خان زند پناهنده شد.

۱- تفنگچیان تنگستانی و کازرونی از سرمای زمستان اصفهان در زحمت بودند و چندین بار از وکیل اجازه مراجعت به وطن خود را خواستند و او بوسیله دلجوئی از رؤسای ایشان با این امر مخالفت ورزید.

جنگ سوم با سردار قاجار و محاصره شیراز

محمد حسن خان بعد از غلبه بر آزادخان افغان و تصرف ایالات شمالی بار دیگر به جانب فارس نهضت کرد و همین که به شیراز رسید شیخعلی خان زند که مأمور حفظ اصفهان بود شهر را رها کرده به شیراز نزد وکیل آمد. سپاه قاجار شمال و غرب فارس را دور زده از راه آباده و کان و ممسنی و دشت ارژن به چهار فرسنگی شیراز رسید و بر سر راه خود آذوقه و مهمات کافی گرد آورد و در آن محل نصیر خان لاری که به واسطه حمله وکیل به لارستان از او بیمناک بود با سه هزار تفنگچی به محمد حسن خان پیوست. وکیل حصار و باروی شیراز را مستحکم ساخته در مدافعه پایداری کرد.

محاصره شیراز چندین ماه طول کشید و قحط و غلای شدید در اردوی قاجار روی داد. چند دسته از سپاه محمد حسن خان که برای تهیه آذوقه به نواحی مجاور شیراز می رفتند به دست شیخعلی خان زند مغلوب و جمع کثیری از آنها با سردار ایشان ابوالقاسم خان اسیر شدند و شیخعلی خان اسرا را وارد شیراز نموده خود به دسته دیگر سپاه قاجار که با آذوقه زیادی از ناحیه دشمن زیار به طرف اردو در حرکت بودند حمله برد و تمامی آنها را با آنچه همراه داشتند از راه جنوب فارس وارد شیراز کرد و چون این اخبار به اردوی قاجار رسید به هم برآمدند و در آن میان جمعی از سواره افغان به مناسبت توهینی که محمد حسن خان نسبت به سردار ایشان روا داشته بود شبانه اردو را رها کرده در شیراز به خدمت وکیل داخل شدند. عاقبت رشته انتظام سپاه کثیرالعهده محمد حسن خان از هم گسیخت و سردار شیراز را رها کرد و به تهران برگشت و چادرها و قسمتی از مهمات جنگی او به تصرف سپاه زند در آمد (۱۱۷۱). کریم خان سردار خود شیخعلی خان را به تعقیب محمد حسن خان روانه کرد و خود نیز در محرم سال ۱۱۷۲ صادق خان را به حکومت شیراز گماشت و از آن شهر به جانب شمال حرکت کرد.

فتح ایالات شمالی (۱۱۷۱-۱۱۷۲)

شیخعلی خان زند در موقعی که محمد حسن خان مشغول محاصره دامغان بود ساری را تصرف کرد و به جانب گرگان پیش رفت. محمد حسن خان دامغان را رها کرد و در اشرف با سپاه زند روبرو شد و شکست خورد و در اندک مدتی ۱۷ هزار نفر از ایلات ترکمان و یموت گرد آورده به جلوگیری شیخعلی خان شتافت ولی در حین جنگ بین سران سپاه او اختلاف رای حاصل شد و عاقبت رشته انتظام سپاه از هم گسیخت و او با چند تن از خواص از میدان جنگ گریخت. در آن میان محمدعلی خان دولوی قاجار در رسیده به ضرب شمشیر او را از پا در آورد و سر او را بریده به حضور شیخعلی خان آورد. کریم خان که در پی سردار خود حرکت کرده و در این وقت در حوالی تهران متوقف بود از شنیدن خبر غلبه سپاه خود خشنود شد و چون سر محمد حسن خان را نزد او بردند امر داد تا آن را به مشک و گلاب معطر کرده در زاویه حضرت عبدالعظیم به خاک سپردند (۱) سپس فرمان داد تا کلیه افغانهای اردو را به جرم خیانت و دورویی که در محاصره شیراز نشان داده بودند به قتل رسانند.

بر اثر این فتح تهران و ایالات ساحلی بحر خزر تحت نفوذ کریم خان قرار گرفت و بار دیگر شاه اسمعیل که از اردوی قاجار گریخته و به پناه شیخعلی خان آمده بود در تهران به حضور وکیل رسید وکیل او را معزز و محترم داشت (جمادی الثانی ۱۱۷۲).

شکست سپاه قاجار و غلبه نیروی زند بر ایالات شمالی ایران بر رونق و اعتبار دولت زندیه افزود و بر اثر آن واقعه مردم کرمان و نواحی جنوب

۱- اغلب مورخین نوشته اند که کریم خان از مشاهده سر محمد حسن خان به گریه افتاد و امر داد تا حامل آن سر را که سبزه علی نام داشت و سابقاً نوکر مخصوص محمد حسن خان بود به قتل رسانند. بعدها نیز وقتی که فرزندان وی آغامحمدخان و حسینقلی خان پس از ۴ سال سرگردانی به پناه وکیل آمدند آنها را با لطف و مهربانی تمام پذیرفت و مادام العمر در دربار خود نگه داشت.

شرقی ایران سر به اطاعت سرداران زند فرود آوردند. چنان که اندکی بعد از آن تاریخ شهر کمان به دست خدامرادخان سردار وکیل مفتوح شد و چنان که از نوشتجات مورخین بر می آید آرامش و امنیت کامل در ایالات جنوبی و مرکز ایران برقرار و اساس دولت زند مستحکم گردید (۱۱۷۳).

لشکر کشی به آذربایجان

(۱۱۷۴-۱۱۷۵)

فتحعلی خان افشار یکی از سرداران قدیم نادر بود که در وقایع مهم این دوره سهم بزرگی داشت. مدتی از جانب ابراهیم خان بر فارس و اصفهان حکومت می کرد و یک زمان در خدمت آزادخان افغان بود عاقبت به اردوی محمد حسن خان پیوست و بعد از شکست او در مازندران سپاه خود را برداشته به آذربایجان که آن موقع از مدعیان سلطنت به کلی خالی بود شتافت تبریز و رضائیه را اشغال کرده در رضائیه به طرح حکومت مستقلی پرداخت. کریم خان چون از جانب فارس و کرمان و نواحی بختیاری آسوده خاطر بود یک بار در اوایل سال ۱۱۷۴ به آذربایجان رفت و تبریز و اردبیل را اشغال و ایلات شاهون را سرکوبی نمود ولی چون سپاه کافی همراه نداشت به تهران برگشت و امر به جمع آوری سپاه فارس و بختیاری صادر نمود. در مدت ۴ ماه متجاوز از ۳۰ هزار تن سوار و پیاده از جنوب ایران به طرف شمال حرکت کردند و در دشت تهران اردوی معظمی فراهم گردید. وکیل به جانب آذربایجان روانه شد و قریه سیاه چمن را که سرزمینی کوهستانی و دارای دره های تنگ و تپه های متعدد و بر سر راه میانه به تبریز واقع است بنگاه اردو قرار داده اطراف پشته ها و تپه های مجاور آن را سنگر بندی نمود و بدر خان زند را با ۱۲ هزار نفر به حفظ آن قریه گماشت. فتحعلی خان برای آن که از رسیدن وکیل به تبریز جلوگیری کند با عجله خود را به آن محل رسانید. جنگی سخت در گرفت جناح راست سپاه زند که زیر فرماندهی شیخعلی خان زند بود قبل از پایداری و مقاومت کافی هزیمت یافت و دسته ای از سپاه فتحعلی خان آنها را تا بنگاه اردو دنبال کردند. بدر خان و مستحفظین پشته های اطراف بنگاه را رها کردند و اهل حرم را برداشتند و به طرف جنوب گریختند. بدرخان با حرم وکیل به همدان رفت هزیمتیان زند تا اصفهان عنان باز نکشیدند. شیخعلی خان با زحمت جمعی از فراریان را برگرداند و به کمک وکیل به قلب سپاه فرستاد و خود با دسته از تفنگچیان فارس به کمک زکی خان زند

که در جناح چپ اردو بود شتافت و به کمک یکدیگر جناح راست سپاه فتحعلی خان را از جا کردند و عاقبت قلب سپاه افشار نیز شکسته شد و سردار ایشان با بقیه سپاه خود به جانب ارومیه گریخته قلعه و باروی آن شهر را مستحکم نمود.

وکیل امر داد تا فتح نامه ها نوشته به بلاد جنوبی و مرکزی ایران فرستادند و بر اثر این خبر فراریان زند از اصفهان و همدان به جانب اردوی وی شتافتند و او یک یک شهرهای آذربایجان شرقی و جنوبی را مثل اردبیل و تبریز و اهر و مراغه و خوی تحت تصرف در آورد و از دو جانب شمال و جنوب دریاچه ارومیه عملیات سوق الجیشی را به طرف ارومیه ادامه داده ارتباطات اردو را بابلاد مهم آذربایجان که مرکز تهیه آذوقه بود محکم کرد و از راه سلماس به طرف ارومیه سرازیر شد و بر گرد حصار شهر اردو زد . در این موقع زمستان در رسید و برف باریدن گرفت . وکیل امر داد تا در اطراف اردو خانه هائی از چوب و گل و نی بسازند و در اندک زمانی شهری بزرگ از خانه های موقتی در کنار ارومیه به وجود آمد.

فتحعلی خان قبلاً آذوقه فراوان در شهر گرد آورده بود و به همین مناسبت مدت ۹ ماه در برابر اردوی وکیل پایداری کرد و در این مدت کوشش نمود که به خدعه و نیرنگ وجود سردار زند را از میان بردارد ولی این سر فاش گردید و کسانی که در این توطئه شرکت داشتند به امر وکیل کشته شدند.

میرزا صادق در تاریخ گیتی گشا می نویسد که ابراهیم خان بغایری که از امرای محترم دربار وکیل بود مخفیانه با فتحعلی خان افشار روابطی برقرار کرد و در اردوی زند با شهباز خان بککی که یکی از سرداران جزو دسته تفنگچی و از اهل کوه مره فارس و در تیراندازی شهره آفاق بود همدستان شد و قرار بر آن نهادند که وکیل را شبانه به قتل رسانند. این خبر بوسیله یک نفر خیراندیش به گوش وکیل رسیده ایشان را دستگیر نمود و تحت بازجویی قرار داد و چون جرم ایشان ثابت شد امر داد تا آنها را کشته سرشان را نزد فتحعلی خان افشار ببرند.

در موقع محاصره ارومیه بعضی از متصدیان امور مالیاتی به او خبر دادند که شیخعلی خان زند بدون اطلاع وی به مهر خود حواله های متعدد صادر و بیشتر احکام و کیل را بر خلاف آنچه هست اجرا می کند و مأمورین وصول مالیات را امر می دهد که با مردم به خشونت و سختی رفتار کنند. وکیل از این امر آشفته شد و بعد از بازجوئی مختصری امر داد تا شیخعلی خان سردار بزرگ او را نابینا کردند و در همان تاریخ زکی خان زند را سپهسالاری اردوی عراق منصوب و به اصفهان روانه کرد.

بعد از ۹ ماه محاصره آذوقه شهر به آخر رسید و دست سپاه افشار از کار بازماند و سردار ایشان به اصطبل اردوی وکیل پناهنده شده مورد عفو و بخشایش او قرار گرفت شهر ارومیه به تصرف سپاه زند در آمد. وکیل از آنجا به جانب اهر تاخت و از رود ارس گذشته در حوالی شیروان اردو زد. حکام گنجه و شیروان و پادشاه گرجستان به خدمت او آمدند و به امر او ملتزم رکاب شدند. بر اثر این لشکر کشی تمامی آذربایجان و بلاد ماوراء ارس تا حدود رود کورا تحت فرمان وکیل در آمد و او پس از گماشتن حکام جدید بر ولایات مفتوحه قصد لشکر کشی به در بند و باکو داشت ولی رسیدن خبر طغیان زکی خان زند در ایران مرکزی وی را مجدداً به ولایات جنوب متوجه ساخت (۱۱۷۶).

بازگشت به جنوب

(۱۱۷۶-۱۱۷۷)

اردوی کریم خان مرکب از دسته های سپاهی و عده کثیری از حکام و ولایه آذربایجان و ماورای ارس (۱) که ولایات ایشان به تصرف وکیل درآمده بود در اوایل سال ۱۱۷۶ به طرف جنوب حرکت کرد. زکی خان زند که مردی سخت تند خو و سفاک و بیرحم بود چون رفتار وکیل را نسبت به شیخعلی خان زند دید همین که به اصفهان رسید سر به استقلال برداشت و چون وکیل به طرف اصفهان روانه شد وی از راه بختیاری به جانب شوشتر رفت. وکیل در اوایل سال ۱۱۷۶ وارد اصفهان گردید و نظرعلیخان زند را مأمور سرکوبی زکی خان نمود و خود نیز به جانب بختیاری حرکت کرد. همین که نظرعلیخان به حوالی شوشتر رسید سپاه زکیخان از دور او پراکنده شده به اردوی سردار پیوستند و زکیخان به خرم آباد فعلی گریخت و عاقبت سردار زند او را در حوالی آن شهر به محاصره انداخت و وی ناچار از میدان جنگ گریخته خود را به اردوی وکیل که در حوالی سیلاخور (از مضافات بروجرد) بود رسانید و به اصطبل شاهی پناه برد و کریم خان او را بخشید.

کریم خان پس از فرستادن نظرعلی خان زند راه بختیاری را پیش گرفت و بر سر ایلات مزبور تاخته طایفه هفت لنگ را به اطراف قم و طایفه چهار لنگ را به بلوک فسای فارس کوچ داد (۲) و از راه شوشتر و دزفول و

۱- ملتزمین رکاب وکیل عبارت بودند از: آزادخان افغان - فتحعلی خان افشار - کاظم قراجه داغی - پناه خان جوانشیر - نجفعلی خان دنبلی - حاجی علی محمد خان مرغه ای - حاجی خان کنگرلوی نخجوانی - رضاقلی خان گنجه ای - زیاداغلی قراباغی - امیرکونه خان افشار - ارایکلی پادشاه کاخت و جمعی از ریش سفیدان ایلات افشار ساکن حوالی رضایه و این جماعت همه جا همراه وکیل حرکت می کردند.

۲- ایلات هفت لنگ و چهار لنگ بعد از مرگ وکیل به وطن خود بازگشت و فقط عده کمی از طایفه چهارلنگ در فسای فارس باقی ماند و کم کم به زراعت مشغول شدند.

ملایر و بروجرد دنبال سردار خود جلو رفته ولایات مزبور را تحت فرمان خویش درآورد و در سیلاخور بروجرد توقف نمود (۱۱۷۷).

سرکوبی شیخ سلیمان بنی کعب

(۱۱۷۸)

جمعی از اعراب بنی کعب که در ساحل راست شط العرب ساکن بودند از تعدیات والی بغداد به ستوه آمده به سرداری شیخ سلیمان از شط العرب گذشته و در ناحیه فلاحیه خوزستان ایران متوقف شدند و شیخ سلیمان در ایامی که کریم خان مشغول تحت ولایات غربی بود چند زورق و کشتی فراهم آورد و مدخل شط العرب را در خلیج فارس بروی مسافرین و کشتیهای تجارتی بست و مخصوصاً برای ابراز مخالفت با والی بغداد و بصره کشتیهای عثمانی را در دهنه شط توقیف نمود. والی بغداد عمر پاشا سفیری به نام محمد آقای سلام آقاسی نزد وکیل روانه کرد و از او درخواست نمود که سپاهی به سرکوبی شیخ سلیمان بفرستد و کلیه آذوقه سپاه را از عمال عثمانی در بصره دریافت کند. وکیل در سیلاخور سفیر بغداد را پذیرفته در سرمای زمستان از خرم آباد فیلی و دزفول گذشت و در اوایل رمضان ۱۱۷۸ وارد شوشتر شد و بعد از آن که امور داخلی لرستان و خوزستان را منظم کرد به کنار رود کارون آمد. شیخ سلیمان در جزیره کوچکی که بین شعبه رود فلاحیه و کارون واقع است متحصن شد و والی بصره نیز فقط دو کشتی با مقداری خرما جهت وکیل فرستاده از دادن غله عذر خواست. کریم خان جمعی از تنگگیان تنگستانی را به سرداری زکی خان زند با کشتیهای والی بصره از کارون گذرانید و بر سر شیخ سلیمان فرستاد ولی او قبل از رسیدن سپاه زند با کشتیهایی که داشت به سواحل خلیج پناه برده بود. کریم خان امر داد تا سد هائی را که بر کنار رود جراحی بسته بودند خراب کردند و سنگرهای شیخ سلیمان را در جزیره ویران کنند. شیخ عاقبت سر تسلیم فرود آورد و میرزا محمد علی صدرالممالک را که نزد وکیل محترم بود به شفاعت برانگیخت و متعهد شد که سالیانه خراج کافی به دربار ایران بدهد. وکیل نیز از آنجا که طوایف بنی کعب پیرو آئین تشیع بودند در خواست شیخ را پذیرفت و چون سپاهیان او از

گرمای شدید خوزستان در زحمت بودند به طرف بهبهان و ممسنی حرکت کرد (ذیقعه ۱۱۷۸).

زمانی که اردوی وکیل در بهبهان متوقف بود خبر رسید که جمعی از مردم سواحل خلیج در جنوب بهبهان سر به شورش برداشته اند وکیل چند دسته سپاه به سرکوبی ایشان فرستاده خود از راه خیرآباد و دشمن زیار و قریه خلر روانه شیراز گردید. سپاهیان او شورشیان سواحل را دستگیر نموده در خیرآباد به اردوی او پیوستند و وکیل امر داد کلیه اسرا را به قتل برسانند (محرم ۱۱۷۹).

بعد از این سفر جنگی طولانی تمامی ولایات و ایالات ایران به غیر از خراسان تحت فرمان وکیل زند قرار گرفت و چون کلیه حکام و ولایه قدیم ایران که دم از خودسری می زدند از قلمرو حکومت خویش دورو همواره ملتزم رکاب وکیل بودند نظم و امنیت در سرتاسر کشور برقرار شد و پس از بیست سال که از تاریخ قتل نادر گذشته بود مردم دهشت زده و آشفته ایران برای اولین دفعه در سایه تدبیر و حسن سیاست کریم خان روی آرامش و فراغت خاطر را دیدند.

فصل ششم

سلطنت مستقل کریم خان زند

۱۱۷۹-۱۱۹۳

انتخاب پایتخت - فتح و تسخیر جزایر خلیج فارس

- فتح بصره - صفات اخلاقی و سیاست کریم خان

انتخاب شیراز ۱۱۷۹-۱۱۸۰

کریم خان زند از سالی که وارد خدمت علی مردان خان بختیاری شد تا این زمان گرفتار کشمکش با مدعیان سلطنت و زدو خورد با حکام و ولایه سرکش ایران بود و بالاخره در طی ۱۴ سال جنگ و لشکر کشی مدعیان بزرگ را مانند سردار قاجار و آزادخان افغان از میان برداشت و حکام و ولایه را تحت نفوذ و فرمان مستقیم خویش در آورد و همگی را ملتزم رکاب خوه ساخت تا بدین وسیله از سازش ایشان با مردم ماجراجوی ولایت و ایالات جلوگیری کند و بدین ترتیب بر کلیه نواحی ایران به غیر از خراسان که هنوز در دست شاهرخ بود مسلط گردید و ایالت خراسان را همچنان در تصرف شاهزاده افشار باقی گذاشت تا هم به ولی نعمت خود خدمتی کرده باشد و هم بدان وسیله حدود عراق را از تهاجم ازبکان و ترکمانان و افغانها محفوظ بدارد و چون از این سفر جنگی فراغت یافت در ماه صفر ۱۱۷۹ وارد شیراز گردید و آن شهر را به مناسبت خوشی آب و هوا به پایتختی خویش اختیار نمود در این وقت چون عنوان سلطنت را برای شاه اسمعیل لازم نمی دید او را از آن مقام خلع کرد و در آبنده فارس خانه ای مجلل برای او ترتیب داد و وظیفه سالیانه و مستخدم و مستحفظ و روزی ده هزار دینار برای مخارج او مقرر نمود (۱) لیکن مادام العمر نام پادشاهی بر خود نگذاشت و به

۱- مورخین زندیه نوشته اند که شاه اسمعیل در آبنده روزگار خود را به صنعت چاقوسازی که بدان علاقه زیاد داشت می گذرانید و گاهی از نمونه های صنعت خود به وکیل هدیه می داد کریم خان نیز سالی دوبار یکی در اول حمل و یکی در اول میزان لباسهای فاخر جهت او می فرستاد و همیشه در رعایت احترام وی می کوشید و چون شاه

همان عنوان و کالت اکتفا کرد و از این تاریخ تا سال ۱۱۹۳ در شیراز متوقف بود و هیچ گاه از پایتخت خارج نشد.

شیراز همین که پایتخت دولت زندیه گردید روبه آبادی گذاشت و کریم خان شخصاً آبادی طلب و مایل به رفاه حال مردم بود. امرداد بر گرد شهر حصاری از آجر و سنگ و گچ کشیدند و قصری برای اقامت خود بنا نهاد و چون حوالی شهر را ناهمواریهای زیادی از تپه ها و تلهای خاک پوشانیده بود، دوازده هزار نفر کارگر از ولایات ایران بدان شهر کوچانیده ایشان را به تسطیح اراضی مجاور شهر واداشت (۲) و در مدت ۱۴ سال بازارها و دكاكین و مساجد متعدد در آن شهر بنا کرد و بر اثر توجه او شهر شیراز آبادترین شهرهای ایران جنوبی گردید.

اسمعیل در سال ۱۱۸۷ وفات یافت در سوگواری او به رسم طوایف لر امر داد تا کلیه امراء اعیان سیاه گل و لای به کلاه خود مالیدند و خود او نیز با همان وضع در تشییع جنازه شرکت کرد.

۲- مورخین نوشته اند که در موقع اشتغال کارگران به تسطیح اراضی مجاور شهر به امر وکیل در نقاط مختلف بین دسته های کارگران خوانندگان و نوازندگان با آلات طرب مشغول خواندن و نواختن بودند و کارگران به هیچ وجه از ادامه کار خود احساس خستگی نمی کردند و اغلب اوقات وکیل شخصاً در میان آنها گردش می کرد و از احوال یک یک آنها استفسار می نمود.

فتح جزیره خارک

(۱۱۸۰-۱۱۸۱)

طوایف عرب که از دیرباز در بعضی از بنادر و جزایر خلیج فارس ساکن بودند بواسطه دور ماندن از مراکز حکومت و سلطنت و عدم ارتباط مستقیم با نقاط سوق الجیشی ایران و نبودن نیروی دریائی دولتی در خلیج گاهی سر به خود سری و طغیان برداشته اسباب مزاحمت مسافرین و کشتی های تجارتنی را در سواحل جنوب ایران فراهم می کردند. نادر شاه به شرحی که گذشت با تهیه ۲۰ کشتی در آن دریا طوایف مزبور را سرکوبی نمود و برعمان و بندر مهم آن مسقط نیز دست یافت و در صدد بود که برای نگهداری سواحل خلیج نیروی دریائی بزرگی تهیه کند و به همین قصد جان التون انگلیسی را امرداد که پس از اتمام کشتی در دریای خزر کار خود را در خلیج نیز ادامه دهد. ولی عمر نادر وفا نکرد و در هرج و مرجی که بعد از وفات او روی داد بعضی از کشتی های دولتی ایران در خلیج به دست سرکشان عرب افتاد و طوایف ساکن جزیره خارک و هرمز و بحرین و بندر ریک دم از خودسری زدند و تا مدتی که کریم خان زند با مدعیان سلطنت به زدو خورد اشتغال داشت این هرج و مرج در سواحل و بنادر خلیج باقی بود.

در سال ۱۱۷۴ قبل از حرکت وکیل به آذربایجان یکی از روسای اعراب ساکن بندر ریگ به نام میرمهنا که مردی بسیار دلیر و متهور و شریر و بی باک بود با چند کشتی که داشت تمامی سواحل بین آن بندر و جزیره خارک را تحت استیلای خویش درآورده به آزار مسافرین پرداخت. کریم خان دسته ای از سپاهیان خود را بر سر او فرستاده وی را دستگیر نمود و اراده قتل او را داشت لیکن داماد میر مهنا (۱) که در دستگاه وکیل بسیار عزیز و محترم و در جنگهای بختیاری و دشتستان به وی خدمات زیاد انجام داده

۱- میرزا محمد بیک خورموجی دشتستانی که در محاربه کریم خان با آزادخان افغان در صحرای خشت به وکیل خدمت بزرگی انجام داد.

بود به شفاعت میر مهنا برخاست و وکیل او را بخشید و دوباره به حکومت بندر ریگ منصوب کرد.

تجار هلندی بر اثر توجه نادر شاه به امر تجارت با فراغت خاطر دارالتجاره های متعددی در بندر عباس و هرمز و جزیره خارک دایر نمود و آزادانه به تجارت اشتغال داشتند و در این امر از آزادمنشی و آزادمشرقی کریم خان زند استفاده زیاد کردند و بر تعداد تجارتخانه های آنها روز بروز افزوده شد. میر مهنا بعد از آن که به حکومت بندر ریگ منصوب گردید باز بنای شرارت و خودسری گذاشت و عاقبت مقارن ورود وکیل به شیراز چون بر اثر حمله امیر کوفه خان افشار و صادق خان زند به بندر ریگ مقر حکومتی خود را از دست داد. با چند کشتی و جمعی از اتباع خویش به جزیره خارک که مرکز سپاه احتیاطی و قورخانه تجار هلندی بود حمله برد. هلندیها از شیخ سعدان حاکم بوشهر کمک خواستند و او با عده ای از تفنگچیان بوشهری بمدد ایشان شتافت و در جنگی که بین دوطرف در کنار جزیره خارکو (قدری بالاتراز جزیره خارک) واقع شد سپاه هلند و بوشهر شکست خورد و عده کثیری از جنگیان هلند کشته و یا اسیر شدند و شیخ سعدان به طرف بوشهر برگشت. میر مهنا بلا درنگ جزیره خارک را محاصره کرد و کمی بعد قلعه ای را که مرکز عملیات جنگی هلندیها بود مفتوح نمود و در این واقعه به تجار هلند خسارت بسیار وارد آمد و شکایت نزد کریم خان بردند و از او تقاضای مساعدت نمودند. وکیل زکی خان زند را به سرکوبی میر مهنا فرستاد و سردار مزبور وارد بندر ریگ شد و به تهیه اسباب سفر پرداخت. میر مهنا بواسطه شرارت ذاتی که داشت تمامی ساکنین سواحل و حتی بستگان و نزدیکان خود را رنجیده خاطر ساخته بود ولی بواسطه تهور و جلالت و بی باکی وی کسی جرأت مخالفت او را نداشت. همین که خبر ورود زکی خان زند با سپاه فراوان به بندر ریگ به گوش اتباع میر مهنا رسید بعضی از سران لشکر به مخالفت او برخاستند از آن جمله حسن سلطان پسر عموی میر مهنا که فرمانده چند دسته از سپاه

عرب بود در جزیره خارک او را به محاصره انداخت. میر مهنا ناچار به کمک جمعی از فدویان خود را به کشتی شکسته‌ای رسانده نجات یافت ولی طوفان کشتی او را عاقبت به جانب بصره راند و به دست مردم آن بندر که مدتها از شر وجود او در عذاب بودند دستگیر شد و به امر والی بغداد او را کشته جسدش را در صحرا انداختند.

چون حسن سلطان در محاصره جزیره خارک به سپاه ایران کمک بزرگی کرده بود به امر وکیل‌بالقب خانی به حکومت بندر ریگ و جزیره خارک منصوب شد و کلیه اموال میر مهنا که در جزیره بود به تصرف او درآمد. (۱۱۸۱)

پس از شکست محمد حسن خان و قتل او به دست اتباع خویش (۱۱۷۲) فرزندان او به دشت گرگان گریخته به ایلات ترکمان پناهنده شدند ولی بعد از ۴ سال سرگردانی عاقبت به حضور وکیل آمده و مثل سایر مغلوبین در پناه رأفت و حسن سلوک وی آرمیدند. آغا محمد خان فرزند بزرگ محمد حسن خان بود که در سن ۵ سالگی به دست شاه افشار خصی گردید، طبعی سرکش و کینه جو داشت و برادر او حسینقلی خان رشید و دلاور بود و هر دو در خدمت وکیل با کمال عزت و احترام به سر می بردند حسینقلی خان از وکیل درخواست نمود که وی را به حکومت دامغان منصوب نماید وکیل نیز پذیرفت و او همین که به مقر حکومت خویش رسید سر به طغیان برداشت حاکم مازندران محمد خان با سپاهی که داشت به قصد سرکوبی او به جانب اشرف حرکت کرد حسینقلی خان که خود را جهانسوز شاه لقب داده بود از راه دیگری به ساری حمله برد. محمد خان بین راه با برادر جهانسوز مرتضی قلی خان مصادف شد و شکست خورد و بدست او اسیر افتاد. مرتضی قلی خان سردار سپاه زند را مقید کرده به بابل (بارفروش) نزد جهانسوزبرد و او را به قتل رسانید.

از شیراز زکی خان زند به سرکوبی جهانسوز شاه مأمور شد و چون به مازندران رسید وی مقر سلطنت خود را رها کرد و به گرگان گریخت. زکی خان اساس حکومت او را در بابل برهم زده جمع کثیری را به جرم مساعدت با او با طرز فجیعی به قتل رسانید (۱) و امنیت و آرامش در آن ناحیه برقرار کرده مهدی خان پسر محمد خان حاکم مقتول را به جانشینی پدر گماشت و خود به شیراز برگشت.

۱- حکم کرد تا زمین را به مسافتهای متساویه کنند چنان که به جهت نشانیدن درخت معمول است. بعد از آن شاخه های قوی از درختان بریده مجرمان را هریک به یک شاخه بستند، چنان که سرش محاذی ریشه بود بعد از آن شاخه را با آدم سرنگون در زمین کرده خاک می ریختند... «سرجان ملکم»

جهانسوز بار دیگر با جمعی از ایلات یموت بر سر مهدی خان تاخته
او را در بابل دستگیر نمود وکیل سپاه دیگری به سرداری علی محمد خان
زند روانه مازندران کرد و به رسیدن ایشان سپاه جهانسوز متفرق گردیده
خود او به گرگان گریخت ولی در بین راه به دست دونفر از غلامان خود
گرفتار و مقتول گردید و طفل کوچکی به نام باباخان از او باقی ماند.

مقدمات لشکر کشی به عمان

(۱۱۸۵-۱۱۸۴)

زمانی که وکیل به شیراز برگشت حکومت بندر عباس را به حاجی آقا محمد که مدتی در اصفهان حکومت کرده بود وا گذاشت و او در صدد برآمد که ساکنین جزیره هرمز و قشم را تحت فرمان خویش درآورد ولی چون حاکم هرمز شیخ عبدالله بنی معین از اطاعت او سر پیچید او را دستگیر نموده به شیراز فرستاد. شیخ مورد عنایت وکیل قرار گرفته عاقبت فرزند خود را به عنوان گروگان در شیراز گذاشت و خود به جزیره هرمز بازگشت و به وسایل مختلف زکی خان زند سپهسالار اردوی فارس را به تسخیر عمان برانگیخت. سپهسالار نیز وکیل را با این امر موافق کرد و فرمان احضار سپاه صادر شد و کلیه تفنگچیان سواحل از بوشهر تا بندر عباس در ولایت میناب گرد آمدند و کشتی هایی که از زمان نادر شاه باقی مانده بود آماده گردید. در آن میان زکی خان زند بر اثر شنیدن اوصاف جمال و زیبایی دختر شیخ عبدالله فریفته و شیفته دختر شد و وی را خواستگاری کرد شیخ که در پی بهانه می گشت این امر را پذیرفت و سپهسالار را به جزیره هرمز دعوت نمود. زکی خان با کمال بی احتیاطی چند تن از خواص خود را برداشته به جزیره رفت. شیخ فوراً او را دستگیر نموده به سرداران زیر دست او که در بندر عباس بودند پیغام فرستاد که خلاصی سپهسالار منوط به آزادی فرزند اوست و چون این مراتب به گوش وکیل رسید فرزند شیخ را آزاد کرد و زکی خان نیز از قید اسارت نجات یافت وکیل او را به شیراز احضار نموده از فتح عمان چشم پوشید.

روابط ایران و عثمانی

یکی از مقررات عهد نامه نادر شاه با عثمانی آن بود که در بین -
النهرین عراق از جانب امنای دولت عثمانی نسبت به زوار ایرانی آزار و اذیت
نرسد ولی با وجود تعصب شدیدی که علمای تسنن با شیعیان داشتند
خودداری از آزار ایشان در مشاهد متبرکه عراق خالی از اشکال نبود و به
همین جهت بعد از وفات نادر مأمورین عثمانی بنای بدرفتاری با ایرانیان را
گذاشتند. کریم خان تا مدتی نتوانست به این امر توجه کند تا زمانی که ظلم
و بیداد عمر پاشا والی بغداد پی در پی به گوش وکیل رسد و از طرف دیگر
زمانی که وکیل قصد حمله به عمان را داشت عمر پاشا به امام مسقط مدد
رسانید و در همان اوقات اموال جمعی از تجار ایران را تاراج کرد.
وکیل بعد از انصراف از لشکر کشی به عمان در سال ۱۱۸۷ نامه‌ای به
سلطان مصطفی خان ثالث (۱۱۷۱ - ۱۱۸۷) نوشته سر عمر پاشا را از او
خواست و چون دربار عثمانی به این امر توجهی نکرد امر به تجهیز سپاه داده
به فتح بصره کمر بست. ولی در همین سال سلطان مصطفی خان وفات یافته
و برادرش سلطان عبدالحمید اول (۱۱۸۷ - ۱۲۰۳) به سلطنت رسید و چون
سپاه ایران بصره را به محاصره انداخته بود. سلطان امر داد تا پاشایان وان و
موصل و دیاربکر و حلب به طرف بغداد حرکت کنند و چنین به نظر می
آمد که ایشان مأمور دفع سپاه ایران هستند ولی همین که به بغداد رسیدند
عمر پاشا را به قتل رسانده سر او را به شیراز نزد وکیل فرستادند و از او تقاضا
کردند سپاه خود را از بصره احضار کند. سلطان عثمانی بوسیله محمد
افندی پیغام داده بود که بصره ملک شخصی مادر اوست و سلطان
می‌تواند در عوض آن ولایت هر ناحیه دیگری را که پادشاه ایران بخواهد به

تصرف او بدهد(۱). این امر ضعف شدید دولت عثمانی را ظاهر ساخت و وکیل را در انجام فتح بصره مصمم گردانید و دولت عثمانی ناچار سپاهی برای مدافعه بصره روانه کرد.

۱- سفیر عثمانی گفت چون ام‌البلاد بصره متعلق به مادر سلطان قیصرشان است آن را به ضعیفه مذکوره واگذارند و در عوض هر یک از ممالک قیصری را که مداخل آن اضعاف بصره باشد و معین فرمایند متعلق به سرکار و سمعت مدار خواهد گشت « گیتی گشا تألیف میر محمد صادق نامی ».

فتح بصره

(۱۱۸۸ - ۱۱۹۰)

کریم خان سپاهی به عده ۳۵ هزار نفر به سرداری صادق خان روانه بصره نمود سپاه ایران در اواخر سال ۱۱۸۸ به کنار شط العرب رسید و برای عبور از شط به ساختن پل مشغول شدند. در آن میان ده هزار نفر از عساکر ترک با جمعی از اعراب منتفج تابع عثمانی با چند کشتی در شط العرب جلو آمد و در اوایل سال ۱۱۸۹ جنگی بین فریقین در گرفت و عاقبت سپاه ترک منهزم شد و فوج بختیاری و تفنگچیان تنگستانی و بوشهری از شط العرب گذشته در مدت ۱۸ روز پل را برای عبور اردوی ایران آماده کردند و بصره در اوایل ربیع الثانی ۱۱۸۹ به محاصره سپاه ایران در آمد.

شهر بصره بر ساحل راست شط العرب قرار گرفته و مانند اغلب شهرهای آن عصر دارای حصار و برج و باروی محکم بود و برگرد حصار آن بیش از صد توپ سنگین قرار داد و عده کثیری از تفنگچیان ترک و عرب برجها را حفظ می کردند. محاصره بصره مدت ۱۳ ماه طول کشید و در این مدت سپاه ایران به کندی و با کمال تأنی پیش می رفت و هر هفته از شیراز قوای جدید و آذوقه و مهمات جنگی برای صادق خان فرستاده می شد. در اوایل سال ۱۱۹۰ دوازده هزار نفر از اعراب منتفج و عمان و مسقط به کمک بصره شتافتند و مدتی با کشتی های خود در شط العرب در برابر سپاه ایران مقاومت ورزیده عاقبت شکست خوردند و سلیمان آقا حاکم بصره از قحطی آذوقه و طول محاصره به ستوه آمده چند تن از امرای خود را نزد صادق خان فرستاده امان خواست و روز بعد شهر را به تصرف سپاه ایران داد.

صادق خان مدت ۴ ماه در بصره توقف نمود و در موقع مراجعت علیمحمد خان زند را به حکومت آن شهر گماشته با سلیمان آقا و جمعی از خواص او که ملتزم رکاب خود کرده بود در اواخر سال ۱۱۹۰ به شیراز برگشت.

در زمان حکومت علی محمد خان در بصره بین مردم شهر و طوایف

منتفع نزاع در گرفت و حاکم برای بر انداختن اختلافات ایشان و سرکوبی اعراب سپاهی تجهیز کرد. جمعی از رؤسای اعراب به شفاعت نزد وی آمدند و چون مسئول ایشان را اجابت نکرد بعضی از سدهای اطراف شط را شکسته آب را به جانب سپاه ایران که خارج شهر گرد آمده بود راندند، علی محمد خان بر سر اعراب تاخت ولی بختیارپا که همراه او بودند در گل و لای فرومانده و شکست بر سپاه ایران افتاد. سردار زند رشادت و فداکاری زیاد به خرج داده با چند تن از همراهان خود به قلب سپاه عرب تاخت و در آن میان غلام سیاهی از عقب به ضرب شمشیر او را از پا در آورد و برادر علی محمد خان با جمعی کثیر از سران و امرای لشکر ایران کشته شدند ولی دو تن از سرداران ایران بقیه سپاه را به جانب شهر رانده بصره را حفظ کردند و وکیل را از آن واقعه آگاه نمودند (۱۱۹۲). صادق خان مجدداً به حکومت بصره مأمور شد و با افواج چریک فارس و فرزند خود جعفر خان به جانب بصره تاخت و چون به حوالی شهر رسید شورشیان عرب متفرق شدند و او تا زمان وفات کریم خان یعنی تا سال ۱۱۹۳ به حکومت بصره باقی ماند و در این مدت با مردم شهر مخصوصاً نجار انگلیسی به حسن سلوک رفتار می کرد و ایشان در سایه توجه او از آزار مردم شهر در امان بودند (۱).

۱- روزی به وکیل انگریز (قنصل انگلیس) گفت که در همه بصره فقط جایی که قابل سکونت من است خانه نوست . اما احترام من به ملت انگریز به قدریست که اگر دیوار این خانه از طلا بود از تو نمی گرفتم « تاریخ سرجان ملکم ».

وفات کریم خان

(صفر ۱۱۹۳)

کریم خان چنان که اشاره شد مدت ۱۴ سال دوره سلطنت مستقل خود را در شیراز گذراند و در این مدت آنچه توانست در جلب قلوب مردم و تنظیم امور داخلی ایران مخصوصاً ناحیه فارس که مستقیماً تحت نفوذ شخص او بود کوشید و چون رعیت نوازی و اهتمام در تنظیم امور داخلی و ترویج کسب و پیشه و تجارت را بر جهانگیری ترجیح می‌داد در صدد فتوحاتی جز آنچه وقایع آن عصر اقتضا می‌کرد برنیامد.

فتح بصره آخرین جلوه عملیات جنگی کریم خان بود و از آن پس تدریجاً مزاج او رو به ضعف گذاشته در ۱۳ صفر سال ۱۱۹۳ (۱) در عمارت اندرون کوچک شیراز به سن ۷۴ سالگی بدرود حیات گفت و چون ولیعهد و جانشین خاصی برای خود معین نکرده بود، از یک طرف خوانین زند و از جانب دیگر امرا و حکام وولاتی که در دربار او گرد آمده بودند به هم برآمدند. نزاع و کشمکشی سخت بین ایشان در گرفت و چنان که مشهور است این نزاع به حدی شدید بود که همگی حتی فرزندان و کیل را از توجه به کفن و دفن او باز داشت و مدت سه روز جنازه او بر زمین ماند و عاقبت زکی خان زند جنازه را در عمارت کلاه فرنگی در مقبره ای که قبلاً به امر خود او ساخته شده بود به خاک سپرد.

صفات اخلاقی و سیاست کشورداری کریم خان

کریم خان فردی از افراد رشید و شجاع طایفه زند از طوایف ایرانی - نژاد مغرب‌ایران بود که طفولیت را در محیط بی آلابش زندگی ایلایاتی گذرانیده و مدتی از دوره جوانی را در اردوی نادر بسر برده بود. ذاتاً مردی پاکدل و رثوف و مهربان و دارای نشاط طبیعی و باطناً طالب عوالم خوشی و مسرت بود تا پایان عمر تحت تأثیر حوادث و مقتضیات زمان قرار نگرفت و همواره صفات اصلی و تربیت ساده ایلایاتی خود را حفظ کرد.

آنچه مورخین زندیه مانند میرزا صادق موسوی متخلص به نامی (۱) و علیرضا ابن عبدالکریم نوشته و مورخین عهد قاجار از قول آنها نقل کرده اند همه مبنی بر تحسین و تمجید صفات نیک و اخلاق مردانه و شهامت و جوانمردی و رحم و مروت و انصاف کریم خان می باشد و بعضی از ایشان به استناد وقایع عهد و کیل که دیده و یا شنیده اند او را عادل ترین سلاطین ایران از قدیم تا آن عصر شمرده‌اند.

زندگی شخص و کیل بسیار ساده و بی آلابش بود مادام العمر تکلفی در لباس و سایر حوائج زندگی برای خود درست نکرد. لباس تابستانی او قبائی از چیت ناصر خانی بود و لباس زمستانی اطلس و قدک اصفهانی . عبائی بر روی قبا می پوشید و شال ترمه زردی را دور کلاه نمد، و شال دیگر را دور کمر می پیچید و اغلب لباس او به کلی کهنه و مندرس می شد. هر ماه یک بار به حمام می رفت و لباس سر تا پا را تبدیل می نمود و هیچ گاه جواهرات و آلات زینت استعمال نمی کرد. بنیه و قوت بدنی او زیاد بود و تا پایان عمر بواسطه رعایت اعتدال در تمتع از لذایذ نیروی جسمی خود را حفظ کرد. طالب مسرت و خوشی بود لیکن هیچ گاه در لهو و لعب

۱- صاحب تاریخ گیتی گشا که آن را به امر جمفرخان زند نوشته و خود در سال ۱۲۰۴ وفات یافته است و علیرضا تهمه وقایع زندیه را تا اواسط سلطنت لطفعلی خان بر آن افزوده است.

مستغرق نمی شد و این گونه امور شخصی را مانع رسیدگی به شکایات مردم و اداره امور کشوری قرار نمی داد. خوشخوئی و نشاط طبیعی را که ناشی از صحت مزاج و نیروی جسمی و در حقیقت نتیجه مستقیم تربیت ساده ایلپاتی او بود همه وقت حفظ می کرد و در اغلب موارد ملایمت و رأفت را بر سختگیری و عقوبت ترجیح می داد.

نوع سیاست کشورداری و رعیت پروری کریم خان از وقایع ۱۴ سال سلطنت مستقل او به خوبی معلوم میشود، وکیل زند که تا آخر عمر نام پادشاهی برخود نگذاشت باطناً طرفدار رعیت و طالب امنیت و آرامش و علاقه مند به آبادی و ترقی کشور بود و تدابیری که در این باب اتخاذ می کرد مبنی بر حفظ جان و مال رعایا از تعدی سرکشان و حکام و فرمانفرمایان بود و برای رسیدن به این مقصود شخصاً تاحدی که می توانست به طبقات رعیت نزدیک می شد و از حال ایشان استفسار می نمود و به حدی در این امر اصرار و علاقه نشان می داد که متعدیان از خیال دست اندازی به جان و مال مردم منصرف می شدند. کریم خان با آن همه رأفت و عطوفت که داشت کسانی را که در صدد آزار مردم بر می آمدند هرگز نمی بخشود و چون در خرج بانهایت اقتصاد و صرفه جوئی رفتار می کرد گاهی برای چند دینار اسراف می کرد که از خدمتگزاران خود می دید چندین نفر را به قتل می رساند.

کریم خان که خود وقایع عهد نادر را دیده و از صدمات و خسارات لشکر کشی های آن عهد آگاه بود و احتیاج مردم را به استراحت حس می کرد، همیشه سعی داشت که در سایه عدل و انصاف او مردم روزگار خود را به خوشی و کامرانی بگذرانند و در این باب بعضی حکایات از زمان او نقل کرده اند که نماینده صفای باطن و نیکدلی او می تواند باشد (۱) و اغلب

۱- مشهور است که کریم خان شبها را در شهر گردش می کرد و اگر از خانه ای علامت مسرت و خوشی نمی دید دلتنگ می شد و در صدد بازجوئی از ساکنین خانه بر می آمد و اگر فقیری بود او را اعانت و دستگیری می کرد. واقعه استخدام کارگر برای تسطیح

نظیر حکایاتی است که به عهد شاه عباس کبیر نسبت داده‌اند.

سیاست داخلی و کیل زند ایجاد امنیت سیاسی و قضائی و برقرار کردن آرامش در کشور توحید ایالات و ولایات ایران بود و برای اجرای این منظور قطع نفوذ و تسلط حکام و ولایه دوره هرج و مرج ایران را که به خودسری عادت کرده بودند لازم می‌دانست و از طرف دیگر حس رأفت و عطوفت وی مانع از آن بود که بعد از غلبه بر حکام سرکش ایشان را از میان بردارد. به همین مناسبت امرا و حکام مغلوب را در دربار خود نگه می‌داشت تا دست تعدی آنها را از سر مردم کوتاه کند و هم گروگانی از جانب هواخواهان و اتباع حکام مزبور در پایتخت داشته باشد و این تدبیر برای انجام مقاصد و کیل در زمان سلطنت مستقل وی بسیار مفید واقع شد و در مدت ۱۴ سال هیچگونه فتنه و شورش بروز نکرد و چنان امنیت و آرامشی در کشور برقرار گردید که نظیر آن تا آنزمان کمتر دیده شده بود (۱).

کریم خان شخصاً از خشونت اخلاقی بر کنار بود ولی در ولایاتی که از بعضی حکام خویش ظلم و تعدی می‌دید از سرداران خشن و شدیدالعمل بر ایشان می‌گماشت تا سختگیری سرداران موجب رعب و هراس حکام شود و دست از تعدی به مال و جان افراد مردم بازدارند. از کسانی که در این راه خدمات بزرگ به وی کردند یکی زکی خان زند بود که در شدت عمل و سختگیری نظیر نداشت و رویه سخت و شدید او در ایالات شمالی و سواحل و بنادر جنوبی موجب ایجاد امنیت و آسایش عمومی گردید دیگر برادر اوصادق خان که بر خلاف وکیل مردی سفاک و بیرحم بود و کریم خان همیشه او را به مأموریت هائی که مستلزم خشونت و سختگیری بود

اراضی شیراز و واداشتن سازندگان و نوازندگان در آن محل برای تفریح کارگران در اغلب تواریخ زندیه ذکر شده است.

۱- بزرگترین دلیل وجود امنیت سیاسی و قضائی در عهد کریم خان توجه سریع تجار هلندی و انگلیسی به ایران و تأسیس تجارتخانه‌های متعدد اروپائی در بنادر خلیج و شهرهای شیراز اصفهان و کرمان و بسط تجارت خارجی ایران است.

می فرستاد.

در باب عقاید دینی کریم خان بر خلاف عقاید نادر می توان به اطمینان سخن گفت زیرا ایل زند اساساً پیرو آئین تشیع بودند و کریم خان شخصاً مردی متدین و مقید به حفظ آداب و مراسم مذهبی بود و حتی به تقلید سلاطین صفویه در ایام محرم به اقامه مراسم عزاداری می پرداخت و بدیهی است که این تقید به آداب مذهبی که شعار ایرانیان متعصب آن عصر بود در توجه عمومی نسبت به وکیل تأثیر زیاد داشت. وکیل مردی متدین بود ولی در امر مذهب تعصب ابراز نمی کرد و عقاید دینی را مانند سلاطین دوره آخر صفویه مانع از انجام مقاصد و امور سیاسی قرار نمی داد و چون به حقایق مذهب آشنا بود پیروان تمام ادیان را محترم می شمرد و از لحاظ تعهدات اجتماعی و مقررات کشوری (مثل پرداخت مالیات) میان افراد ملت تفاوتی نمی گذاشت و احیاناً اگر بنا به مقتضیات آن عصر پیروان یکی از ادیان غیر از اسلام تحت فشار توده مسلمان قرار می گرفتند از ایشان حمایت می کرد.

کریم خان بنا به نقل اغلب مورخین خواندن و نوشتن نیاموخته بود (۱) ولی نسبت به دانشمندان و علما که در آن عصر منحصر به علمای مذهب بودند به احترام رفتار می کرد و مخصوصاً به طبقه عرفا و مشایخ ایشان علاقه زیاد داشت و وجود بعضی از وزرای علم دوست مانند میرزا محمد حسین فراهانی متخلص به وفا که با میرزا محمد جعفر از منشیان قدیم نادر شاه امور کشوری را اداره می کردند در ترویج علم و معارف در آن عصر بی تأثیر نبود.

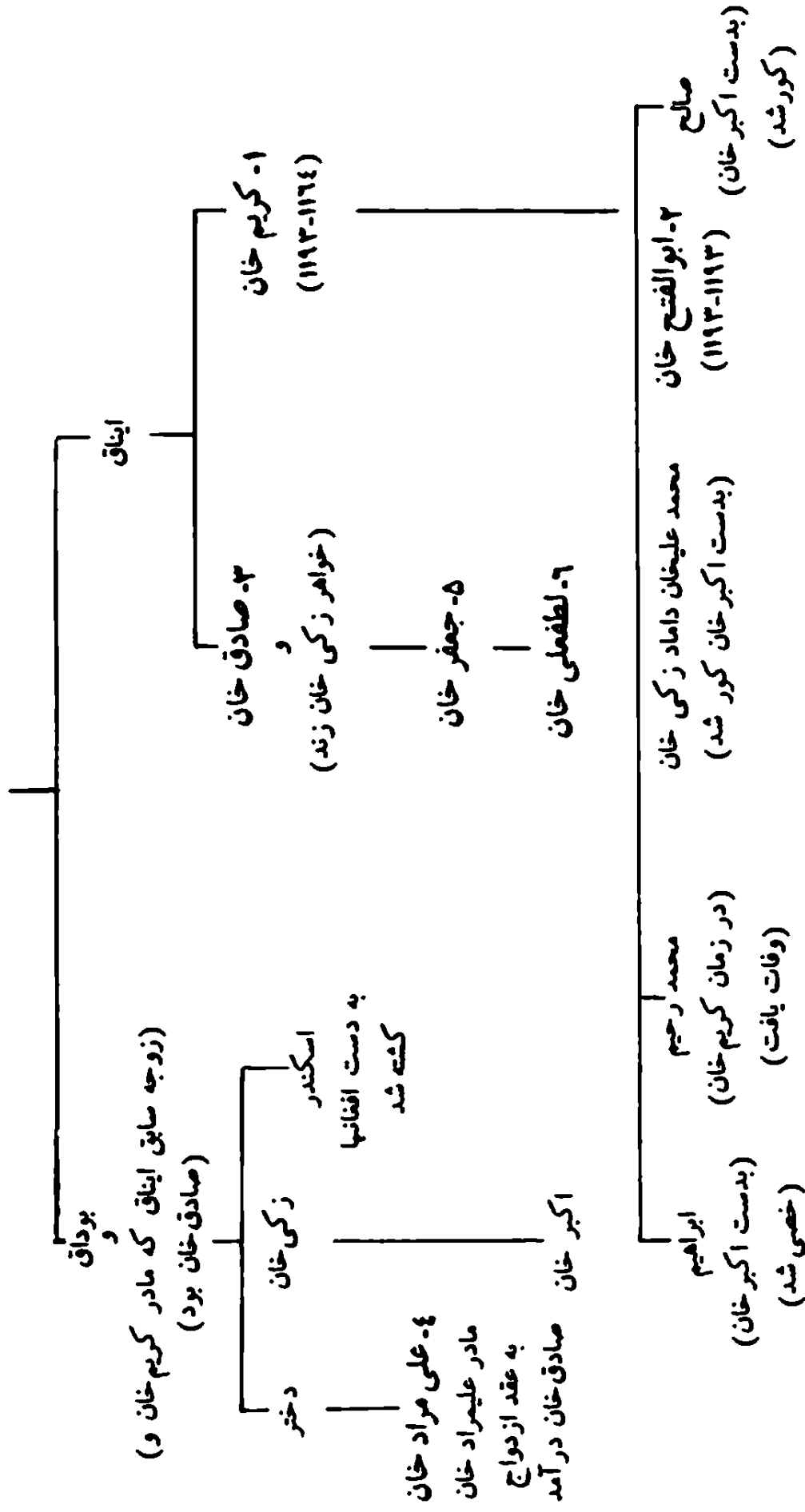
۱- مورخین نوشته اند که هرگاه می خواست از مراتب علمی یک نفر عالم جويا شود می پرسید « کتاب شرایع خوانده است یا نه » و در حقیقت نهایت ملایمى را آشنائى به کتاب مزبور می دانست .

کریم خان در زور بازو (۱) و استعمال آلات جنگ و تعبیه سپاه و سواری و تیراندازی بی نظیر بود و برای حفظ امنیت و آسایش عمومی وجود سپاه منظم تحت السلاح را لازم می دانست به همین جهت بعد از آن که از سرکشی حکام ولایات فراغت یافت و شیراز را به پایتختی خویش اختیار کرد برای حفظ امنیتی که به ضرب شمشیر در کشور برقرار ساخته بود لشکری به عده ۴۵ هزار نفر در شیراز نگاه داشت و تا زمان وفات وی این لشکر همیشه باقی و تحت فرمان و امر و کیل بود و تمامی افراد آن جیره و مواجب معین از خزانه می گرفتند.

لشکر تحت السلاح و کیل مرکب بود از ۱۲ هزار نفر از شهر نشینان ولایات مرکزی ایران و ۶ هزار نفر از اهالی فارس و ۲۴ هزار نفر از ایلات لک و لر و ۳ هزار نفر از طایفه بختیاری. علاوه بر سپاه مزبور ۱۴۰۰ نفر تفنگچی مخصوص که دارای تفنگهای چخماقی و شمشیرهای مرغوب بودند و آنها را غلام چخماقی می گفتند. هزار نفر از زبندگان سپاه به نام فوج بساول و هزار نفر نسقچی (نظیردژبانی فعلی) و ۷۰۰ نفر جارچی و هزار نفر فراش و ۳۰۰ نفر شاطر داشت و روپهم رفته در لشکر او ۶ هزار نفر افسرازده باشی (فرمانده ده نفر) تا سردار کل و سپهسالار خدمت می کردند. ۲۴ هزار نفر ایلات لک و لر در شیراز متوقف بودند و در مواقعی که وکیل به سلام عام می نشست ۸ هزار نفر از آنها در سلام حاضر می شدند سپاه وکیل بعد از مرگ او از هم پاشید و افراد لشکر متابعت رؤسا و سرداران خود را برفداکاری در راه تحکیم سلطنت اولاد وکیل مقدم شمردند و به همین جهت از سپاه منظم تحت السلاح کریم خان نیز برای جانشین بلافصل او فایده‌ای حاصل نشد.

۱- روزی در صحرای شولستان ممسنی عبور می نمود و عیال زندیه را در جلو داشت و بالشکر افغان در جنگ و گریز بود، مردک افغانی به آواز بلند سخنان زشت به وی می گفت. وکیل با شمشیر آخته بر او تاخت و چنان شمشیری زد که نیمه سوار برزین و نیمه دیگرش به خاک هلاک افتاد پس شمشیر را بوسید و به زبان لری گفت: نومی بری و بختم نی بره. «فارسانه ناصری»

سلسله نسب زندیه



فصل هفتم

جانشینان کریم خان

۱۲۰۳-۱۱۹۳

فرمانروائی زکی خان - سلطنت ابوالفتح خان -

صادق خان - علی مرادخان - جعفرخان

حکومت صد روزه زکی خان

(۱۳ صفر تا ۲۳ جمادی الاولی)

در روز مرگ وکیل ۱۵ نفر از امرای زند به همراهی پسران شیخعلی خان و نظرعلی خان با سلطنت ابوالفتح خان فرزند وکیل در ارک دولتی موافقت کردند و زکی خان نیز محمد علی خان پسر دیگر کریم - خان را که داماد وی بود به سلطنت برداشت و مدت سه روز مخصوصه و زدو - خورد بین هواداران دوپادشاه خردسال در شیراز ادامه داشت و عاقبت به وساطت زوجه بزرگ کریم خان نزاع از میان رفت و قرار بر آن شد که ابوالفتح خان به پادشاهی و محمد علی خان به ولایتعهدی انتخاب شوند. زکی خان زند روز ۱۵ صفر به بهانه عقد قرار داد جمعی را به داخله ارک دولتی فرستاده خوانین زند را به قتل رسانید و نام سلطنت را در آن واحد بر دو فرزند وکیل گذاشت خود زمام امور را در دست گرفت و مدت صد روز با اختیارات تام بر فارس و اصفهان حکومت کرد.

انتشار خبر مرگ وکیل صادق خان را به جانب شیراز متوجه ساخت و او بصره را رها کرد و با سپاهی که همراه داشت به پایتخت شتافت و پسر خود جعفرخان را برای اظهار اطاعت نسبت به ابوالفتح خان روانه شیراز کرد ولی زکی خان وی را که خواهرزاده خود او بود از ملاقات با شاه ممانعت نمود و به حيله و نیرنگ سپاهیان صادق خان را از دور او پراکنده ساخت و صادق خان ناچار به طرف کرمان رفت .

علیمراد خان خواهرزاده زکی خان از او سخت هراسان بود و برای آن که از تحت نفوذ او خارج شود ابوالفتح خان را واداشت که وی را به تنظیم امور ولایات مرکزی ایران مأمور کند و چون به تهران رسید سر به مخالفت

با زکی خان برداشت. در آستانه حضرت معصومه در قم سران سپاه را به قید قسم با خود متفق ساخت و به اصفهان تاخته آن شهر را به تصرف خود در آورد، زکی خان چون این خبر را شنید کلیه مردان شهر شیراز را به زور مسلح کرد و اردوئی که افراد آن را مردمان جنگ ندیده شیراز تشکیل داده بودند ترتیب داد و عازم سرکوبی علیمراد خان گردید و چون به ایزدخواست (یزدخواست) در راه بین شیراز و اصفهان رسید به او خبر دادند که مقداری پول و آذوقه که از اصفهان به جانب شیراز می بردند در این محل به دست گماشتگان علیمراد خان افتاده است. زکی خان که طبیعتاً خشن و تند خو بود مردم ایزدخواست را مورد مواخذه شدید قرار داد و جمعی از ایشان را به قتل رسانیده اموال آنها را غارت نمود (۱). چون شب ۲۳ جمادی الاولی رسید علیخان مافی با بعضی از سران ایل مافی (۲) به خوابگاه زکی خان تاخته به ضرب گلوله او را از پا در آوردند و ابوالفتح خان و محمد علی خان را که در اردو بودند برداشته به شیراز بردند و در آن شهر ابوالفتح خان مستقلاً بر تخت سلطنت نشسته سکه به نام او زده شد (۲۹) جمادی الاولی ۱۱۹۳).

۱- حکم کرد تا ۱۸ نفر از بزرگان آنجا را از بالای غرفه‌ای که خود سکونت داشت به زیر انداختند و بدین نیز راضی نشده یکی از سادات را که به زهد و صلاح اشتهار داشت فرمود تا حاضر کردند و گفت قدری از مبلغ مزبور در نزد اوست سید بیچاره بریگناهی خود استدلال کرد ولی به جانی نرسید لاجرم او را بعد از آن که با خنجر کارش را ساختند چون دیگران از بالا به زیر انداختند، «تاریخ سرجان ملکم»

۲- زکی خان جمعی از سران و افراد ایل مافی را به هتک ناموس مردم یزد خواست تحریک نمود ولی ایشان که مردمی ناموس پرست و عفیف بودند از اطاعت امر او سر می پیچیده در صدد قتلش برآمدند.

سلطنت ابوالفتح خان در فارس

(۷۰ روز)

در روز ورود ابوالفتح خان به شیراز مردم شهر غرق سرور و شادی شدند و او را به پادشاهی تهنیت گفتند ولی ابوالفتح خان بلافاصله دست به لهو و لعب گشود و سخت شرابخوار شد و از کار کشورداری غافل نشست و هر چند وزرا و مصلحین او را به ترک شراب توصیه کردند نشنید. در همان اوقات صادق خان به شیراز آمد و به پاس خدمات کریم خان کمر خدمت فرزند او را محکم بست ولی بعد از مدتی از رویه ناهنجار ابوالفتح خان در سلطنت آگاه شد چندین بار او را نصیحت کرد و چون مأیوس شد با جمعی از امرای سپاه همدستان گردید و شاه را دستگیر و خانه نشین نمود و چند روز بعد او را نابینا کرده خود بر تخت سلطنت نشست.

موقعی که زکی خان زند در یزد خواست و علیمراد خان در اصفهان و صادقخان در کرمان بودند ذوالفقار خان افشار نیز بر قزوین و زنجان مستولی شد و آغامحمد خان نیز به شرحی که خواهد آمد به فتح و تسخیر ایالات شمالی ایران اشتغال داشت و وجود این همه مدعیان سلطنت و هرج و مرج داخلی زمینه دیگری برای پیشرفت یک نفر سردار زورمند فراهم می نمود و فقط اتحاد و یگانگی خوانین زند می توانست به آن هرج و مرج خاتمه دهد و این امر چنان که گفته خواهد شد به هیچ وجه انجام نگرفت و این نزاع و کشمکش تا عهد لطفعلی خان زند باقی ماند.

سلطنت صادق خان

(شعبان ۱۱۹۳ - ربیع الاول ۱۱۹۵)

صادق خان پس از آن که در شیراز مستقل شد از وجود چهار فرزند رشید خود جعفر خان و تقی خان و علینقی خان و حسن خان استفاده نموده ایشان را به فتح اصفهان و یزد و بهبهان و نواحی بختیاری فرستاده در ظرف دو ماه تقریباً تمامی ایالات و ولایات جنوبی ایران را تحت تصرف خود در آورد. لکن وجود مدعی زورمندی مانند علیمراد خان مانع از پیشرفت او گردید و در تمامی سال ۱۱۹۴ شهر اصفهان و نواحی شمال فارس میدان زدو خورد بین پسران صادق خان و سرداران علیمراد خان زند بود و شهر اصفهان چندین بار دست به دست گردید و آخر الامر سستی و فتور محسوسی در نیروی نظامی صادق خان پدید آمد و در اوایل سال ۱۱۹۵ اصفهان به کلی از تحت تسلط او خارج شد و دستجات سپاه علیمراد خان به سرداری اکبر خان فرزند زکی خان و صید مراد خان فرزندان وی در آباده و هزار بیضا پی در پی شکست دادند و در محل هزار بیضا بین ایلات زند و لشکریان دشتستانی که در اردوی حسن خان بودند نزاع شدیدی در گرفت و سردار مزبور ناچار روی به گریز نهاد و جمعی از سپاهیان او در حین گریز به دست لشکریان اکبر خان کشته شدند و وی وارد جلگه شیراز گریده شهر را در محاصره گرفت چندی بعد از آن علیمراد خان نیز با اردوی خود به حوالی شیراز رسید.

محاصره شیراز ۹ ماه طول کشید. فقر و فاقه عمومی مردم شیراز به نهایت رسید و قریب ۷ هزار نفر از سپاهیان صادق خان و مردم شیراز تلف شدند. صادق خان با خشونت بی رحمی که در طبیعت داشت به اندک بهانه‌ای به بریدن دست و پا و بینی و گوش مردم فرمان می داد و برای آن که ایلات اردوی علیمراد خان را از دور او پراکنده نماید، عیال و اطفال ایشان را در شیراز تحت آزار و شکنجه قرار داد و این امر بر خصومت ایلات مزبور افزود و در مخالفت با وی و همراهی با علیمراد خان اصرار ورزیدند و از طرف دیگر قحط و غلای شدید مردم شیراز را به ستوه آورد و عاقبت

سپاهیان فیلی و باجلان که مستحفظ دروازه پادشاه شیراز بودند با اکبر خان که در نزدیکی سنگر آنها در خارج شهر متوقف بود، همراه شده روز ۱۸ ربیع الاول سال ۱۱۹۵ دروازه را بروی سپاهیان او گشودند و سردار مزبور به همراهی جعفرخان زند که قبلاً به اردوی علیمرادخان پیوسته بود (۱) وارد شهر شدند و چند کوی شهر را غارت نمودند. صادق خان و دو فرزندش تقی خان و علی نقی خان (۲) به امر علی مراد خان کور و بعد از چند ساعت کشته شدند و علیمرادخان روز ۲۲ ربیع الاول وارد شیراز گردید.

در مدت چند ماه که علیمرادخان در شیراز متوقف بود بواسطه ظلم و ستم که بر مردم روا می داشت جمعی از محترمین شهر به خارج مهاجرت کردند و عده ای نیز به فرمان او عازم اصفهان شدند و مقدار زیادی از مال مردم به تاراج رفت و در آن میان فرزندان وکیل به دست اکبرخان زند افتاده به امر او کور شدند و چند روز بعد از آن اکبر خان نیز به امر علیمرادخان دستگیر و به جعفر خان زند سپرده شد و جعفر خان او را به قتل رسانید.

علیمرادخان پس از جمع آوری خراج و مالیات فارس حکومت آن ایالت را به صید مرادخان پسر عم خود سپرده به اصفهان رفت و در آنجا تاجگذاری کرده به نام خود سکه زد.

۱- جعفرخان برادر مادری علیمرادخان بود و در زمان شروع محاصره شیراز به اردوی او پیوست .
 ۲- حسن خان فرزند دیگر صادق خان در زمان محاصره شیراز وفات یافت.

(جمادی‌الاولی ۱۱۹۵ - صفر ۱۲۰۰)

علیمرادخان مردی ثابت قدم و شجاع ولی شرابخوار (۱) و تندخو بود و چون در اصفهان به سلطنت نشست در ایالات شمالی ایران نیروی بالنسبه بزرگی گرد آغامحمد خان قاجار فراهم گردید و متصرفات او را مورد تهدید قرار داد.

زمانی که تمامی نیروی علیمرادخان در حوالی شیراز گرد آمد و کار مخاصمت و زدو خورد بین خوانین زند به نهایت رسید سرتاسر نواحی شمالی ایران بدون محافظ باقی ماند و سردار قاجار بدون مزاحمت دیگران یک یک بلاد مازندران و گرگان و گیلان را تحت نفوذ خویش درآورد و در سالهای اول سلطنت علیمراد خان نفوذ او تا قزوین و تهران بسط یافت و زمینه سلطنت جدیدی در شمال ایران فراهم گردید.

علیمرادخان در سال ۱۱۹۸ سپاهی فراوان به سرداری فرزند ۱۵ ساله خویش شیخ ویس خان روانه مازندران کرد و چون سپاه زند به تهران رسید حکام بلاد مازندران سر به اطاعت شیخ ویس فرود آوردند و پیشرفت سردار زند در مازندران به سرعت انجام گرفت. شهرساری به تصرف او در آمد و آغامحمدخان که مدت ۶ سال را از زمان وفات وکیل تا این موقع در زدو خورد با برادران خود و حکام محلی مازندران گذرانیده بود از آن ایالت چشم پوشید و به گرگان گریخت و در همان حین برادر او مرتضی قلیخان نیز به اردوی زند پیوست و ۸ هزار نفر سوار به سرداری طاهر خان زند از اصفهان به کمک شیخ ویسخان رسیدند و سردار مزبور برای سرکوبی آغامحمدخان از تنگه های هزار جریب و شاهکوه عازم گرگان شد و آن شهر را محاصره کرد ولی از بی احتیاطی در صدد حفظ معابر کوهستانی که خط ارتباط او با اردوگاه شیخ ویسخان بود برنیامد. آغامحمدخان مدتی

۱- او را مانند سبوی باده به دوش کشیده به بارعام و ایوان سلام می رساندند بساط شرابش اگر در اول حمل پهن می گشت تا آخر حوت برپا بود. «فارستامه ناصری»

پایداری کرد و چون از خبط نظامی طاهرخان آگاه شد جمعی از تفنگچیان خود را به سرداری حمزه سلطان از بیراهه به پشت سنگرهای اردوی زند فرستاده راه ارتباط و خط مراجعت ایشان را سد کرده کم کم قحط و غلا در اردوی طاهرخان بروز نمود و روحیه سپاه دچار تزلزل شده سردار زند در صدد مراجعت برآمد. ولی اسبهای اردو به واسطه گرسنگی از حرکت بازمانده بودند و سپاه زند از هر حیث دچار پریشانی و آشفتگی بود. آغامحمدخان بر اردوی خسته و ناتوان زند تاخت و نیمی از ایشان را به خاک هلاک انداخت. طاهرخان نیز دستگیر و مقتول گردید. دسته‌ای از سپاه زند به عده ۷ هزار نفر به سرداری محمد علی خان زند در اشرف گرد آمده بودند. آغامحمدخان در محرم ۱۱۹۹ بر آن شهر حمله برد و شهر را متصرف شد. سپاهیان متفرق زند در ساری به اردوی شیخ ویسخان پیوستند و خبر شکست های پی در پی پای ثبات و قرار سردار را سست نموده به جانب تهران گریخت.

علیمرادخان در این موقع در تهران بود و چون فراریان اردو به تهران رسیدند امرداد تا جمعی از سران سپاه را به جرم خیانت در جنگ به ضرب تخماق به قتل برسانند و مجدداً چندین هزار سواره و پیاده به سرداری رستم خان پسر عموی خود که از دلیران مشهور زندیه بود، به مازندران فرستاد و این سپاه نیز از جعفرقلیخان برادر آغامحمدخان شکست خورد و از بیم غضب علیمرادخان یکسره به جانب اصفهان تاختند و چون حاکم آن شهر باقرخان خراسگانی دروازه هارا بروی ایشان بست در دشت پر برف اصفهان اردو زدند و بدین ترتیب بر اثر لشکر کشی علیمرادخان به شمال، نیروی نظامی او از هر حیث رو به ضعف گذاشت و در آن میان جعفرخان که خبر شکستهای پی در پی او را شنید از زنجان که مقر حکومت او بود لوای استقلال برافراشته عازم اصفهان شد. علیمرادخان برای دفع او عازم اصفهان شد و بواسطه ضعفی که بر اثر ابتلای به مرض استسقا بر مزاج او مستولی شده بود، در مورچه خورت اصفهان وفات یافت (صفر ۱۲۰۰).

سلطنت جعفرخان

(۱۲۰۰-۱۲۰۳)

موقعی که علیمرادخان در تهران متوقف بود دست نشانده او باقرخان خراسگانی به شرحی که گذشت دروازه اصفهان را بروی فراریان زند بست و اندکی بعد چون خبر فوت علیمرادخان را در مورچه خورت شنید خود لوای استقلال برافراشت و به نام باقر شاه در اصفهان بر تخت سلطنت نشست ولی سلطنت بی اساس او دوامی نکرد و بعد از ۵ روز سپاه جعفرخان زند به حوالی اصفهان رسید وی مقداری پول از خزانه اصفهان بین روسای ایلات و اعیان شهر تقسیم نمود و ایشان را به دفع جعفرخان تهییج و تطمیع نمود و چون سپاه مزدور باقر شاه از دروازه اصفهان خارج شدند سپاه جعفرخان زند از دروازه دیگر وارد شهر گردید و جمعی از مردم شهر بر سر باقر شاه ریخته او را مجروح نمودند و شاه مزبور به زحمت خود را از آن معرکه نجات داد

جعفرخان سپاه خود را برای جلوگیری آغامحمدخان قاجار که از راه قم و کاشان به جانب اصفهان پیش می آمد جمع آوری نمود و دو دسته سپاه به سرداری نجف خان زند و احمد خان ابدالی (پسر آزادخان) به دفع او فرستاد و هر دو سپاه در حوالی کاشان شکست خوردند. جعفرخان اصفهان را رها کرده به شیراز رفت و چون مردم شیراز از ظلم و ستم حاکم خود صید مرادخان به ستوه آمده بودند، به سلطنت وی راضی شدند و حاکم مزبور نیز بنا به مصلحت وقت فرمان او را گردن نهاد. بعد از خروج جعفرخان از اصفهان سپاه قاجار آن شهر را تصرف کرد و حکومت اصفهان از سردار قاجار به باقرخان خراسگانی واگذار شد.

سلطنت جعفرخان با وجود مدعی زورمند و پلاینداری مثل آغامحمدخان رونقی نیافت. علی‌الخصوص که جعفرخان با آن همه دلاوری و زور بازو و توانائی جسمی که داشت (۱) مردی بی تدبیر و کم

۱- زور بازوی فوق‌العاده داشت هر روزه با پنجه آهنین پنجه زدی و درهم نوردیدی

و به شمشیر شتری را با پالان به دو نیمه نمودی. «فارسانامه»

حوصله و بی اراده بود و تلون مزاج او باعث بر آن شد که جمعی از خدمتگزاران صدیق دربار زندیه از او رنجیده خاطر شدند و حتی وزیر کاردان ولایت او میرزا محمد حسین فراهانی که از زمان کریم خان زند تا آن روز امور اداری دولت زند را دست داشت از پادشاه رنجید و این عوامل سبب آن شد که باوجود کوشش و فداکاری فرزند دلیر و باشهامت او لطفعلی خان باز سلطنت جعفرخان قوتی نگرفت و زمینه برای پیشرفت سردار قاجار فراهم گردید.

جعفرخان پس از آن که مدعی زورمندی مثل آغامحمدخان در مقابل خود دید در صدد برآمد که متصرفات خود را از جانب مشرق و شمال شرقی فارس توسعه دهد. لذا یکی از سرداران خدمتگزار قدیمی دربار زند حاجی علیقلی خان کازرونی را مأمور فتح بلاد یزد و قاینات و خراسان جنوبی نمود. و خود نیز به اصفهان حمله برد و آن شهر را متصرف شد (محرم ۱۲۰۰). حاج علیقلی خان یزد را اشغال نمود و بر سر محمد حسن خان عرب عامری حاکم جندق تاخت حاکم مزبور رشیدانه مقاومت کرد و عاقبت سر تسلیم فرود آورد و با ۱۵۰۰ نفر سرباز خراسانی که نهایت شجاعت و پایداری را به خرج داده بودند به اردوی سردار زند آمد. حاجی علیقلی خان به او قول داد که از هرگونه آسیب و گزند محفوظ بماند و آن عده را به اصفهان آورد. جعفرخان به قول و سوگند خود اعتنائی نکرد و اسرا را زندانی نمود سردار اصفهان را رها کرد و با اتباع خود به کازرون رفت و هرچند جعفرخان او را استمالت نمود مفید نیفتاد ولی پس از چندماه قریب حیل و نیرنگ و چاپلوسی جعفرخان را خورده به شیراز رفت و به محض ورود مانند امیر طبس و صید مرادخان حاکم فارس به امر جعفرخان زندانی شد.

پس از خروج حاجی علیقلی خان کازرونی از اصفهان سپاه قاجار به آن شهر حمله بردند و جعفرخان اصفهان را رها کرد و به شیراز گریخت و کمی بعد به یزد حمله برد و با آن که سپاه فراوان و مهمات کافی داشت از

مقاومت و پایداری تقی خان حاکم یزد پای ثبات را از دست داده به جانب شیراز گریخت و نیم از سپاه او متفرق شدند در این موقع نزدیک بود که شیراز به سلطنت او به کلی از هم بپاشد ولی فتوحات فرزند رشیدش لطفعلی خان آبرو و اعتبار او را تجدید کرد.

لطفعلی خان با عده معدودی که همراه داشت قلعه لار را که در محل کوهستانی مرتفعی واقع بود در محاصره گرفت و ۴ ماه کوشش کرد فرزندان نصیر خان لاری که قلعه را در دست داشتند در برابر حملات پی در پی لطفعلی خان ناتوان شدند و قلعه را تسلیم کردند لطفعلی خان ایشان را به شیراز برد و خود به حکومت لارستان منصوب گردید و در مدت چند ماهی تمامی نواحی کوهستانی لار و سواحل خلیج فارس را از بندر عباس تا بوشهر تحت نفوذ خویش در آورد (۱۲۰۲).

قتل جعفرخان

(۲۵ ربیع الثانی ۱۲۰۳)

چون فتوحات لطفعلی خان موجب قوت سلطنت جعفرخان شد وی بار دیگر به اصفهان حمله برد و یک دسته از سپاه قاجار را که به سرداری نصرالله خان قراگوزلو تاقمشه پیش آمده بودند شکست داد و اصفهان را متصرف شد ولی چون خبر حرکت آغامحمدخان را با اردوی فراوان به جانب اصفهان شنید شهر را رها کرد و به شیراز گریخت و لطفعلی خان را به تسخیر بعضی از نواحی مغرب فارس روانه کرد.

در این موقع جمعی از امرای خوانین زند مانند حاجی علی قلی خان و صید مرادخان و امثال ایشان که در قلعه ارک دولتی شیراز زندانی بودند به وسیله یکی از غلامان خاص جعفرخان زهر در غذای او داخل کردند. غلام مزبور پس از انجام مأموریت خود بندهای زندانیان برداشت و ایشان شبانه بر سر جعفرخان ریختند. وی که مردی زورمند و قوی بود با سیلی برادران صید مرادخان را بیهوش نمود و عاقبت مهاجمین به ضرب چوب و چماق او را از پا در آوردند و صبحگاهان سر وی را از بالای ارک به زیر انداختند (۲۵ ربیع الثانی ۱۲۰۳).

فصل هشتم

سلطنت لطفعلی خان -

تشکیل دولت قاجاریه

۱۲۰۳-۱۲۰۹

دوره اول سلطنت لطفعلی خان (۱۲۰۳-۱۲۰۶)

جلوس لطفعلی خان بر تخت سلطنت (شعبان ۱۲۰۳)

بعد از قتل جعفرخان هرج و مرج عجیبی در شیراز روی داد و کسانی که باعث بر قتل او بودند به حکم اضطرار صید مرادخان را به پادشاهی برداشتند ولی در خفا بعضی از امرا و اعیان فارس و خوانین زندیه برای استقرار سلطنت لطفعلی خان فرزند جعفرخان که آخرین یادگار خاندان زند و جوانی دلیر و شجاع بود کوشش می کردند از آن جمله حاجی ابراهیم کلانتر فارس از اعیان ساکن شیراز بود که در میان مردم آن شهر نفوذ زیاد داشت وی لطفعلی خان را که در مغرب فارس بود از قتل پدر و لوضاع هرج و مرج شیراز آگاه نمود و در پیشرفت کار شاهزاده زند از هیچگونه فداکاری و بذل مال خودداری نکرد.

همین که خبر قتل جعفرخان به اردوی لطفعلی خان رسید همه از دور او پراکنده شدند و بعضی امرای خائن که به وعد و وعید صید مرادخان فریب خورده بودند در صدد قتل لطفعلی خان بر آمدند و او با دو تن از خواص خود بر اسب بی زین و لگام سوار شده به جانب بندر بوشهر شتافت. حاکم آن بندر شیخ ناصر که از فدائیان خاندان زند بود مقدم او را گرامی داشت و در صدد تهیه سپاه برآمد. ولی بعد از چند روزی وفات یافته فرزند خود شیخ نصر را به مساعدت با شاهزاده زند توصیه نمود و او جمعی از تفنگچیان دشتستانی و بوشهری را به کمک لطفعلی خان مأمور کرد (جمادی الثانی ۱۲۰۳) و وی از راه دالکی و برازجان عازم شیراز گردید. صید مرادخان برادر خود شاه مرادخان را به جلوگیری لطفعلی خان

فرستادولی بعضی از امرای سپاه او (۱) به دستور میرزا محمد حسین فراهانی و حاجی ابراهیم کلانتر شاه مراد را دستگیر و مقید ساختند و در برازجان به اردوی کوچک لطفعلی خان پیوسته شاه مراد را به قتل رساندند. و در همان اوقات حاجی ابراهیم و اتباع او در شیراز دستجات مسلحی برای همراهی با لطفعلی خان فراهم نمود و در صدد دستگیری صیدمرادخان بودند و عاقبت در شب دهم شعبان همین سال به کمک افراد مسلح براو شوریدند و لطفعلی خان سه روز بعد وارد شیراز شد و صیدمرادخان را در ارک دولتی حصار داد. بعد از دو روز ارک مفتوح شد و صیدمرادخان به قتل رسید و به شفاعت اعیان فارس حاجی علیقلی خان کازرونی که از مسببین قتل جعفرخان بود مورد بخشایش قرار گرفت. حاجی ابراهیم و اعیان زند وسائل تاجگذاری لطفعلی خان را در ۱۵ شعبان فراهم ساختند و شاهزاده زند در سن ۲۲ سالگی در شیراز بر تخت سلطنت جلوس کرد (۲) و در همان آغاز زمامداری خود هوش و فراست و تدبیر خارق العاده‌ای از خود نشان داد به طوریکه امرا و اعیان فارس و خوانین زند در برابر لیاقت و کفایت و کاردانی شاهزاده جوان سر تسلیم فرود آورده به دوام و استحکام دولت زندیه که بر اثر آن همه زدو خورد به نهایت ضعف رسیده بود، امیدوار شدند.

لطفعلی خان چون در دوره سلطنت جعفرخان همیشه به امور کشوری و لشکری اشتغال داشت مراحل مختلفه کشورداری را پیموده و تجربیات فراوان اندوخته بود. جوانی خوش سیما بود چهره جذاب و قامت کشیده و اندامی باریک ولی قوی و چالاک داشت در سواری و تیراندازی و استعمال شمشیر و سایر فنون سپاهیگری بی نظیر و جوانی بسیار شجاع و متهور و بی

۱- از امرای مزبور مهمتر از همه علی همت خان کلیائی و فضلعلی خان و نقد علی خان پسران نظرعلی خان زند بودند که در شیراز خدمت صیدمرادخان را پذیرفته و در خفا با حاجی ابراهیم و میرزا محمد حسین همدست بودند.

۲- فتحعلی خان صبا در تاریخ جلوس لطفعلی خان گفته است :

رسم عدالت چو کرد زنده به تاریخ او گفت صبا او بود ثانی نوشیروان (۱۲۰۳) - «فارنامه»

باک بود و با این فضایل اخلاقی و علاقه شدید که مردم فارس به سلطنت خاندان زند داشتند، چنین بنظر می رسید که لطفعلی خان عظمت و اقتدار عهد و کیل را بار دیگر تجدید خواهد کرد و اساس دولت زند را برپایه ای محکم و متین استوار خواهد نمود، اما وجود مدعی پایداری مثل آغامحمدخان و حوادث غیر منتظری که در حین سلطنت لطفعلی خان روی داد، کم کم این امید را به یأس مبدل ساخت و عاقبت با مرگ لطفعلی خان چراغ دولت زندیه در ایران خاموش گردید.

جنگ اول با سردار قاجار

(شوال - ذی الحجه ۱۲۰۳)

در تمام مدتی که بعد از مرگ وکیل تا جلوس لطفعلی خان ایران مرکزی و جنوبی میدان کشمکش و زردو خورد خوانین زند و رؤسای ایلات فارس و خوزستان بود آغامحمدخان قاجار در ایالات شمالی ایران به تحکیم اساس سلطنت خود می کوشید و می خواست فرصتی به دست آورده در موقعی که دولت زندیه به نهایت ضعف رسیده است شیراز را که کانون سلطنت بود اشغال کند و چنان که گذشت چندین بار نیز در زمان سلطنت صادق خان و علیمیرادخان و جعفر خان از حدود ایالات شمالی تجاوز کرد. ولی کاری از پیش نبرد، چون خبر جلوس لطفعلی خان را در شیراز شنید وی را جوانی کم خرد و بی تجربه پنداشته راه شیراز را پیش گرفت.

اردوی قاجار در صحرای هزار بیضا (در ۳۲ کیلومتری شیراز) فرود آمد و علیقلی خان برادر آغامحمد خان به حفظ اردوگاه و بنه لشکر مأمور شد و آغامحمد خان با چندین هزار سوار و پیاده به جانب شیراز پیش آمد. جنگ در ۱۲ کیلومتری شیراز بین سپاه قاجار و زند در گرفت لطفعلی خان با دو هزار سوار به جناح راست اردوی قاجار که زیر فرماندهی جعفرقلی خان بود حمله برده (۱) ایشان را متفرق ساخت ولی در آن میان محمد خان زند عموی لطفعلی خان از پایداری سپاهیان قاجار به وحشت افتاده با اتباع خود از میدان جنگ گریخت و سپاه زند دچار تفرقه شد. لطفعلی خان تا آخرین حد امکان پافشاری کرد (۲) و چون از جمع آوری سپاه خویش مأیوس گردید بجانب شیراز عقب نشسته در شهر متحصن شد، آغامحمد خان مدت

۱- لطفعلی خان که دل کرک و زور شیرو چالاکی بوز داشت و همیشه در انتظار چنین معرکه بود با دو هزار سوار خنجر گذار قلب لشکر قاجار را شکافت. «فارسنامه»

۲- لطفعلی خان مانند نهنگ دریائی بعد از چندین بار غوطه در لشکر قاجار خود را به ساحل نجات رسانید. «فارسنامه»

یک ماه شیراز را محاصره کرد و چون آلات قلعه گشائی نداشت و برج و
باروی شهر بسیار محکم بود با سپاه خود به تهران برگشت (ذی الحجه
۱۲۰۳).

لشکر کشی به کرمان

(۱۲۰۴-۱۲۰۵)

لطفعلی خان چون یقین داشت که رقیب او بار دیگر با لشکر فراوان به فارس حمله خواهد کرد به تجهیز سپاه فرمان داد و از شیراز خارج شد، آغامحمد خان نیز تا اصفهان پیش آمد و بعضی از سرداران خود را به نواحی کهگیلویه برای جمع آوری سپاه فرستاد. ولی در همان اوقات حکام آذربایجان سر به طغیان برداشتند و او سپاه خود را از حدود فارس به طرف شمال برگرداند. لطفعلی خان که لشکری گران در زیر سلاح داشت به قصد تسخیر کرمان حرکت کرد (صفر ۱۲۰۵) و قبل از حرکت حاجی ابراهیم کلانتر را به وزارت خویش برگزید و حفظ شیراز را به برخوردار خان زند سپرد.

سپاه زند از راه نیریز فارس و سیرجان عازم کرمان شد و در طول راه مردم قراء و قصبات کرمان همگی موکب لطفعلی خان را با شادی و سرور استقبال کردند و چون وی به سیرجان رسید قاضی و شیخ الاسلام کرمان از جانب والی آن ایالت ابوالحسن خان کهکی (۱) به حضور لطفعلی خان رسیدند و مراتب اطاعت و فرمانبرداری والی را عرضه داشتند. والی کرمان حاضر شده بود که فرمان شاهزاده زند را بپذیرد و ۲۰ هزار تومان خراج سالیانه بپردازد، مشروط بر آن که او را از حضور در دربار معاف دارند. مشاورین شاهزاده قبول این پیشنهاد را به وی توصیه کردند اما او نپذیرفت و امر به محاصره شیراز صادر کرد.

محاصره کرمان چهار ماه طول کشید و هنوز یک ماه بر نیامده بود که زمستان در رسیده راهها از برف پوشیده شد و خط ارتباط اردو با مراکز آذوقه به کلی قطع گردید سپاهیان چند روزی به خوردن گوشت اسب قناعت ورزیدند ولی چون در آن حوالی علوفه بسیار کم و سوخت نایاب شد در مدت یکماه، نیمی از اسبهای اردو از گرسنگی و سرما تلف شدند و عاقبت

سپاهیان که قوت لایموت خود را از لاشه اسبهای مرده فراهم می‌ساختند به جان آمدند و زبان به شکایت گشودند و لطفعلی خان بعد از چهارماه پافشاری و کوشش بیپرده کرمان را رها کرد و اردوی او در حالیکه تقریباً تمامی اسبان خود را از دست داد و مقداری از چادرها و بینه سپاه را در حوالی کرمان بر جای گذاشت و با حالتی آشفته و روح خسته و ناتوان که معمولاً بر اثر این گونه شکست‌های غیر منتظر در افراد سپاه ایجاد می‌شود راه شیراز را درپیش گرفت (جمادی‌الاولی ۱۲۰۵).

لشکر کشی به کرمان از وقایع مهمی است که در تنزل و انحطاط سلطنت لطفعلی خان و تقویت سردار قاجار تأثیر زیاد داشته است زیرا در این سفر جنگی که فقط برای فتح و اشغال یکی از کوچکترین شهرهای ایران جنوبی به عمل آمد سپاه لطفعلی خان بایکی از مهمترین عوامل ایجاد یأس و نومیدی مواجه گردید و بر اثر توقف چهارماهه در پشت دیوارهای شهر کرمان و تحمل صدمات و مشقات فراوان بدون اخذ نتیجه از اطمینان خاطر سپاهیان نسبت به شاهزاده زند کاسته شد و از طرف دیگر دوری لطفعلی خان از پایتخت و اجتماع بعضی از سرداران و خوانین زند در آن شهر موجب بروز حوادثی شد که بیش از لشکر کشی فوق‌الذکر در انحطاط دولت زندیه مؤثر گردید از جمله آن حوادث یکی بروز نفاق بین حاجی ابراهیم خان و سرداران زند مقیم شیراز بود. برخوردار خان فرمانده ساخلو شیراز و محمد علی خان زند از قدرت به هم رساندن وزیرویی اعتنائی او نسبت به خویش بر سر حسد آمده بعد از مراجعت لطفعلی خان نزد او از وزیر بدگوئی کردند و وی را به خیانت و دورویی متهم ساختند این سخنان خیانت آمیز خواه ناخواه در ذهن لطفعلی خان تأثیر بخشید:

«..... بعد از مراجعت از کرمان از همه اعمال و افعالش ظاهر بود که آن احترام و اعتمادی که سابق به حاجی ابراهیم داشت ندارد و قلیلی پیش از این ایام نیز واقعه‌ای اتفاق افتاد که خیلی سبب ضعف و ثوق حاجی ابراهیم بالنسبه به لطفعلی خان شد و آن این است که جمعی از مردمی را که گمان می‌رفت در قتل جمفر خان اتفاق داشته‌اند لطفعلی خان به

شفاعت حاجی ابراهیم از جرم ایشان گذشته بود از آن جمله میرزا مهدی نام شخصی بود که در ایام جعفر خان منصب لشکر نویسی داشت و وقتی معلوم شد که مبلغی از مال دیوان را مال خود دانسته است به حکم پادشاه (جعفر خان) گوشش را بریده و پرده احترامش را دریده از عمل معزول و به حال خود مشغولش ساختند در روزی که سر جعفر خان را بریده از دیوار ارک زیر انداختند مردم فضااحتها بر سر آن سر آوردند و از آن جمله در افواه بود که میرزا مهدی به انتقام دو گوش آن را قطع نمود اما خود میرزا مهدی همیشه از آن عمل انکار داشتی و حاجی ابراهیم چون او را بیگناه می دانست در نزد لطفعلی خان شفاعت کرده لطفعلی خان گفت اگر هم این نهمت حقیقت داشته باشد ما به رعایت خاطر حاجی ابراهیم از وی گذشتیم . چند ماه بعد از این لطفعلی خان امرای دربار را خلعت داد و از آن جمله میرزا مهدی را نیز با دیگران شامل ساخت این خبر به مادر لطفعلی خان رسیده به طلب او فرستاد و او را بر این عمل توبیخ و سرزنش کرد و گفت همین کفایت نیست که قاتلان پدر را بخشیدی و حال بر حرامزاده ای که بعد از کشتن وی این عمل شنیع با وی کرده این گونه سلوک می کنی . لطفعلی خان را از این تقریب عرق حمیت به حرکت آمده از نزد مادر باز گشت و به طلب میرزا مهدی فرستاد . منقول است که چون میرزا مهدی حاضر شد لطفعلی خان از او پرسید که اگر کسی با پادشاه و ولی نعمت خود بد کند سزای او چیست گفت چنین کسی را باید زنده زنده بسوزانند لطفعلی خان گفت آن کس تویی و حکم کرد تا او را در آتش انداختند . خبر به حاجی ابراهیم فرستادند اما او وقتی رسید که کار از کار گذشته بود و حاجی ابراهیم این کیفیت را به مؤلف اوراق (سرجان ملکم) مو به مو نقل کرد و سوگند یاد کرد که شخص مزبور را از این تهمت بری می دانست و همچنین گفت از همان روز که این قضیه اتفاق افتاد، دیگر اعتمادم از لطفعلی خان قطع شد» (تاریخ سرحان ملکم - بیان حال لطفعلی خان زند) .

بروز بدبینی در ذهن لطفعلی خان و حاجی ابراهیم به شرحی که خواهد آمد یکی از بزرگترین اسباب پیشرفت سردار قاجار و انقراض دولت زندیه بود و این امر را می توان مقدمه انحطاط قطعی سلطنت لطفعلی خان دانست . علی الخصوص که حاجی ابراهیم در میان مردم شیراز نفوذ کامل داشت و حکومت اغلب شهرها و نواحی فارس در دست برادران و فرزندان او

بود و علاوه بر این جمله بیشتر مردم فارس عامل مهم سلطنت لطفعلی خان را وجود حاجی ابراهیم می دانستند که در تهیه مقدمات جلوس او بر تخت سلطنت کوشش و فداکاری زیاد کرده و در این موقع بر اثر وحشت از لطفعلی خان به سوق حس صیانت نفس در صدد برانداختن او برآمده بود.

دوره انحطاط سلطنت لطفعلی خان -

مقدمات تشکیل دولت قاجار

۱۲۰۶ - ۱۲۰۹

جنگ دوم با سپاه قاجار (۱۲۰۵ - ۱۲۰۶)

لطفعلی خان با وجو سوء ظنی که به وزیر خود حاصل کرده بود و اطلاعی که از نفاق و کدورت وزیر با خوانین زند داشت با بی احتیاطی تمام مجدداً حاجی ابراهیم را به حکومت شیراز و برخوردارخان را به فرماندهی ساخلو و محمد علی خان زند را به حفظ برج و باروی شهر برگماشت و در اوایل ماه ذیحجه ۱۲۰۵ برای جلوگیری سپاه قاجار که تا قمشه اصفهان جلو آمده بود از شیراز خارج شد و امرداد تا عبدالرحیم خان برادر وزیر و میرزا محمد پسر بزرگ او ملتزم رکاب باشند (۱).

اردوی زند در سمیرم علیا (۳۶ کیلومتری قمشه) فرود آمد و اردوی قاجار به سرداری باباخان برادرزاده آقامحمد خان در قمشه متوقف بود، در یکی از شبهای ماه ذی حجه بر اثر دستوری که از حاجی ابراهیم به اردوی زند رسید عبدالرحیم خان با بعضی از امرای خائن همدست شدند و شبانه به طرف سراپرده لطفعلی خان شلیک کردند. از صدای تیر تفنگ غوغا و ازدحام در اردو حادث شد. لطفعلی خان جمعی را برای تحقیق به اطراف فرستاد و ایشان بعد از مراجعت به وی گفتند که تمامی سپاه بر ضداو برخاسته‌اند و صلاح در آنست که هرچه زودتر خود را از آنست که هرچه زودتر خود را از آن معرکه نجات دهد لطفعلی خان امرای سپاه را به سراپرده خود دعوت کرد ولی از آن میان فقط طهماسب خان فیلی با ۷۰ نفر از اتباع خویش به لطفعلی خان پیوست ، شاهزاده زند برای این که پایتخت را از

۱- این امر هم بر سوءظن حاجی ابراهیم نسبت به پادشاه افزود و هم باعث خرابی

کار او شد.

دست نداده باشد با همان عده کم اردو را رها کرده روانه شیراز شد و سپاه او در سمیرم از هم پاشید.

«... چون لطفعلی خان چند منزل از شیراز به طرف اصفهان حرکت کرد حاجی ابراهیم برخودار خان و محمد علی خان را به بهانه مشورت ملکی دعوت کرد و به مدد فوجی از اهالی شهر که فراهم آورده و به برادر کوچک خود محمد حسین خان سپرده بودند این که خونریزی شود امرای مزبور را گرفت و خبر این واقعه را به عبدالرحیم خان برادر دیگرش که در اردوی لطفعلی خان بود فرستاد.» (تاریخ سزجان ملکم)

حاجی ابراهیم به شرحی که گذشت از بد گوئی سرداران زند و رسوخ کلام ایشان در ذهن لطفعلی خان به وحشت افتاد و برای خلاصی خود ناچار راه خدعه و خیانت نسبت به دولت زندیه پیش گرفت و در صدد برآمد که وسایل پیشرفت آغامحمد خان را فراهم سازد و به همین قصد سرداران زند را در شیراز دستگیر نموده زندانی ساخت و چون لطفعلی خان با همراهان معدود خود به شیراز رسید و از اقدامات وزیر خویش آگاه شد در صدد برآمد که تا قبل از رسیدن سپاه قاجار به قهر و غلبه وارد پایتخت شود لیکن حاجی ابراهیم به خدعه و حيله آن عده معدود را نیز از دور او پراکنده ساخت (۱) و لطفعلی خان ناچار با زال خان خشتی و عموی خود محمد خان و سه چهار نفر از خواص به جانب دشتستان گریخت. (محرم ۱۲۰۶)

۱- به افراد سپاه لطفعلی خان پیغام فرستاد که اگر از دور او پراکنده نشوند عیال و اولاد ایشان در شیراز دستگیر و مقتول خواهند شد.

کوشش لطفعلی خان برای تسخیر شیراز

(۱۲۰۶)

لطفعلی خان با آن که تمامی وسائل و اسباب فتح و غلبه را از دست داده بود هنوز از پای نشسته در طلب آن وسائل می کوشید. در تنگه های کوهستانی مغرب فارس فوجی را که حاجی ابراهیم به تعاقب او فرستاده بود با شجاعت بی نظیری درهم شکست و با هزار نفر تفنگچیان کازرونی که به سرداری رضاقلی خان برادر حاجی علیقلی خان به جلوگیری او آمده بودند تا دو شبانه روز مقاومت کرد و عاقبت خود را به تفنگچیان خشتی که نسبت به او وفادار مانده بودند رسانید و به امید مساعدت شیخ نصر عازم بوشهر گردید.

«..... آن جوان رستم توان در میان آن دریای خون غوطه زد و جماعتی را بکشت و اسب آن اسفندیار صولت که دو روز و یک شب در نکاپوی بود از کار باز ماند و آن هزیر دلیر پیاده جنگ کنان خود را به آن کوه رسانید که در میانه تفنگچی خشتی به مدد او و زال خان رسیده از چنگ آن سپاه نجات یافته به سلامتی وارد بلده خشت گردید.

(فارستامه)

شیخ نصر از جمله اشخاصی بود که به مقتضای وقت رفتار می کرد و با هر کس که مقتدر تر می شد سازش می نمود، چون لطفعلی خان را در آن حال خسته و شکسته دید از همراهی وی چشم پوشید و او ناچار به بندر ریگ رفت. امیر علی خان حیاط داودی حاکم بندر مقدم او را گرامی داشت. این خبر چون به حاجی ابراهیم خان رسید سه هزار سوار و پیاده به سرداری رضا قلی خان شاهسون به جلوگیری لطفعلی خان فرستاد و شیخ نصر نیز با سه هزار نفر در برازجان به او پیوست. در این موقع لطفعلی خان بیش از ۵ نفر همراه نداشت ولی بعد از دو هفته سلطان علی خان زند با ۷۰ نفر سوار از شیراز گریخته خود را به لطفعلی خان رسانید و حاکم بندر ریگ نیز ۳۰۰ سوار فراهم آورد و روپهم رفته سپاهی به عده هزار نفر گرد آمد و در یکی از تنگه های کوهستان بین کازرون و برازجان دو سپاه به یکدیگر رسیدند. لطفعلی خان بایک حمله جمعیت شیخ نصر را متفرق ساخته او را به جانب

بوشهر هزیمت داد و با چند حمله دیگر سپاه رضاقلی خان شاهسون را نیز از جا کند و بر اثر این فتح ۲۵۰ تن سواران عبدالملکی به اردوی وی پیوستند. باردیگر حاجی ابراهیم سپاهی به عده ۷ هزار نفر با چند تن از سرداران فارس (۱) روانه دشتستان کرد و ایشان به کمک رضاقلی خان کازرونی بر ناحیه کازرون مسلط شدند. چند روز بعد لطفعلی خان به کازرون رسید و آن سپاه کثیرالعهده را در هم شکست و قلعه کازرون را به قهر و غلبه گرفته دوهزارتن از سپاه شیراز را دستگیر نمود و رضاقلی خان کازرونی و پسر او علینقی خان را نابینا کرد و از آنجا به جانب شیراز شتافت.

لطفعلی خان می دانست که با آن سپاه کم و فقدان آلات محاصره و مهمات کافی تسخیر شیراز به آسانی ممکن نیست. لذا در صدد برآمد که بوسیله تاخت و تاز در اطراف، راه ورود آذوقه را به شهر مسدود سازد و ایلاتی را که هنوز دم از هواخواهی دولت زندیه می زدند از داخل شهر به اردوی خود جلب کند ولی هیچیک از مقاصد او به واسطه تدبیری که حاجی ابراهیم برای حفظ شیراز اتخاذ کرد انجام نگرفت.

«..... حاجی ابراهیم حکم نمود که فردا تمام لشکر ایلاتی درمسجد وکیل حاضرگشته هر یک مواجب خود را گرفته در صحرای جعفرآباد سان دهند و جماعتی از شیرازیان را مأمور نمود که در بازار وکیل نشینند و به آنچه مأمور شوند عمل نمایند و روز دیگر حاجی ابراهیم خان به مسجد وکیل آمد و لشکر ایلاتی دسته دسته آمده هر یک کیسه پر از پول می گرفت و چون از بازار شمشیر گران داخل بازار وکیل می شدند مردمان شیرازی آن دسته را گرفته برهنه نموده از دروازه اصفهان اخراج می نمودند و به این تدبیر تمام لشکر ایلات را برهنه و بی سلاح از شهر شیراز بیرون فرمود و هیچیک از حال دیگری مطلع نگشت، پس عیال آنها را از شهر خارج نمودند (و) پیغام فرستادند که در دهات و بلوکات منزل کنند.» (فارسانامه)

ایلاتی که به حيله حاجی ابراهيم از شهر اخراج شده بودند در دهات اطراف شیراز ساکن شدند و بعضی از آنها به اردوی لطفعلی خان پیوسته و وی زرقان را جایگاه اردو قرار داده عیال و اولاد اعیان ایلات را در آنجا گذاشت و به حاجی ابراهيم پیغام فرستاد که یا دروازه را بگشاید و بالاقول عیال و اولاد وی و سایر امرای زند را به اردو روانه کند حاجی ابراهيم هیچ یک از پیشنهادات لطفعلی خان را نپذیرفت و سردار قاجار مصطفی خان دولو را که با چهار هزار سپاهی در آباده متوقف بود به کمک طلبید. سردار مزبور در مغرب شیراز به دسته‌ای از سپاهیان لطفعلی خان مصادف شد و ایشان را شکست داد ولی روز بعد شاهزاده زند در صحرای باجگاه با چند حمله متوالی سردار را هزیمت داده دو هزار نفر از سپاه او اسیر گرفت و ایشان را خلع سلاح کرده مرخص نمود.

جنگ قبله

(۱۲۰۶)

توقف لطفعلی خان در زرقان و پیوستن دستجات ایلات به اردوی او و شکستی که بر مصطفی خان قاجار وارد آمد. حاجی ابراهیم را دچار وحشت ساخت و ناچار از آغامحمدخان کمک طلبید. سپاهی به عده ۲۰ هزار نفر به سرداری جان محمد خان قاجار و برادران کلانتر در صحرای قبله شیراز گرد آمد و لطفعلی خان با ۳ هزار نفر به جنگ آنهاشتافت. جنگی سخت و خونین در گرفت شاهزاده زند نهایت رشادت و شجاعت به خرج داد و ۲۰ هزار سپاه قاجار و کلانتر را از جا کند و چندین هزار تن از ایشان راه خاک هلاک انداخت و یکی از سران سپاه ، رضا قلی خان دولو را اسیر کرد و برای تهیه آذوقه که در حوالی شیراز بواسطه ملخ خوارگی نایاب شده بود به قلعه زرقان برگشت (جمادی الثانی ۱۲۰۶). در این وقت جمعی از سواران مافی در شیراز بر علیه کلانتر قیام کردند. کلانتر ایشان را از شهر اخراج نمود و همگی به اردوی لطفعلی خان پیوستند و عده سپاهیان او به ۵۰ هزار نفر رسید.

جنگ شهرک

(شوال ۱۲۰۶)

شکست جان محمد خان از سپاه معدود لطفعلی خان خواه ناخواه حاجی ابراهیم کلانتر و آغامحمد خان قاجار را به یکدیگر نزدیک ساخت و عاقبت سردار قاجار شخصاً با سپاهی که عده آن را از ۳۰ الی ۴۰ هزار نفر نوشته اند عازم شیراز گردید و در اوایل شوال ۱۲۰۶ در شهرک واقع بر سر راه شیراز به اصفهان اردو زد و ابراهیم خان مازندرانی را با سیصد نفر تفنگچی دامغانی در دره‌ای که بین شهرک و مرودشت بر سر راه لطفعلی خان واقع بود در کمین گماشت. لطفعلی خان عیال و اولاد زندیه و بنه سپاه را از قلعه زرقان به یکی از قلعه‌های مرو دشت انتقال داد و با سه هزار سپاهی به جلوگیری آغامحمد خان شتافت. تفنگچیان دامغانی با وجود احتیاطی که در مخفی نمودن خود به کار بردند باز نتوانستند کاری انجام بدهند و همگی از دم شمشیر سپاه لطفعلی خان گذشتند و در نزدیکی اردوی قاجار جلوداران سپاه آغامحمد خان نیز دچار حملات دلیرانه لطفعلی خان شده به عقب اردو گریختند. اوایل غروب لطفعلی خان دو فوج سوار به عبدالله خان و محمد خان زند سپرده فرمان داد تا از دو جانب راست و چپ به اردوی قاجار حمله کنند و خود به جانب قلب سپاه پیش رفت.

تاریکی شب و هراسی که به واسطه رسیدن فراریان در اردوی قاجار روی داده بود با حملات پی در پی لطفعلی خان و تاخت و تاز سرداران او در اطراف اردو باعث پراکندگی لشکر آغامحمد خان گردید و عاقبت لطفعلی خان با سی چهل سوار از پشت اردوی قاجار وارد سنگرهای اطراف سراپرده آغامحمد خان گردیده با شمشیر آخته به جانب سراپرده تاخت. در آن میان یکی از سرداران زیردست او میرزا فتح الله اردلانی که اندکی قبل از شروع جنگ به اردوی زند پیوسته بود شاهزاده زند را فریب داد و گفت که آغامحمد خان از اردو گریخته و قراولان سراپرده او فقط برای حفظ جان خویش مقاومت می کنند صلاح در آنست که امر شود سپاهیان دست از

جنگ باز دارند تا در تاریکی شب جواهرات و خزانه آغامحمد خان به دست سپاهیان نیفتد. لطفعلی خان دست از جنگ کشید و قسمت عمده سپاه او پس از چپاول اطراف اردو به جانب مرو دشت مراجعت کردند و او با هزار نفر شب را در کنار اردوی قاجار توقف نمود.

صبح آن شب خیانت میرزا فتح الله اردلانی بر لطفعلی خان معلوم گردید و چون به اردوی خویش برگشت جز ۵۰۰ نفر از سپاهیان او کسی بر جای نمانده بود. ناچار به جانب کرمان گریخت تا در آنجا سپاه جدید برای مقابله با سردار قاجار فراهم کند. آغامحمد خان در اوایل ذی حجه ۱۲۰۶ وارد شیراز شد و در عمارت کلاه فرنگی بر تخت نشست و بلافاصله امر داد تا قبر کریم خان وکیل را شکافته جنازه او (۱) را به تهران ببرند و در جائیکه همیشه زیر قدمهای وی باشد دفن کنند و به فرمان او دو ستون سنگی و کلیه سنگهای مرمر و درهای خانم کاری عمارات وکیل را از جا کنده با کلیه عیال و اولاد زندیه که در شیراز بودند به تهران بردند و برج و باروی شیراز را که وکیل ساخته بود خراب کردند.

فتح شیراز بزرگترین ضربتی بود که بر پیکر دولت زندیه وارد آمد و لطفعلی خان از آن تاریخ تا سال گرفتاری وی به دست سردار قاجار (سال ۱۲۰۹) برای تسخیر آن شهر کوشش فراوان کرد و دلاوریها و فداکاری بسیار به خرج داد ولی در تمام این مدت هیچ گاه نتوانست بیش از هزار تن سپاهی تجهیز کند و با آن همه رشادت و شجاعت از عهده دشمنان داخلی بر نیامد و نتوانست در مقابل خیانتها و دوروئیهای زیر دستان خویش مقاومت ورزد.

۱- بعدها به دستور محمد رضا پهلوی بقایای جنازه کریم خان زند را از تهران خارج

نموده و در حضرت عبدالعظیم بخاک سپردند.

فتح کرمان

(شعبان ۱۲۰۸)

لطفعلی خان در حین فرار به طرف کرمان با دسته هائی از سپاه قاجار که به سرداری ولی محمد خان به تعاقب او رفته بودند مصادف شده عده معدودی که همراه او بودند از یأس و نومیدی وی را رها کرده گریختند و شاهزاده زند ناچار به میر حسین خان حاکم گلشن (طبس) پناه برد. و به کمک او ۲۰۰ سوار گرد آورده چون از خراب شدن برج و باروی شیراز آگاه شده بود باز به خیال تسخیر شیراز افتاد و تصمیم گرفت که به وسیله فتح شهر های کرمان و یزد سپاهی مکمل فراهم سازد. ابتدا با همان عده معدود به یزد حمله برده سپاهی کثیرالعهده را که بیش از ۲۰ برابر همراهان او بودند در هم شکست و از آنجا به ابرقو آمده قلعه خارجی آن را متصرف شد. سپس حفظ قلعه را به عموی خود نصرالله خان زند سپرده از راه اصطهبانات به جانب داراب حرکت کرد آغامحمد خان که در این وقت در تهران بود محمد حسین خان قاجار مشهور به دوداغ را مأمور تعاقب و دستگیری لطفعلی خان کرد و سردار مزبور به حاصره قلعه ابرقو پرداخت لطفعلی خان فرصتی بدست آورده از راه داراب و نیریز عازم شیراز شد. ولی سردار قاجار بنا به دستور آقامحمد خان بزودی قلعه را رها کرد و به جلوگیری لطفعلی خان شتافت و در دامنه خرمن کوه به وی رسید و مدت ۱۲ روز بین دو سپاه زد و خورد دوام داشت تا آن که شبی لطفعلی خان به قصد شیخون از اردوگاه حرکت کرد، یکی از زیردستان خائن قصد او را به سردار قاجار خبر داد و باز مقصود لطفعلی خان انجام نگرفت و روز بعد سپاه معدود او پراکنده شدند و وی بار دیگر به امیر طبس پناهنده شد و به صلاح اندیشی او درصدد برآمد که از تیمور شاه افغانی (۱۱۸۷-۱۲۰۷) استمداد کند ولی تیمور شاه در همان ایام وفات یافت و شاهزاده زند دچار سرگردانی شد. در این موقع دو تن از امرای بم نرماشیر کرمان (۱) به مساعدت

۱- محمد خان افغان حاکم بم و جهانگیر خان سیستانی حاکم نرماشیر.

باوی برخاستند هریک پانصد سوار به حضور او فرستادند. لطفعلی خان با ۵۰۰ سوار افغان و ۵۰۰ سوار سیستانی و ۳۰۰ سوار خراسانی عازم تسخیر کرمان شد و به کمک عموی رشید و شجاع خود عبدالله خان زند سردار قاجار محمد حسین خان قراگوزلو را که مأمور حفظ آن شهر بود مغلوب و بنه و مهمات سپاه را تصرف کرد و در اوایل شعبان ۱۲۰۸ وارد کرمان گردید و بنابه تقاضای مردم شهر نام پادشاهی برخود گذاشت و در آن شهر به نام خویش سکه زد.

آخرین جنگ لطفعلی با سپاه قاجار

(۱۲۰۸ - ۱۲۰۹)

آغامحمد خان به قصد تسخیر کرمان در اوایل شعبان ۱۲۰۸ با تمامی سپاه که عده آن در این موقع به ۵۰ هزار نفر می رسید از راه قم عازم جنوب گردید . مقدمه الجیش او که به سرداری حسینعلی خان قاجار به طرف کرمان پیش رفته بودند از لطفعلی خان به سختی شکست خورده به اردو برگشتند، آغامحمد خان شهر را محاصره کرد و در آن ایام سکه طلائی به نام لطفعلی خان به نظر او رسید. چنان به خشم آمد که امر کرد طفل خردسال لطفعلی خان را که در تهران اسیر بود خصی کنند(۱)

محاصره شهر چهار ماه طول کشید و لطفعلی خان نهایت پایداری و مقاومت را به خرج داد عاقبت جمعی از پیادگان کرمانی که مأمور حفظ یکی از دروازه های شهر بودند نزدیک غروب دروازه را به تصرف سپاه قاجار دادند و چون لطفعلی خان آگاه شد از سه چهار هزار سوار قاجار که وارد شهر شده بودند جمعی را عرصه شمشیر ساخت و بقیه را از شهر خارج نمود ولی بار دیگر خیانت پیشگان وسائل شکست او را فراهم کردند. نجفعلی خان خراسانی که از معتمدین لطفعلی خان و مأمور حفظ ارک کرمان بود(۲) با سران سپاه قاجار سازش کرده روز ۲۹ ربیع الاولی ۱۲۰۹ ارک را به تصرف ایشان داد. لطفعلی خان وقتی از خیانت زیر دستان خود آگاه گردید که قریب به ۱۲ هزار سپاه قاجار وارد شهر شده بودند و با آن همه پایمردی و رشادت تا نصف روز با ایشان مقاومت ورزید و شبانه با دوسه تن از خواص خود از ارک خارج شده به قلب سپاه انبوه قاجار حمله برد و از آن معرکه نجات یافت. چون آغامحمد خان از فرار لطفعلی خان آگاه شد به آتش خشم و غضب که ناشی از کینه شدید نسبت به خاندان زند بود دمار

۱- نام او فتح الله خان بود.

۲- ارک کرمان از یک طرف به صحرای خارج شهر اتصال داشت و از همان راه بود که سپاهیان قاجار وارد شهر شدند.

از روزگار مردم کرمان برآورد و امر داد ۸ هزار نفر زن و بچه آن شهر را مانند کنیز و غلام مابین سپاهیان تقسیم نمودند و عده کثیری را به قتل رسانید و جمعی را کور کرد.

«.....» جمیع مردان بلد را به حکم وی با کشتند یا کور کردند. منقول است که عدد کسانی که از چشم نابینا شدند به هفت هزار رسید و عدد قتلی نیز از این متجاوز بوده کسانی که در این پایه شامل نشدند نه به سبب رحم کسی یا گریز خود بود بلکه بدین جهت که دست جلادان از کثرت عمل از کار باز ماند. گویند آغامحمد خان حکم کرد که به وزن مخصوص یعنی چند من چشم از برای او ببرند و هیچ استبدادی ندارد. بسیاری از این مردم هنوز زنده اند (۱) و بعضی در اطراف به سوال روزگار می گذرانند.» (تاریخ سر جان ملکم)

عاقبت لطفعلی خان

شاهزاده زند با سه تن از همراهان خود شبانه از کرمان گریخت و به امید آن که بار دیگر از ناحیه بم و نورماشیر سپاهی فراهم سازد بدانسو ساخت و مسافت سی فرسنگ را در یک شبانه روز طی کرد. محمد علی خان برادر کوچک جهانگیر خان حاکم بم به استقبال او آمد و از احوال برادر خویش استفسار کرد، لطفعلی خان به او اطمینان داد که جهانگیر خان از دنبال او خواهد رسید لیکن بعد از چند روز حاکم بم چون اثری از برادر نیافت چنین تصور کرد که وی به دست سردار قاجار اسیر شده و خلاصی او منوط به دستگیری لطفعلی خان است و به همین جهت در صدد دستگیری او برآمد. بعضی از اتباع لطفعلی خان او را از قصد حاکم بم آگاه کردند ولی بواسطه نخوت و غروری پایانی که بر وجود شاهزاده زند مستولی بود از گریز امتناع ورزید و همراهان او ناچار برای حفظ جان خویش او را رها کردند و هر کدام به طرفی گریختند. روز دیگر حاکم بم با جمعی از سواران سیستانی بر لطفعلی خان حمله برد.

«..... سیستانیان اراده گرفتن او را کردند لطفعلی خان با شمشیر آخته به جانب آن قوم بی وفا تاخته آنها را متفرق و خود را به اسب سواری رسانیده خواست که راکب تونس گریز شود که آن گروه مخالف اسبش را پی کرده مرکب از پا درآمده به سر غلتید. لطفعلی خان از مشاهده این حال مانند شیر خشمناک بر آن جماعت حملهور گردیده بنای مجادله گذاشت. چون جمعیت و استعداد سیستانیان کامل بود از اطرافش هجوم آور شدند دو زخم شمشیر بر سر و دست راستش زده او را دستگیر (کردند)» (تاریخ زندیه تالیف علیرضا شیرازی چاپ لیدن)

بعد از دستگیری لطفعلی خان او را نزد آغامحمد خان که در خارج شهر کرمان اردو زده بود بردند (ربیع الثانی ۱۲۰۹).

«.....» تقریر کردار آغامحمد خان علی التفصیل در این مورد بالنسبه به این پادشاه اسیر مایه تفضیح طیمت انسانی و تحریر آن موجب تلویث صفحه تاریخ است خواننده را نفرت انگیزد و شنونده را ضجرت زاید. همین کفایت است که چشمان لطفعلی خان را به

سرانگشت کنده او را به تهران فرستاد.» (تاریخ سر جان ملکم)
مدت اسارت لطفعلی خان در تهران چندان طول نکشید زیرا بعد از
یک ماه از تاریخ کور کردن او میرزا محمد خان قاجار حاکم تهران به امر
آغامحمد خان او را به قتل رسانید و در بقعه امامزاده زید تهران به خاک
سپرد (۱).

در اواخر ربیع الثانی ۱۲۰۹ بعد از دستگیری لطفعلی خان سردار قاجار
عازم شیراز گردید و مدت سه ماه در آن شهر توقف نمود و در موقع
حرکت به تهران فرمانفرمائی تمام ایالات جنوبی ایران را به باباخان پسر
جهانسوز سپرد و حاجی ابراهیم خان را به وزارت برگماشت و به
اعتمادالدوله ملقب گردانید (شعبان ۱۲۰۹).

تشکیل دولت قاجاریه

اقدامات اولیه آغامحمد خان

ایل قاجار را اغلب مورخین از دودمان ترکمان دانسته‌اند و این ایل نیز مثل بسیاری از ایلات قدیم ایران به سوق حوادث و پیش آمدهای تاریخی و بنا به سیاست عصری سلاطین در معرض نقل و انتقال بودند و آخرین بار در دوران پادشاهی صفویه از حوالی رود ارس به دره رود گرگان کوچیدند و در آن سرزمین به پاسبانی سرحدات ایران مأمور شدند و کم کم بین ایشان اختلاف ایجاد و به دو دسته اشاقه‌باش و یوخاری‌باش (۱) تقسیم گردیدند. پادشاهان بعد از صفویه از اختلاف بین این دو دسته همیشه استفاده کرده از نهضت ایل قاجار بدین وسیله جلوگیری می‌نمودند.

محمد حسن خان پسر فتحعلی‌خان قاجار سپهسالار اردوی شاه طهماسب ثانی از دسته اشاقه‌باش بود که به نام قاجار قویونلو معروف شده‌اند. وی به شرحی که در دوران پادشاهی کریم خان زند گفته شد مغلوب و مقتول گردید و فرزندان او در پناه رأفت و عطوفت وکیل زند مدت ۱۷ سال در شیراز بسر بردند. موقع وفات وکیل آغامحمد خان که در خارج شهر شیراز به شکار اشتغال داشت، بوسیله خواهر خویش که زوجه وکیل بود از مرگ او آگاه شد و یکسره با چند تن از خواص خود به تهران گریخت.

کوشش و مجاهدتهای اولیه آغامحمد خان صرف ایجاد وحدت و یگانگی بین قبایل قویونلو (اشاقه‌باش) و دولوی (یوخاری‌باش) قاجار گردید و در این امر تدبیر و سیاست مفیدی ظاهر ساخت و در حالی که هرج و مرج در ایران جنوبی به شدت ادامه داشت و خوانین زند و بختیاری بر سر سلطنت به نزاع برخاسته بودند وی با فراغت خاطر گرگان و مازندران و گیلان را تحت تصرف در آورد و مقارن جلوس علیمرادخان بر تخت سلطنت نفوذ

۱- این دو کلمه ترکی است: اشاقه به معنی سمت پائین و یوخاری به معنی سمت

بالا و باش بمعنی سر میباشد.

خود را تا حدود اصفهان بسط داد و از آن پس با خوانین زند وارد میدان نبرد گردید.

چون شرح اقدامات و لشکر کشی‌های آغامحمد خان در ولایت مرکزی و جنوبی ایران در ضمن وقایع دوره جانشینان کریم خان (فصل هفتم) و محاربات او با لطفعلی خان زند در اوایل این فصل گفته شده و در این مورد از تکرار آن وقایع صرف نظر می‌کنیم. همین قدر باید متوجه بود که سردار قاجار در آن موقع استعداد و مهمات کافی برای ایجاد یک دولت قوی در ایران نداشت ولی حوادث و پیش آمد بیش از هر چیز در کامیابی او مؤثر واقع شد و سفاکی و بیرحمی و سیاست شدید وی نیز برای حفظ نتایج فتوحات و لشکر کشی‌های او مفید و سازش کلانتر شیراز با سپاه قاجار عامل بزرگ پیشرفت ایشان در ولایات جنوبی ایران گردید.

لشکر کشی به قفقازیه

(۱۲۰۹)

دستگیری لطفعلی خان آخرین امید هواداران سلسله زندیه را مبدل به یأس نمود و آغامحمد خان در مدت توقف شیراز امر کرد تا کلیه استحکامات اصفهان و کرمان را به کلی ویران کنند و بعد از سه ماه استراحت در شیراز عازم تهران شده آن شهر را به پایتختی خود اختیار کرد. در این موقع از مدعیان سلطنت در داخل کسی باقی نماند و نفوذ آغامحمد خان در ولایات مرکزی و جنوبی بسط کامل یافت ولی بعضی از بلاد آذربایجان در دست حکام محلی و خراسان هنوز در تصرف سرداران شاهرخ میرزای افشار بود و شهرهای ماوراء ارس مثل شوشی و گنجه و ایروان و نخجوان و تفلیس تحت استیلای سپاه قاجار در نیامده بود.

۶۰ هزار سپاه قاجار روز ۱۵ شوال ۱۲۰۹ از تهران به طرف آذربایجان حرکت کرد و از راه سراب و خلخال و اردبیل به کنار رود ارس رسیدند. ابراهیم خان جوانشیر حاکم قراباغ پل ارس را خراب کرد و دو تن از سرداران قاجار با افواج خود به تعمیر آن مأمور شدند و پس از دوماه آغامحمد خان با اردوی خود از پل گذشت و پس از تاخت و تاز در صحرای مغان دو تن از سرداران خود را به محاصره قلعه شوشی و دو دسته سپاه به محاصره ایروان روانه کرد و سفیری نزد ارایکلی (هراکلیوس) پادشاه گرجستان فرستاده او را به اردوی خویش خواند. ارایکلی طبق قراردادی که قبلاً با کاترین دوم ملکه روسیه منعقد ساخته بود از زیر تبعیت ایران خارج شده و تبعیت دولت روسیه را پذیرفته بود و کاترین از طرف خود و جانشینان خود متعهد شده بود که ارایکلی و جانشینان او را همیشه تحت حمایت دولت روسیه نگه دارد.

مخالفت ارایکلی و ابراهیم خان جوانشیر آغامحمد خان را دچار زحمت نمود و نقشه‌ای را که برای تسخیر قفقازیه طرح کرده بود بر هم زد. او می‌خواست به حيله و تدبیر یک یک حکام قراباغ را مطیع نماید به کمک ایشان بر گرجستان نیز استیلا یابد. بر اثر این پیش آمد ابتدا به

جانب شوشی تاخته در ۸ فرسنگی آن شهر اردو زد و مصطفی خان دولو را با ۵ هزار نفر به عسکران واقع در ۳ فرسنگی قلعه شوشی فرستاد و راه آذوقه را بر اهالی قلعه سد کرد (۲۰ ذیحجه ۱۲۰۹). دسته دیگر سپاه قاجار به سرداری پیرقلی خان شامبیاتی در ۶ فرسنگی مغرب شوشی برادرزادگان جوانشیر را مغلوب و عده کثیری از همراهان ایشان را دستگیر نمودند. ابراهیم خان شخصی را نزد آغامحمد خان فرستاد و اظهار اطاعت کرد و به بهانه ضعف پیری از حضور در اردو پوزش طلبید. آغامحمد خان در این موقع به مقتضای وقت پوزش او را پذیرفت و بعد از دوماه توقف در حوالی شوشی و گنجه عازم تغلیس شد.

فتح تفلیس

(ربیع الاولی ۱۲۱۰)

ارایکلی به نامه آغامحمد خان که مبنی بر دعوت او به تبعیت ایران نوشته بود جوابی نداد و حصار تفلیس را مستحکم کرد و با سپاه خویش از شهر خارج شد و در ۴ فرسنگی آن شهر با ۴۰ هزار سپاه قاجار که از حوالی شوشی و گنجه در آن نقطه به هم پیوسته بودند روبرو گردید و با آن که گرجیان رشادت و جلالت زیاد به خرج دادند عاقبت شکست بر سپاه ارایکلی افتاد و وی میدان جنگ را رها کرد و با سرعت عازم تفلیس شد و سپاه وی هزیمت یافت.

آغامحمد خان بدون درنگ فراریان گرجی را تا دروازه تفلیس تعاقب کرد و عده زیادی از ایشان را اسیر گرفت و چون ارایکلی عیال و اولاد خود را از تفلیس خارج نموده و به ناحیه کاخت (گرجستان غربی) گریخته بود شهر تفلیس بدون زحمت مفتوح شد.

آغامحمد خان از بدو قیام در شمال ایران همیشه نسبت به مخالفین خود و مخصوصاً نسبت به کسانی که با دشمنان و مخالفین او همداستان بودند سیاستی شدید تعقیب می کرد و می خواست بدان وسیله درس عبرتی به سایرین داده سرکشان را از خیال سرکشی و مردم شهرها را از فکر همراهی با ایشان بازدارد. در تفلیس علاوه بر این نظریه سیاسی شاید اختلاف مذهب و تعصب دینی در اخذ تصمیم به خرابی و ویرانی شهر دخالت داشت. آغامحمد خان امر داد بعضی از کلیساهای شهر را ویران و جمع کثیری از کشیشان (پادریان) گرجی را در رود کورا غرق کردند و عده زیادی از مردم شهر را کشت و ۲۵ هزار نفر از ایشان را اسیر گرفت و ۷۰ تن از امرا و اعیان شهر را به قتل رسانیده بعد از آن که امرای او کلیه ذخائر و مهمات جنگی ارایکلی را تصرف کردند از تفلیس خارج شد. (ربیع الاولی ۱۲۱۰)

آغامحمد خان بدو تصمیم گرفت ارایکلی را در ناحیه کاخت دنبال کند ولی سرمای زمستان آن حدود او را از این خیال بازداشت. اتفاقاً در همان اوقات اهالی شیروان بر دست نشاندۀ او مصطفی خان دولو شوریده

اورابه قتل رساندند. آغامحمد خان به شیروان برگشت. وچند روزی در
صحرای مغان اردو زد و طغیان اهالی شیروان را به وسیله دلجوئی از امرا و
اعیان آن شهر فرو نشانید و سردار او سلیمان خان اعتضادالدوله به فرمان وی
قسمتی از نواحی اطراف شیروان و شماخی را غارت نموده با صدهزار اغنام و
خیوال به اردوی آغامحمد خان برگشت.

تاجگذاری آغامحمد خان

(۱۲۱۰)

آغامحمد خان بعد آن که حکام شیروان و ایروان و دربند را تحت فرمان خود درآورد در آخر ربیع الاولی ۱۲۱۰ عازم تهران شد و در نوروز سال ۱۲۱۰ در آن شهر تاجگذاری کرد و سکه و خطبه به نام خود نمود و شمشیری که از مقبره شاه صفی در اردبیل همراه آورده بود به کمر بست . در این موقع تمامی ایالات و ولایات ایران غیر از ناحیه خراسان زیر نفوذ آغامحمد خان در آمده بود و در خراسان شاهرخ میرزا به کمک فرزند خود نادر میرزا و بعضی از امرا و اعیان مشهد حکومت داشت . آغامحمد خان بعد از اجرای مراسم تاجگذاری به تجهیز سپاه برای لشکر کشی به خراسان فرمان داد.

فصل نهم

دوره اول سلطنت قاجاریه

۱۲۱۰-۱۲۵۰

وقایع داخلی

در دوره اول سلطنت قاجاریه که قریب ۴۰ سال به طول انجامید آغامحمدخان (۱۲۱۰- ذیقعه ۱۲۱۱) و فتحعلی شاه (۱۲۱۲- ۱۲۵۰) به ترتیب زمام سلطنت را در دست داشتند. این دوره با مهمترین وقایع تاریخ دنیا مثل انقلاب کبیر فرانسه و ظهور ناپلئون و توجه خاص بعضی از دول اروپائی به ایران مصادف می شود و یکی از شدیدترین و طولانی ترین محاربات دوره جدید ایران در این زمان اتفاق می افتد و در میان آن وقایع درهم و برهم زمامداران دولت قاجار بعضی از منافع و مصالح کشور را به نفع بیگانگان از دست دادند و تنها به حفظ مقام سلطنت راضی شدند.

آغامحمد شاه

نتیجه لشکر کشی ها و زدو خورد آغامحمد خان در مدت ۱۶ سال آن بود که بیشتر حکام سرکش و مدعیان سلطنت را در نقاطی که دست تسلط جانشینان کریم خان بدانجا نرسیده بود مغلوب و نابود ساخت و بر اثر همین فتوحات قوت گرفت و متصرفاتی برابر با متصرفات خاندان زند فراهم آورد و چنان که گذشت کشمکش بین این خاندان و زندیه در گرفت و بر اثر حوادثی که روی داد و ناکامی هایی که نصیب امرای زندیه در جنگها گردید آن خاندان رو به انقراض رفت و خاندان قاجار رو به قوت نهاد. این زمان که آغامحمد خان در تهران بر تخت سلطنت جلوس می کرد جز شاهرخ شاه افشار و فرزندان او مدعی دیگر در مقابل نداشت و به همین جهت بعد از جلوس مهمترین اقدام او برانداختن خاندان افشار بود.

لشکر کشی آغامحمدخان به خراسان

(۱۲۱۰ هجری)

قسمت عمده سپاه قاجار در اوایل بهار به امر آغامحمد خان از راه معمولی تهران به مشهد حرکت کرد و خود او از راه فیروزکوه و ساری عازم گرگان شد و ترکمانان کوکلان را سخت تنبیه و سرکوبی کرد و خانمان ایشان را آتش زد و از راه چمن کالپوش و جاجرم و اسفراین عازم سبزوار گردید. حکام محلی خراسان که فقط اطاعت ظاهری از نادر میرزا فرزند شاهرخ داشتند از ترس مجازاتهای شدید سردار قاجار با اتباع خود یکی یکی به اردوی او ملحق شدند نادر میرزا نیز چون تاب مقاومت در خود ندید مشهد را رها کرده به افغانستان رفت و شاهرخ کور را همچنان در مشهد باقی گذاشت. وی برای آن که اطاعت خود را نسبت به سردار قاجار ثابت کند با جمعی از خواص به استقبال او شتافت و آغامحمد خان بدون زحمت وارد مشهد گردید و بنا به قول مورخین از دروازه مشهد پیاده و یکسره عازم زیارت مرقد مطهر حضرت رضا (ع) شد. آغامحمدخان بعد از ورود به مشهد در صدد جمع آوری خزاین نادر شاه برآمد و به هر کس گمانی می برد تحت شکنجه و آزار قرار داد و آخر الامر شاهرخ پیر را که در آن موقع ۶۳ سال داشت برای بروز دادن محل دفینه های نادری مجازات کرد (۱) و شاهرخ هر چه داشت عرضه نمود. سپس امر داد شاهرخ را با عیال و اولادش روانه تهران نمودند و او در راه وفات یافت.

حکومت بلخ در دست عمال زمان شاه درانی (۱۲۰۷-۱۲۱۶ هجری) پادشاه کابل و سلطنت بخارا به امیر معصوم خان معروف به بیک جان بود و آغامحمدخان خیال داشت با زمان شاه متحد شود و بخارا را از تصرف بیکجان خارج کند لذا از مشهد محمد حسن خان قراغزلو را روانه کابل نمود تا فتوحات او را در خراسان به پادشاه کابل گوشزد و از او تقاضا کند

۱- «... در پایان کار که حلقه ای از خمیر بر سرش (سر شاهرخ) گذاشته سرب گذاشته در آن ریختند آن وقت بود که باقوت بزرگ غریبی بروز داد.» (سرجان ملکم)

که بلخ را به عمال ایران واگذارد و در قلع ماده ازبکان اتباع میر معصوم باوی مساعدت نماید. زمان شاه پیشنهادات سفیر ایران را پذیرفت و او را با کدو خان نامی از امرای خود به مشهد روانه کرد و برادر او محمود نیز که حاکم هرات بود روابط دوستی با آغامحمد خان برقرار ساخت و بدین ترتیب آغامحمد از جانب امرای افغانستان که ممکن بود در امور بخارا دخالتی کنند آسوده خاطر شد و مصمم به دفع بیکجان گردید. ولی در همان ایام خبر رسید که سپاه روسیه به دربند نزدیک شد و قوای مکملی برای حمله به سرحدات آذربایجان از راه قفقاز در حال حرکت است. آغامحمد خان امور خراسان را منظم و محمد ولی خان قاجار را با ده هزار سوار به سرداری کل خراسان منصوب نمود و با عجله عازم تهران شد تا رای مقابله با قوای روس سپاه کاملی مهیا کند.

محاربات قفقازیه

زمانی که آغامحمد خان به تفلیس حمله برد ۶ هزار سرباز روسی به فرماندهی سرهنگ گداویچ **General GodoWisch** در داغستان متوقف بودند و هراکلیوس (ارایکلی) چندین بار از سردار مزبور تقاضای مساعدت کرد و مشارالیه وقتی در صدد دادن کمک برآمد که تفلیس به آتش قهر و غضب سردار قاجار ساخته بود. از رسیدن این خبر به دربار روسیه کاترین دوم سخت برآشفته و از آنجا که ارایکلی زیر حمایت آن دولت رفته بود در صدد انتقال سختی از سردار قاجار برآمد و گداویچ را مأمور کرد که با ۸ هزار سوار داخل گرجستان شود و سردار دیگری را به دربند فرستاد و در بهار سال ۱۲۱۰ موقعی که آغامحمد خان در مشهد سرگرم امور مربوط به بلخ و بخارا بود سپاه عظیم روس به عده ۳۵ هزار نفر به سرداری زوبوف **Zobof** در حوالی نهر ترک (۱) به اردوی گداویچ ملحق گردید و چون حکام آن حدود سردار قاجار را دور می دانستند خواه و ناخواه و به حکم اجبار اطاعت ژنرال روس را پذیرفته دربند و باکو و قسمتی از طالش و شماخی و گنجه فرمانبرداری سرداران روس را به گردن گرفتند و ساخلوایران که در حوالی رود کورا مقام داشت مقام خود را از دست داد و راه ارتباط بین سپاه روس و گرجستان از طریق رود کورا باز گردید و طولی نکشید که زبوف از کنار ساحل و جلگه شیروان وارد صحرای مغان شده از رود ارس گذشت و آذربایجان را تحت تهدید قرار داد و دسته دیگر سپاه روس لنکران را اشغال نموده از راه دریا بندر انزلی ورشت را تهدید کردند. آغامحمد خان با عجله سپاه خود را از تهران به جانب آذربایجان سوق داد ولی در همان اوقات کاترین دوم وفات یافت و پسرش الکساندریل اول **Alex. Paull - 1** بجای او نشست و اولین اقدامی که کرد آن بود که سپاه زبوف را امر به بازگشت داد

۱. **Terek** در جلگه کاباردای قفقازیه از مغرب به مشرق جاری است و در اغستان به

دریای خزر می ریزد.

و بدین ترتیب خطری که متوجه آذربایجان شده بود مرتفع گردید و آغامحمد خان هم موقع را غنیمت شمرده جلوراند و چون سازش ابراهیم خلیل خان جوانشیر را با دولت روسیه می دانست و وجود او را بزرگترین عامل پیشرفت سپاه آن دولت در قفقاز تشخیص داده بود در بهار ۱۲۱۱ کمر به فتح قلعه شوشی (شیشه) بریست و تا نزدیکی قلعه شوشی پیش تاخته در آنجا اردو زد.

در یکی از روزها بر بعضی از فراشان خلوت خشم گرفت و خواست آنها را به قتل برساند به شفاعت بعضی از خواص از آن تصمیم درگذشت ولی خوفی که از غضب او بر ایشان مستولی شده بود موجب فنای شخص او گردید. شب ۲۱ ذیقعد محکومین به مرگ (۱) بر سر او تاخته به قتلش رساندند.

صفات شخصی و سیاست آغامحمدخان

بهترین شرحی که راجع به صفات و عادات شخصی و سیاست آغامحمدخان در کتب تاریخی ذکر شده شرحی است که در تاریخ مشهور سرجان ملکم آمده است و ما قسمتی از آن را عیناً نقل می‌کنیم:

« اندامی ضعیف داشت چنان که از دور مانند پیری ۱۴ ساله بنظر می‌آمد چهره بی موی پرچینش چون زنان سالخورده می‌نمود. صورتش اگرچه در هیچوقت از دیدن نیکونبودولی در هنگام غضب حالتی مهیب مییافت و هم بدین سبب خود نمی‌خواست کسی بر صورت وی نگاه کند. چنان که آورده اند که احیاناً او را غشی عارض گشتی و نا یکی دو ساعت از هوش و حواس عاری ماندی. اتفاقاً وقتی در حوالی کرمان به شکار اشتغال داشت، از جماعت جدا افتاد و اسبش در باتلاقی فرو رفت و هم در آن وقت حالت معهود وی را طاری گشت و در این اثنا یکی از غلامان رسیده او را بدان حالت یافت و به صعوبت تمام او را از گل بیرون آورده به کناری کشید و بر سرش ایستاد تا به هوش آمد. آغامحمدخان چون دیده گشود و آن شخص را دید هراس بر وی مستولی شد، لکن چون صورت واقعه را معلوم کرد او را شکرگزاری نمود و به وعده انعام امیدوار ساخت چون باز گشت بر وعده وفا کرد. لیکن انعام شاهی به ازای خدمتی چنان در نظر مرد حقیر آمد. لہذا هر وقت به حضور آمدی متصل در صورت وی نگاه کردی و چون یکی از غلامان خاصه بود مکرر به اقتضای خدمت فرصت حضور می‌یافت. این قضا نیز مکرر شد تا بالاخره روزی چنان غضب بر پادشاه استیلا یافت که حکم کرد تا چشمهای مرد بیچاره را کنند، اما بعد از آن چنین می‌نماید که از کرده نادم گشته حکم داد تا مواجیش را مضاعف نموده بقیه عمر او را از خدمت معاف دارند.

« بالجمله طبیعتی منتقم داشت (۱) و حب جاه و مال بر مزاجش غالب و رسوخش در مزاج دیگران به غایت بود از شناسائی وی بر طباع و قوه اخفای سرایر خود بود که باید گفت بر دشمنان خویش ظفر یافت حتی این که در معرکه ها تا کار به حیلست از پیش رفتی به شمشیر و سیلت نجستی . افعال اواخر ایام حیات نادر شاه یک سبب کلی و نرمی و ملایمت کریم خان نیز، به سبب وضعی که ایران داشت، میتوان گفت و سبب دیگر بود که از اطراف مملکت هر کس توانست لوای خود سری برافراشت و آغامحمد خان به تدبیر سرهای پر غرور را از پای انداخته ملک را آرام ساخت .

« با اهل شریعت به احترام و رأفت زیستی ، خود نیز علی الظاهر مقدس بود . همیشه نماز بر وقت کردی و هر نیمه شب اگر چه در عرض روز زحمات بسیار کشیده بود برخاستی و به عبادت پرداختی .

« در عقوبت خطاکاران و سیاست مفسدان بر کسی ابقا نکردی . ضباط و عمال و اعیان مملکت و سپاهی و قطاع الطريق هر کس از حد خود تجاوز نمودی سزای خود دیدی . با امرای در خانه (دربار) مکرر سخت گرفتی و گاه گاه ظلم کردی مگر با حاجی ابراهیم که از سائرین به اعتماد و احترام امتیاز داشت .

« القصه آغامحمد خان چون ثمره اختلاف زندیه را دیده بود در ایلاف و ائلاف قاجاریه غایت جهد مبذول داشت چنان که بعضی کشتن و برانداختن برادر هایش را به جهت انجام این مطلب می دانند . از این گذشته بعضی تغییرات جزئی در بعضی رسوم در خانه داد از آن جمله هر وقت از جنگی مراجعت کردی . بسیار کم بود که مردم تهران را اذن استقبال دادی و اگر جزئی فتوحی شدی نمی گذاشت که علی الرسم فتحنامه های اغراق

۱- چون آغامحمد خان ، کریم خان را کشته پدر خود می دانست از خشمی که در دل داشت و کاری از او بر نمی آمد شبها بر سر خوان کریم خان می نشست و با خنجر زیر انداز را ریز می کرد . «فارسانه»

آمیز نویسند و همچنین انشاء و القاب در نوشتجات دوست نداشتی و هر وقت منشی فرمانی یا رقمی نزد وی خواندی گفתי مزخرفات را رها کن و مطلب را بگو و همیشه گفתי تا مضمون حکم او را چون لازم شدی به عبارتی سهل الماخذ بنویسند.

«سلوک وی با سپاه بهتر از سایر طبقات رعایا بود. مشاخره و مواجب سپاهیان غالباً به قاعده و به وقت رسیدی، کسی را بدون فرمان پادشاه یارای آن نبود که دست به غارت برگشاید ولی چون فرمان صادر شدی هر کس هرچه یافتی ملک طلق وی گشتی چنان که در قتل و غارت کرمان جمعی از زنان و اطفال اعظم بلد به دست سپاهیان افتاده با خویش بردند. می توان گفت که آغامحمد خان در لشکرزندی میکرد زیرا که در کارزار یا در اوقات شکار که علی‌الاتصال مشغول بود لشکریانش بر دور او بودند و در جمیع اوقات معلوم بود که اعتنائی به تجمل و احتشام سلطنت ندارد. بجز در اعیاد و اوقات مرسومه همیشه لباس ساده و بی تکلف می پوشید و در اسفار و ایام شکار غالباً بر زمین نشسته با امرای لشکر هرچه دست یاب می شد صرف می کرد. مسموع افتاد که روزی به همین نهج نان و دوغ می خورد یکی از وزرای معتبر که نزدیک وی نشسته بود خواست مشارکت کند آغامحمد خان مانع شده گفت: این غذای سپاهیان است، مثل تو میرزا باید پلو و حلویات بخورد بعد از این نباید در حضور من به اینگونه غذا دست دراز کنی.

«تجار در کنف حمایت وی از آفات مصون بودند و در اواخر ایام سلطنت امور تجارت از هر طرف روی به ترقی نهاد. اهالی ملک به حکم نصفت، و قطاع الطريق، از بیم سیاست او برجاده صواب و منهاج استقامت می رفتند و جماعت اهل زراعت و فلاحه رافقط نام وی کفایت بود. در اواخر عمر حرص مال بر مزاجش به طوری غلبه داشت که نمی توان باور کرد. نوشته اند وقتی به جهت خطائی جزئی حکم کرد گوش مرد فقیری را ببرند و بعد شنید که بیچاره با میر غضب می گفت که اگر همه گوشش را نبرد چند قرانی به او خواهد داد، آغامحمد خان وی را طلبیده با او گفت:

اگر وجه را مضاعف کنی و بخود من دهی ترا می بخشم، بیچاره دهقان چنان دانست که وی مزاح می کند و او را بخشیده است بر خاک افتاده پس از ادای شکرانه روانه شد لیکن هنوز قدم برنداشته بود که عوانان شاهی به او فهمانیدند که سلامت گوشش موقوف به ادای مبلغ است.

« بالجمله از این قبیل حکایات بسیار از وی نقل شده است. احتمال هم دارد که اغراق باشد در هر صورت اعم از این که صدق باشد یا کذب وجود این قسم حکایت هادرافواه خود دلیلی است بر این که حرص زیادی به جمع مال داشته است . ولی با این که خصائل سینه و رذایل دنیه در نهاد وی جمع بود در عهد سلطنت وی ایران آرام و پادشاهی در خانواده وی قوام یافت . »

از میان صفات اخلاقی که به آغامحمد خان نسبت داده شده آنچه مسلم است بی رحمی و سخت کشی و قساوت قلب اوست که در تمام دوره زمامداری اساس اقدامات و مشی سیاسی وی بوده و به سبب همین خشونت طبع و خونسردی و بی رحمی به ایجاد حکومت واحد در کشوری که حکام و روسای آن عادت به حکومت ملوک الطوائفی داشتند نائل آمده است و حتی برای برطرف کردن مدعیان سلطنت و استقرار و تحکیم پایه نفوذ جانشین خویش باباخان از قتل برادران و بنی اعمام خود نیز احتراز نکرد و رویهم رفته از کسانی بود که اعمال و اقدامات وی بر حسب مساعدت مقتضیات آن زمان و پیش آمد ها و حوادث مساعد به نتیجه ای رسید که شاهنشاهان مقتدر ایران مثل نادرشاه و کریم خان زندبدان موفق نشدند و آن نتیجه از استقرار سلطنت در خاندان قاجار عادت بود.

فتحعلی شاه

(شوال ۱۲۱۲ - جمادی الاخر ۱۲۵۰)

خصایص عصر فتحعلی شاه

تاریخ نیمه اول قرن ۱۳ هجری از جهاتی چند بخشی از مهمترین قسمتهای تاریخی است. زیرا در این ۵۰ سال وقایع و حوادثی بزرگ در اروپا روی داد که اثرات آن از حدود اروپا خارج شده در سایر قطعات عالم وارد گردید و ایران نیز به نوبه خود از اثرات آن حوادث مهم مانند انقلاب کبیر فرانسه و جهاننداری ناپلئون کبیر و لشکر کشی ها و فتوحات وی متأثر شد.

سیاست خارجی ناپلئون اول و عشق او به غلبه بر انگلستان خواه ناخواه، دربار فرانسه و ایران را به هم نزدیک ساخت و نزدیکی این دو به یکدیگر دربار انگلستان را به اعمال سیاست تبلیغاتی خود در ایران و آسیای غربی واداشت و از طرف دیگر شدید ترین و طولانی ترین محاربات خارجی ایران بین این دو کشور و کشور استعمار طلب روسیه تزاری در این عصر آغاز شد. مسئله همدردی انگلستان و روسیه در مقابل فتوحات ناپلئون دولت انگلستان را به مداخله و میانجی گری در محاربات ایران و روسیه مجبور نمود و از آن میان‌زیانی جبران ناپذیر به کشور ما وارد گردید.

مسئله جنگهای ایران و روس و توجه شدید دربارهای فرانسه و انگلستان به ایران و رقابت شدید آن دو با یکدیگر برای جلب موافقت شاه و درباریان قاجار وضعیت سیاسی مبهم و غیر قابل تفکیکی در ایران ایجاد نمود که دربار قاجار را از هر جهت به ارتکاب خط‌های مهم سیاسی واداشته و او را از اتخاذ یک‌مشی ثابت و رویه روشن و متینی که هدف آن صلاح کشور باشد باز داشت. بعضی از درباریان قاجار که تازه با این قبیل مسائل خارجی روبرو شده بودند با نخوت و غروری که ناشی از فکر کوتاه ایشان بود در برابر دیپلوماسی ماهرانه انگلستان و وعده‌های پوچ و مبهم ناپلئون کبیر، که نقشه حمله به هندوستان را از راه ایران طرح کرده بود، همه وقت سیاست مثبت و روی موافقت نشان دادند و بر اثر بی‌اطلاعی ایشان از سیاست خارجی دول ذینفع‌ونیات و مقاصد آنها، منافع کشور را از

دست دادند و وقتی به خط سیاسی خود پی بردند که دول فرانسه و انگلستان ، با آن همه ابراز همدردی با ایران، در موقعی بسیار باریک و سخت از دوست صمیمی و متحد خود ایران کناره گرفته و او را در برابر تهاجمات روسیه تزاری تنها گذاشتند.

در داخل ایران برای استحکام دولتی که اساس آن را آغامحمد خان با جنگ و ستیز و اعمال سیاست خشن و ناهنجار خود برقرار کرده بود شاه و درباریان به زدوخورهایی با مدعیان سلطنت پرداختند و در همان بدو جلوس فتحعلی شاه بعضی از سران سپاه آغامحمد خان و بنی اعمام و خویشاوندان او به مخالفت برخاستند و شاید اگر جنگ ایران و روس آغاز نشده بود . تا بر اثر مواجهه با خطر بزرگ خارجی، حس همدردی و میهن دوستی ایرانیان بیدار شود. استقرار سلطنت فتحعلی شاه امکان پذیر نمی شد. چنان که در پایان سلطنت وی همین که محاربات ایران و روسیه به عقد معاهدات شوم زیان آوری خاتمه یافت، گردنکشان و سردارانی که در جبهه جنگ بودند سلاح از دست ندادند و مجدداً طغیانهایی بر علیه فتحعلی شاه در ایران بروز کرد و به نیروی کوشش و پایداری عباس میرزا، فرزند او، خاموش گردید.

وقایع مهم داخلی خراسان و هرات

وقایع مهم سلطنت فتحعلی شاه همان حوادث و آثاری است که مستقیماً یا به واسطه، به سیاست خارجی ایران و تماس آن با سیاست جهانی آن عصر ارتباط دارد و چون وقایع مزبور به طور کلی به جریان سیاسی اروپا در قرن ۱۹ میلادی مربوط است هر یک از آنها را در فصل جداگانه ذکر می‌کنیم.

گذشته از وقایع فوق‌الذکر و حوادثی که نتیجه آن وقایع بوده است، در داخل ایران واقعه مهمی جز زردو خورد های فتحعلی شاه با مدعیان سلطنت، روی نداد و از این حوادث مهمتر از همه موضوع لشکر کشی فتحعلی شاه و فرزندان او به ایالت خراسان است.

مسئله تسخیر خراسان، با موقعیت سیاسی خاصی که آن ایالت بواسطه مجاورت با افغانستان و ترکستان داشت، در دوران پادشاهی فتحعلی شاه یکی از مسایل مهم سیاست داخلی او بود. آغامحمد خان به شرحی که گذشت، بعد از آن که حکومت شاهرخ شاه افشار را از ایالت برانداخت، موقعی که می‌خواست با ایجاد تشکیلات جدید اشغال نظامی خود را به استقرار حکومت و سلطنت قاجار در آن ایالت تبدیل نماید، حمله سپاه روس به خاک قفقازیه مانع انجام مقصود گردید و بر اثر مراجعت او به تهران، خراسان فقط در حال اشغال نظامی باقی ماند و حکام قدیمی، که هنوز به خاندان افشار و حکومت ضعیف شاهرخ علاقه مند بودند، در انتظار حوادث جدیدی که حرکت آغامحمد خان به قفقازیه ایجاب می‌کرد، نشستند.

زمان شاه، پادشاه درانی افغانستان، برای آن که در برابر نفوذ و قدرت سلطنت قاجار در ایران موقع خود را در هرات مستحکم سازد و در صورت لزوم بهانه‌ای برای حمله به خراسان داشته باشد، نادر میرزا فرزند شاهرخ را که از مشهد گریخته بود پناه داد و چون خبر قتل آغامحمد خان منتشر شد و حکام خراسان رویه استقلال طلبی را از نو گرفتند وی سپاهی به کمک نادر میرزا مأمور و او را روانه مشهد نمود، نادر میرزا بر مشهد دست

یافت و برخی از حکام خراسان را با خود موافق ساخت و این صورت لشکر کشی به خراسان را از طرف فتحعلی شاه ایجاب نمود. ولی او در آن وقت (سال ۱۲۱۳ - ۱۲۱۴) گرفتار کشمکش با صادق خان شقاقی (۱) در حوالی قزوین و سلطانیه بود و چون از کار او فراغت یافت به خراسان لشکر کشید. سه دسته سپاه به سرداری فتحعلی شاه و صادق خان شقاقی و محمد ولی خان قاجار از معابر متعدد شمال و مرکز خراسان به مشهد حمله بردند. نادر میرزا تاب مقاومت نیاورده تسلیم شد (۲) و حکام محلی خراسان (۳) نیز چون غلبه را با سپاه قاجار دیدند سر به فرمان نهادند (ربیع الاولی ۱۲۱۴). این لشکر کشی به خود سری حکام خراسان خاتمه بخشید ولی هنوز زمان شاه در هرات دم از استقلال می زد و حکام محلی بلخ و بخارا تعهدات خود را نسبت به فرمانبرداری دربار ایران فراموش کرده بودند.

محمود پسر تیمور شاه درانی که از جانب برادر خویش زمان شاه بر هرات حکومت داشت مقارن وفات آغامحمد خان دم از استقلال زد و زمان شاه بوسیله یکی از سرداران خود او را از هرات بیرون راند وی با فرزند خویش کامران از راه سیستان و اصفهان و کاشان عازم تهران گردید و در رمضان سال ۱۲۱۲ وارد پایتخت شد و بعد از یک ماه توقف، فتحعلی شاه او را به کاشان فرستاد و سال بعد برحسب تقاضای محمود او را به حکومت هرات منصوب و بعضی از سران سپاه و امرای خراسان را به کمک وی

۱- صادق خان از سران سپاه آغامحمد خان و نزد او مقرب بود و علی الظاهر در توطئه قتل او نیز شرکت داشت. بعد از قتل آغامحمد خان در حوالی شوشی بعضی از جواهرات وی را تصرف نمود و با بخش عمده سپاه عازم تسخیر تهران شد و در قزوین به دست فتحعلی شاه مغلوب گردید و به خدمت او در آمد.

۲- نادر میرزا عاقبت در سال ۱۳۱۷ به دست محمد ولی میرزا فرمانفرمای خراسان دستگیر و به تهران روانه شد. فتحعلی شاه امر داد زبان و دو دست او را بریدند و از رنج و عذاب بدرود حیات گفت.

۳- معروفترین حکام مزبور عبارت بودند از جعفرخان بیات حاکم نیشابور و ممش خان حاکم چناران که بعد از مغلوبیت نیز به حکومت همان نواحی منصوب شدند.

مأمور کرد.

محمود مدتی در حوالی هرات و قصبه فراه با قیصر میرزا پسر زمان شاه در کشمکش بود. عاقبت سپاه افغانی وی اورا رها کردند و محمود بار دیگر از راه خراسان به یزد آمد و از فتحعلیشاه استمداد نمود و عاقبت به سعی و کوشش سرداران خراسان در سال ۱۲۱۶ در هرات به حکومت منصوب شد و تا سال ۱۲۱۸ از طرف فتحعلی شاه بر آن شهر حکومت می کرد. در آن سال برادر او شاه شجاع بر هرات مستولی گردید و محمود میرزا بار دیگر به حکام خراسان و امرای بلخ و بخارا متوسل شد.

کشمکش بر سر حکومت هرات بین شاه شجاع و محمود میرزا تا سال ۱۲۲۴ ادامه داشت و عاقبت در این سال محمود بر قندهار و هرات مستولی شد و تا سال ۱۲۴۵ تحت حمایت دربار ایران و فرمانفرمای خراسان بر افغانستان سلطنت راند و در تمام این مدت، گرفتاری ایران به جنگهای قفقازیه و بروز بعضی اختلافات سرحدی رابادولت عثمانی مجالی برای توجه دربار به امر هرات باقی نگذاشت.

در سال ۱۲۴۵ کامران میرزا فرزند محمود میرزا به حکومت رسید و او نسبت به دربار ایران راه اطاعت نیمود، عباس میرزای نایب السلطنه و ولیعهد قاجار بعد از ختم جنگهای ایران و روسیه مأمور سرکوبی کامران میرزا شد، پس از ورود به مشهد در سال ۱۲۴۹ فرزندان خود محمد میرزا و خسرو میرزا را با بعضی از سران سپاه مأمور فتح هرات کرد. سپاه ایران که عده آن بیش از ۳۵ هزار نفر بود به جانب هرات پیش رفت. کامران میرزا در اولین تصادم با نیروی ایران مغلوب و در شهر متحصن شد و سپاه ایران هرات را در محاصره گرفت. در این موقع برای اولین دفعه مدافعین افغانی هرات از حکومت کمپانی انگلیس در هند استمداد نمودند و تقاضای ایشان مورد قبول واقع شده محمد میرزا از پدر خود نایب السلطنه، که در مشهد بود کمک طلبید. ولی در همان زمان ولیعهد وفات یافت (در تاریخ ۱۰ جمادی الثانی ۱۲۴۹ در سن ۴۸ سالگی) و محمد میرزا دست از محاصره هرات کشیده آن شهر را به کامران میرزا وا گذاشت.

طغیانهای داخلی

در اوائل پادشاهی فتحعلی شاه برادر وی حسین قلی خان (۱) و محمد خان زندسربه طغیان برداشتند و فتحعلی شاه مجبور شد که شخصاً به دفع امرای سرکش اقدام کند.

قیام محمد خان پسر زکی خان زند در جنوب ایران و غلبه او بر اصفهان آخرین جلوه قدرت زندیه بود، وی بعد از قتل آغامحمد خان از بصره به فارس آمد و به کمک نجف خان زند که دلیری بی باک بود سپاهی از افغانها و قبایل لرگرد آورده و بر اصفهان مستولی شد ولی سردار او رستم خان زند در حوالی اصفهان از سپاه قاجار شکست خورد و گریخت و محمد خان در اصفهان محصور گردید و با زحمت از آن شهر گریخت (۲) و بار دیگر در حدود بروجرد قوایی از طوایف لر فراهم آورد و با عده ای معدود در برابر حملات شدید ۱۵ هزار سپاه قاجار مقاومت ورزید و عاقبت در موقعی که از معرکه روی بر تافته و عزیمت بصره داشت در دزفول به دست حاکم آن شهر اسیر و به امر فتحعلی شاه نابینا و روانه تهران گردید.

حسینقلی خان طبعی سرکش و ستیزه جو داشت ، ابتدا از طرف فتحعلی شاه به حکومت کاشان منصوب شد و اندکی بعد به فرمانفرمائی ایالات جنوب ایران مأمور گردید، در فارس سر به طغیان برداشته وزیر خود میرزا نصرالله علی آبادی را که از جانب فتحعلی شاه به وزارت او منصوب شده بود با دوتن از امرای فارس (۳) نابینا کرد. فتحعلی شاه سلیمان خان اعتضادالدوله را به حکومت آذربایجان ، که در آن وقت میدان کشمکش بین فتحعلی شاه و حکام محلی بود، منصوب نمود و خود به جانب اصفهان

۱- پسر حسینقلی خان جهانسوز شاه بود.

۲- در آن واقعه نجف خان زند با جمعی از سران سپاه محمد خان دستگیر شدند و فتحعلی شاه امر کرد آنها را بوسیله خمپاره به قتل رسانیدند.

۳- یکی از آن دو تن محمد زمان برادر حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله وزیر و صدر اعظم فتحعلی شاه بود.

حرکت کرد. در محل ساروق (قصبه‌ایست در ۷ فرسنگی سلطان آباد) مادر حسینقلی خان از او نزد شاه شفاعت کرد ولی فتحعلی شاه سپاه خود را در کمره به مقابله اردوی حسینقلی خان سوق داد و جنگی شدید بین دو برادر در گرفت (۲۸ صفر ۱۲۱۲). عاقبت حسینقلی خان تسلیم شد و به حکومت قم منصوب گردید ولی بار دیگر سر به طغیان برداشت و فتحعلی شاه او را در اوایل سال ۱۲۱۶ در قم دستگیر نموده به تهران آورده به امر شاه او را نابینا کردند و پس از یک سال وفات یافت (۱۲۱۷).

مدت ۵ سال از دوره سلطنت فتحعلی شاه (از سال ۱۲۱۲ تا ۱۲۱۷) را می توان دوره کشمکش های داخلی و دوره نزج و قوام سلطنت قاجار دانست در این مدت علاوه بر طغیانهای شدید که از طرف سرداران قدیم آغامحمد خان و منسوبین قاجاریه علیه سلطنت بروز نمود بیشتر حکام محلی آذربایجان و از همه مهمتر امرای دنبلی در خوی و ماکو اسباب سرگرمی سرداران فتحعلی شاه را فراهم می کردند و در تمام این مدت پنج سال فتحعلی شاه در آذربایجان و خراسان و سرداران او در فارس و ولایات غربی ایران قلع و قمع سرکشان اشتغال داشتند و عاقبت بقایای دو دولت افشاریه و زند به دست این پادشاه مضمحل و منقرض گردید.

فصل دهم

روابط ایران با فرانسه و انگلیس

مقدمه

ظهور ناپلئون و فتوحات او یکی از وقایع برجسته تاریخ اروپاست ، جهانگشای مزبور بعد از آن که فرانسه را از خطر تجزیه‌ای که بعد از انقلاب آن را تهدید میکرد، نجات بخشید. سربازان انقلابی فرانسه را از سرحدات آن کشور خارج نمود و با فتوحات خود وضع سیاسی اروپا را برهم زد. این لشکر کشی ها دو اثر عمده بخشید: یکی نشر افکار انقلابی در کشورهای اروپای مرکزی که ملل آن همه در زیر سلطه حکومت استبدادی سر می کردند. دیگر ترقی و عظمت بی نهایت فرانسه و برهم خوردن موازنه قوای دول اروپا. از تأثیرات اولی ، انگلستان که خود از مدتهای پیش حکومت مشروطه داشت زبانی نمی دید ولی از ترقی حیرت انگیز قدرت فرانسه و تغییر وضع سیاسی دول اروپای مرکزی و غربی بیمناک بود و بر اثر این سیاست و پیش بینی ، اتحادیه های متعددی بر ضد ناپلئون در اروپا تشکیل داد و با تظاهرات سیاسی خویش پرده از روی نیت و مقاصد دولت بریتانیای کبیر برداشته خود را بزرگترین خصم ناپلئون قلمداد نمود.

در جنگهای بری همه جا سپاه جوان ناپلئون فتح بود، امرای آلمان ، سلاطین پروس ، امپراطوران اطریش ، سلاطین محلی ایتالیا، پادشاه اسپانی. همه در برابر مقاصد ناپلئون تسلیم شدند ولی انگلستان پایداری و مقاومت شدید به خرج داد و در جنگهای دریائی نیروی فرانسه را نابود ساخت. ناپلئون برای آن که قوای دریائی آن دولت را از آبهای اروپا دور سازد و در صورت امکان به جزایر بریتانیا حمله برد نقشه ای طرح کرد به این ترتیب : سپاه فرانسه به کمک عثمانی و از راه ایران به هندوستان، مستعمره انگلیس ، حمله ببرد. انگلستان ناچار برای حفظ آن مستعمره نیروی دریائی و بیشتر قوای بری خود را در اقیانوس هند متمرکز خواهد کرد، آنگاه سپاه فرانسه به کمک اسپانی و هلند به جزایر بریتانیا هجوم کند.

نقشه سیاسی و جنگی ناپلئون ، در صورتی که عمل می شد ، همانطوری که حدس زده بودند انگلستان را در برابر فرانسه مجبور به تسلیم

می کرد. اما در حین اجرای مقدمات این نقشه مشکلات و موانعی پیش آمد که ناپلیون را از انجام مقاصد خود مأیوس نمود و از طرف دیگر تغییراتی که در روابط بین ناپلئون و تزار روسیه حاصل گردید، به نفع انگلستان تمام شد و در یک لشکر کشی ناپلئون به روسیه بیش از ۲۵۰ هزار نفر سپاه فرانسه تلف شدند و لطمه بزرگی به اقتدار و عظمت امپراطور فرانسه وارد آمد، به طوری که از اجرای نقشه بازماند و از آن پس فقط کوشش او صرف حفظ سرحدات فرانسه گردید.

مقدمات اجرای نقشه حمله به هندوستان، مستلزم نزدیک شدن به عثمانی و ایران و جلب رضایت آن دو دولت بود، این نزدیکی، به طوری که قبلانیز اشاره کردیم موجب بروز رقابت شدید سیاسی بین فرانسه و انگلستان، در ایران گردید اولی می خواست راه حمله به هندوستان را در ایران به دست آورد و دومی کوشش می کرد که با ایجاد موانع و مشکلات از اجرای نقشه ناپلئون جلوگیری نماید، در آن میان دربار فتحعلی شاه، گاهی به سفرای انگلیس و زمانی با نمایندگان ناپلئون در حال تماس و اصطکاک بود، چون می خواست برای دفع سپاه روس از سرحدات قفقازیه، متحدی بیابد. در برابری شهادت هر دو دولت سیاست مثبت اعمال می کرد. هر دو دولت نیز تعهداتی برای کمک به ایران نموده و حتی از جنبه نظامی نیز وارد میدان عمل شدند. اما انعقاد یک عهدنامه دوستی بین روسیه و فرانسه، ناپلئون را از انجام تعهدات خود بازداشت و انگلستان نیز چون میدان خالی از رقیب شد و موجبی برای اجرای پیمان خودندید، از کمک به ایران دست کشید و بنابراین ارتباط ایران با هر دو دولت به زیان وی خاتمه یافت.

آخرین جلوه عظمت و اقتدار ناپلئون لشکر کشی او به روسیه بود و از آن پس انحطاط امپراطوری آغاز و در طی یک سال (۱۸۱۴-۱۸۱۵) بنیان اقتدار وی متزلزل شد. فکر حمله به هندوستان نیز با انحطاط امپراطوری از میان رفت و فرانسه در چنگال سپاه پروس و اطریش و روسیه و انگلستان در مانده و با تشکیل کنگره وینه (در سال ۱۸۱۵) آثار فتوحات ناپلئون برطرف

گردید ولی طرح نقشه حمله به هند، دولت انگلیس را به یک نکته اساسی متوجه ساخت و آن حفظ هندوستان، از خطرهای احتمالی بوده جلب دوستی و موافقت دول مجاور هند و تشکیل مناطق سرحدی بی طرف، جزو مسائل عمده و اساس سیاست مستعمراتی بریتانیا در آسیا قرار گرفت و آن دولت از آن پس همیشه روابط خود را با دربار قاجار محکم نگاه داشت و برائت وجود زمینه‌های مساعدی که در آن عصر برای آن دولت در دربار قاجاریه، فراهم می شد. از ارتباط خود با ایران برای حفظ هندوستان، سود بسیار برد.

ایران و فرانسه (۱)

آغاز روابط

فتحعلی شاه همین که در سال ۱۲۱۸ (مقارن ۱۸۰۳ میلادی) با تهاجم سپاه روسیه به ناحیه قفقاز مواجه شد و اطلاعاتی از نیروی بری و درجه استعداد و قابلیت نظامی آن دولت حاصل کرد در صدد جلب متحدی برآمد، در این موقع فتح مصر و ایتالیا بوسیله ناپلئون و فتوحات او در اروپای مرکزی، فتحعلی شاه را به سوی امپراطور فرانسه متوجه ساخت و به فکر افتاد که ناپلیون را برای دفع روسیه با خود متحد سازد، در سال ۱۲۱۹ (۱۸۰۴ میلادی) موقع لشکر کشی به ایروان (۲) باداود خلیفه ارامنه اوچ کلیسا (در نزدیکی ایروان و حوالی رود ارس) ملاقات نمود و از او اطلاعات مختصری راجع به ناپلیون به دست آورد و در رمضان ۱۲۱۹ (دسامبر ۱۸۰۴) نامه‌ای مبنی بر نظریات خود راجع به عقد اتحاد با فرانسه، به ناپلیون نوشت و آن نامه وسیله سفیر فرانسه در قسطنطنیه، به فرانسه ترجمه شد و در ژانویه ۱۸۰۵ به ناپلئون رسید.

ناپلئون با آن که کاملاً با پیشنهادات فتحعلی شاه موافق بود، چون اطلاعات دقیق کاملی از وضع سیاسی و عمومی ایران نداشت (۳) بعد از رسیدن آن نامه مسیو ژوبر Amedee Jaubert مترجم و منشی دربار خود را مأمور کرد که از راه عثمانی به ایران آمده تحقیقات خود را از دو کشور مزبور به امپراطور گزارش دهد و حتی المقدور مأموریت خود را راجع به ایران مخفی بدارد تا کارگزاران عثمانی و انگلستان از آن مأموریت مطلع نشوند.

۱- از ذکر روابط ایران و فرانسه در دوره های تاریخی تیموریان و صفویه چون از حدود کتاب، خارج است خودداری شد.

۲- تفصیل جنگهای ایران و روسیه در فصل جداگانه خواهد آمد.

۳- بعضی اطلاعات ناقصی بوسیله مأمورین فرانسه در ایران مثل اولیویه Olivier و برونییر Brugniere در حدود سالهای انقلاب تهیه شده بود ولی آن اطلاعات برای انجام مقاصد ناپلئون کفایت نمی کرد.

کمی بعد از حرکت ژوبر ناپلئون آجودان مخصوص خویش رومیو Romieu را نیز به ایران فرستاد و این مأمور به مناسبت آن که مستقیماً به ایران می آمد، قبل از ژوبر، که در عثمانی نیز مأموریت داشت، به ایران رسید و در رجب ۱۲۲۰ (اکتبر ۱۸۰۵) با منشی خود به تهران وارد شد.

فتحعلی شاه او را به گرمی تمام پذیرفت و به تصور آن که رومیو، از طرف ناپلئون بااختیارات کاملی به ایران آمده است. او را به عقد قرارداد دوستی و تعاون نظامی دعوت کرد. ولی کمی بعد فهمید که مأموریت او فقط مطالعه احوال و اوضاع جغرافیائی ایران است. اتفاقاً رومیو چند روز بعد از ورود وفات یافت.

ژوبر که مدتی در راه عثمانی به ایران دچار مخالفت های شدید پاشای بایزید شده بود به سعی و کوشش عباس میرزا از دست پاشا خلاصی یافته با منشی خود در ربیع الثانی ۱۲۲۱ (ژون ۱۸۰۶) در سلطانیه به حضور فتحعلی شاه رسید و از آنجا به همراهی شاه عازم تهران شد. فتحعلی شاه امر داد خزاین و جواهرات سلطنتی را از نظراو گذرانند و چون ژوبر بر اثر تحمل صدمات زیاد در خاک عثمانی و ناسازگاری آب و هوای تهران مریض شد فتحعلی شاه از ترس آن که مبادا او نیز چون رومیو در خاک ایران وفات کند، بعد از چند روز او را به همراهی محمد خان افشار و میرزا شفیع صدراعظم روانه اروپا نمود و به مأمورین خود دستور داد که تا سرحد ایران او را مشایعت کنند.

ژوبر نامه های فتحعلی شاه را به ناپلئون رسانید و بعد از او امپراطور برای تکمیل اطلاعات خود مجدداً ژوان Joinin و دلابلانш Lablanche و بن تان Bontens سلطان صنف مهندس را به ایران فرستاد و هر یک نامه های از طرف ناپلئون به فتحعلی شاه رسانیدند و بن تان بر حسب دستور دربار ایران روانه اردوی عباس میرزا شد تا در جنگهای ایران و روسیه زیرفرمان عباس میرزا خدمت کند.

رسیدن نامه های ناپلئون و سفرای فوق العاده او به ایران، فتحعلی شاه را کاملاً به امپراطور و وعده های او امیدوار ساخت، به همین نظر در این موقع

که روسیه به وسیله فرستادن سفیری به ایران (۱) تقاضای مصالحه نمود وی از پذیرفتن شرایط صلح خودداری کرد و فوراً میرزارضاخان قزوینی وزیر محمد علی میرزای دولت شاه (فرزند ارشد فتحعلی شاه) را به سفارت نزد ناپلئون فرستاد تا در باب اتحاد دو دولت و تعاون نظامی قراردادی با امپراطور منعقد سازد.

سفیر ایران در اردوگاه فین کنشتاین **Finkenstain** به حضور ناپلئون رسید و عهدنامه‌ای متضمن یک مقدمه و ۱۶ ماده در تاریخ ۲۵ صفر ۱۲۲۲ (م ۱۸۰۷) با امپراطور منعقد ساخت و پس از عتد این معاهده ناپلئون تصمیم گرفت که برای اجرای مواد راجع به تعاون نظامی هیئتی را روانه ایران نماید و بنابراین تصمیم، یکی از معتمدین دربار خود، سرتیپ گاردان **Gardane** راه ریاست هیئت اعزامی انتخاب و فرمان حرکت او را در تاریخ ژوئن ۱۸۰۷ (ربیع الاولی ۱۲۲۲) صادر نمود.

عهدنامه فین کن اشتاین

این عهدنامه علی‌الظاهر نظریات و مقاصد فتحعلی شاه را تأمین می کرد ولی مواد قرارداد طوری تنظیم شده بود که ناپلئون می توانست ، هر موقع که بخواهد، از زیر بار تعهدات خود شانه خالی کند، تعهدات فرانسه در قرار داد مزبور به قرار ذیل بود:

- ۱- ضمانت استقلال ممالک موجوده ایران.
- ۲- شناختن حق ایران بر گرجستان .
- ۳- وعده بذل مساعی کامل در مجبور ساختن روسیه به تخلیه خاک ایران (۱) و گرجستان و دخالت فرانسه در عقد عهدنامه صلح.
- ۴- تعهد تدارک توپ و تفنگ و صاحب منصب و عمله برای ایران به قدر لزوم.

خلاصه تعهدات ایران عبارت بود از :

- ۱- قبول اعلان جنگ فوری به انگلیس .
- ۲- خارج کردن عموم انگلیسها و اتباع آن دولت از خاک ایران .
- ۳- بستن سرحدات و ابواب ایران بر روی عموم عمال انگلیسی .
- ۴- عقد اتحاد با افغانها و قبایل مهرات و قندهار برای حمله به متصرفات انگلیس در هند.

۵- دادن راه عبور به یک لشکر از سپاه فرانسه از ایران، در صورتی که اراده ناپلئون به لشکر کشی به هندوستان قرار گیرد.

در این عهدنامه آنچه به نفع فرانسه بود، از قبیل اعلان جنگ فوری به انگلیس و طرد انگلیسها از ایران همه واضح و مثبت و مواد راجع به منافع ایران، مبهم و قابل تردید بود و در هر صورت ناپلئون می توانست آن مواد را،

۱- مقصود از خاک ایران در این مورد که تحت اشغال نظامی روسها بود عبارتست

از سرزمین قفقازیه .

بنا به مقتضیات زمان و سیاست خویش، توجیه و تفسیر کند، فقط تعهد راجع به تدارک توپ و تفنگ و افسر و عمله بالنسبه به مواد دیگر واضح و مثبت بود (۱) و همین مسئله فتحعلی شاه را به امضای عهدنامه مزبور وادار نمود، زیرا در آن موقع خود را بیش از هر چیز به وسائل و مهمات جنگی محتاج می دانست و امیدوار بود که به تدریج امپراطور را به اجرای تعهدات دیگر خود وادار خواهد کرد.

عقد قرارداد فین کن اشتاین مقدمه مأموریت هیئت نظامی ناپلئون در ایران گردید ناپلئون چون شنیده بود که قبل از این تاریخ، از طرف فرمانفرمای هندوستان و پادشاه انگلیس سفیری به نام سرجان ملکم (۲) به ایران آمده است، برای آن که هر چه زودتر از نفوذ انگلستان در دربار قاجار جلوگیری کند، چنان که اشاره شد، فرمان حرکت سرنیپ گاردان و همراهان وی را به ایران صادر نمود (۱۲۲۲).

۱- نقل از کتاب «مأموریت ژنرال گاردان» ترجمه آقای عباس اقبال.

۲- در باب سفارت سرجان ملکم Sir John Malcolm در جای دیگر مفصلاً بحث

خواهد شد.

سفارت سرتیپ گاردان

خلاصه مقاصد ناپلئون از فرستادن گاردان به ایران در حقیقت ابراز دشمنی و مخالفت با دولت روسیه و انگلستان بود، ناپلئون تسلط روسیه را بر گرجستان، که منجر به افتتاح روابط نزدیک بین آن دولت و دولت عثمانی می شد، مخالف مصالح خود می دانست و بنابراین لازم بود که از هر حیث سپاه ایران را در برابر آن دولت قوی و توانا سازد، تهدید انگلستان بوسیله حمله به هندوستان نیز، چنانکه سابقاً گفتیم، جزو نقشه سیاسی امپراطور بود و برای این منظور نیز تقویت سپاه ایران ایجاد خط سوق الجیشی از کنار دریا سیاه تا معابر شرقی فلات ایران، لازم بود بنابراین نظریات، ناپلئون تعلیمات مفصل و مشروحی به سرتیپ گاردان داد که خلاصه آن، تحقیقات کامل جغرافیائی راجع به راههای ایران و مقدار علوفه و آذوقه و وسائل حمل و نقل و چگونگی سپاه فعلی ایران و تقویت آن سپاه در برابر دولت روسیه بود. به همین جهت علاوه بر افسرانی که برای تعلیم سپاه ایران و تهیه وسائل و مهمات جنگی، همراه گاردان مأمور ایران شدند، عده ای مهندس نیز برای نقشه برداری راهها و معابر جزو اعضاء هیئت قرار گرفته و روپهم رفته هیئت اعزامی ناپلئون، یک هیئت کامل العیار و مرکب از افسران نظامی، مهندس، توپچی، منشی، طبیب، کارگران فنی، متخصصین توپ ریزی، بود و فتحعلی شاه کلیه مخارج این هیئت را از زمان ورود به سرحد تا موقع خروج از خاک ایران برعهده گرفت.

ورود هیئت اعزامی

در انتخاب اعضاء هیئت اعزامی ، ناپلئون نهایت دقت را به خرج داد و کسانی را مامور این کار نمود که تاحدی از اوضاع و احوال ایران اطلاع داشتند. در این هیئت تره زل Trezel برنار Bernard مهندس جغرافیا و مامور نقشه برداری (۱) فابویه Fabvier ربول Reboul متخصص توپخانه لامی Lami و بن تان افسر صنف مهندسی ، وردیه Verdier افسر صنف پیاده نظام بودند و علاوه بر این اشخاص ، سه نفر از شاگردان مدرسه السنه شرقیه برای مترجمی و یک نفر طبیب و سه نفر منشی و دو نفر مبلغ مذهبی همراه گاردان حرکت کردند.

مسافرت هیئت از راه آسیای صغیر انجام گرفت و بیش از ۴ ماه طول کشید و عاقبت در اوائل رمضان ۱۲۲۲ به سرحد ایران رسیدند، عباس میرزا فتحعلی خان نوری را به استقبال ایشان فرستاد و در شوال ۱۲۲۲ (دسامبر ۱۸۰۷) به همراهی میرزا رضا خان قزوینی وارد تهران شدند. فتحعلی شاه آنچه لازمه پذیرائی از آن هیئت بود به عمل آورد و برای آن که دوستی خود را نسبت به ناپلئون ثابت کند، پس از یک هفته عهدنامه های تجارتنی و صورت معاهده فین کن اشتاین را که گاردان همراه آورده بود امضاء کرد و فرمان داد که طبق ماده ۴ عهدنامه فین کن اشتاین ، جزیره خارک ، برای تکیه گاه نظامی فرانسه به نمایندگانی که از طرف گاردان تعیین می شوند واگذار گردد و نیز قراردادی برای خرید ۲۰ هزار تفنگ با گاردان منعقد ساخت که از قرار هر تفنگی سی فرانک در بوشهر یا بنادر دیگر خلیج فارس تحویل عمال ایران شود. گاردان عهدنامه های امضاء شده را با این قرار داد و خلاصه ای از وقایع مدت مسافرت هیئت برای وزیر خارجه ناپلئون فرستاد.

عملیات نظامی هیئت در ایران

از اعضاء هیئت اعزامی بعضی مانند تره زل مأمور تحقیقات جغرافیائی شدند بنا به دستور ناپلئون راهپائی را که دریای سیاه را به معابر هند اتصال می داد مورد مطالعه قرار دادند و نتیجه تحقیقات ایشان مرتباً بوسیله گاردان به اطلاع وزارت خارجه فرانسه می رسید، افسرانی که مأمور تربیت و تعلیم سپاه جدید ایران بودند در تهران و آذربایجان به کار خود مشغول شدند و علی الظاهر در حدود ۳۵ هزار نفر پیاده نظام ترتیب دادند، قابویه متخصص توپخانه در اصفهان کارخانه توپ ریزی تأسیس نموده به دستور فتحعلی شاه ۲۰ توپ سبک صحرائی در مدت ۸ ماه فراهم آورد. بن تان و لامی مأمور شدند که در اردوی عباس میرزا خدمت کنند. افواج سمنانی و مازندرانی در تهران و ۲۰ هزار پیاده آذربایجانی در تبریز و ۱۴ هزار نفر سرباز در اصفهان تحت تعلیم نظامی افسران فرانسه قرار گرفتند و بعد از یک سال عده سپاه دیسیپلینه به ۳۵ هزار رسید که با سواران چریک اردوی عباس میرزا متحداً در جنگهای قفقازیه شرکت کردند.

تعلیماتی که از طرف افسران فرانسوی به سربازان ایرانی داده می شد با مشکلاتی که از حیث اختلاف روحیه و فکر و اخلاق در میان بود به کندی پیش رفت و علاوه بر آن چون منظور عمده فتحعلی شاه و عباس میرزا آشنا ساختن افراد سپاه به فنون جنگ پیاده نظام و استعمال تفنگهای جدید بود و از طرف دیگر فشار شدید روسها در جبهه قفقازیه، سرعت عمل را در تعلیم سربازان ایجاب می کرد همین که یک فوج دوسه ماه تحت تعلیم قرار می گرفتند و مختصر آشنائی به اصول استعمال تفنگهای جدید حاصل می کردند از طرف عباس میرزا به جبهه جنگ احضار می شدند و به همین جهت افسران فرانسوی در حقیقت به تشکیل سپاه کامل العیار جدید در ایران موفق نشدند. علاوه بر آن، به شرحی که خواهد آمد، هیئت اعزامی فرانسه نتوانست به عملیات خود در ایران ادامه دهد و سالی بر نیامد که بنا به

پیش آمده‌های سیاسی گاردان با همراهان خود ایران را ترک گفت و افسران انگلیسی جانشین آنها شدند. سپاهی که هنوز به تعلیمات نظام فرانسه کاملاً آشنا نشده بود اندکی بعد از خروج گاردان تحت تعلیم افسران انگلیسی قرار گرفت.

عدم کامیابی گاردان و علل آن

فتحعلی شاه بعد از آن که عهدنامه فین کن اشتاین را امضاء نمود، عسکرخان افشار ارومی را به نمایندگی سیاسی روانه دربار ناپلئون کرد و برای آن که مصیبت خود را نسبت به ناپلئون ابراز نماید و گاردان را در اجرای دستور نظامی امپراطور، برای تعلیم افواج ایرانی، تشویق کند فوراً سفیر خود را از بمبئی احضار کرد و امر داد تا کلیه انگلیسها را از خاک ایران برانند و جزیره خارک را به تصرف فرانسویان بدهند. گاردان نیز مراتب را به وزیر خارجه ناپلئون اطلاع داد و، چنان که اشاره شد. افسران خود را به تعلیم سربازان و تهیه توپخانه سبک مأمور کرد.

گاردان با تعلیمات سری و دستورالعملهای وزارت خارجه فرانسه، سپاه ایران را برای مقابله با دشمن فرانسه یعنی دولت روس مجهز می کرد و مهندسین هیئت مشغول نقشه برداری از راههای ایران مرکزی و جنوبی و بنادر خلیج فارس بودند ولی از طرف دیگر بر اثر ملاقات ناپلئون با تزار روسیه و عقد معاهده تیلست **Tilsit** بین آن دو امپراطور سیاست ناپلئون نسبت به ایران به کلی تغییر کرد و گاردان را با دادن دستورهای جدید مأمور نمود که حتی المقدور وسائل عقد صلح بین ایران و روسیه را فراهم سازد و از تجهیز سپاه ایران و مخالفت علنی با دولت روسیه خودداری کند. فتحعلی شاه نیز وقتی از عقد قرارداد تیلست آگاه شد و فهمید که ناپلئون بر خلاف تعهدات خود، در ملاقات با تزار و در این موقع انعقاد عهدنامه هیچ گونه اقدامی راجع به ایران نکرده و نامی از ایران نبرده است، بی اساس بودن قول و پیمان امپراطور را دریافت و نظر مساعدی که نسبت به گاردان داشت به کلی تغییر داده از آن پس، به وسائل مختلف او را مورد ملامت قرار داد و کمتر اجازه ملاقات به او می داد.

فتحعلی شاه انگلیسها را طرد کرد و روابط خود را با فرمانفرمای هندوستان قطع نمود و حاضر شد که برای سپاه فرانسه که از خاک ایران می گذرند علوفه و آذوقه به حد کافی تهیه نماید و در حقیقت کلیه تعهداتی

را که کرده بود انجام داد، لیکن ناپلئون راجع به تضمین استقلال ایران و درباب استرداد گرجستان، موقعی که روسیه را در حال ضعف به عقد قرارداد وادار نمود به هیچ وجه اقدام نکرد و بنابراین دربار ایران حق داشت که مجدداً به جانب انگلستان که با تمام قوادوستی ایران را خریداری می کرد متمایل شود.

گاردان که خود با این مشکلات مواجه شده بود، بنا به دستور ناپلئون، در صدد آن برآمد که بین ایران و روسیه، صلحی برقرار کند و به همین نظر بافرمانده کل قوای روس در قفقازیه مارشال گودویچ **Goudowitch** **Marechal** داخل مکاتبه شد و از او درخواست کرد که چون بنا به تقاضای دربار ایران، مقرر گردیده است که عهدنامه صلح بین ایران و روسیه، به وساطت ناپلئون در پاریس منعقد گردد، مارشال تا یک سال جنگ را متارکه کند. مارشال نیز مراتب را به هیئت وزرای روس در سن پترزبورگ نوشت و به او جواب رسید که از قبول متارکه جنگ خودداری نماید. مارشال نیز جنگ را شروع کرد. در صورتی که گاردان، با اطمینانی که به قبولاندن پیشنهاد خود به فرمانده قوای روسیه داشت، دربار ایران را از عدم تعرض فرمانده تا یک سال به سرحدات آذربایجان مطمئن ساخت و عباس میرزا بنا بر اعتمادی که به قول گاردان داشت قسمتی از سپاه چریک را مرخص کرده بود. به همین جهت گاردان مجبور شد مخفیانه و بطور سری و برخلاف دستوری که از طرف امپراطور دریافت کرده بود افسران فرانسوی را با لباس ایرانی به اردوی عباس میرزا در ایروان بفرستد.

فتحعلی شاه برای آن که از نیات و عقاید ناپلئون نسبت به ایران کاملاً آگاه شود بعد از عقد قرارداد تیلسیت، بوسیله گاردان از امپراطور درخواست کرد که در پاریس وسیله عقد قرارداد صلح را بین عسکرخان سفیر ایران و تولستوی **Tolstoy** سفیر روسیه مقیم پاریس فراهم آورد. گاردان هم با این پیشنهاد موافقت نمود و مراتب را به اطلاع امپراطور رسانید ولی تزار روسیه با انجام این تقاضا مخالفت ورزید و ناپلئون نیز در این باب اقدامی نکرد. این

پیش آمد و بی ثباتی قول و وعده های گاردان ، به طور کلی موجب سلب اطمینان فتحعلی شاه از هیئت اعزامی گردید و بوسیله میرزا شفیع صدراعظم اجازه مرخصی هیئت اعزامی را از ایران به گاردان اطلاع داد.

« موقعی که سرتیپ گاردان با تاسف رد پیشنهادات ایران را از طرف فرانسه با اطلاع فتحعلی شاه رساند دربار ایران عزا گرفت و دانست که بعد از این باید در مقابل روسیه فقط بقوه خود متکی باشد و این پیش آمد در حکم اعلان ختم نفوذ فرانسه در ایران بود و عموم نتایجی را که تا این تاریخ به دست آمده بود در خطر انداخت. دیگر فرانسه نبایستی به خیال لشکر کشی به هند باشد چه بعد از آن به هیچ اسم و رسمی نمی شد از ایران خواست که با انگلیس داخل در جنگ شود.

فرانسه در این اقدام فایده بزرگی را از دست داد و سیاست دیرینه خود را فدای دوستی ناپایدار روسیه کرد و به نظر ما از تمام خطاها عظیم تر رفتاری بود که فرانسه در عدم ایفای به قول خود کرد. اماروسیه چون نمی خواست در مقابل مطامع خود در آسیا هیچ نوع مانع جدی در پیش داشته باشد و قدرت خصم را نیز در هم شکند در این مورد با کمال بی پروائی زیر اتحاد خود با فرانسه زد و با رعایت نکردن نظریات آن دولت او را سخت از خود رنجاند. روسیه قول داده بود که با نظریات ناپلئون در مخالفت با انگلیس موافقت کند ولی در ایران از اجرای این تعهد سرپیچید و نقشه او را نقش بر آب و دشمنان او را در پیش بردن مقاصد خود کامیاب نمود. انگلیس ها از این پیش آمد استفاده کردند و همانطور که ظاهر امر هم می فرماند به دربار ایران گفتند که معاهده «تیلسیت» بنیانی ندارد و طرفین متعهدین به یکدیگر چندان ارادت نمی ورزند. دوست حقیقی روسها انگلیس است و تحصیل آنچه که فرانسه به ایران وعده داده در ظرف سه ماه فقط از دست انگلیس بر می آید.» (مأموریت ژنرال گاردان در ایران)

گاردان هنوز از طرف امپراطور حکم قطعی برای مراجعت به اروپا نداشت ولی از طرف دیگر توقف خود را در ایران بی فایده می دانست زیرا از بی اعتنائی فتحعلی شاه نسبت به خود، حس کرده بود که کم کم دربار قاجار به جانب انگلستان متمایل می شود و حتی شنید که اجازه ورود به خاک ایران به سفیر آن دولت که از چندی پیش در بوشهر منتظر اجازه دربار ایران بوده است داده شده و عنقریب سفیر مزبور وارد تهران خواهد

شد. ناچار باردیگر مقررات عهدنامه فین کن اشتاین را به رخ دربار ایران کشید و ایشان را متذکر ساخت که ورود سفیر انگلیس به خاک ایران برخلاف مقررات آن عهدنامه است و در صورتی که اجازه ورود به سفیر داده شود وی خاک ایران را ترک خواهد گفت. فتحعلی شاه که منتظر چنین فرصتی بود فوراً با مراجعت هیئت اعزامی ناپلئون به اروپا موافقت کرد و گاردان در تاریخ ۲۷ ذیحجه ۱۲۲۳ (۱۲ فوریه ۱۸۰۹) رسماً از فتحعلی شاه اجازه مرخصی گرفت و فردای آن روز با همراهان خود از تهران خارج شد و از راه آفریایجان و ارزنةالروم و آسیای صغیر عازم اروپا گردید ولی با کمال تانی حرکت می کرد ، به طوریکه مسافرت هیئت از موقع خروج از تهران تارسیدن به سرحدات ایران و عثمانی قریب به ۴ ماه طول کشید.

ایران و انگلستان

آغاز روابط سفارت ایران سرجان ملکم (۱۲۱۵)

سیاست مستعمراتی انگلستان در هند چنین اقتضا می کرد که با دول مجاور آن مستعمره و مخصوصاً ایران که از حیث موقعیت جغرافیائی و دست داشتن به معابر هندوستان (۱) و عظمت و قدرتی که در میان دول آسیای غربی داشت ، بیش از همه موردوجه بود، ارتباط دوستی برقرار سازد و به همین قصد در زمانی که بواسطه ظهور ناپلئون اعتبار آن دولت در اروپا، دچار خطر گردید، برای پیش بینی از هرگونه خطر دیگری که ممکن بود متوجه مستعمره هندوستان شود به تجدید روابط با ایران (۲) پرداخت و مبادله سفرا بین دودولت کم کم به رقابت شدید سیاسی بین انگلیس و فرانسه در ایران منجر شد.

ابتدا از طرف فرمانفرمای کل هندوستان سفیری به نام مهدیقلی خان ملقب به بهادر جنگ مأمور ایران گردید و وی در ربیع اول ۱۲۱۴ در تهران به حضور فتحعلی شاه رسیده نامه فرمانفرمای هند و تحف و هدایائی را که از طرف او و دربار انگلستان همراه آورده بود تقدیم کرد و از فتحعلی شاه درخواست نمود که از تجاوز و تعدی حکام محلی افغانستان به خاک هند جلوگیری کند، فتحعلی شاه نیز به شرحی که قبلاً گفتیم، برای انصراف حکام افغانستان از حمله به هند سپاهی به محاصره هرات روانه نمود.

مهدیقلی خان بعد از چندماه توقف در ایران به هند مراجعت کرد و متعاقب حرکت او به هند ، سرجان ملکم از طرف فرمانفرمای هندوستان و پادشاه انگلیس با ۵۰۰ نفر همراهان هندی و انگلیسی به سفارت ایران مأمور شد، هیئت مزبور در اوائل ربیع الثانی ۱۲۱۵ به بندر بوشهر رسید و از طرف

۱- در آن موقع تمامی افغانستان که مشرف بر معابر فلات ایران به هندوستان (مانند ممبر خیبر) است جزو کشور ایران بود.

۲- انگلیسها از زمان صفویه هیچ گاه روابط خود را با ایران قطع نکردند و همیشه در بوشهر و بصره و خرمشهر قنصل داشتند فقط در زمان آغامحمدخان چندسالی روابط ایشان با دربار قاجار قطع شد.

دربار ایران فتحعلی خان نوری مأمور شد که سفیرانگلیس را در فارس پذیرائی نماید. سر جان ملکم هدایای زیادی به میهمانداران خود داد و از راه فارس و اصفهان عازم تهران شد و در تهران در منزل حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله صدر اعظم فتحعلی شاه توقف نموده در جمادی اول ۱۲۱۵ به حضور فتحعلی شاه رفت و الماسهای درشت گرانبها و آئینه‌های بزرگ و مقداری منسوجات نفیس تقدیم نمود فتحعلی شاه نیز یک خنجر مرصع و یک شمشیر جواهر نشان به سفیر بخشید (۱۲۱۵ هجری مطابق با ۱۸۰۰ میلادی).

سر جان ملکم در این سفارت به عقد قراردادی با فتحعلی شاه موفق گردید که قسمتی از منافع مستعمراتی انگلستان را تأمین نمود. خلاصه مفاد آن قرارداد این بود که فتحعلی شاه با اعمال سیاست جنگ و زمان شاه و جانشینان او را از حمله به هندوستان بازدارد و در صورتی که زمان شاه به هند حمله برد دربار ایران از اتحاد با او برض انگلیس خودداری کند و علاوه بر آن بعضی امتیازات تجارتي در خلیج فارس نیز به انگلیسها داده شد و سفیر انگلیس از طرف پادشاه متبوع خود تعهد کرد که هرگاه از جانب افغانستان یا فرانسه به خاک ایران تجاوزی بشود از مساعدت و کمک به ایران خودداری نکند. این سفارت اگرچه برای انگلستان در حدود دومیلیون روپیه تمام شد لیکن منافع نیز برای آن دولت به دست آمد و سر جان ملکم بعد از سه ماه توقف در تهران به همراهی حاجی خلیل خان قزوینی سفیر فتحعلی شاه عازم هندوستان گردید.

قتل سفیر ایران در هند

حاجی خلیل خان قزوینی ملک التجار که به همراهی سر جان ملکم با نامه‌های فتحعلی شاه عازم هندوستان شده بود مأموریت داشت که پس از ملاقات با فرمانفرمای کل هندوستان برای انجام سفارت خویش به لندن برود، وقتی وارد بمبئی شد، کارگزاران انگلیس از او به گرمی پذیرائی کردند و برای آن که سفیر ایران از آسیب و صدمه‌های احتمالی محفوظ باشد، قریب دویست نفر سرباز بومی هند را به قراولی بر دور منزل او گماشتند. در یکی از روزها نزدیک غروب آفتاب همراهان سفیر در صدد شکار برآمدند و به تیراندازی پرداختند. جمعی از هندوها که قتل طیور را گناه بزرگ می‌دانند از این حرکت به خشم آمده به خانه سفیر حمله کردند و در حین منازعه حاجی خلیل خان به ضرب گلوله مقتول شد (۱۲۱۹) حاکم بمبئی مسببین شورش را با دویست نفر سرباز بومی دستگیر نمود و به زندان انداخت و مراتب را به فرمانفرمای هندوستان ولزلی Wellesley خبر داد. وی فوراً نامه‌ای به فتحعلی شاه نوشت به همراهی قنصل بصره و جمعی از معارف بمبئی که عموماً جامه سیاه در بر کرده بودند برای عذرخواهی به دربار ایران روانه نمود و این هیئت در چمن سلطانی به حضور فتحعلی شاه رسیدند. فتحعلی شاه چون می‌دانست که این امر مبنی بر دسایس سیاسی نبوده از فرستادگان فرمانفرمای هند تقاضا کرد که کسانی را که به جرم قتل سفیر به زندان انداخته اند آزاد کنند و محمد نبی خان خواهرزاده سفیر مقتول را به جای او به همراهی آن هیئت روانه هندوستان کرد (۱۲۱۹ هجری مطابق ۱۸۰۳ میلادی).

قطع روابط

(۱۲۱۹-۱۲۲۲)

محمد نبی خان سفیر جدید ایران بیش از ۵ ماه در بمبئی باقی نماند و از طرف فتحعلی شاه احضار و به حکومت بنادر فارس منصوب شد. در این موقع انگلستان با تمام قوا مشغول تحکیم سرحدات هندوستان و ایستگاههای دریائی اقیانوس هند بود و برای جلوگیری از هر خطر احتمالی، تصرف جزیره خارک را که نزدیک به دهانه خلیج فارس واقع است لازم میدانست، قنصل انگلس در بغداد به نام سرجونز Sir Jones و نایب قنصل آن دولت در بصره، با کمال دقت ناظر اعمال دربار قاجار بودند و با اعمال سیاست تبلیغاتی می خواستند از سفارت سرجان ملکم در ایران استفاده کنند. ولی بعد از احضار محمد نبی خان از هند تا اواسط سال ۱۲۲۱ مبادله سفرا بین انگلستان و ایران قطع شد زیرا دربار قاجار بدون هیچ گونه فشاری از طرف آن دولت مطابق نظریه و سیاست کارگزار انگلیس پادشاهان و امرای محلی افغانستان را راحت نمی گذاشت و چون هرات و قندهار را جزء لاینفک ایران می دانست، تسخیر آن دو شهر را نصب العین خویش قرار داده بود.

انگلیسها برای آن که از دربار قاجار دور نشده باشند، مجدداً در سال ۱۲۲۱ در صدد برآمدند که سفیری به دربار ایران بفرستند، ولی توجه فتحعلی شاه به ناپلئون و ورود نمایندگان اولیه امپراطور (ژوبر-ژوانن - دلابلاننش) سدی بزرگ در مقابل نقشه های انگلستان ایجاد کرد و آن دولت را سخت به هراس انداخت و از طرف دیگر گرفتاری فتحعلی شاه به جنگهای روسیه و احضار سپاه ایران از سرحدات افغانستان، مستعمره هند را تحت تهدید افغانها قرار داد و در همان اوقات فتحعلی شاه از ورود سرجان- ملکم سفیر انگلیس که باردیگر مأمور دربار ایران شده بود، به خاک ایران جلوگیری نمود.

در تمام مدتی که نمایندگان ناپلئون و هیئت اعزامی وی در ایران بودند، کارگزاران انگلیس به وسائل مختلف اسباب شکست سیاست

فرانسه را در ایران فراهم می‌کردند و در برابر نفوذ سرتیپ گاردان موانع زیاد ایجاد می‌نمودند، از قضا پیش آمده‌ای سیاسی اروپا نیز با مقاصد ایشان موافق آمد و به شرحی که گفته شد، ناپلئون نتوانست به تعهدات خود نسبت به ایران عمل کند و در همان موقعی که گاردان در حال بی‌تکلیفی و تزلزل خاطر در تهران متوقف بود عمال انگلیس وفاداری و صمیمیت خود را نسبت به پادشاه گوشزد درباریان کردند و اجرای تعهداتی را که امپراطور فرانسه از انجام آن درمانده بود برعهده گرفتند.

احساسات عمومی مردم تاحدی با مقاصد انگلستان موافق آمد. زیرا بعد از آن همه انتظاراتی که از نماینده امپراطور فرانسویان داشتند، نقض عهد و پیمان ناپلئون و بی‌ثباتی تعهدات او، مردم را نسبت به سیاست آن دولت بدبین نمود و کار نمایندگان هیئت اعزامی در اواخر توقف ایشان در تهران به جایی رسید که همیشه با چند سوار تفنگدار از منزل خارج می‌شدند و در همین وقت، انگلستان نیروی دریائی مکملی در خلیج فارس گرد آورده و سفیر آن دولت، سرهارفورد جونز **Sir Harford-jones** (قنصل سابق انگلیس در بغداد) با تحف و هدایای بسیار در یکی از کشتی‌های جنگی انگلیس در خلیج فارس متوقف و منتظر اجازه ورود، به خاک ایران بود و به وسیله حکام بوشهر و بندر ریگ پیشنهادات خود را راجع به عقد اتحاد دوستی با ایران و انجام کلیه تعهداتی که قبلاً ناپلئون کرده بود، به دربار قاجار اطلاع داد. بر اثر مأیوس شدن فتحعلی شاه از طرف ناپلئون و اطلاع یافتن وی از پیشنهاداتی که سفیر انگلیس به نفع ایران داده بود، چنان که اشاره شد، اجازه خروج هیئت اعزامی ناپلئون را از ایران صادر کرد و به سفیر انگلیس اجازه ورود داد.

«..... انگلیس از ما (مقصود فرانسه است) خوشبخت‌تر شد و علت این مسئله فوق طرز رفتار است که هیئت دولت فرانسه و انگلیس در این مورد اختیار نموده‌اند. در موقعی که دولت فرانسه هیئتی به آن مهمی را بی‌تکلیف رها کرد و در موقع چنان بحران و در میان اوضاعی به آن مشکلی معطل و بی‌حرکت گذاشت، دولت انگلیس

برخلاف، از ابراز فعالیت مستمر و اتخاذ تصمیمهای قوی و عاقلانه زمانی باز نشست ،
 با داشتن موقعی بهتر از موقع فرانسه در ایران، در داخله محرمانه به وسیله عمال فعال و در
 خارج به دستگیری قنصلهای کارآگاه به عملیات شروع کرد.

با تمام این احوال باید گفت که دوستی روسیه بیشتر باعث شکست طرح ناپلئون در
 ایران شد تا دشمنی انگلیس ، این اولین ضرری نبود که از دوستی آن دولت عاید ما گردید
 ضررهای بعد که از آن ناحیه شامل فرانسه گردید به مراتب وخیم تر شد. آیا از عقب رفتن
 فرانسه از ایران که فایده برد ؟ فقط روسیه. دشمنی احمقانه فرانسه و انگلیس به او خدمت
 کرد و او نیز با کمال استادی از آن فایده برداشت . (مأموریت ژنرال گاردان در
 ایران)

از مندرجات کتاب فوق بخوبی معلوم می شود که دولت انگلیس تا
 چه پایه از نفوذ گاردان در ایران مضطرب بوده و با چه کوشش و فعالیتی
 برای شکست سیاست ناپلئون و جلب دوستی دربار قاجار اهتمام داشته است
 و نیز از نکات اساسی مندرجات آن کتاب بر می آید که در حقیقت
 دوستی روسیه و فرانسه هم به ضرر ناپلئون هم به زیان ایران تمام شده و
 عهدنامه بی ثبات تیلسیت هم عامل پیشرفت روسیه در مقاصد استعماری
 خود و هم وسیله تجدید روابط بین ایران و انگلستان گردیده است.

همین که گاردان تهران را رها کرد و عازم آذربایجان گردید، فتحعلی شاه به حکمران فارس دستور داد که هیئت اعزامی انگلستان را از راه شیراز و اصفهان روانه تهران کند، سرجونز سفیر انگلیس به همراهی قنصل بندر بوشهر (۱) و یک نفر منشی انگلیسی (۲) و یک نفر خزانه دار ارمنی (۳) و ۶۰ نفر سپاهی هندی و صد نفر مستخدم ارمنی و هندی و یک بیرق انگلیس در اوایل ماه ذیحجه ۱۲۲۳ وارد اصفهان شد، و روز خان قاجار از طرف دربار به پذیرائی و مصاحبت او مأمور گردید و سفیر با همراهان خویش در ۲۶ ذیحجه وارد تهران شد و در منزل حاجی محمد حسین خان امین الدوله اصفهانی متوقف گردید.

سرجونز با ۶ نفر همراهان انگلیسی خود روز سوم محرم ۱۲۲۴ (فوریه ۱۸۰۹) به حضور فتحعلی شاه رفت و نامه‌ای را که از طرف پادشاه انگلیس آورده بود با یک قطعه الماس درشت (۴) تقدیم نمود و خلاصه‌ای از مقاصد و نیات و پیشنهادات دولت انگلیس را راجع به عقد قرارداد دوستی با ایران و انجام تعهداتی که دولت فرانسه قبلاً در مقابل ایران نموده بود بوسیله مترجم خود بیان کرد. فتحعلی شاه نیز نظر به عللی که قبلاً ذکر شد، با رنجش شدید که از ناپلئون داشت پیشنهادات سفیر انگلیس را پذیرفت.

خلاصه تعهدات دولت انگلیس در ازای جلب دوستی و اتحاد ایران عبارت بود از پرداخت سالی ۱۲۰ هزار لیره استرلینگ برای مخارج سپاه آذربایجان تا مدتی که آن سپاه به جنگ با روسیه اشغال داشته باشد و تدارک توپ و تفنگ به حد کافی برای ایران و تربیت و تعلیم سپاه جدید

۱- برون Brun

۲- موریس Moris

۳- ماطه وس ارمنی

۴- قیمت آن را در حدود چهار صد هزار ریال نوشته اند (۴۰ هزار تومان قدیم)

ایران بوسیله افسران انگلیسی .

سرجونز در ضمن پیشنهادات خویش که مواد اساسی آن در بالا ذکر شد، از طرف پادشاه انگلستان ، از فتحعلی شاه تقاضا کرد که برای ایجاد روابط دائمی بین دولتین به عمال آن دولت اجازه داده شود که در شیراز و اصفهان و یزد و قزوین و تبریز قنصلخانه هائی تأسیس کنند و نیز برای جلوگیری از خطرات احتمالی که ممکن است متوجه مستعمرات آسیائی وی شود دولت ایران جزیره خارک را، همچنان که به فرانسویان وا گذاشته بود، در اختیار عمال انگلیس بگذارد. فتحعلی شاه این جمله را پذیرفت ولی برای واگذاری جزیره خارک به عمال انگلیسی اقدام اساسی نکرد. و انگلیسها چون مانعی برای انجام آن مقصود ندیدند، خود در آن جزیره استحکاماتی بنا کردند.

اندکی بعد از ورود سرجونز به تهران و تهیه زمینه قرارداد ، سرجان ملکم برای دفعه دوم از طرف فرمانفرمای هندوستان به سفارت ایران مأمور شد و در تهران به حضور فتحعلی شاه رسید و در باب اتمام و امضای قرارداد مزبور کوشش کرده شاه را به فرستادن سفیری به دربار لندن تشویق نمود و خود بعد از دو ماه توقف به هندوستان برگشت سرجونز نیز با همراهان خود عازم تبریز شد و در آنجا متوقف گردید، وی تا سال ۱۲۲۶ (۱۸۱۱ میلادی) در ایران به سفارت باقی باقی بود.

حرکت حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی به لندن

حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی خواهرزاده و داماد حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله (۱) بود، چو فتحعلی شاه می خواست هرچه زودتر قرارداد را به تصویب پادشاه انگلستان رسانیده از تعهدات آن دولت در باب تنظیم سپاه و تدارک مهمات جنگی استفاده کند، حاجی مزبور را که اخیراً به لقب خانی سرافراز نموده بود به سفارت لندن نامزد کرد و چون سفیر مزبور می بایستی از راه آسیای صغیر عازم اروپا شود نامه‌ای به سلطان مصطفی خان رابع (۱۲۲۲-۱۲۲۳) پادشاه عثمانی نوشته از او تقاضا کرد که در انجام مأموریت سفیر و تسهیل عبور او از خاک عثمانی مساعدت کند (۲) ضمناً تحفه‌های گرانبها از قبیل رشته‌های مروارید و شالهای کشمیری و قالی‌های ابریشمی و حقه‌های پاد زهر برای پادشاه انگلیس فرستاد و سفیر ایران با همراهان خود و جیمز موریه James Morier معاون و منشی سرجونز در اوایل ربیع‌الثانی ۱۲۲۴ (مه ۱۸۰۹) از تهران حرکت کردند.

۱- حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله که یکی از مهمترین عمال دولت قاجار و وجوددار، به شرحی که در فصول سابق گفته شد، بزرگترین عامل استقرار سلطنت آغامحمدخان موسس سلسله قاجاریه بود و بعد از جلوس فتحعلی شاه به مقام صدر اعظمی نائل گردید، در سال ۱۲۱۵ مورد سوءظن فتحعلی شاه قرار گرفت و به فرمان فتحعلی شاه در غره ماه ذیحجه ۱۲۱۵ او و برادران و بیشتر فرزندان و اتباعش را در تهران و ولایات به قتل رساندند.

۲- چون سلطنت سلطان مصطفی خان رابع اندکی قبل از این تاریخ خاتمه یافته بود سفیر ایران نامه فتحعلی شاه را به جانشین او سلطان محمود خان ثانی (۱۲۲۳-۱۲۵۵) تسلیم کرد.

سفارت سوم سرجان ملکم در ایران

(۱۲۲۵ هجری - ۱۸۱۰ میلادی)

در سال ۱۸۱۰ میلادی امپراطوری ناپلئون به نهایت عظمت و اقتدار خود رسیده بود و انگلستان با بیم و هراسی که از جانب ناپلئون داشت، با موفقیتی که در تجدید روابط با ایران حاصل کرده بود، می خواست هرچه زودتر به تعهدات خود در مقابل فتحعلی شاه عمل نماید، سرجان ملکم که دفعه دوم در سال ۱۲۲۴ (۱۸۰۹) کمی بعد از ورود سرجونز به ایران آمده بود و دوباره به هندوستان مراجعت نموده بود، بار سوم با هیئت نظامی انگلیس و مقداری مهمات جنگی، مأمور دربار ایران شد و در ربیع الثانی ۱۲۲۵ وارد بوشهر گردید، فتحعلی شاه یکی از معتمدین خود، محراب خان بکشلوی افشار را به استقبال او فرستاد و سفیر با همراهان خود و ذخایر جنگی که داشت، در ۱۵ جمادی الاولی در چمن سلطانی که آن زمان اردوگاه بزرگ فتحعلی شاه بود، به حضور وی رسید سرجان ملکم که بر اثر مسافرت های پیشین تا حدی به روحیات و اخلاق فتحعلی شاه و درباریان او آشنا شده و علاقه شدید او را به مقابله با روسیه و تسخیر گرجستان حس کرده بود، قبل از آن که درباره مأموریت خود سخنی بر زبان آرد، توپخانه و تفنگ های جدیدی را که همراه آورده بود به نظر فتحعلی شاه رسانید و افسران انگلیسی، لیندس Indsay افسر توپخانه و کریستی Christie افسر پیاده نظام را به پادشاه معرفی کرد و بلافاصله ایشان را برای تعلیم دسته های سپاه و خدمت در زیر فرماندهی عباس میرزا، به اردوی وی فرستاد. در ملاقات هایی که بین سرجان ملکم و فتحعلی شاه روی داد، سفیر مزبور اطمینان خاطر پادشاه را کاملاً به پیشنهادات دولت انگلیس جلب نمود و تا توانست درباریان و اطرافیان او را با نیت و مقاصد خود همراه کرد. در همان اوقات نامه سفیر ایران از لندن رسید و معلوم شد که از طرف دربار لندن به سرجونز برای عقد قرارداد و امضای آن اختیار کامل داده شده و سرجان ملکم را امر به بازگشت داده اند. وی افسران انگلیسی را به سرجونز سپرده خود در

اواخر همان سال به هندوستان مراجعت کرد و این سفارت آخرین سفارت
او در دربار قاجار بود.

بازگشت سفیر ایران از لندن با سفیر جدید انگلیس

در لندن ، از سفیرایران و همراهان وی، به خوبی پذیرائی کردند و پادشاه انگلیس ژرژ سوم (۱۷۶۰ - ۱۸۲۰) چندین بار او را به حضور خویش پذیرفت و در اوائل سال ۱۲۲۶ (۱۸۱۱ میلادی) سفیر را به همراهی سرگور اوزلی **Ouseley Sir gore** روانه ایران نموده امر به بازگشت سرجونز داده مسافرت سفیر ایران و سفیر انگلیس از انگلستان تا بندر بوشهر چندان به خوشی نگذشت و دوسه بار کشتی ایشان دچار طوفان دریا شد. و عاقبت در شوال ۱۲۲۶ وارد تهران شدند و یک روز بعد از ورود به حضور فتحعلیشاه رسیدند (۲ شوال ۱۲۲۶).

به طوری که از منابع داخلی بر می آید ، گور اوزلی مردی مدبر و دانا و به زبانهای فارسی و ترکی و هندی آشنا و شخصی چرب زبان بوده و بزودی مقام خود را در نظر فتحعلی شاه و درباریان وی مستحکم نموده است و بنا بر همین منابر شخص او قطعه الماس گرانبهایی به وزن ۲۵ قیراط به فتحعلی شاه تقدیم کرد و زوجه او نیز عنبرچه الماس به یکی از زوجه های شاه هدیه داده است.

سرگور اوزلی بنا بر مفاد عهدنامه سابق ، مقرری سه ساله سپاه آذربایجان را که از زمان ورود سرجونز تا این تاریخ به میزان ۲۰ میلیون ریال رسیده بود با ۳۰ هزار تفنگ و ۲۰ هزار عراده توپ تسلیم نمود و افسرانی را که همراه آورده بود به تعلیم افراد سپاه مامور گردانید.

دولت انگلیس بنا بر عهدنامه سری که در سال ۱۸۰۷ میلادی با تزار روسیه منعقد نمود نمی توانست علناً علیه آن دولت که دوستی او را پذیرفته بود اقدام کند، به همین جهت افسران انگلیسی که همراه سفیر به ایران آمده بودند در اردوی عباس میرزادر لباس سربازان ایرانی خدمت می- کردند در همان موقع سفیر انگلیس روابط مکاتباتی با فرمانده روسیه در قفقاز افتتاح نمود و سعی می کرد که شرایط سنگین فرمانده روسیه را برای عقد صلح بر دربار فتحعلی شاه تحمیل کند و چون در آن اوقات فتوحاتی

نصیب عباس میرزا در قفقازیه گردید وی قرارداد دوستی روس و انگلیس را پیش کشید و افسران را از اردوی ایران احضار کرد و فقط کریستی تا پایان جنگهای دوره اول ایران در اردوی عباس میرزا باقی مانده عاقبت در جنگ کشته شد.

احضار افسران بوسیله سفیر انگلیس از اردوی ایران فتحعلی شاه را بار دیگر از کمک و معاونت بیگانگان مایوس نمود و از طرف دیگر پرداخت مخارج گزاف جنگ برای او که حتی المقدور از دادن پول به عباس میرزا خودداری می کرد امری مشکل بود، ناچار با سفیر انگلیس که در زمینه مصالحه با روسیه پیشنهادهای متوالی می کرد موافق شد و میرزا شفیع صدر اعظم فتحعلی شاه نیز با مقاصد او همراهی کرد و عاقبت به شرحی که در فصول بعد گفته خواهد شد، عهدنامه گلستان به وساطت و با حضور سرگوراوزلی بین ایران و روسیه منعقد گردید (۱۲۲۸ هجری مطابق با ۱۸۱۳ میلادی).

مصالحه گلستان با نیت سیاسی دولت انگلیس کاملاً موافق بود زیرا چنان که میدانیم، انگلستان همیشه از بسط نفوذ روسیه در آسیای غربی و مرکز بیم داشت و در اواخر سال ۱۲۲۷ که نیروی ایران بواسطه جنگ ممتد و کمی عده و اختلاف آراء فرماندهان سپاه مراکز سوق الجیشی خود را در قفقازیه مرکزی و شرقی از دست داده و راه برای پیشرفت سپاه روسیه باز شده بود، عقد مصالحه و جلوگیری از ادامه جنگ بنفع انگلستان تمام می شد و می توان گفت که احضار افسران انگلیسی از اردوی ایران، بیشتر برای وادار کردن فتحعلی شاه به قبول شرایط صلح بوده است.

عهدنامه ایران و انگلیس

سرگوراوزلی از بدو ورود به تهران برای تامین منظور اساسی خود طرح قراردادی را با دربار فتحعلی شاه ریخت و در تثبیت و تسجیل آن آن کوشید. این قرارداد میبایستی هرگونه خطری را که ممکن بود از جانب ایران متوجه هندوستان شود، برطرف سازد و بنابراین فتحعلی شاه مجبور بود که روابط سیاسی خود را با روسیه و افغانستان و دول اروپائی براساس جدیدی قرار دهد که خطری از آن متوجه مستعمره پربهای انگلیس نشود. خطری که از جانب روسیه متوجه انگلیس بود با عقد قرارداد گلستان برطرف شد و به همین جهت زمینه مصالحه ایران و انگلیس فراهم گردید و این دولت برای آن که از جانب افغانستان نیز آسوده خاطر شود، حاکمیت دربار ایران را بر آن ناحیه تصدیق کرد و عهدنامه ای شامل یازده فصل نوشته شد. سرگوراوزلی نسخه آن را به لندن برد و بوسیله سفیر جدید انگلیس الیس Mr. Ellis با اصلاحاتی که در لندن به عمل آمده بود به ایران فرستاد و این عهدنامه در ۱۲ ذی حجه ۱۲۲۹ (مطابق با ۲۵ نوامبر ۱۸۱۴) در تهران به امضاء رسید.

خلاصه تعهدات ایران در عهدنامه مزبور به قرار ذیل بود:

- ۱- قبول حکمیت نمایند انگلیس در اختلافات سرحدی با روسیه و تعیین حدود.
- ۲- جلوگیری از تهاجم و حمله قبایل افغانی و امرای بخارا و خوارزم به خاک هند.
- ۳- اجتناب از عقد قرارداد دوستی با هر دولت ثالثی که دشمن انگلستان باشد.
- ۴- دولت ایران به سپاه هیچ دولت ثالث اجازه عبور از خاک ایران به طرف هندوستان ندهد.
- ۵- از کشورهایی که با انگلیس روابط دوستی ندارند افسر و افراد نظامی برای تعلیم سپاه استخدام نکند.

خلاصه تعهدات انگلستان به قرار ذیل بود:

۱- سالی ۱۵۰ هزار لیره به فتحعلی شاه تأدیه کند مشروط بر آن که با نظارت نماینده آن دولت در ایران فقط صرف نگاهداری سپاه در سرحدات شمای بشود.

۲- در امور داخلی افغانستان به هیچ وجه مداخله نکند.

۳- از کمک و معاونت با سرکشان و شاهزادگانی که بر علیه تاج و تخت پادشاه قاجاریه قیام کنند خودداری نماید.

۴- دادن کمک از نیروی دریائی خود در خلیج فارس موقعی که ایران به آن احتیاج داشته باشد، مشروط بر آن که این امداد از لحاظ عمل برای آن دولت میسر گردد.

۵- اگر دولت ثالثی به خاک ایران تعرض کند حتی المقدور از کمک و مساعدت با ایران خودداری ننماید.

این عهدنامه نیز مثل عهدنامه فین کن استاین از حیث تنظیم مواد و تأمین منافع درجه وضوح و قوت تعهدات طرفین متناسب نبود، زیرا تعهدات ایران صریح و قطعی و قابل اجرا و موافق با نیات و مصالح سیاسی دولت انگلیس بود، ولی تعهدات آن دولت در برابر ایران فقط پیش آمد های احتمالی را در برداشت و نیز دولت انگلیس می توانست بنا به مصلحت خود و به بهانه این که وجوه پرداخت شده صرف هزینه سپاه نشده است از تأدیه اقساط دیگر خودداری کند.

بی ثباتی انگلستان در تعهدات خود، اندکی بعد از آن تاریخ ظاهر شد و در جنگهای دوره دوم ایران و روس از کمک به ایران خودداری و حکمیت و نمایندگی سفیر خود را در عقد صلح بین ایران و روسیه بر فتحعلی شاه تحمیل کرد و به شرحی که خواهد آمد، برخلاف تعهدی که راجع به بیطرفی در امور داخلی افغانستان و ایران نموده بود با تهدید نظامی دربار قاجار را از توجه به امور هرات و قندهار بازداشت و این قسمت از تعهدات خود را که تاحدی روشن و قطعی بود عملاً باطل نمود.

روابط ایران و انگلیس از این تاریخ به بعد هیچ گاه قطع نشد و نمایندگان سیاسی آن دولت در تهران و تبریز و بوشهر مقیم بودند و به مقتضای زمان نظریات دولت متبوع خود را که مبنی بر سیاست حفظ هندوستان بود اجرا می کردند.

فصل یازدهم

روابط ایران با روسیه و عثمانی

دوره اول محاربات ایران و روسیه

۱۲۱۹-۱۲۲۸

علت جنگ

دولت روسیه تزاری برای دست یافتن به دریای آزاد از راه قفقازیه و ترکستان غربی و یا از طریق آسیای صغیر کوشش می کرد و این اصل سیاسی را که پطر کبیر مؤسس دولت جدید روسیه در مد نظر داشت عیناً مورد توجه قرار داده بود، دست اندازی به خاک قفقازیه که سکنه آن از نژادهای متعدد استقلال طلب تشکیل یافته بود، بدان جهت که قفقازیه مرکزی و جنوبی همیشه جزئی از ولایات تابعه ایران محسوب می شد و با منافع ایران کاملاً اصطکاک داشت. خواه و ناخواه موجب جنگ ایران و روسیه بود علی الخصوص که بیشتر ساکنین قفقازیه شرقی یعنی بلاد گنجه و شیروان و طالش و باکو مسلمان و هواخواه حکومت ایران بودند و در هر صورت تبعیت از یک دولت مسلمان را بر حکومت تزاری روسیه ترجیح می دادند.

بنابراین کوچکترین تعرض قوای روسیه به ولایات مسلمان نشین قفقاز دربار ایران را بدان ناحیه متوجه می ساخت و این تعرض از زمان آغامحمد خان قاجار شروع شد و چنان که گذشت ، به لشکر کشی آغامحمد خان به قفقازیه و تسخیر تفلیس منتهی گردید.

الکساندر اول جانشین کاترین دوم تزار روسیه توسعه سرحدات روسیه را در جنوب لازم می شمرد و به امید اینکه ملل مسیحی ساکن گرجستان و ارمنستان با نیت او در تسخیر قفقازیه موافقت خواهند کرد . در اوایل سال ۱۲۱۸ هجری (مطابق با ۱۸۰۳ میلادی) سپاهی به سرداری سیسیانف روانه قفقازیه نمود و سردار مزبور غفلتاً شهر گنجه را که تقریباً تمامی سکنه آن مسلمان بودند مورد تعرض قرار داد.

تزار روس با اطلاعاتی که از وضع سیاسی و نظامی آن عصر ایران داشت، تصور می کرد که با چند حمله متوالی و وارد کردن تضيیقات نظامی در قفقازیه مرکزی در بار ایران را به قبول مقاصد خود وادار خواهد کرد، و هرگز انتظار نداشت که پادشاه ایران با آن همه گرفتاری های داخلی بتواند مدتهای مدید در برابر حملات سپاه وی مقاومت کند، از طرف دیگر فتحعلی شاه نیز در بدو امر به عملیات نظامی سیسیانف در قفقازیه با نظر تردید می نگریست و بروز یک جنگ ممتد ده ساله را هرگز پیش بینی نمی کرد. به همین نظر قبل از شروع به مدافعه نامه ای به سردار روس نوشت و به عملیات او اعتراض کرد، سردار جوابی به نامه فتحعلی شاه نداد و بر حسب دستور تزار تعرض خود را ادامه داد و این مسئله فتحعلی شاه را به اهمیت موضوع متوجه نمود و فرمان تجهیز سپاه صادر کرد و از میان فرزندان متعدد خود عباس میرزا را که به رشادت و جنگجوئی و هنر نظامی از سایرین ممتاز بود به فرماندهی سپاه منصوب نمود.

اوضاع گرجستان بهانه جنگ

ارایکلی خان (هراکلیوس) در سال ۱۱۹۶ هجری به واسطه حملات قبایل لزگی ، خود را تحت حمایت کاترین دوم ملکه روسیه کشید، زیرا در آن زمان ایران در آتش جنگها و انقلابات داخلی می سوخت و کشمکش بین خوانین زند، مجالی برای توجه دربار ایران به قفقازیه باقی نگذاشته بود کارین با کمال میل دعوت ارایکلی را پذیرفته، سالیانه ۶۰ هزار منات روسی مقرر برای او معین کرد و یکی از سرداران خود گداویچ را با سپاه کافی به داغستان فرستاد تا هم از حمله قبایل لزگی به خاک گرجستان جلوگیری نموده و هم راه را برای نفوذ سپاه روس به سرحدات جنوبی قفقازیه آماده کند ، حمله آغامحمد خان به تفلیس به قدری سریع و ناگهانی بود که گداویچ نتوانست در آن موقع خطرناک به ارایکلی کمک کند و ارایکلی موقعی که تفلیس را رها کرد و در گرجستان غربی سرگردان بود، مجدداً به دربار روسیه متوسل شد، کاترین به شنیدن این خبر ۶۰ هزار سپاه به سرداری زوبوف معروف به قزل ایاغ روانه قفقازیه نمود و خود پس از اندک زمانی وفات یافت.

چون آغامحمد خان به قتل رسید و تعرض قوای ایران به گرجستان متوقف ماند، ارایکلی به کمک زوبوف سردار روس مجدداً در تفلیس مستقر گردید و بعد از ۵ سال (در سال ۱۲۱۵) الکساندر اول نقشه نفوذ در قفقازیه را پیش گرفت ، ارایکلی در این سال وفات یافت و به دستور الکساندر ، فرزند او گرگین خان به حکومت گرجستان منصوب شد و فرزند دیگر او ، الکساندر ، به دربار ایران پناه برد، تزار روس این امر را بهانه قرار داده سیسیانف را ، چنان که گفتیم ، مأمور حمله به قفقازیه جنوبی نمود.

سیسیانف به تفلیس حمله برد، گرگین شهر را به تصرف او داد و خود بعد از چند ماه وفات یافت ، سیسیانف اولاد و عیال گرگین را اسیر کرد و از آن میان طهمورث خان فرزند گرگین گریخته به دربار ایران پناه

برد و فتحعلی شاه را به مقابله با سپاه روسیه تحریک نمود. فتحعلی شاه که تعلق خاطر شدیدی به گرجستان داشت پناهنده شدن الکساندر و طهمورث را بهانه کرده ، سپاه خود را به میدان جنگ کشانید بنابراین بهانه جنگ های دوره اول ایران و روسیه را می توان انقلابات سیاسی گرجستان ، و علت اساسی جنگ را تمایل هر دو دولت به تصرف آن ناحیه دانست .

تعرض روسها به گنجه

(شوال ۱۲۱۸)

سیسیانف در رمضان ۱۲۱۸ قوای خود را به طرف گنجه سوق داد و آن شهر را در محاصره گرفت ، جوادخان زیاد اغلی حاکم گنجه سرداری متهور و بی باک بود وبا وجود کثرت سپاه روس در مدافعه پایداری کرد و فتحعلی شاه را به کمک خود طلبید علمای شهر مسلمانان را به جهاد دعوت کردند و تقریباً تمامی مردان گنجه مسلح شده به مدافعه شهر برخاستند، پایداری و مقاومتی دلیرانه از طرف مردم گنجه بروز نمود به طوری که سیسیانف از تصرف شهر مأیوس شد لیکن یکی از ملازمان جوادخان موسوم به نصیب بیک شمس الدین لوبا جمعی از ارامنه خائن شهر متحد شدند و به سردار روس پیوستند و دروازه شهر را بروی سپاه او گشودند. در کوچه های شهر زدو خوردی خونین بین سپاه روس و مدافعین تا چندین ساعت دوام داشت. جواد خان و فرزندش پس از مقاومتی دلیرانه کشته شدند و شهر گنجه به امر سردار روس ویران گردید و سربازان او مردم را قتل عام کردند. سیسیانف گنجه را مرکز اقامت قرار داده به حکام قراباغ و ایروان پیغام فرستاد و ایشان را به اطاعت دربار روسیه خواند، جعفر قلی خان دنبلی و کلعلی خان نخجوانی و محمد خان قاجار ایروانی دعوت او را پذیرفتند و سردار مزبور به موقعیت خود کاملاً امیدوار شد.

خبر فتح گنجه و قتل عام مسلمانان در دربار فتحعلی شاه آشوبی برپا کرد . علمای دربار جنگ با کفار روسیه را تصویب نمودند و حکم تجهیز سپاه صادر گردید. در اواخر این سال قریب ۵۵ هزار نفر سوار و پیاده از افواج و دسته های تحت السلاح و مختلط ولایات در چمن سلطانیه گرد آمدند و عباس میرزا به فرماندهی سپاه منصوب گردید و در ۱۴ صفر ۱۲۱۹ از تبریز به جانب ایروان حرکت کرده در نیم فرسنگی آن شهراردو زد.

جنگهای سال ۱۲۱۹

(شوره گل - ایروان)

سیسیانف در ۱۹ ربیع الاولی ۱۲۱۹ سپاه خود را به طرف اوچ کلیسا (اوچمیادین) سوق داده روز بیستم در نزدیکی آن قصبه بر سر راه اوچمیادین به ایروان اردوزد، عباس میرزا، سردار خود احمد خان مقدم را در اردوگاه ایروان گذاشت و با سپاه پیاده و سوار برای تعرض به سپاه روسیه حرکت کرد.

در زمین های واقع بین ایروان و اوچمیادین در محل شوره گل محاربه سختی بین دو سپاه آغاز گردید، سپاه روسیه در سه صف شروع به تعرض نمود سواره نظام ایران به سرداری مهدیقلی خان دولو فداکاری و رشادت بی نظیری بروز دادند و در زیر آتش توپخانه روسها پافشاری کردند تا زمانی که قوای امدادی عباس میرزا رسید و متحداً قسمتی از دسته های سپاه روس را از سنگرها خارج و به عقب نشینی مجبور نمودند، جنگ تا شب ادامه یافت و فردای آن روز مقاومتی سخت از طرف سپاه ایران بعمل آمد، سیسیانف غفلتاً به طرف گنجه عقب نشست و عباس میرزا نیز سپاه خود را امر به استراحت داد.

روز ۲۳ ماه موقعی که هنوز نقشه تعرض و دفاع از طرف شورای فرماندهی سپاه ایران طرح نشده بود در محل قرخ بولاغ، سه دسته از سپاه سیسیانوف غفلتاً شروع به تعرض نمودند و در آن میان جمعی از سواران شمس الدینلو و قزاق از اردوی ایران کناره کشیدند و به اردوی سیسیانف ملحق شدند عباس میرزا سپاه خود را عقب کشید سیسیانف به قلعه ایروان نزدیک شد و در دو فرسنگی آن شهر اردوزد و ایروان را محاصره نمود.

فتحعلی شاه از چمن سلطانیه با ۵ هزار سوار حرکت کرد و در روز ۲۸ ربیع الاولی به اردوگاه عباس میرزا در کنار قصبه صدرک وارد شد و همان روز آذوقه و مهمات جنگی از تبریز به اردو رسید و فردای آن روز سپاه ایران برای دفع روسها از قلعه ایروان حرکت کرد.

سپاه روس خود را مغلوب نشان داده قلعه را رها کردند ولی ناگهان

چند دسته از ایشان پشت سپاه ایران را مورد حمله قرار دادند، سوار نظام ایران با کمال رشادت حمله روسها را دفع کرد و عباس میرزا شخصاً برای تشجیع سربازان وارد میدان محاربه شد و در وسط خط آتش دشمن شروع به پیشرفت نموده به زور ده هزار سوار قلب پیادگان روسی را شکافت و آنها را از کار انداخت، روز بعد سپاه روسیه با حالت بی‌ظمی به طرف تفلیس عقب نشست آن روز سوار نظام ایران، دو دسته از سپاه روس را تعاقب کرده اسرای زیادی به چنگ آوردند.

از جنگهای سال ۱۲۱۹ نتیجه قطعی حاصل نشد و در حقیقت این محاربات مقدماتی یک نوع آزمایشی بود که هریک از طرفین از قوای یکدیگر به عمل آوردند، از سپاه روس قریب ده هزار نفر کشته شد ولی تلفات سپاه ایران بیشتر از آن بود. فتحعلی شاه بعد از استخلاص ایروان، سرداران ولیعهد را مورد عنایت قرار داد، کلبعلی خان را به ریاست ایل کنگرلو و ابوالفتح خان جوانشیر را به حکومت قریباغ و الکساندر میرزا را به حکومت ولایت قراجه داغ (ارسباران) منصوب کرد و به تهران مراجعت نمود. قوای ایران و روسیه در قلعه ها و استحکاماتی که در دست داشتند متوقف شدند آتش جنگ در مدت ۴ ماه زمستان خاموش گردید.

(عسکران و گنجه و بادکوبه)

در سال ۱۲۲۰ بواسطه تعرض ابراهیم خلیل خان جوانشیر دست نشانده روس، به منطقه نفوذ سپاه ایران، مجدداً جنگ شروع شد، فتحعلی شاه در اوایل ربیع الاولی این سال از چمن سلطانیه به طرف ارس حرکت کرد، عباس میرزا نیز قوای خود را برای حمله و تعرض آماده نموده در صدد حمله به گنجه برآمد سیسیانف یک دسته سرباز به محافظت پل خداآفرین (بر سر راه گنجه) گماشته خود در نزدیکی قلعه پناه آباد اردو زد، اسمعیل بیگ دامغانی سردار عباس میرزا محافظین پل را مغلوب نمود و قوای ایران در تخت طاووس (در ۸ فرسنگی پناه آباد) فرود آمدند.

محاربه سخت و شدیدی در محل عسکران در نزدیکی شوشی بین سپاه ایران و دسته های اعزامی سپاه روس، واقع شد و به شکست روسها منتهی گردید و قلعه شوشی به تصرف قوای ایران درآمد، ولیعهد فراریان روس را در جنوب گنجه به محاصره انداخت، سرداران روس تسلیم شدند و ولیعهد با عجله به طرف گنجه پیش رفت.

سیسیانف گنجه را رها کرد ولی از طرف دیگر کشتی های جنگی روسیه به بندر انزلی نزدیک شدند و سپاه روس قدم به خشکی گذاشت میرزا یوسف گرجی اشرفی مأمور گیلان گردید، شفت سردار دریائی روس در نظر داشت که با عجله به طرف رشت پیش برود، میرزا موسی حاکم رشت خدعه ای به کار برده خود را از مقابل سردار روس عقب کشیده او را داخل منطقه جنگلها نمود، در آنجا سپاه میرزا یوسف گرجی که در پناه جنگل کمین کرده بود، روسها را مورد حمله قرار داده روسها بواسطه وجود درختهای جنگل از تیراندازی خود نتیجه ای نبردند و عاقبت به طوری شکست خوردند که بنه و مهمات جنگی خود را با هزار نفر تلفات برجای گذاشته خود را به کشتی رساندند. بر اثر پیشرفت سردار ایران در رشت و حمله شدید عباس میرزا در حوالی گنجه، سیسیانف ستونهای سپاه خود را به طرف بادکوبه عقب کشید.

شفت سردار روس بعد از محاربه گیلان به طرف باکو حرکت کرد و چون در همان اوقات فتحعلی شاه به تهران برگشت و ایروان و حوالی ارس بدون مدافع ماند عباس میرزا به جانب ایروان مراجعت نمود و در غیاب او ابراهیم خلیل خان جوانشیر قلعه پناه آباد را مجدداً به تصرف سیسیانف داد و کوشش و پایداری سپاه ایران در جبهه گنجه بی نتیجه ماند.

حاکم باکو حسینقلی خان در برابر شفت پایداری کرد تا قوای امدادی عباس میرزا رسید، سیسیانف خود به کمک شفت شفتافت و عباس میرزا نیز قوای جدیدی برای مدافعه باکو روانه نمود، سیسیانف در نزدیکی باکو به محاصره افتاده برای آن که سپاه خود قوای شفت را نجات دهد، با حسینقلی خان روابط دوستی برقرار کرد حاکم مزبور نیز موقع را مناسب دیده سردار را برای عقد صلح به حوالی قلعه باکو دعوت نمود و در آنجا او را به وسیله پسر عموی خود ابراهیم خان به قتل رسانید سواران ایران بر سپاه بی سردار روس تاخته عده زیادی را کشتند، شفت نیز با کشتی های جنگی خود راه لنکران را پیش گرفت.

جنگهای تعرضی سال ۱۲۲۰ قوای روسیه را چندین کیلومتر به طرف کوهستان قفقازیه عقب راند و معابر شرقی قفقازیه به تصرف قوای ایران در آمد ولی در سال ۱۲۲۱ به واسطه خیانت بعضی از حکام قفقازیه سپاه روس مواقع سوقالجیشی خود را که در اوایل سال ۱۲۲۰ تصرف کرده بود اشغال نمود و بار دیگر میدان جنگ از کنار دریای خزر مصب رود کورا به حوضه آریا چای و ولایت ایروان منتقل گردید و در همان اوقات هیئت اعزامی ناپلئون به ریاست گاردان وارد ایران شد و قسمتی از سپاه پیاده را تحت تعلیمات نظامی قرار دادند و افسران فرانسوی به کمک عباس میرزا شتافتند و در پایان این سال فتوحاتی نیز نصیب سپاه ایران شد که نتیجه کلی آن حفظ قلعه های ایروان بود.

جنگهای سال

۱۲۲۲-۱۲۲۶

در بهار سال ۱۲۲۲ افواج جدید ایران که بوسیله افسران فرانسوی تعلیم دیده بودند به اردوی عباس میرزا ملحق شدند. سردار روسیه گداویچ که قوای خود را در سواحل غربی دریای خزر یعنی حدود سالیان و قراباغ تمرکز داده بود با گاردان نماینده ناپلئون داخل مذاکره شد و گاردان نیز سعی می کرد که ایران و روسیه را به صلح وادارد ولی فتحعلی شاه با صلحی که کاملاً به ضرر ایران و به نفع روسیه تمام می شد موافقت نداشت و فقط بنا به وعده های سرتیپ گاردان که تقاضای متار که جنگ از سردار روسیه نموده بود فرزند خود را از تعرض به قوای روسیه باز داشت و این امر، چنانکه سابقاً اشاره کردیم، به ضرر او تمام شد.

در جمادی الاولی ۱۲۲۳ موقعی که بیشتر سواران چریک ایران به امر ولیعهد به مرخصی رفته بودند و نیروی ایران در قفقاز به بسیار ضعیف شده بود ناگهان گداویچ جنگ را شروع کرد و در ۹ همین ماه قوای خود را از قراباغ به طرف ایروان سوق داده آن شهر را در محاصره گرفت عده مستحفظین قلعه ایروان بیش از سه هزار نفر نبود فقط ۱۱ عراده توپ داشتند ولی سواران جلایری و افشار از جانب آرات پیش آمدند و قلعه شهر را نجات دادند و سپاه روس با حالت شکسته و بعد از دادن تلفات زیاد عقب نشست و غنائم بسیار به چنگ سواران ایران افتاد. مدافعین با کوردر بند نیز دسته های دیگر سپاه روسیه را از کار انداختند و سردار ایشان ناچار دامنه صفوف سپاه را که از حوالی سالیان تا ایروان گسترده بود به جانب گنجه عقب کشید.

در اواخر سال ۱۲۲۳ گداویچ از طرف دربار روسیه احضار شد و ترومسوف به سرداری سپاه منصوب گردید و قوای محارب مدت دو ماه بدون اقدام به جنگ بر جای ماندند، در سال ۱۲۲۴ افسران انگلیسی در اردوی ایران خدمت میکردند و در بهار این سال مجدداً تعرض قوای روسیه در جبهه قراباغ و ایروان شروع شده فتحعلی شاه خود با ۲۰ هزار نفر سپاه

ساخلو مرکز به تبریز آمد و فرزند او محمد علی میرزا دولت شاه نیز با ۲۰ هزار سوار و پیاده از کردستان به کمک رسید و عباس میرزا نیز ۲۰ هزار نفر سپاه آماده کرد، شورای فرماندهی تصمیم گرفت که در دو جبهه با قوای روسیه مصاف دهد و بنابر این تصمیم محمد علی میرزا مأمور جبهه تفلیس و عباس میرزا مأمور گنجه گردیدند و فتحعلی شاه خود در کنار ارس باقی ماند تا در صورت لزوم قوای امدادی به کمک فرزندان خود بفرستد. بر اثر این تعرض قوای روسیه در کنار ارس و صحرای مغان عقب نشستند و محمد علی میرزا بعضی از ایلات اطراف تفلیس را قلع و قمع نمود و عباس میرزا سردار روس را در گنجه به محاصره انداخت، ولی بواسطه رسیدن زمستان و کمی آذوقه و صعوبت ارتباط بدون اخذ نتیجه به طرف ارس برگشت و در گوگچای به محمد علی میرزا ملحق شد.

این تعرض قوای ایران را کاملاً ضعیف کرد هر چند که در سال ۱۲۲۶ بار دیگر فتوحاتی نصیب سپاه ایران گردید ولی معابر جنوبی و شرقی قفقاز به دست سپاه روس افتاده راه پیشرفت برای عباس میرزا مشکل گردیده بود و فقط می توانست نیروی خود را برای مدافعه قلعه ها و استحکامات کنار ارس بکار ببرد.

در سال ۱۲۲۷ سردار روس کتروفسکی با نقشه صحیحی شروع به پیشرفت نمود و سفیر انگلیس سر گور اوزلی نیز، به طوری که اشاره کردیم، افسران خود را از اردوی ایران احضار کرد، عباس میرزا روز ۵ ذیحجه ۱۲۲۷ در حوالی ایروان نیمی از قوای خود را از دست داد و از ارس گذشت و تا تبریز عقب نشست. قوای روسیه بر ایروان مسلط شدند کمی بعد لنکران را نیز اشغال کردند، در آن میان سفیر انگلیس به وساطت برخاست و مقدمات عقد صلح را بین ایران و روسیه فراهم ساخت.

مذاکرات راجع به صلح مدتها طول کشید و عاقبت عهدنامه ای در گلستان از توابع قراباغ در ۱۱ فصل و یک مقدمه نوشته شد و در تاریخ ۲۹ شوال ۱۲۲۸ (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) با حضور سفیر انگلیس بوسیله میرزا ابوالحسن

خان شیرازی و نیکولا سردار روس به امضا رسید:

«..... فصل سوم - پادشاه ایران برای ابراز دوستی و وفای نسبت به امپراطور روسیه تمامی ولایات قرا باغ و گنجه و خانات و شکی و شیروان و قبه و دربند و باکو و هر جا از ولایات طالش را که بالفعل در تصرف دولت روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان را تا دریای خزر مخصوص و متعلق به دولت امپراطوری روسیه می داند.

فصل چهارم - امپراطور روسیه برای ابراز و اظهار دوستی به پادشاه ایران و برای اثبات ایمنی از طرف خود به ولیعهدان عظام اقرار می نماید که هر یک از فرزندان پادشاه ایران که به ولیعهدی معین می گردد هر گاه محتاج به اعانت و امداد دولت روسیه باشد مضایقه ننماید تا از خارج کسی نتواند در مملکت ایران دخل و تصرف کند و اگر در امور داخلی مابین شاهزادگان منازعاتی دست دهد دولت روسیه را در آن میانه کاری نیست مگر آن که پادشاه وقت خواهش نماید.»

عهدنامه گلستان به عملیات جنگی ایران و روسیه در قفقازیه خاتمه بخشید. آن سرزمین در مدت ده سال جنگ و زد و خورد به وضع ناهنجاری دچار شده بود و طول مدت جنگ مردم قفقازیه را به ستوه آورده همه و حتی مسلمانان طرفدار ایران مایل بودند که هرچه زودتر به این خونریزی خاتمه داده شود. تعصب و حس هواخواهی مردم قفقازیه از میان رفته بود و خواه ناخواه به حکومت و سلطه یکی از دو دولت راضی می شدند، به همین جهت عهدنامه گلستان برای مردم آن سرزمین بمنزله نوید و مژده بزرگی بود که همه را خشنود ساخت، ولی این عهدنامه تکلیف سرحدات دولتین را به طور قطع معین نکرده بود و می بایستی نمایندگان دو دولت در سرحد اجتماع کرده حدودا معین نمایند و بنابراین ممکن بود بر اثر بروز اختلاف بین نمایندگان مجدداً آتش جنگ میان دو دولت روشن گردد و بار دیگر مردم قفقازیه را دچار وحشت و اضطراب نماید.

دوره دوم محاربات ایران و روس

مبادله سفرا و علت جنگ

روسیه از نتایج حاصله از جنگهای دوره اول خشنود بود ولی فتحعلی شاه که بخش عمده قفقازیه را با سه میلیون جمعیت از دست داده بود هیچ گاه نمی توانست مقررات عهدنامه گلستان را بر خود هموار کند، در سال ۱۲۳۲ حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی را مأمور دربار روسیه نمود، تزار روس سفیر ایران را مدتی در پترزبورگ نگه داشت و روزی که سفیر را به حضور پذیرفته دعاوی فتحعلی شاه را در باب ولایات از دست رفته قفقاز شنید در جواب گفت «بلاد متصرفی را گماشتگان ما به قهر و غلبه نگرفته اند بلکه حکام هر محل هر یک با کمال رغبت و میل حکومت روسیه را پذیرفته اند و اهالی گرجستان نیز چون مسیحی هستند تابعیت آنها نسبت به روسیه از اطاعت نسبت به ایران اولی و انطباق است.»

برای حل اختلافات راجع به گنجه و شیروان و طالش نیز الکساندر یرمولوف سردار خود را به حکومت قفقازیه منصوب و او را مأمور نمود که با مردم آن ولایات در باب تمایل ایشان به تابعیت روسیه و ایران مذاکره کند. سپس سفیر ایران را مرخص نمود و او به همراهی یرمولوف عازم تفلیس شد.

حاجی ابوالحسن شیرازی در اوائل سال ۱۲۳۲ به تهران برگشت و نامه ای از طرف تزار روسیه و یرمولوف تقدیم نمود، فتحعلی شاه دستور داد که سفیر روسیه الکساندر یرمولوف در بهار همین سال در سلطانیه به حضور بیاید، الکساندر در شعبان این سال به تبریز آمد و از آنجا به چمن سلطانیه شتافت و به حضور فتحعلی شاه رسیده هدایای تزار روسیه را تقدیم کرد (۱).

۱- «از جمله هدایای شاهانه پیل و هودجی از زراحم بود که استادان صاحب صنعت بدایع کار در جانب یسار آن ترکیب ساعتی بکار برده بودند که چون با کلید آن را کوک کردند اعضای و جوارح زنده پیل زرین به مانند پیل زنده متحرک اظهار حرکت طبیعی نمودی و اجزای آن به حرکت قسری در جنبش بودی و نغمات دلکش و مقامات خوش از جوف آن برآمدی و بر دیده بینندگان و گوش شنوندگان آن حرکات و اهتزاز و نغمات و آواز جلوات وافره کردی.» (روحه الصفا جلد نهم)

از پیشنهادات سفیر روسیه یکی این بود که چون دولت روسیه با عثمانی داخل جنگ شده است ایران از معاونت با روسیه مضایقه نکند یا لاقلاً با عثمانی برضد آن دولت متحدنشود. دیگر آن که مردم خوارزم و بخارا به کاروانهای روسیه آزار می‌رسانند یا دولت ایران آنها را سرکوبی کند و یا آن که اجازه دهد سپاه روسیه از راه گریان بدانجا حمله کند و یاغیان را سرکوبی نماید. سوم آن که دولت روسیه در گیلان قنصل دائمی داشته باشد. چهارم آن که برای حدود طالش و توقف نمایندگان گمرکی طرفین در آن حدود نظریه قطعی اظهار کنند.

فتحعلی شاه تشکیل قنصولی در گیلان را صریحاً رد کرد و تعیین حدود طالش را نیز به آمدن سفیر دیگر روسیه به ایران موکول نمود و در باب اتحاد با روسیه بر ضد عثمانی نیز جواب مبهمی داد ولی راجع به خوارزم اظهار کرد: «عبور سپاه روسیه از استراباد در فصول مقرر (مقصود فصول عهدنامه گلستان) نبوده و راه دادن سپاه روسیه در آن ملک امتناع دارد و تعیین لشکر ما بر سر خوارزم در صورتی است که هرات و بلخ و بخارا ضمیمه مملکت محروسه ما باشد تا لشکر ایرانی به آسانی برزم خوارزم تواند پرداخت.»

یرمولوف بعد از انجام مأموریت خود به تفلیس برگشت و سال بعد (۱۲۳۳) مزارویچ نامی که اصلاً ایتالیائی و ساکن روسیه بود با مترجم خود شاهمیرخان ارمنی به تهران آمد تا در باب تعیین حدود طالش مذاکره کند، فتحعلی شاه او را به تبریز نزد عباس میرزا فرستاد و نماینده مزبور به همراهی میرزا محمد علی آشتیانی مستوفی ولیعهد مأمور تحدید حدود طالش گردیدند ولی در هیچ امری بین ایشان موافقت حاصل نشد و مزارویچ به تفلیس برگشت و مجدداً در سال ۱۲۳۹ مأمور دربار ایران شد و مدتی در تبریز با میرزا محمد علی آشتیانی و حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی و حسن خان سارو اصلان جلسه‌هایی برای حل اختلافات سرحدی تشکیل گردید و عاقبت مزارویچ به طور وضح نیات جنگجویانه تزار روسیه و

مطامع او را نسبت به قفقازیه جنوبی ابراز داشت ، فتحعلی شاه او را به همراهی میرزا محمد صادق وقایع نگار روانه تفلیس نمود، مزاراویچ در نیمه راه سفیر ایران را رها کرده با عجله به تفلیس رفت و سال بعد تعرض قوای روسیه به گوگچای آغاز گردید.

رفتار صلح جویانه روسیه نسبت به ایران بعد از عهدنامه گلستان خود یک نوع خدعه سیاسی بود زیرا روسیه می خواست با فرستادن سفیر و جلب توجه فتحعلی شاه به تظاهرات دوستانه خود، در بار ایران را اغفال نماید و پادشاه را از تجهیز و تکمیل سپاه باز دارد، اتفاقاً در این ۱۳ سال دوره متارکه جنگ ، هم دربار روسیه و هم دربار ایران متوجه مسائل دیگری بودند که آنها را از توجه کامل به امور قفقازیه باز می داشت ، روسیه در فکر تهیه مقدمات جنگ باعثمانی بود و فتحعلی شاه نیز به وقایع مصر و حکومت محمد علی پاشا نظر داشت و بواسطه بروز اختلاف در سرحدات غربی با دولت عثمانی ، قوای خود را به حدود غرب ایران سوق داده بود.

در همان موقعی که ، فتحعلی شاه به تظاهرات دوستانه روسیه فریفته شده بود، سرداران آن دولت در قفقازیه مشغول تحکیم نفوذ سیاسی و نظامی خویش بودند و به وعد و وعید یا تطمیع حکام یاغی و سرکش بلادی را که در تصرف داشتند به طرف خود جلب می کردند و نفوذ نظامی روسیه از حدودی که در عهدنامه گلستان تعیین شده بود تجاوز کرد و تا ایروان و کنار رود ارس گسترده بود و فرمانفرمای قفقازیه تزار روسی را به جنگ با ایران دعوت می کرد و می خواست قلمرو نفوذ آن دولت را تا کنار ارس که به عقیده او سرحد طبیعی محسوب می شد بسط دهد.

وقایع جنگ

دولت روسیه در سال ۱۲۴۰ شاهزاده منچیکو **Mentchikov** را برای حل اختلافات سرحدی به ایران فرستاد ولی قبل از آن که سفیر مزبور مأموریت خود را انجام دهد و دربار خشمگین ایران را ساکت نماید، قوای روسیه به سرحدداران ایران در حدود طالش و قراباغ تعرض کردند و این امر آتش خشم فتحعلی شاه را تیز تر کرد و در همان اوان الکساندر تزار روس وفات یافت و نیکلای اول جانشین او شد. نیکلا مایل بود کلیه خطوط ارتباطی قفقازیه را در دست داشته باشد و به همین جهت دعاوی روسیه را نسبت به قسمتی از مزارع و قصبات اطراف ایروان و حوضه گوگچای پیش کشید و الکساندر یرمولوف را در عملیات جنگی آزاد گذاشت. یرمولوف در ماه ذیحجه ۱۲۴۱ غفلتاً به مستحفظین سرحدی ایران در محل باش آپاران حمله سختی نموده بعضی از دهات آن حدود را غارت کرد و این امر آتش جنگ را مجدداً بین دو دولت شعله ور نمود.

جنگ دوره دوم چندان طول نکشید، زیرا تجهیزات ایران برای دفاع در برابر سپاه کثیرالعدده روسیه کافی نبود و نیروی نظامی فتحعلی شاه بر اثر جنگ های ممتد داخلی و خارجی که در مدت ۳۰ سال از جلوس آن پادشاه به تخت سلطنت تا این زمان متوالیاً اتفاق افتاد کاملاً ضعیف شده بود، در این جنگ یأس و نومیدی ولیعهد از غلبه بر سپاه روس و بی پولی و درماندگی او در برابر مخارج سپاه و خست و لثامت شخص فتحعلی شاه در فرستادن پول مزید بر علت شده جنگ را زودتر خاتمه داد و به شکست قطعی ولیعهد و انعقاد عهدنامه تر کمانچای منجر گردید.

در جنگهای سال ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ چندان موفقیتی نصیب روسها نگردید و سپاه ایران که احساسات دینی آنها را علمای مذهب تحریک کرده بودند رشیدانه مقاومت کردند و عاقبت یرمولوف بواسطه همین عدم کامیابی از طرف دربار روسیه احضار شد و سردار دیگری به نام پاسکویچ **Paskiewitch** به فرماندهی سپاه قفقاز منصوب شد. پاسکویچ در سال

۱۲۴۳ حملات تعرضی خود را به قلعه های نظامی ایران شروع کرد، سپاه روسیه در دشت شیروان تمرکز یافت و در دو جبهه قراباغ و ایروان قوای ایران را زیر فشار قرار داده حکام آن نواحی با موفقیت هائی که از سپاه روس در دوره اول جنگ دیده بودند یک یک خود را زیر حمایت سردار روس کشیدند و عباس میرزا که به زحمت زیاد و با اعمال تدابیر سیاسی حکام مزبور را در دوره متار که به جانب خود متمایل نموده بود از این عدم کامیابی به کلی مأیوس شد، در محاربات خونینی که متوالیاً در جبهه های طالش و ایروان و لنکران اتفاق افتاد قوای ایران مغلوب شد، دراوچ کلیسا تلفات بسیار به سپاه ایران وارد آمد و عاقبت معابر ارس به دست سردار روس افتاد. کشتی های جنگی روسیه نیز در سواحل گرگان با ترکمانان و ایلات یموت ساز کرده ایشان را به شورش و طغیان واداشتند.

عباس میرزا آخرین و بهترین افواج خود را در سردار آباد تمرکز داد و در ربیع الاولی ۱۲۴۳ با قوای روسیه که به جبهه ارس فشار آورده بودند نبردی سخت و خونین برپا کرد، ولی نرسیدن آذوقه و پول از تهران روحیه سپاه او را متزلزل کرد عباس میرزا از هر جهت دچار مشکلات شد و عاقبت سردار آباد به تصرف سردار روس در آمد و قوای ایران به کلی از ساحل چپ ارس به داخله آذربایجان رانده شدند.

تهدید پایتخت - عقد مصالحه

پاسکویچ از طرف امپراطور روسیه دستور داشت که در هر صورت قوای خود را از ارس گذرانیده به خاک آذربایجان داخل شود و راهی که آذربایجان را به پایتخت اتصال می دهد اشغال نموده تهران را مورد تهدید قرار دهد، ژنرال آریستوف بعد از تصرف سردار آباد مأمور شد که مستقیماً به طرف تبریز پیش برود ولیعهد دسته های متفرق سپاه خود را در خوی تمرکز داده حفظ تبریز را به آصف الدوله وا گذاشت . در این موقع پاسکویچ مشغول تسخیر نخجوان بود و آریستوف به طرف تبریز پیش می رفت، عباس میرزا فتحعلی خان رشتی را نزد پاسکویچ فرستاده از او تقاضا نمود که از پیشروی سپاه به طرف تبریز جلوگیری کند تا قرار مذاکره صلح داده شود ولی قبل از آن که این اقدام به نتیجه برسد، دروازه های تبریز بروی آریستوف باز شد و آخرین امیدواری ولیعهد مبدل به یأس گردید زیرا با تصرف تبریز خط ارتباط اردوی اروپا مراکز سوق الجیشی داخلی به کلی قطع شد و پاسکویچ نیز از ارس گذشته به تبریز رسید و چون هنوز فتحعلی شاه را در قبول شرایط صلح جدید مردد می دید امر به پیشروی داد قسمتی از سپاه او تا دهخوارقان پیش رفتند و در آنجا عباس میرزا که خوی و سلماس را از دست داده برد به اردوی پاسکویچ رسید.

شرایطی که پاسکویچ برای عقد مصالحه جدید پیشنهاد می کرد بسیار سنگین و از آن جمله پرداخت ۵ میلیون تومان غرامت جنگ بود، سفیر انگلیس سر جان ماکدونالد Sir JOHN Macdonald که بیش از فتحعلی شاه از پیشرفت سپاه روس به هراس افتاده بود، شاه را به خطرات واقعی این تهدید نظامی آگاه نمود و بقدری در عقاید خود پافشاری کرد تا شاه را به قبول شرایط صلح و تعیین نماینده برای انعقاد عهدنامه جدید واداشت، فتحعلی شاه ۸ کرور تومان پول به همراهی منوچهر خان به تبریز فرستاد و به وساطت سفیر انگلیس مجلسی در قریه ترکمانچای که قرارگاه فرماندهی پاسکویچ بود از سردار مزبور و عباس میرزا و قائم مقام و آصف الدوله و

حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی تشکیل گردید و عهدنامه ای در ۱۶ فصل و یک قرارداد تجاری الحاقی در ۹ فصل نوشته شد و در تاریخ ۵ شعبان ۱۲۴۳ (۱۰ فوریه ۱۸۲۸) به امضای نمایندگان رسید.

روسیه تزاری در این عهدنامه نیت و مقاصد استعماری خود را کاملاً ظاهر ساخت و منافع عاید آن دولت شد که در هیچ یک از جنگ های اروپا نیز نتوانسته بود نظیر آن را بدست آورد، علاوه بر آنچه در عهدنامه گلستان از ناحیه قفقازیه دارا شده بود ایروان و نخجوان و بخشی از دشت مغان را مالک شد و مجرای رود ارس سرحد دولتین گردید اتباع آن دولت در ایران از تابعیت قوانین حقوقی و جزائی معاف شدند، کشتی رانی در دریای خزر به آن دولت انحصار یافت، توپ و تفنگ و مهمات جنگی و قلعه های نظامی ایران را در قفقازیه به دست آورد و ۵ میلیون تومان غرامت جنگ گرفت.

قتل گری بایدوف

(شوال ۱۲۴۴)

عقد عهدنامه ترکمانچای موجب انزجار خاطر طبقات روشن فکر ایران گردید و همه از آن پیش آمد سخت در خشم بودند، دربار روسیه خواهرزاده پاسکویچ را که نویسنده نامی روسیه موسوم به گری بایدوف بود برای اجرای مقررات عهدنامه ترکمانچای و حل اختلافات سرحدی به تهران فرستاد و سفیر مزبور قربانی سیاست استعماری روسیه گردید.

در تهران شهرت هائی که محرک احساسات مذهبی مردم بود علیه گری بایدوف منتشر شد عاقبت به تهمت این که وی دونفر زن مسلمان را به عنف در منزل خود نگه داشته است جمعی از مردم بازاری به خانه او تاختند و ۳۰ نفر از همراهان و خود او را به قتل رساندند فقط یکی از منشیان او بنام ملسوف از آن خطر رهائی یافت.

فتحعلی شاه از آن واقعه سخت به هراس افتاد ولی ملسوف را شاهد وقایع قرار داده خسرو میرزا فرزند ولیعهد را به همراهی محمد خان امیر نظام و میرزاتقی خان وزیر نظام و ملسوف برای عذرخواهی روانه دربار روسیه نمود و ایشان در شوال ۱۲۴۴ از تبریز به طرف تفلیس حرکت کردند و از آنجا عازم روسیه شدند، نیکلا از ایشان به گرمی پذیرائی کرد و در مقابل منافع بزرگی که از عهدنامه ترکمانچای نصیب و شده بود. عذرخواهی هیئت را پذیرفت و یک کرور تومان از بقیه وجه غرامت جنگ رانیزبه خسرو میرزا بخشید و برای پرداخت یک کرور دیگر ۵ سال مهلت قرارداد، فتحعلی شاه چون میرزاسیح مجتهد استرآبادی را محرک این شورش می دانست او را به عتبات تبعید کرد و دربار روسیه را از این اقدام آگاه نمود.

روابط ایران و عثمانی

موضوع مشاهده متبر که

علاقه ایرانیان شیعه به زیارت مشاهد متبر که واقع در بین‌النهرین ، و مخالفت و ستمکاری حکام و دست نشانده‌گان دولت عثمانی در آن ناحیه به زوار ایرانی از مسائلی بود که همواره دو دربار متعصب را به اقدام علیه یکدیگر وادار می‌نمود، وجود مراکز ایل نشین در سرحدات دولتین و دورویی و سیاست مابی بعضی از حکام محلی مثل حکام بغداد و شهر زور و سلیمانیه نیز دامن زن آتش کینه و جدال بین ایران و عثمانی و از همه مهمتر مسئله بی تکلیفی سرحدات غرب بود که بعد از محاربات دوره نادر شاه به حال وقفه باقی مانده و دعاوی دو دولت در باب بعضی از نقاط سرحدی مثل سلیمانیه (مسکن بعضی از ایلات کرد موسوم به بابان) حل و تصفیه نشده بود، حکام سلیمانیه و شهر زور بنا به معمول آن عصر اغلب از جانب پاشای بغداد و دربار قاجار تعیین و منصوب می شدند و اغلب در باب تعیین حکام مزبور بین پاشای بغداد و دربار فتحعلی شاه اختلاف نظر به میان می آمد. دربار عثمانی هر وقت مقتضی بود در اختلاف سرحدی شرکت جسته بهانه‌ای برای تجاوز یا حمله به خاک ایران به دست می آورد و در مواقعی که قوای نظامی آن دولت در جبهه اروپا به جنگ مشغول بودند به وسیله عذرخواهی و فرستادن سفرا دربار ایران را سرگرم می کرد و از طرف دیگر حکام آن دولت در کربلا و نجف تا می توانستند در آزار و اذیت زوار ایرانی می کوشیدند و این مسائل که همیشه با تعصب دینی امنای دو دولت مجاور توأم می شد دامنه اختلاف سیاسی و جنگهای دولتین را توسعه می داد.

حکومت سلیمانیه

قلعه سلیمانیه را ابراهیم پاشا حاکم ناحیه شهر زور در مغرب آن شهر بنا نهاد و قسمتی از قبایل کرد بابان را در آنجا سکونت داد و این قلعه با تمامی قراء و قصبات مجاور آن بموجب عهدنامه ای که نادر شاه در سال ۱۱۵۹ با دولت عثمانی منعقد ساخت داخل حدود ایران قرار گرفت. بعد از ابراهیم پاشا حکومت سلیمانیه و شهر زور به برادرش عبدالرحمن رسید ولی حاکم بغداد علی پاشا با نصب او به حکومت مخالفت ورزیده در سال ۱۲۲۰ هجری به قوه قهریه او را از شهر زور خارج کرد، وی به سنندج گریخت و از امان الله خان اردلان والی کردستان استمداد نمود، والی مراتب را به فتحعلی شاه خبر داد، فتحعلی شاه به والی دستور داد که وی را مجدداً به حکومت شهر زور منصوب نماید، متعاقب این اقدام احمد چلبی برای اعتراض به این امر از طرف علی پاشا به ایران آمد و در چمن اوجان که اردوگاه فتحعلی شاه بود به حضور رسید، فتحعلی شاه محمد صادق وقایع نگار را با او روانه بغداد کرد تا حضوراً راجع به عبدالرحمن مذاکره کند. علی پاشا به سفارت وقایع نگار وقتی نگذاشت و خالد پاشا را به حکومت شهر زور منصوب کرد، امان الله والی به دستور دربار عبدالرحمن را که قبلاً در تهران به حضور فتحعلی شاه رسیده و با خلعت های گرانبها به سنندج مراجعت نموده بود به قوه قهریه در شهر زور مستقر کرد و دست نشانده علی پاشا از آن شهر گریخت.

جنگ مریوان

(۱۲۲۱)

فتحعلی شاه برای آن که سرحدات مغرب را از عساکر عثمانی محفوظ دارد فرزند ارشد خود محمد علی میرزا معروف به دولت شاه را با چند تن از سران سپاه (۱) و عده‌ای سپاهی به حکومت تمامی بلاد مغرب ایران از آذربایجان تا بصره منصوب نمود و او در جمادی الاولی سال ۱۲۲۱ از چم سلطانیه به طرف قزوین و همدان حرکت کرد و موقعی که در همدان بود، علی پاشا ۳۰ هزار سپاه فراهم آورده تا زهاب (در مغرب باختران) جلو آمد و از آنجا حواهرزاده خود سلیمان پاشای کهپا را با ۱۵ هزار سوار عرب و گرجی روانه شهر زور نمود عبدالرحمن تاب مقاومت نیاورده شهر را رها کرد و به سنندج گریخت، علی پاشا شروع به پیشروی نموده تا نزدیکی طاق کسری جلو آمد و چون خبر حرکت اردوی جدیدی را به سرداری نوروز خان میر بار از طرف آذربایجان شنید برای آن که ارتباط او با سرداران مقیم شهر زور قطع نشود راه شمال را پیش گرفت و در کنار رود سیروان فرود آمد.

دولت شاه دو هزار سوار مدانلو و جهان بیگلر را به سرداری نوروز خان مأمور کرد که نقاط واقعه بین مندلیج و یعقوبیه را تاراج نمود و دسته‌ای از سپاه عثمانی را که زیر فرماندهی فتاح پاشا در زهاب باقی مانده اند، به طرف مغرب برانند، سردار ایران فتاح پاشا را مغلوب نمود و عده زیادی از سپاه عثمانی اسیر گرفت و سردار مزبور در کنار سیروان رود خود را به علی پاشا رسانید.

قبل از آن که محمد علی میرزا مستقیماً با علی پاشا در میدان نبرد روبرو شود از فتحعلی شاه کمک طلبید و او مجدداً سه تن از سران سپاه خود را روانه مغرب نمود و از طرف دیگر علی پاشا اردوی خود را از کنار سیروان رود به دشت مریوان انتقال داد و در آنجا جنگی سخت بین طرفین در گرفت.

۱- معروفترین آنها ابراهیم خان دولوی قاجار و محمد علی خان شامبیانی بودند.

فرماندهی جناح چپ سپاه ایران که با جناح راست اردوی عثمانی داخل نبرد شد با صفی یار خان کرد بچه بود، افواج کردستانی و اردلان در جناح راست جا گرفتند و قلب سپاه به امان الله خان اردلان و فرج الله خان افشار سپرده شد.

در سپاه عثمانی علاوه بر علی پاشا حاکم بغداد، سلیمان پاشای کهیا و خالد پاشا و سلیمان پاشای متسلم کرکوک با افواج عرب شرکت داشتند. در جناح چپ سپاه ایران غالب گردید، کهیا که فرمانده جناح راست عثمانی بود مقام خود را رها کرده به کمک جناح چپ شتافت، ولی صفی یار خان مقاومتی دلیرانه کرد و کهیا را دستگیر نمود عاقبت شکست بر سپاه عثمانی افتاد و سه هزار نفر از ایشان به قتل رسید و بقیه بابی نظمی و پیریشانی به اردوگاه علی پاشا گریختند و سواران ایران آنها را تا نزدیکی سرپرده علی پاشا تعاقب نمودند.

علی پاشا بعد از این شکست شیخ محمد جعفر لحساوی را به شفاعت نزد محمد علی میرزا فرستاد. دولت شاه اسرای عثمانی را که زیاده بر سه هزار نفر بودند به شفاعت شیخ آزاد کرد و کهیا را روانه تهران کرد. شیخ به تهران رفت و استخلاص کهیا را از پادشاه درخواست کرد، فتحعلی شاه نیز او را بخشید و فرمان حکومت بین النهرین را به اسم او صادر کرد و نیز عبدالرحمن پاشا مجدداً از طرف دربار ایران به حکومت شهر زور منصوب و میرزا صادق وقایع نگار بار دوم به سفارت روانه بغداد شد.

سال بعد علی پاشا وفات یافت و سلیمان کهیا که فرمان حکومت بین النهرین را از فتحعلی شاه گرفته بود به جای او والی بغداد شد، در همین سال سلطان سلیم خان ثالث (۱۲۰۳ - ۱۲۲۲) نیز درگذشت و سلطان مصطفی خان رابع (۱۲۲۲ - ۱۲۲۳) به سلطنت رسید و با حکومت کهیا در بغداد موافقت کرد. فتحعلی شاه نیز برای تهنیت جلوس او به سلطنت، شیخ الاسلام خوی موسوم به آقا ابراهیم را روانه اسلامبول نمود و بدین ترتیب علی الظاهر اختلافات سیاسی و سرحدی دولتین برطرف و روابط دوستی بین آنها برقرار گردید.

حمله به بغداد

(شعبان - رمضان ۱۲۲۷)

مبادله سفرا بین ایران و عثمانی مدت ۵ سال آتش جنگ را خاموش کرد ، سلطان محمود خان ثانی (۱۲۲۳-۱۲۵۵) برای تحکیم مبانی صلح و برای آن که دربار ایران در آن موقع با دشمن عثمانی، یعنی روسیه در حال نبرد بود، هیتی از رجال دربار خود را که عبدالوهاب افندی و شا کر افندی و حیرت افندی جزو آنها بودند روانه دربار ایران نمود سفرای مزبور در ربیع الثانی ۱۲۲۶ وارد تهران شدند و در نتیجه مذاکراتی که با میرزا شفیع صدر اعظم به عمل آوردند قرار شد که حاکم شهر زور همیشه از طرف دربار ایران تعیین شود و ولایت بغداد نیز به شخصی که مسالمت جو و مورد اعتماد دولتین باشد تفویض گردد و حکام عثمانی در کربلا و نجف از آزار زواریانی خودداری کنند و هر دو دولت در ابراز دشمنی با روسیه پافشار نماید و هریک از آنها که با دولت روسیه عهدنامه صلحی برقرار سازد منافع طرف دیگر را نیز در آن عهدنامه ملحوظ بدارد. عبدالوهاب افندی به دستور فتحعلی شاه در تبریز مقیم شد و دو نفر دیگر با همراهان خود به اسلامبول برگشتند.

این سفارت نیز نتوانست از بروز اختلاف و جنگ جلوگیری کند، در اواسط سال ۱۲۲۷ عبدالله پاشا حاکم جدید بغداد که بدون اجازه دربار ایران و فقط از جانب سلطان عثمانی به حکومت منصوب شده بود. به امر سلطان شهر زور را از چنگ عبدالرحمن خارج کرد و اسمعیل آغا حاکم اربیل را به تهران فرستاده پیغام داد که چون وجود عبدالرحمن موجب بروز اختلاف بین دو دولت همجوار بوده است ، به ملاحظه صلاح دولتین حکومت شهر زور بایستی به شخص دیگری داده شود، فتحعلی شاه از این امر و از این که دربار عثمانی در موقع عقد قرارداد صلح با روسیه نامی از ایران نبرده و منافع این دولت را منظور ننموده است سخت در غضب شد و فوراً به محمد علی میرزا فرمان داد که عبدالرحمن را علی رغم دولت عثمانی به حکومت منصوب کند و این امر موجب بروز جنگ جدید گردید.

محمد علی میرزا ابتدا مهدی خان کلهر را به بغداد فرستاد تا عبدالله پاشا را به قبول پیشنهادات خود راضی کند و چون والی مزبور سفیر او را نپذیرفت در شعبان ۱۲۲۷ جبهه‌ای طولانی از قصر شیرین تا مریوان تشکیل داده سپاه خود را در سه ستون به طرف بغداد سوق داد. ستون اول از راه قرائیه و ستون دوم از طریق قزل رباط به بغداد حمله بردند و ستون سوم به فرماندهی خود دولت شاه از طریق زهاب شروع به پیشروی کردند و دسته های سپاه عثمانی رادر کردند و زهاب و حوالی اربیل در هم شکستند عبدالله پاشا بار دیگر به خدعه متوسل شد و نیرنگ او در ذهن فرمانده ساده لوح قاجار محمد علی میرزای دولت شاه مؤثر افتاد. وی محمد جعفر نجفی را که از علمای شیعه ساکن نجف بود به شفاعت نزد دولت شاه فرستاد و عبدالرحمن مجدداً به حکومت شهر زور منصوب گردید، محمد علی میرزا سپاه خود را از حمله بازداشت و در اواخر رمضان همان سال به باختران برگشت و بدین ترتیب بغداد از خطر محاصره و حمله شدید سپاه ایران نجات یافت.

بعد از حمله سپاه ایران به بغداد یک چندی آرامش در سرحدات غرب حکمفرما شد، عبدالله پاشا به دست اسعد پسر کهپای سابق الذکر که اعراب بنی منتفج را بر ضد او شورانده بود کشته شد و اسعد پاشا با موافقت دربار ایران و بوسیله نماینده ای که فتحعلی شاه به بغداد فرستاد در سال ۱۲۲۸ به حکومت آن شهر منصوب گردید. در همان اوقات سفیر فوق العاده ای به نام جلال الدین پاشا از جانب سلطان محمود خان ثانی به تهران رسید و مدتی با حضور عبدالوهاب افندی و میرزا رضای قزوینی برای حل اختلافات سرحدی مذاکره کرد و عاقبت فتحعلی شاه میرزا رضای قزوینی را با سفیر مزبور روانه اسلامبول نمود و دربار عثمانی نیز پیشنهادات او را پذیرفت و در اواخر ذی حجه ۱۲۲۹ به تهران برگشت.

حمله بزرگ سپاه ایران به سرحدات غرب

سر عسکران عثمانی درارمنستان به وسایل مختلف شروع به جلب ایلات سرحدنشین آذربایجان و کردستان نمودند، در اوائل سال ۱۲۳۶ قاسم آقای حیدرانلو به تحریک سلیمان پاشا والی بایزید و موش (شیر) ایل و عشیره خود را از خاک ایران به خاک عثمانی کوچانید و ایل سیبکی را نیز با خود برد، سرحداتاران ایران خواستند از حرکت ایلات مزبور جلوگیری نمایند سرعسکر عثمانی مداخله کرد ازطرف دیگر صادق بیک نامی پسر سلیمان پاشای کهیا از والی جدید بغداد داود پاشا متوهم شده به اردوی عباس میرزا پناه برد والی ارزنةالروم او را از ولیعهد خواست و عباس میرزا درخواست او را پذیرفته صادق بیک و همراهان او را به ارزنةالروم فرستاد حافظ محمدپاشا سر عسکر ارزنةالروم صادق بیک و همراهان او را علی رغم قولی که به ولیعهدایران داده بود به قتل رسانید و ولایة و سرعسکران عثمانی همه جا بنا به غرور ذاتی پیشنهادهای مسالمت آمیز فتحعلی شاه و نایب السلطنه را رد کرد. لذا فرمان سرکوبی عساکر عثمانی در اواخر سال ۱۲۳۶ صادر شد و دو سپاه بزرگ در آذربایجان و کرمانشاهان تجهیز و از دو جهت حمله به ارمنستان و بین النهرین آغاز گردید (ذی حجه ۱۲۳۶).

سپاه آذربایجان به فرماندهی عباس میرزا از راه خوی و ماکو متوجه بایزید و ارزنةالروم شد قرارگاه اردوی خسرو محمد پاشا سر عسکر بزرگ عثمانی در ارزنةالروم بود پیش قراولان عثمانی در حوالی توپراق قلعه از حسن خان قاجار قزوینی سردار عباس میرزا شکست خوردند و در توپراق قلعه متحصن شدند حسن خان قلعه را محاصره کرد و در جنگ دیگری که اتفاق افتاد قریب چهار هزار تن از سپاه عثمانی را به قتل رسانید و قلعه را متصرف شد، ولیعهد با سرعت و شتاب خود را به بایزید رسانید و بهلول پاشا حاکم آن ناحیه را در نزدیکی قلعه آق سرای به کلی مغلوب و مجبور به تسلیم نموده آق سرای و بایزید را اشغال کرد و در بایزید قائم مقام به نام فتحعلی شاه خطبه خواند. سپس حفظ قلعه های مفتوحه را به یکی از سرداران

خود سپرده دسته‌های سپاه را برای حمله به ارزنةالروم در دشت ملاذ گرد متمرکز ساخت. از این جنگ غنائم بسیار با ۱۶ عراده توپ به تصرف قوای ایران در آمد حوضه اطراف بایزید از ساخلوهای ایرانی انباشته شد و خط سوقالجیشی ارزنةالروم در زیر استیلای قوای عباس میرزا قرار گرفت.

موقعی که عباس میرزا قصد حمله به ارزنةالروم را داشت ، خسرو محمد پاشا آن شهر را تخلیه کرد و اردوگاه خود را به نارین قلعه در جنوب غربی ارزنةالروم انتقال داد عباس میرزا محمد زمان خان قاجار را با دو هزار پیاده و ۸ هزار سوار مأمور نمود که با دسته‌ای از سپاه عثمانی که در حدود حسن قلعه اجتماع نموده بودند مقابله کند. سردار مزبور ناگهان در محاصره سپاه دشمن افتاد و ولیعهد را به کمک طلبید عباس میرزا با شتاب به استخلاص او رفت و دو دسته سپاه عثمانی را در محل بولاتلق (در حوالی قلعه موش) مغلوب نمود و محمد خان را نجات داد و بر اثر آن جنگ ۱۷ عراده توپ و قریب دویست هزار دواب و اغنام نصیب سپاه ایران شد قلعه ملاذ گرد نیز به تصرف یکی از سرداران عباس میرزا در آمد و سردار دیگر او حسین خان سردار نیز قلعه موش را مفتوح و اشغال نمود و بعد از این حمله قلعه‌های بایزید و آبشگرد و یادین و ملاذ گرد و بدلیس و موش و اخلاط و توپراق قلعه با ۴۸ عراده توپ با غنائم زیاد به تصرف سپاه ایران در آمد (صفر ۱۲۳۷) و دربار عثمانی ناچار برای ترضیه خاطر ولیعهد و فتحعلی شاه والی ارزنةالروم را معزول نمود.

سپاه دیگر ایران به فرماندهی محمد علی میرزا دولت شاه در حوالی شهر زور و کنار سیروان رود به کمک حسن خان فیلی و جنگجویان لرستان سپاه محمد آقای کهیا و محمود پاشا سر عسکران عثمانی را شکست داده فراریان را تا کرکوک تعاقب کردند (محرم ۱۲۳۷) . دولت شاه قلعه سلیمانیه را متصرف شد و از راه سامره به طرف بغداد لشکر کشید ، داود پاشا حاکم آن شهر در محاصره افتاد و شیخ موسی پسر شیخ جعفر نجفی سابق الذکر را به شفاعت برانگیخت در همان اوقات دولت شاه مریض شد و در محل طاق کسری وفات یافت (۲۶ صفر ۱۲۳۷) .

جنگ توپراق قلعه

دربار عثمانی برای آن که باردیگر قوای خود را در برابر ایران بسنجد، سپاهی بزرگ به عده هفتاد هزار نفر به فرماندهی محمد امین رؤف پاشا و چند تن از سر عسکران معروف خود مأمور ناحیه ارزنةالروم و استرداد قلعه های ارمنستان نمود حسن خان قزوینی یک دسته از پیشقراولان عثمانی را در قارص شکست داد و اسرای ایشان را به خوی نزد ولیعهد فرستاد و چون به ولیعهد خبر رسید که سپاه عثمانی توپراق قلعه را که فقط بوسیله یکصد نفر سرباز و ۱۹ نفر تفنگچی ایرانی حفظ می شد در محاصره گرفته است با سرعت به جانب آن قلعه حرکت کرد (رمضان ۱۲۳۷). ابتدا جمعی از ارامنه را که در قراکلیسا (بر سر راه توپراق قلعه) به مقاومت برخاسته بودند مغلوب نمود و چون کار بر محصورین توپراق قلعه تنگ شده بود، ولیعهد با ۴ هزار نفر از زبندگان سپاه با سرعت به طرف قلعه تاخت و آنقدر در برابر سپاه کثیرالعهده عثمانی پافشرد تا بقیه سپاه او در رسیدند، جنگی بسیار سخت و خونین در گرفت و کار از توپ و تفنگ، به شمشیر و خنجر رسید و در این جنگ سربازان ایرانی نهایت رشادت و شجاعت را بروز دادند و عاقبت بعد از یک شبانه روز زد و خورد سر عسکران عثمانی از دفاع عاجز آمده سنگرها را رها کردند. جلال الدین محمد چپان اغلی گریخت و پاشایان دیگر نیز فرار شدند و سرتاسر اردوگاه و تمامی مهمات جنگی و توپخانه سپاه رؤف پاشا به تصرف قوای ایران در آمد و از سپاه بزرگ عثمانی فقط ۲۰ هزار نفر به اردوگاه ارزنةالروم مراجعت کرده بقیه به خاک هلاک افتادند (شوال ۱۲۳۷).

سرداران عباس میرزا او را به تعاقب دسته های سپاه عثمانی و حمله به ارزنةالروم توصیه کردند لیکن وی چون سپاه خود را کاملاً خسته دید از آن خیال منصرف شد و در محل خالباز که دشتی خرم و مصفا بود اردو زده غنائم جنگ را بین افراد سپاه تقسیم کرد و میرزا تقی خان آشتیانی را که از دست پروردگان قائم مقام و مردی مدبر و چرب زبان بود به ارزنةالروم

فرستاد تا با محمد امین رؤف پاشا راجع به قرارداد متار که جنگ و عقد مصالحه گفتگو کند.

بعد از رسیدن خبر فتوحات عباس میرزا در ارمنستان، فتحعلی شاه برای آن که سپاه عثمانی را به کلی از سرحدات غربی ایران دور سازد، حکام ولایات غربی را با چند دسته سپاه به محاصره بغداد و شهر زور مأمور نمود و سه اردو از راه کمرستان و باختران به طرف بغداد و سنندج حرکت کردند ولی در اواخر ذی حجه همین سال مرض وبادربین النهرین بروز کرد و نیم از افراد سپاه اردوهای ایران را در آن ناحیه نابود ساخت و فتحعلی شاه که خود نیز به قصد زیارت مشاهد متبر که عازم بغداد بود با عجله به نهاوند و از آنجا به تهران برگشت و در همان موقع به او خبر رسید که محمد امین سردار عثمانی تقاضای مصالحه نموده و وعده داده است که در بهار سال بعد نمایندگان عثمانی را برای مذاکره صلح به تهران روانه کند.

در اوایل سال ۱۲۳۸ مذاکره صلح بین نمایندگان دو دولت در تهران و ارزنةالروم شروع شد، محمد امین از طرف دربار عثمانی مأمور بود که با حفظ منافع آن دولت صلحی با ایران منعقد سازد، فتحعلی شاه شرایط مصالحه را که از آن جمله، پرداخت خراج سالیانه عثمانی به ایران بود را به وسیله سرهنگ قاسم خان سفیر خود در اسلامبول به سلطان عثمانی اطلاع داد ولی سلطان از قبول آن سرپیچی کرد و نجیب افندی را با نامه ای که متضمن مواد اصلی و اساسی مصالحه بود به همراهی سرهنگ قاسم خان به تهران فرستاد و در آن موقع فتحعلی شاه بدون آن که از فتوحات سپاه خود در سرحدات غرب استفاده کند عهدنامه ای را که زمینه آن در ارزنةالروم به صرفه و صلاح دولت عثمانی تنظیم شده بود امضاء کرد.

عهدنامه ارزنةالروم در یک مقدمه و ۷ ماده و یک خاتمه در ارزروم ابتدا بوسیله میرزا تقی خان آشتیانی نماینده ایران و محمد امین نماینده عثمانی امضاء و به اسلامبول فرستاده شد، سلطان محمود خان آن را در تاریخ ذیقعدة ۱۲۳۸ امضاء کرد و با سفیر خود به تهران فرستاد فتحعلی شاه با حضور سفیر عثمانی در بعضی از مواد آن تغییراتی وارد کرد و در ربیع الثانی ۱۲۳۹ نسخ آن را که به زبان فارسی و ترکی نوشته شده بود امضاء نمود.

چون کالای صادراتی ایران به ممالک اطراف مدیترانه از بین النهرین و متصرفات دیگر عثمانی می گذشت و علاوه بر آن بنا به عقاید مذهبی بسیاری از ایرانیان آن عصر طالب و آرزومند زیارت مشاهد متبرکه بودند در عهدنامه ارزروم مواد مخصوص راجع به وضع تجارت طرفین و مسافرت ایرانیان به کربلا و نجف قید گردید و بموجب آن مواد قرار شد که از کالای صادراتی ایران به متصرفات عثمانی فقط صدی ۴ از قیمت اصلی آن گمرک گرفته شود و عمال عثمانی در بین النهرین با زوار ایرانی در وصول به مقصد یاری کنند.

مواد این عهدنامه از لحاظ تعیین خطوط و مواقع سرحدی چندان واضح نبود زیرا فقط در مقدمه اشاره شده بود به اینکه حدود دولتین همان حدودی باشد که در عهدنامه سال ۱۱۵۹ در زمان نادر شاه افشار معین شده و چون در آن عهدنامه نیز مواقع سرحدی به تفصیل تعیین نشده بود، این مواد نمی توانست اختلافات ارضی دولتین را به طور قطع برطرف سازد علاوه بر آن نقل و انتقال ایلات سرحدی و عادت ایشان به تبدیل مساکن خود در تابستان و زمستان اشکالات زیادی برای تحدید حدود فراهم می ساخت، به همین جهت از قوت و اعتبار عهدنامه مزبور روز بروز کاسته می شد و به شرحی که خواهد آمد ، مسئله تعیین حدود ایران و عثمانی تا انقراض امپراطوری عثمانی و انقراض سلطنت قاجاریه مورد اختلاف دو دولت بود.

فصل دوازدهم

دوره دوم سلطنت قاجاریه

سلطنت محمد شاه و ناصرالدین شاه

۱۲۵۰-۱۳۱۳

در این دوره نتایج عهدنامه های گلستان و ترکمانچای در ایران بروز میکند، دول دیگری که با ایران روابط سیاسی داشتند به اخذ امتیازات و حقوق و مزایائی نظیر آنچه بموجب عهدنامه ترکمانچای نصیب روسیه تزاری گردیده بود موفق می شوند و در نتیجه نفوذ بیگانگان در این کشور به حد کمال می رسد و استقلال سیاسی و حیات اقتصادی ایران بیش از هر زمان دچار لرزل می گردد، سلاطین قاجاریه و درباریان آنها به واسطه قیودی که عهدنامه ترکمانچای و معاهدات نظیر آن بدست و پای ایشان بسته بود و بر اثر خوش بینی فوق العاده نسبت به سیاست خارجی بسیاری از منابع کشور را به نفع بیگانگان از دست می دهند و در پایان سلطنت ناصرالدین شاه جسته جسته افکار انقلابی و زمزمه های آزادی طلبی ظهور می نماید و جنبش و نهضت جدیدی در میان طبقات روشن فکر مردم بروز می کند و مقدمات انقلاب مشروطیت ایران فراهم می گردد.

وقایع مهم داخلی

قیام شاهزادگان

بر اثر انتشار خبر وفات فتحعلی شاه ، در پایتخت و اغلب ولایات ایران شاهزادگان به ادعای سلطنت برخاستند. در تهران ظل السلطان به کمک بعضی از برادران خویش بر تخت سلطنت جلوس کرده خود را عادل شاه نامید و به قوه بذل و بخشش مال ، چند تن از سرداران مقیم پایتخت را نیز با خود همدستان نمود. در فارس و اصفهان ، شجاع السلطنه و فرمانفرما به مخالفت با محمد میرزا ولیعهد دولت قاجار قیام کردند ، سفرای روس و انگلیس خود را به تبریز رساندند و ، چند تن از افسران انگلیسی که ریاست ایشان باراولنسن **Rauwlison** بود افواج آذربایجانی را جمع آوری نمودند و با محمد میرزا عازم تهران شدند. میرزا ابوالقاسم قائم مقام که وزارت محمد میرزا را داشت بدو تن از برادران او جهانگیر میرزا و خسرو میرزا را گرفتار و در اردبیل کور کرد و پیشقراولان اردوی محمد میرزا نیز در سیاه دهن (۷ فرسنگی مغرب قزوین) با سپاهی که ظل السلطان به سرداری برادر خود امام ویردیخان ایلخانی فرستاده بود مصادف شدند و ایشان را در هم شکستند. در نتیجه سپاه ایلخانی متفرق شده دسته دسته به اردوی محمد میرزا پیوست و محمد میرزا در اوائل رمضان ۱۲۵۰ وارد تهران شده در ۱۴ آن ماه تاجگذاری کرد و سلطنت ۹۰ روزه ظل السلطان خاتمه یافت.

قائم مقام برای استحکام بنیان سلطنت محمد شاه به قلع ماده فساد شاهزادگان همت گماشت و به قوه تدبیر ابتدا همراهان ایشان را به تهران جلب نمود و سپس بوسیله چند فوج سپاه بر فرمانفرما و شجاع السلطنه نیز دست یافت و ایشان را در ارک دولتی شیراز دستگیر نمود و شجاع السلطنه را کور کرد و او را با چند تن از عموهای محمدشاه که دستگیر شده بودند در اردبیل به زندان انداخت و بدین ترتیب محمد شاه را از خطر بزرگی که متوجه سلطنت او بود نجات بخشید.

قتل قائم مقام

(صفر ۱۲۱۵)

میرزا ابوالقاسم فرزند میرزا عیسی فراهانی معروف به قائم مقام از دیر باز در دستگاه عباس میرزا در تبریز خدمت می کرد مردی ادیب و دانشمند و نیز مدبر و باهوش در اموراداری هنرمند بود و چنان که اشاره شد در تحکیم اساس سلطنت محمدشاه لیافت و کفایت زیادی از خود نشان داد و شاید همین امر موجبات اضمحلال او را فراهم آورد، بعد از آن که شاهزادگان مدعی سلطنت از میان برخاستند دشمنان قائم مقام که وجود او را مانع پیشرفت مقاصد خود می دانستند به بدگوئی نشستند و بعضی از ایشان مثل حاجی میرزا آقاسی و میرزا مسلم خوئی و میرزا نصرالله اردبیلی که بواسطه مشرب لالابالیگری در مزاج محمد شاه که او خود نیز لالابالی مسلک بود، نفوذ زیاد داشتند، اقدامات و خدمات قائم مقام را برای سلطنت محمد شاه، زیان آور جلوه دادند و گاه و بیگاه نظر شاه را به سیاست خشن و ناهنجاری که قائم مقام در قلع و قمع شاهزادگان پیش کشیده بود متوجه ساخته او را ز قدرت و نفوذ وزیر به سختی ترساندند. اتفاقاً گفتار ایشان با عملیات و اقدامات قائم مقام همیشه مطابق بود، زیرا آن وزیر مدبر که از لالابالیگری و ضعف مزاج و سستی اراده محمد شاه به خوبی اطلاع داشت امور کشوری و لشکری را شخصاً و بدون مراجعه به دیگران اداره می کرد و بواسطه سوءظنی که به اغلب درباریان و اطرافیان شاه داشت هیچ یک را در کارهای مملکت با خود شریک قرار نمی داد و از اختیاراتی که بر اثر تفویض مقام صدارت به او محول شده بود به نفع مملکت استفاده می کرد ولی دشمنان قائم مقام اقدامات او را دلیل بی اعتنائی نسبت به شاه و نشانه خودسری و استبداد رأی دانسته به محمد شاه چنین وانمود کردند که قدرت روز افزون صدر اعظم موجب زوال سلطنت او خواهد شد و برهم زدن تشکیلات قراولان خاصه محمد شاه را که به امر قائم مقام انجام گرفته بود دلیل گفته های خود قرار دادند. محمد شاه که شب و روز با دشمنان قائم مقام همنشین و تحت تاءثیر افکار و عقاید ایشان قرار گرفته بود فرمان قتل

صدر اعظم را صادر کرد روز ۳۰ صفر ۱۲۵۱ قائم مقام را به باغ نگارستان که آن موقع برای رفتن به بیلاق مقرر محمد شاه بود برای ملاقات با شاه دعوت نمودند و در حالی که جمعیت کثیری از مردم در پی او حرکت می کردند به باغ وارد شد و به راهنمایی فراشان خلوت به عمارت اندرون باغ رفت. در آنجا اسمعیل خان قراچه داغی رئیس فراشهای خلوت او را از فرمان شاه مطلع ساخت و بلافاصله مأموریت خود را انجام داد. بعد از قتل قائم مقام و دستگیری درزندان و برادرزاده او ، به امر محمد شاه میرزا مسلم بیات ایروانی معروف به حاجی میرزا آقاسی به مقام صدر اعظمی انتخاب شد و حاجی میرزا آقاسی به دستور شاه میرزا حسن خان آشتیانی را با لقب مستوفی الممالک به ریاست دیوان انشاء میرزا آقاخان نوری را به وزارت لشکر و میرزا نصرالله اردبیلی را به وزارت وظایف برگزید.

محاصره هرات

محمد میرزا در زمان ولیعهدی عباس میرزا، چنان که گذشت مأمور تسخیر هرات گردید و در حین محاصره کردن آن شهر به واسطه وفات عباس میرزا، به مشهد و از آنجا به تهران مراجعت کرده از جانب فتحعلی شاه به ولایتعهدی منصوب و عازم تبریز شد. در این موقع چون از خراسان خبر طفیان بعضی از حکام محلی رسید و ترکمانان از راه گرگان به حمله و تهاجم مبادرت کردند، محمد شاه امر به تجهیز سپاه داده عازم مشهد گردید. به امر محمد شاه هشتاد هزار سپاه با هشتاد عراده توپ و مهمات جنگی در خارج تهران گردآمده در ربیع الثانی ۱۲۵۳ از راه دامغان و سمنان عازم خراسان شد و چون به بسطام رسیدند محمد شاه در آنجا که دشتی پر- علف داشت اردو زد.

وضع حکومت افغانستان در این موقع برای پیشرفت مقاصد محمد شاه از هر حیث مساعد بود، زیرا در هرات کامران میرزا پسر محمود میرزای افغان از خاندان درانی که در سال ۱۲۴۵ بر افغان شمالی مسلط شده بود حکومت می کرد، در کابل دوست محمد خان از خاندان بارکزائی از سال ۱۲۴۲ نفوذی به هم رسانیده بود و در این موقع به کمک فرزندان و بعضی از امرای محلی افغانستان جنوبی بر آن ناحیه فرمانفرمائی داشت و به دربار ایران متمایل بود و محمد شاه می توانست به دستیاری او بر افغانستان شمالی دست یابد. نیکلای اول تزار روسیه با حمله سپاه ایران به هرات کاملاً موافق بود و این امر را به وسیله سفیر خود در تهران چندین بار به محمد شاه گوشزد و در این موقع نیز تقاضای ملاقات با محمد شاه را نموده بود. از طرف دیگر حمله محمد شاه به هرات با توجه به سیاست استعماری روسیه، انگلستان را خواه ناخواه به این مسئله متوجه ساخت و موضوع لشکر کشی پادشاه قاجار به هرات که یکی از ولایات داخلی ایران آن عصر به شمار می آمد به رقابت سیاسی و استعماری بین روسیه و انگلستان منجر گردید و در آن میان محمد شاه را از رسیدن به مقصود باز داشت.

حرکت محمد شاه به طرف مشهد بیشتر برای سرکوبی حکام محلی و انتظام امور داخلی خراسان بود. ولی دعوت نیکلا از محمد شاه برای ملاقات و نتیجه‌ای که از ملاقات ناصرالدین میرزا ولیعهد قاجار با تزار روسیه در اوچ کلیسای ایروان حاصل شد نظر محمدشاه را به طرف هرات کاملاً متوجه ساخت، نیکلا به ایروان آمد تا موسسات و استحکامات جدید آن شهر را بازدید کند و از محمد شاه که در بسطام بود تقاضای ملاقات نمود وی پسر ۸ ساله خود ناصرالدین میرزا را به همراهی میرزا محمد خان امیرنظام زنگنه و میرزاتقی خان فراهانی وزیر نظام و یک نفر از علما و جمعی از اعیان و درباریان ولیعهد به ایروان فرستاد. و آن جماعت در رجب ۱۲۵۳ به ایروان رسیدند، نیکلا از ایشان به گرمی تمام پذیرائی کرد و قول داد که در تسخیر هرات و کابل به محمد شاه مساعدت نماید.

در این موقع پیشقراولان اردوی محمد شاه از نیشابور گذشته به مشهد رسیدند و محمد شاه خود در رجب ۱۲۵۳ به مشهد وارد شد و پس از یک ماه استراحت اردوی خود راه کنار هریرود در نزدیکی قلعه غوریان انتقال داد. حفظ قلعه غوریان به امر کامران میرزا و وزیر او یار محمد خان به شیر محمد خان برادر وزیر واگذار شد و وی به قصد شبیخون از قلعه خارج شد و بر سر پیشقراولان اردوی محمد شاه تاخت و پس از زدو خوردی سخت در قلعه متحصن شد و بعد از ۲۰ روز پایداری، عاقبت بر اثر بمباران شدید توپخانه ایران پای مقاومت او سست شده و قلعه را به تصرف سپاه ایران داد و خود به اردوی محمد شاه پیوست. دو هزار نفر از تفنگچیان طبسی و قاینی به حفظ قلعه مأمور شدند و بقیه سپاه از غوریان گذشته در اوایل شعبان ۱۲۵۳ کنار رود نقره در نزدیکی هرات فرود آمدند.

تسخیر قلعه غوریان که یکی از مراکز مهم نظامی آن حدود بود اولین سرحد پیشرفت سپاه ایران به شمار می‌آمد ولی تسخیر هرات با موقعیت مستحکمی که داشت و ضعف توپخانه و فقدان آلات محاصره برای محمد شاه مشکل بود، از طرف دیگر بعد از تسخیر قلعه غوریان سفیر انگلیس از تهران به اردوی محمد شاه شتافت و روابط مخفی با کامران میرزا برقرار

کرد و اورابه مساعدت مادی و معنوی حکومت هندوستان امیدوار کرد و در همان اوقات یک نفر توپچی هنرمند از افسران انگلیس مقیم هندوستان به نام پوتینچر Pottinger مأمور هرات گردید و در استحکام حصار آن شهر کوشید.

محاصره هرات و زدو خورد بین دسته های سپاه ایران و افغانها قریب به یکسال طول کشید. در اواخر سال ۱۲۵۳، دوست محمد خان بار کزائی به کمک محمدشاه برخاست و فرزند خود کهندل خان را برای تسخیر فراه فرستاد. محمد شاه نیز حبیب الله خان شاهسون امیر توپخانه را با ۶ هزار نفر به کمک کهندل خان مأمور نمود و در شمال هرات نیز دسته های سپاه ایران به مرغاب و میمند حمله بردند و سنگرهای مهاجمین تا کنار حصار شهر هرات کشیده شد و در آخرین حمله شدید به شهر که عده زیادی از سران سپاه ایران به قتل رسیدند قسمتی از برج و باروی شهر ویران گردید و چند فوج از سربازان ایران بر برجهای جنوبی شهر بالا رفتند و کامران میرزا در مدافعه و پایداری سست شد جمعی از بزرگان هرات در صدد برآمدند که دروازه های شهر را بر روی سپاه ایران باز کنند و بر اثر این تصمیم در تاریخ جمادی الاخری ۱۲۵۴ از راه برج عبدل مصری فوج فراگوزلو را به شهر راه دادند. ولی در همان اوقات سفیر انگلیس سر جان مکنیل که چندین بار محمد شاه را به ترک محاصره هرات دعوت کرده بود، اردوی ایران را رها کرده و با افسران انگلیسی (۱) که در زیر فرمان داشت به طرف اصفهان حرکت کرد و در ضمن راه نامه ای مبنی بر اعلان جنگ از طرف دولت انگلیس به محمد شاه نوشت و اندکی بعد به اردوی ایران خبر رسید که کشتی های جنگی انگلیس جزیره خارک را تصرف کرده به بندر بوشهر نزدیک شده اند. محمد شاه که از مساعدت روسیه ناامید شده بود و جنگ با انگلیس را صلاح نمی دید از تصرف هرات چشم

۱- معروفترین آنها رولنسن Rawlinson و استودارت Stoddart و تود Todd بودند

که سفیر انگلیس در واقعه محاصره هرات آنها را به بغداد و ارزنة الروم فرستاد.

پوشید و اسرای افغان را که جلال‌الدین میرزا پسر کامران نیز جزو آنها بود به هرات فرستاد و قلعه غوریان را به جعفر قلی خان بزنجردی و ۶ هزار سرباز سپرده در جمادی‌الثانی ۱۲۵۴ با بقیه سپاه به جانب تهران برگشت .

کارگزاران دولت انگلیس و حکومت هندوستان بعد از تهدید محمد شاه و دفع محاصره هرات که با موفقیت کامل انجام گرفت، کم کم به داخله افغانستان نفوذ کردند و به عنوان حمایت از حکام مستقل افغانستان در برابر ایران و روسیه زمینه پیشرفت مقاصد استعماری خود را که مسئله اساسی آن تحکیم سرحدات شمالی هندوستان بود فراهم نمودند و از آن پس برای این که دربار ایران را از توجه به هرات و قندهار باز دارند به استفاده از مردمان ماجرا جوی آشوب طلب که در گوشه و کنار ایران وجود داشتند پرداخت و به وسائل گوناگون اسباب گرفتاری محمد شاه را فراهم کردند و در افغانستان جنوبی حکام و امرائی را که متمایل به حکومت ایران بودند به تدریج از میان برداشتند.

فتنه آقاخان محلاتی

شاهزادگانی که در موقع جلوس محمد شاه بر تخت سلطنت از راه موافقت با وی داخل شده بودند به حکومت ایالات و ولایات جنوبی ایران منصوب شدند در حین محاصره هرات و توقف ممتد محمد شاه در آن حدود برخی از ایشان در اصفهان و کاشان و گرگان سر به طغیان برداشته و کارگزاران حکومت هند نیز دامنه طغیان ایشان را توسعه دادند. محمد شاه وقتی به تهران برگشت و خبر شورشهای ولایات جنوبی را شنید مجدداً از پایتخت خارج شده در ذیقعد سال ۱۲۵۵ با ۲۵ هزار نفر سپاهی عازم جنوب شد و در اصفهان به بهانه تنبیه شورشیان عده کثیری را به قتل رسانید و سرداران او در کاشان و کرمان نیز باخشونت تمام به قلع و قمع شورشیان پرداختند.

در این موقع انگلیسها شاه شجاع پسر تیمور شاه درانی را که به عمال کمپانی هند متوسل شده بود دست آویز مقاصد سیاسی خود قرار داد و با ۲۰ هزار سپاه هندی و افغانی از راه پنجاب و پیشاور به قندهار فرستادند دوست محمد خان و فرزندانش از قندهار گریختند ابتدا به الله‌قلی خان خوارزمی در بخارا پناه بردند ولی اندکی بعد از او نیز روگردان شدند و با پانصد سوار سیستانی به دربار ایران پناهنده شدند (۱۲۵۵). محمد شاه فرزندان دوست محمد را که ارشد آنها کهندل خان بود به بلاد جنوبی ایران روانه کرد تا با حکام یزد و کرمان در حکومت شریک باشند و در موقع مقتضی مجدداً ایشان را به حکومت افغانستان منصوب نماید. انگلیسها برای آن که از سوء تأثیر این پیش آمد نسبت به سیاست استعماری خود جلوگیری کنند، آقاخان محلاتی را که مستعد شورش و شخصی جاه طلب و ماجراجو بود بر ضد محمد شاه برانگیختند.

آقاخان پسر شاه خلیل‌الله رئیس طایفه اسمعیلی کرمان بود و در حوالی بم و کرمان مریدان زیاد داشت، اواخر سال ۱۲۵۳ مقارن حرکت محمد شاه به جانب خراسان در بم قیام کرد و محمد شاه او را به دربار

احضار نمود ووی درقلعه بم متحصن شد و بعد از اندکی مقاومت تسلیم گردید و به شفاعت فرمانفرمای فارس و حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم مورد عفو قرار گرفت. در موقعی که محمد شاه عازم کاشان و اصفهان بود و یکی از سرداران خود بخشعلی خان یوزباشی را به گرفتن شاهزاده فرخ سیر میرزا حکمران همدان مأمور گردانید آقاخان که با عیال و اولاد خود به طرف عتبات می‌رفت و در همدان با فرخ سیر میرزا همدست شده بود، از مأموریت بخشعلی خان به هراس افتاده همراهان خود را با عجله به عتبات روانه کرد و نامه‌های جعلی مبنی بر انتصاب خود به حکومت بم فراهم نمود و برای اعیان و متابعان خویش در کرمان فرستاد. کارگزاران انگلیسی نیز در آن حدود مریدان و جمعی از سواران سیستانی و افغانی را به هواخواهی آقاخان گرد آوردند و زمانی که آقاخان به بم رسید قریب ۴ هزار نفر گرد او جمع شدند. (۱۲۵۵). آقاخان به شهر بابک که مقر کهن‌دل خان افغان بود حمله برد و برادر خود محمد باقرخان را نیز به سیرجان فرستاد. حاکم کرمان فضلعلی خان قراباغی که مردی دلیر و شجاع بود با سه چهار هزار سوار که همراه داشت به دفع آقاخان همت گماشته در محل زید آباد محمد باقرخان را به محاصره انداخت. آقاخان به کمک برادر خود شتافت و در مقابل حمله شدید فضلعلی خان تاب مقاومت نیاورده به جانب لار گریخت. و همراهان او که در شهر بابک مانده بودند دست‌از محاصره کشیده متفرق شدند. آقاخان در لار جماعتی گرد آورده به جانب جیرفت کرمان شتافت و قلعه اسفندقه جیرفت را تصرف کرد ولی بار دیگر از فضلعلی خان شکست خورد و به جانب میناب گریخت و چون زمستان در رسید در همانجا متوقف شد.

در بهار سال ۱۲۵۶ آقاخان به کمک عمال انگلیسی مجدداً سپاه فراوانی گرد آورد و چندین عراده توپ فراهم کرده راه کرمان را در پیش گرفت و دو دسته سپاه فضلعلی خان را که به سرداری برادر خود اسفندیار خان و عبدالله خان قراگزلو به دفع او فرستاده بود شکست داد اسفندیار

خان کشته شد و آقاخان تا بردسیر در ۱۲ فرسنگی جنوب کرمان پیش آمد، فضلعلی خان که از مرگ برادر خود سخت به خشم آمده بود از کرمان خارج شده به بردسیر حمله برد. همراهان آقاخان در مقاومت و پایداری سست شده‌رو به گریز نهادند و فضلعلی خان فراریان را تا بمپور تعاقب کرد و عده کثیری را دستگیر نمود. آقاخان پس از آن شکست قطعی راه قندهار را پیش گرفت و از آنجا به هندوستان رفت و شورش کرمان که مدت ۱۴ ماه طول کشیده بود بدینوسیله خاموش گردید.

در پایان شورش آقاخان جمعی از اشرار بلوچ در بمپور گرد آمده سر به طغیان برداشتند. حبیب‌الله خان شاهسون بر سر ایشان تاخت و قلعه بمپور را ویران نمود و کشتاری هولناک کرد جمعی را اسیر گرفت. در نتیجه این خشونت عده کثیری از کوهنشینان حوالی بمپور به کوههای سرحدی متواری شدند و کینه دربار ایران را در دل گرفتند و این مسئله به پیشرفت مقاصد عمال حکومت هندوستان برای سرگرم نمودن دربار ایران بوسیله برانگیختن ایلات بلوچ کمک بسیار کرد.

سید علی محمد باب

هنوز فتنه آقاخان محلاتی به کلی خاتمه نیافته بود که محمد شاه با بروز فتنه های جدید مواجه گردید. در نواحی شمال شرقی خراسان طایفه نقشبندیه (قادریه) به مخالفت با حاکم خراسان قیام کردند و همان وقت در جنوب ایران نیز صاحب داعیه ای به نام سید علی محمد باب در لباس مذهبی و بعنوان ارشاد و هدایت خلق قیام کرد.

سید علی محمد فرزند سید رضای شیرازی مدتی در عتبات در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر می شد و بعد از چندی به بوشهر آمده به ریاضت پرداخت و برای تسخیر ارواح مدت چهل روز در آفتاب سوزان بوشهر به ذکر ادعیه و اوراد اشتغال ورزید و اندکی بعد به کوفه رفت و چهل روز در مسجد کوفه معتکف شد و از آنجا سودای ریاست روحانی در مغز او به جوش آمده عازم مکه شد و عاقبت به بوشهر برگشت و در آنجا جمعی از مردم ساده لوح بی عقیده لایابالی را گرد آورده خود را مظهر تامه خلق و بقیه الله و بالاخره امام دوازدهم و باب علم الهی خواند. کارگزاران حکومت هند که در پی چنین بهانه هایی برای برپا کردن آشوب در ایران بودند، سید علی محمد باب را وسیله تبلیغات خود قرار دادند و تاحدی که امکان داشت از مردم ماجراجو و طماع به عنوان مرید دور او گرد آوردند و باب بعضی از مریدان چرب زبان خود را به شیراز فرستاد و شروع به تبلیغات دینی نمود و در آن شهر نیز به کمک عمال انگلیسی هوادارانی فراهم کرد.

حسین خان آجودان باشی صاحب اختیار حکمران فارس بعضی از هواخواهان و مبلغین باب را در شیراز دستگیر نموده تحت شکنجه قرار داد و باب را به شیراز دعوت نمود و مجلسی از علمای دینی شیراز تشکیل داد و او را به مباحثه با علماء دعوت کرد. در آن مجلس فقها و علمای شیراز باب را مورد تمسخر قرار دادند و عقاید او را که معجونی از احادیث سست و ضعیف و روایات و امثال تاریخی و قصص و افسانه های عامیانه بود با ادله فقهی و براهین عقلی رد کردند و برخی از فقها گفته های او را به خط دماغ و

اختلال حواس منسوب نمودند. صاحب اختیارباب را به زندان انداخت ولی اندکی بعد، هواداران باب به قوه پولهای گزافی که از طرف عمال حکومت هند در اختیار ایشان گذاشته شده بود منوچهر خان معتمدالدوله حکمران اصفهان را به استخلاص باب واداشتند. وی عده ای سوار به شیراز فرستاده باب را به اصفهان برد در حمایت خود نگه داشته او را مخفی کرد و در خارج چنین شهرت داد که باب گریخته است. غیبت باب از انظار و توجه روز افزون حکمران اصفهان نسبت به این امر و برخی عوامل اجتماعی بر اهمیت موقع باب افزود و مریدان او بیش از پیش به حمایت و طرفداری او برخاستند و تا سال ۱۲۶۳ که معتمدالدوله در اصفهان حکومت داشت، باب در نهایت راحتی بسر می برد، چون معتمدالدوله در سال ۱۲۶۳ وفات یافت به امر محمد شاه باب را دستگیر نموده مستقیماً به آذربایجان برده در قلعه چهریق زندانی ساختند.

موضوع سیدعلی محمد در آغاز بیش از یک داعیه مذهبی نبود. ولی متدرجاً به صورت یک مسئله سیاسی در آمد و اندکی بعد از گرفتار شدن باب در آذربایجان در دوران پادشاهی ناصرالدین شاه شورشهای سخت به وسیله طرفداران باب به ظهور رسید و کم کم این مسئله دست آویز برای اغراض شخصی و مقاصد سیاسی درباریان و حکام ولایات شد و بازار اتهام به کفر و زندق رواج یافت و به طوری که خواهیم گفت، درباریان فاسدالعقیده و اطرافیان طماع و مغرض ناصرالدین شاه این امر را وسیله اجرای مقاصد سوء خود قرار دادند و در موقع لزوم نیز آن را در خاموش کردن افکار و عقاید مردم روشن فکر تجدد خواه آن زمان و برخی از زمامداران مصلح بکار بردند و بالاخره موضوع دعوی باب با مسائل اجتماعی و سیاسی و اغراض شخصی توأم گردید.

قیام سالار در خراسان

الله یار خان آصف الدوله که از اوان سلطنت محمد شاه به حکمرانی خراسان منصوب گردیده بود در اوایل سال ۱۲۶۲ به بهانه پیری و خستگی از اداره امور آن ناحیه امتناع ورزیده و تولیت آستانه رضوی را در مشهد برعهده گرفت و از آن پس فرزند جوان او حسن خان معروف به سالار بار زمام حکومت خراسان را در دست گرفت. در این موقع ترکمانان از شمال به حدود خراسان تجاوز کردند و محمد شاه یکی از حکام محلی خراسان محمد حسین خان نردینی (نردین از قلعه های شمالی خراسان) را به قلع و قمع ترکمانان و حکومت سرحدات شمالی خراسان منصوب و به آن حدود روانه کرد، سردار مزبور بر ترکمانان غلبه یافت و بر اثر این خدمت مورد عنایت مخصوص محمد شاه و صدر اعظم قرار گرفت، آصف الدوله که با حاجی میرزا آقاسی میانه خوشی نداشت و فرزندش سالاربار که از ترقی مقام محمد حسین خان نردینی بر سرحد آمدن بود، نجفقلی خان بزنجردی شادلو و جعفرقلی خان شادلوی ایلخانی فرزند او را بر علیه سردار مزبور بشوراندند و ایشان شبانگاه بر سر سردار ریخته خود او و کسانش را به قتل رساندند، چون این خبر به تهران رسید محمد شاه به احضار مسببین شورش و قاتلین سردار فرمان داد ولی آصف الدوله با فرستادن ایشان مخالفت ورزید و این امر مدت چندین ماه مورد کشمکش بین آصف و محمد شاه بود، عاقبت آصف الدوله مشهد راها کرده به تهران آمد و شاه او را به عتبات تبعید کرد.

پس از خروج آصف الدوله از مشهد حسن خان سالار به کمک خان شادلو و جعفرقلی خان ایلخانی از ترکمانان و کردهای سرحدنشین و افراد متفرق سپاهی گرد آورد و علناً بر ضد محمد شاه قیام کرد، محمد شاه به اشاره صدراعظم سردار بزرگ سالار حاجی میرزا محمد خان معروف به بیگلربیگی را که داماد شاه بود به حکومت خراسان منصوب نمود و او را مأمور گردانید که حسن خان را به نصایح سودمند از آن خیال بازدارد.

بیگلر بیگی چون به مشهد رسید در مخالفت با محمد شاه با سالار متحد شد و سالار که از همدست شدن برادر خود قوت گرفته بود، بسیاری از حکام شمالی خراسان (۱) را با خود همدستان کرد و ترکمانان کوکلان را به تاخت و تاز به ناحیه بسطام و شاهرود و ادشت و جمعی از افغانهای متفرق هرات را نیز به اردوی خود طلبید.

محمد شاه در بدو امر دو تن از سرداران آذربایجانی سرتیپ محمد علیخان ماکوئی و ابراهیم خلیل خان خوئی را به دفع سالار فرستاد ولی سرداران مزبور به تصرف مشهد موفق نشدند و با وجود کوشش بسیار نتوانستند از حدود نیشابور به آن سو تجاوز کنند، محمد شاه ناچار خراسان را به برادر خود حمزه میرزا (حشمت الدوله) که مردی بالنسبه دلیر بود وا گذاشت و او را با سپاه کافی به خراسان روانه کرد. در این موقع در اردوی سالار قریب ۲۰ هزار تن سربازان داوطلب خراسانی و کرد شادلو و افغان و ترکمان گرد آمده بودند و او چون خبر حرکت حمزه میرزا را به طرف خراسان شنید، جعفرقلی خان شادلو را با ۱۲ هزار نفر از سبزوار که اردوگاه او بود به جانب بسطام فرستاد و آن سپاه در میامی (بین سبزوار و بسطام) با اردوی حمزه میرزا مصادف شدند و پس از مقاومت مختصری شکست خوردند و انتشار این خبر موجب تفرقه اردوی سالار گردید و وی از سبزوار به طرف جوین گریخت و جمعی از ترکمانان را مجدداً گرد آورد و به کلات حمله برد و در پناه استحکامات آن قلعه طبیعی مدت ۸ ماه با سپاه حمزه میرزا مقاومت ورزید.

در اوایل سال ۱۲۶۴ سالار مجدداً قوتی گرفت و خیال تسخیر مشهد نمود، حمزه میرزا برای آنکه ایلات کوکلان و یموت را از همدستی با سالار منصرف نماید به سرکوبی ایشان شتافت و سیصد خانوار از ترکمانان را به

۱- محمد خان بغایری، سلیمانخان درجزی، جهانگیرخان گرجی، حیدرقلیخان

شادلو. که بعد از گرفتار شدن سالار نیز تا مدتی در خراسان به مخالفت باقی بودند.

حوالی تهران کوچانید و جمعی را به اردوی خود داخل کرد. در غیاب او سالار به مشهد نزدیک شد و آن شهر را در محاصره گرفت ولی حمزه میرزا بار دیگر سپاه سالار را در ۸ فرسنگی شمال شرقی مشهد در هم شکست و سالار را به طرف سرخس منهزم کرد و جمعی را به تعاقب او فرستاد. ولی در این موقع اهالی مشهد بر حشمت‌الدوله طغیان کردند و مرض شدیدی بر سردار عارض گردید و عملیات نظامی او موقوف ماند. سالار با قوای جدید تاده فرسنگی مشهد پیش آمد و اردوزد و اندکی بعد از آن تاریخ خبر وفات محمد شاه که در ۶ شوال ۱۲۶۴ اتفاق افتاده بود در خراسان منتشر شد.

جلوس ناصرالدین شاه

در سال ۱۲۶۴ که محمدشاه وفات یافت ناصرالدین میرزا ولیعهد و جانشین او در تبریز زیر حمایت میرزا تقی خان وزیر نظام بسر می برد ، چون خبر وفات محمد شاه به تبریز رسید، در حالی که خراسان بواسطه قیام سالار دچار هرج و مرج بود، وزیر نظام سپاه آذربایجان را جمع آوری نمود و وسائل جلوس ناصرالدین میرزا را بر تخت سلطنت در آذربایجان فراهم کرد، سپس به همراهی سفرای روس و انگلیس که به تبریز رفته بودند شاه را برداشت و عازم تهران شد. و برای آن که در غیاب او اغتشاشی در آذربایجان روی ندهد، حکامی را که به وفاداری ایشان اطمینان نداشت معزول نموده حکام جدید بر بلاد آذربایجان گماشت.

ناصرالدین شاه روز ۲۱ ذیقعد ۱۲۶۴ وارد تهران شد و روز بعد رسماً تاجگذاری کرد و بواسطه حسن کفایت و لیاقتی که از میرزا تقی خان وزیر نظام دیده بود او را با لقب اتابک اعظم و امیر نظام به صدر اعظمی انتخاب نمود و میرزا تقی خان کمی بعد به لقب امیر کبیر ملقب گردید و ناصرالدین شاه میرزا نصرالله خان نوری معروف به میرزا آقاخان را که حکمران کاشان بوده تهران طلبیده به معاونت امیر کبیر منصوب کرد و او را به لقب اعتمادالدوله ملقب گردانید.

میرزا تقی خان امیر کبیر

یکی از خوشبختی های ناصرالدین شاه در اوان جلوس به تخت سلطنت وجود میرزاتقی خان امیر کبیر بود که در میان آن اوضاع آشفته و فتنه های متعدد به قوه تدبیر در تحکیم اساس سلطنت او کوشید. میرزاتقی خان فراهانی از طفولیت در خاندان قائم مقام فراهانی در تبریز بسر می برد. هوش بی نظیر داشت و قائم مقام به تربیت او همت گماشت. جوانی با تجربه و آزموده و قوی الاراده بارآمد و به زندگی سیاسی داخل شد. در دستگاه محمد خان زنگنه امیر نظام خدمات بزرگ انجام داد. نشاط طبیعی و ذوق وافر که به انجام وظایف داشت روز بروز بر توجه امیر نظام زنگنه نسبت به او افزود و بواسطه آشنائی که به آداب معاشرت و حسن سلوک با مأمورین خارجی داشت او را به همراهی ناصرالدین میرزا به اوچ کلیسا برای ملاقات تزار فرستادند، و کمی بعد یعنی در سال ۱۲۶۳ که ناصرالدین شاه از طرف محمد شاه به اقامت در تبریز مأمور گردید، میرزاتقی خان به ریاست سپاه آذربایجان و پیشکاری ولیعهد منصوب شد. در حین انجام خدمات اداری، مأموریت های سیاسی خود را نیز در ارزنةالروم برای حل اختلافات با عثمانی بخوبی انجام داد.

سیاست داخلی امیر کبیر در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه عبارت بود از برانداختن نفوذ درباریان و ملاها و قطع مستمریهای فوق العاده که بدون سبب به اشخاص داده می شد، و تمرکز امور اداری و مالیاتها و درآمدهای دولت و تنظیم بودجه که تا آن زمان به هیچ وجه در ایران سابقه نداشت و تعادل درآمد و هزینه دولت و تشکیل سپاه منظم و از میان بردن ملوک الطوائفی و رؤسای ایلات و بسط معارف به طریق اقتباس از اصول تعلیم و تربیت اروپائی، و در خارج برقرار کردن روابط دوستی با دول بزرگ و مخصوصاً با دول همسایه ایران و در هم شکستن قیودی که بواسطه عقد معاهدات سابق به دولت ایران تحمیل شده بود و اصلاح وضع سفارتخانه ها و سفرای ایران در دربارهای خارجی برای انجام این مقاصد که

رویه‌م رفته موجب عظمت ایران و قوت سیاسی کشور در خارج و وسیله بسط و
تعمیم نفوذ دولت در داخل بود. امیر کبیر که عزمی راسخ و هوش تدبیری
فوق‌العاده داشت و چون همه مردان بزرگ عالم دانا و توانا بود با کوشش و
فعالیتی تغییر ناپذیر در راه پیشرفت منظور خویش قدم برمی داشت و می-
خواست از خردسالی شاه به نفع و صلاح کشور استفاده کند در آغاز امر به
قلع و قمع سالار در خراسان و دفع فتنه های پیروان سید علی محمد باب و
سرکوبی شورشیان فارس و بختیاری همت گماشت.

دفع فتنه سالار

حمزه میرزا اندکی قبل از وفات محمد شاه به واسطه فشار شدیدی که از طرف سپاه سالار در مشهد به او وارد آمد و حمایتی که جمعی از مردم شهر از او می کردند ناچار آن شهر را رها کرد و از راه جام عازم هرات گردید و باردیگر مشهد به صرف سالار درآمد (رمضان ۱۲۶۴) وی یار محمد خان حاکم هرات را به کمک خویش طلبید و حاکم مزبور با سپاه افغانی از هرات به جانب مشهد حرکت کرد ولی در نزدیکی جام ، حمزه میرزا به مواعیدی چند او را با خود همداستان نمود و متحداً به مشهد تاختند و مدت ۸ ماه زد و خورد بین سپاه سالار و اهالی شهر که به کمک او برخاسته بودند با سپاه حمزه میرزا و یار محمد خان ادامه داشت. امیر کبیر حمزه میرزا را به تهران احضار کرد و به حکومت آذربایجان فرستاد ، و یار محمد خان را به حمایت دربار ایران امیدوار نمود سلطان مراد میرزا (حسام السلطنه) عموی ناصرالدین شاه را با سپاهی کافی و تجهیزات کامل به خراسان روانه کرد و در همان وقت یکی از معتمدان خود چراغعلی خان کلهر با نامه‌هایی چند خطاب به بعضی از علمای مشهد که در آن شهر صاحب نفوذ بودند نزد سالار فرستاد و او را اغفال کرد تا زمانی که اردوی حسام السلطنه به نزدیکی مشهد رسید و سالار سخت در محاصره افتاد و عاقبت دستگیر شد و به امر ناصرالدین شاه سالار را با فرزندش امیراصلان خان و برادر وی به قتل رساندند (جمادی الثانی ۱۲۶۵) . حسام السلطنه به حکومت خراسان و یار محمد خان افغان با لقب ظهیرالدوله به حکومت هرات منصوب شدند.

اصلاحات امیر کبیر

محیط اجتماعی ایران آن عصر به واسطه ارتباطی که بین مردم ایران با روسیه در شمال و با انگلستان در جنوب از زمان فتحعلی شاه برقرار شد با اصلاحات جدید تا حدی موافق بود و ناصرالدین شاه نیز شخصاً به تمدن اروپائی توجه داشت. و نقص تشکیلات کشوری و لشکری آن زمان و لزوم تغییر و اصلاح آن را همه دریافته بودند ولی درباریان و اطرافیان شاه از داشتن جسارت و همت بلندی که برای دست زدن به اصلاحات کشوری و لشکری باید در زمامداران هر عصر موجود باشد محروم بودند و علاوه بر آن که جرأت اقدام به اینگونه امور را نداشتند بقای همان تشکیلات ناقص راز لحاظ منافع شخصی لازم می شمردند و هر وقت مقتضی بود عقاید و نظریات خویش را در لباس مذهب جلوه می دادند و ذهن ناصرالدین شاه را مشوب می کردند ولی امیر کبیر صدها درباری و حواشی سلطنتی را که با پیشرفت مقاصد او مخالفت می ورزیدند به هیچ شمرده با اراده ثابت و محکم و بدون تردید و تزلزل دست به اصلاحات کشوری و لشکری زد.

شالوده معارف جدید ایران بوسیله تأسیس « دارالفنون » و جلب معلمین خارجی به دست امیر کبیر ریخته شد و اولین روزنامه دولتی تأسیس گردید در بودجه دولت که مقارن جلوس ناصرالدین شاه دو کرور کسر عایدات داشت تعادل بین درآمد و هزینه برقرار گردید. مالیاتهای عقب افتاده به قوه افواج منظمی که امیر کبیر تشکیل داد وصول شد و برای اولین دفعه حمل و نقل محمولات پستی در اغلب نقاط کشور بوسیله مأمورین دولتی معمول و قراولخانه های متعدد در معابر و راهها برای حفظ چاپارها و محمولات پست بوجود آمد و از همه مهمتر امیر کبیر در تهران دایره پاسبانی و آگاهی ایجاد نمود و عملیات درباریان و مأمورین دولت را تحت بازجوئی قرار داد و بدین ترتیب از روابط درباریان و اطرافیان شاه با سفرای خارجه آگاه می شد.

بر اثر اصلاحات فوق و نفوذی که امیر کبیر در کلیه امور کشوری و

لشکری به هم رسانید. قدرت او در نظر درباریان جلوه نمود و بعد از آن که مستمریهای بی تناسب ایشان را قطع کرد در برابر او صف آرایی نمودند و در برانداختن وی کوشیدند و با تملق و چرب زبانی افکار ناصرالدین شاه را که خود او از نفوذ و قدرت امیر کبیر به وحشت افتاده بود علیه امیر کبیر تحریک کردند. ناصرالدین شاه عاقبت تحت نفوذ عقاید اطرافیان قرار گرفته امیر کبیر را از صدارت انداخته به حکومت کاشان فرستاد. ولی دشمنان چون از علاقه باطنی شاه نسبت به امیر کبیر اطلاع داشتند از بیم آن که مبادا مجدداً او را به صدارت منصوب نماید شاه را به صدور فرمان قتل امیر وادار کردند. و مأمورین اجرای حکم امیر کبیر را در حمام فین کاشان در ۱۸ ربیع الاولی ۱۲۶۸ به قتل رساندند (۱) و از آن پس منصب صدارت به میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله تفویض گردید.

۱- مؤلف کتاب روضةالصفای ناصری در باب وفات امیر کبیر چنین می نویسد:
 «... در بیست و پنجم محرم، محرم آن حرم شد و در فین کاشان که به نزاهت معروف ماهی دو موقوف همی زیست و به واسطه تسلط نغم و تغلب سقم در شب شنبه هجدهم ربیع الاول جهان فانی را به درود کرد.»

جنگ آق دربند سرخس

بروز فتنه سالار در خراسان چنان که گفتیم موجب نهضت بزرگی در میان ترکمانان و ازبکان گردید. محمد امین خان حاکم خوارزم از گرفتاری سپاه ایران در خراسان استفاده کرد و به مرو لشکر کشید و تا نزدیکی سرخس پیش آمد ولی چون حسام السلطنه سالار را دستگیر نمود، وی سپاه خود را از حدود خراسان عقب کشید و برای اغفال ناصرالدین شاه یکی از معتمدان خود را به سفارت دربار ایران روانه کرد، و هدایائی نیز برای ناصرالدین شاه فرستاد. امیر کبیر در سال ۱۲۶۷ رضاقلی خان هدایت را به همراهی سفیر مزبور به خیوه فرستاده به او دستور داد که از وضع سپاه و طرز رفتار محمد امین خان تحقیقات کامل نموده بعد به تهران باز گردد.

رضاقلی خان هدایت در خیوه محمد امین خان را ملاقات نمود و او را به انصراف از حمله به مرو و سرخس دعوت نمود. ولی خان مزبور خود را پادشاه مستقل خوارزم می خواند و مرو را نیز جزو متصرفات خویش می دانست. سفیر ایران بعد از چندین بار ملاقات با خان و استحضار از خیالات او در باب تسخیر مرو و سرخس و حمله به مشهد به تهران بازگشت، و حسام السلطنه بلافاصله به جانب سرخس حمله برد و چند دسته از ترکمانان ساکن بین سرخس و مرو را سرکوبی نمود. ولی ترکمانان اردوی محمد امین از راه درجز و لطف آباد به شمال خراسان راه یافته بسیاری از قرئ و قصبات آباد آن ناحیه را به باد غارت دادند و همین که حسام السلطنه به جانب مشهد برگشت ترکمانان به صحرای خوارزم گریختند.

تاخت و تاز ترکمانان مدت سه سال در حدود خراسان ادامه داشت و محمد امین خان مقدمات حمله به مشهد را فراهم می کرد. ناصرالدین شاه در اوایل سال ۱۲۷۱ فریدون میرزای فرمانفرما را با سپاهی کامل به سرکوبی محمد امین خان مأمور گردانید. محمد امین با سپاه ترکمان و ازبک به مرو حمله برد و سنگرهای خود را تا نزدیکی سرخس پیش کشید، فریدون میرزا با افواجی که از تهران آورده بود و جمعی از سواران خراسانی در آق دربند

سرخس با شاه خوارزم روبرو شد و پس از جنگ بسیار خونینی که دو روز طول کشید، محمد امین خان دستگیر و مقتول شد و قریب ۲۷۰ تن از سران سپاه خوارزم به خاک هلاک افتادند و بقیه‌السیف محمد امین خان راه فرار پیش گرفته در حوالی خیوه متفرق شدند.

جنگ سرخس و در هم شکستن قدرت محمد امین خان برای تجدید نفوذ ایران در میان ایلات ترکمان و نواحی مجاور جیحون فوق‌العاده مفید بود، لیکن درباریان فاسد ناصرالدین شاه نتوانستند از آن فتح استفاده کنند و دولت روسیه تزاری با زبردستی و مهارت کامل بوسیله سفیر خود در تهران نظر ناصرالدین شاه را به جانب هرات متوجه ساخت و همین که اردوی ایران از اوایل سال ۱۲۷۲ متوجه هرات شدند، آن دولت اولین دسته سپاه قزاق و روسهای سفید را به خیوه روانه کرد و از تفرقه بزرگی که بعد از جنگ سرخس بین حکام و امرا و دسته‌های ایلات ترکمان پیش آمده بود استفاده نمود و نفوذ نظامی خود را در خوارزم برقرار نمود و همین پیش آمد مقدمه تسخیر و استعمار ترکستان غربی گردید.

تسخیر هرات ۱۲۷۳

چنان که سابقاً اشاره کردیم ، موقعی که محمد شاه برای سرکوبی سرکشان فارس و اصفهان عازم جنوب بود و مقدمات طغیان آفاخان محلاتی فراهم می شد، حکومت هند دست بر روی افغانستان گذاشت و در صدد برآمد که امرای محلی را با مقاصد خویش همراه کند دوست محمد خان حاکم قندهار با پیشرفت سیاست انگلیس مخالف بود. لذا حکومت هندوستان یکی از عمال خودسر ویلیام مکنناگتن **S. w Macnaghten** را به همراهی شجاع الملک (شاه شجاع) پسر تیمور شاه درانی و ۲۰ هزار سپاه هندی و افغان به قندهار روانه کرد و زد و خورد بین شجاع الملک و دوست محمد خان مدت سه سال (۱۲۵۵-۱۲۵۸) طول کشید و در آن مدت انگلیسها وسائل سرگرمی دربار ایران را در داخل فراهم کردند به طوری که محمد شاه نتوانست به دوست محمد خان ، که همواره نسبت به سیاست روسیه و ایران وفادار مانده بود کمکی بکند . شاه شجاع در قندهار به سلطنت نشست و دوست محمد خان با فرزندان خود به خوارزم گریخت و بعد از آن که از پادشاه خوارزم مأیوس گردید به دربار ایران پناهنده شد. ولی برادر او اکبر خان در مقابل سپاه شاه شجاع در هرات مقاومت ورزید و در سال ۱۲۵۷ به کابل حمله برد در همان ایام شورش سختی بر ضد سپاه انگلیس که با سرویلیام در کابل مقیم بودند برپا شده. سرویلیام و یکتن از عمال انگلیس و قریب ۱۶ هزار نفر سپاه بومی هند به قتل رسیدند (شوال ۱۲۵۷ مطابق با نوامبر ۱۸۴۱) حکومت هند سال بعد یکی از سرداران خود پولک **Pollock** را با سپاهگران به کابل فرستاد و در همان موقع که طوایف بلوچ در بلوچستان سر به طغیان برداشته و دعاة سید علی محمد باب در شیراز و اصفهان اسباب مزاحمت حکام را فراهم کرده بودند سردار انگلیس کابل را قتل عام کرد و عاقبت دوست محمد خان چون از طرفداری از سیاست روسیه و ایران نسبت به هرات نفعی نبرد با مقاصد انگلیسها موافقت نمود و تحت نظر عمال انگلیسی در سال ۱۲۵۸ به سلطنت افغانستان منصوب

شد و تا سال ۱۲۸۰ که سال وفات اوست بدان سمت باقی بود.

پس از استقرار دوست محمد خان در کابل راه برای پیشرفت سیاسی انگلیس در افغانستان باز شد حکومت هند امیر مزبور را تقویت کرد و او را به فتح و تسخیر هرات و تشکیل حکومت واحد افغانستان تحریک نمود، تا آن که در سال ۱۲۷۲ دوست محمد خان سپاهی بزرگ برای تسخیر هرات آماده کرد و در همان موقع یار محمد خان ظهیرالدوله حاکم هرات به دست محمد یوسف خان از شاهزادگان درانی به قتل رسید و وی برای استحکام موقع خود نسبت به دربار ایران اظهار تبعیت کرد و از حسام السلطنه فرمانفرمای خراسان در دفع سپاه امیر کابل مددخواست. حسام السلطنه هزارویانصد نفر تفنگچی به سرداری سام خان ایلخانی از مشهد روانه کرد و به حاکم هرات نوشت که در صورت احتیاج سپاه بیشتر به کمک او خواهد فرستاد.

عمال انگلیسی مردم هرات مخصوصاً اعیان شهر را بوسیله پول و تبلیغات با مقاصد خود همراه کردند و ایشان را به هواخواهی امیر کابل دعوت نمودند، به طوری که وقتی سام خان ایلخانی به هرات رسید، مردم دروازه های شهر را بروی او بسته، محمد یوسف خان را به قتل تهدید کردند. سام خان فوراً حسام السلطنه را از وضع هرات آگاه نمود و در همان اوقات سردار علی خان سه کوهه از سیستان به ناصرالدین شاه خبر داد که یکی از فرزندان امیر کابل به خاک ایران حمله برده است. ناصرالدین شاه که در اوایل سلطنت خود می خواست با انگلیس و عثمانی بر ضد روسیه متحد شود و عهدنامه ترکمانچای و گلستان را لغو کند، به همین لحاظ از موافقت با مقاصد دولت روسیه خودداری می کرد. در این موقع از تحریکات سیاسی انگلیس در افغانستان به مقصود سیاسی آن دولت پی برده، مجدداً به سیاست روسیه متمایل شد و حسام السلطنه را به فتح هرات مأمور گردانید و ۲۰ فوج پیاده و هزار نفر توپچی به کمک او فرستاد. سپاه ایران همان راهی را که سپاه محمد شاه طی کرده بود پیش گرفته به قلعه غوریان

حمله برد. سردار مجید خان افغانی بعد از کمی مقاومت قلعه را تسلیم کرد و در این موقع فرمانفرما نیز با ۱۰ هزار تن سرباز به کمک حسام السلطنه شتافت و متحداً به هرات حمله برد.

سپاه افغان گرد شهر هرات خندق‌های حفر کرده به مدافعه برخاستند و زردو خوردی سخت در حوالی شهر بین دو سپاه در گرفت و عاقبت سپاه ایران شهر را محاصره کرد، بعد از دو ماه مقاومت، حاکم هرات از در اطاعت درآمد و به حسام السلطنه پیغام داد که اگر دست از محاصره شهر بکشد تسلیم خواهد شد. عیسی خان یکی از سرداران افغانی که همراه وی بود این رای را پسندیده اظهار داشت که در صورت عقب نشینی سپاه به غوریان، وی با عده معدودی به هرات رفته، محمد یوسف خان را برای تسلیم به سردار ایران حاضر خواهد نمود. حسام السلطنه عقب نشست و سردار عیسی خان را به هرات روانه ساخت. وی بعد از ورود به شهر محمد یوسف خان را دستگیر نمود و به دست کسان ظهیرالدوله سپرد و ایشان سردار مزبور را به وضع بسیار فجیعی کشتند.

حسام السلطنه مدتی در انتظار عیسی خان نشست ولی سردار بعد از دستگیری محمد یوسف خان خود در هرات مستقل شد و سپاه را تحت فرمان خویش در آورد و برای مقابله با سپاه ایران آماده شد. حسام السلطنه مجدداً به شهر حمله برد و بزور گلوله توپ و به کمک بوهرلر **Buhler** مهندس فرانسوی قسمتی از حصار شهر را ویران کرد. سرداران زیر دست او نیز برای جلوگیری سپاه دوست محمد خان در سیستان و فراه متفرق شدند. عیسی خان در صفر ۱۲۷۳ تسلیم شد و حسام السلطنه وارد هرات گردید و در غره ربیع الاول همان سال در هرات به نام ناصرالدین شاه خطبه خواندند و حسام السلطنه در عمارت چهار باغ هرات از طرف شاه ایران به حکومت نشست و به نام ناصرالدین شاه سکه زد. انگلیسها هر قدر در تحکیم موقع هرات و انصراف سپاه ایران از آن شهر کوشیدند مفید نیفتاد و از طرف دیگر مقدمات شورش بزرگی در هند فراهم می شد و سیاست استعماری

انگلیس سخت در خطر بود. حکومت هند ناچار سیاست تهدید آمیز دوره محمد شاه را پیش گرفت و به شرحی که خواهد آمد ریشه نفوذ ایران را از هرات برکند.

نهضت فکری و سیاسی

دوره سلطنت ۵۰ ساله ناصرالدین شاه علاوه بر طول مدت وجنبه های سیاست خارجی که بیشتر متضمن زیانهای جبران ناپذیر برای ایران بود و از لحاظ اجتماعی و تغییر افکار سیاسی در داخل نیز قابل توجه است. ناصرالدین شاه بعد از قتل امیر کبیر هرچند که ظاهراً اعتمادالدوله را به صدارت برگزید، لیکن از آنجا که طبعاً استبداد طلب و مغرور و پابند عقاید و افکار خویش بود و نیز برای آن که مبدا اعتمادالدوله مانند امیر کبیر زمام امور را از دست او خارج کند، استبداد رأی پیشه کرد و نفوذ خود را در میان درباریان از هر حیث مستحکم نمود و بر اثر استبداد مطلقه شاه، حکمرانان ولایات نیز که نماینده شخص شاه بودند، بر استبداد رأی و نفوذ خود افزودند، در حقیقت حکومتی که آقامحمد خان قاجار به قوه جنگ و ستیز و اجرای سیاست شدید تشکیل داد و در زمان فتحعلی شاه روابط سیاسی با دول بزرگ اروپا برقرار نموده بود در عصر ناصرالدین شاه به حکومت مطلقه نزدیک گردید و از طرف دیگر از زمان فتحعلی شاه به بعد بر اثر افتتاح روابط با دول اروپائی اخبار انقلاب کبیر فرانسه و انقلابات سال ۱۸۴۸ اروپا متدرجاً افکار و عقاید جدید در ایران ظهور کرد و محیط اجتماعی ایران تا حدی برای نمو افکار تازه آماده شد. ضمناً مردان بزرگی در آن محیط ظهور کردند که آراء و عقاید اجتماعی و سیاسی ایشان در روشن کردن فکر عمومی برای یک جنبش و نهضت جدید مؤثر بود. امیر کبیر در بیداری ایرانیان و متوجه ساختن طبقات ممتاز و متفکر ایران به معایب و مفاصد اجتماعی و سیاسی به سهم خود خدمت بزرگی انجام داد و اساس اقتباس معارفی را به وسیله تشویق ناصرالدین شاه به فرستادن محصل به اروپا طرح کرد و با تأسیس دارالفنون، کانون جدیدی برای تبادل افکار و آشنائی ایرانیان آن عهد به مزایای تمدن اروپائی ایجاد نمود. سید جمال الدین اسدآبادی مشهور به افغانی اولین کسی بود که افکار و آراء سیاسی و اجتماعی خود را بدون پروا و برای خدمت به میهن خود و کلیه کشورهای

اسلامی ابراز کرد و ملل اسلامی را از مطامع و اغراض سیاسی و استعماری
دول اروپائی آگاه نمود و وجود او موجب نهضت جدیدی در افکار ایرانیان
آن عصر گردید.

شرح احوال سید جمال الدین اسد آبادی

سید جمال الدین در قریه اسد آباد (واقع در ۷ فرسنگی مغرب همدان) در شعبان ۱۲۵۴ در خانواده شیخ الاسلامی اسد آباد که از سادات شریف-النسب بودند متولد شد. پدرش سید صفدر نام داشت و نسبت به هم عصران خویش مردی فاضل و دانشمند بود. وی سید جمال الدین را تا سن ۱۰ سالگی در نزد خود تعلیم داد و در سال ۱۲۶۶ هجری باسید جمال الدین از اسد آباد به قزوین و از آنجا به تهران رفت و مدتی در منزل سلیمان خان صاحب اختیار از خوانین افشار اسد آباد ساکن بودند. سپس هردو عازم نجف شدند و سید در حوزه درس شیخ مرتضی که از مجتهدین بزرگ آن عصر بود به تحصیل علوم معقول و منقول اشتغال ورزید و شیخ مرتضی چون از حدت ذهن و کثرت هوش سید مطلع شد او را به همراهی یک نفر از طلاب به هندوستان فرستاد و سید در آنجا علاوه بر مطالعه احوال اجتماعی و سیاسی هندوستان به زبان انگلیسی نیز آشنا شد و در سال ۱۲۷۰ (سال ششم سلطنت ناصرالدین شاه) از هندوستان به مکه رفت و از آنجا به اسد آباد مسقط الرأس خود آمد و بعد از چند شب توقف به تهران رفت و ۶ ماه در آن شهر ساکن بود و در این مدت به نشر افکار و عقاید خود می پرداخت تا وقتی که وجود او موجب بیم و وحشت ناصرالدین شاه شد و ناچار از تهران به افغانستان نزد دوست محمد خان رفت و بار دیگر عازم هندوستان شد. در آنجا نیز روابط او را با مردم حتی المقدور محدود کردند. وی به مصر رفت و بعد از چهل روز توقف خود را به اسلامبول رسانید. فوآد پاشا از رجال سیاسی و مبرز عثمانی او را به گرمی تمام پذیرفت ولی اندکی بعد بواسطه مخالفت شیخ الاسلام از اسلامبول خارج شد و در سال ۱۲۸۷ به مصر رفت و مدت دو سال در مصر متوقف بود.

سید جمال الدین همتی بلند و قریحه سرشار و حافظه قوی و نفوذ کلامی فوق العاده داشت، در مصر انجمن «حزب الوطنی» را با سیصد نفر عضو تأسیس نمود و در جامع الازهر مشغول تدریس و بحث فلسفه ابن سینا

گردید و در همان ضمن خطابه‌هایی ایراد می‌کرد که اساس آن ایجاد وحدت اسلامی و برهم زدن تشکیلات استعماری انگلیس و تحکیم آزادی و استقلال حقیقی ممالک اسلامی بود.

افکار سیاسی سید جمال‌الدین در همه جا انتشار یافت و عمال انگلیس از نفوذ کلام او ترسیدند و وسایل خروج او را از مصر فراهم کردند، سید بار دیگر به هندوستان رفته از آنجا عازم اروپا شد و در سال ۱۳۰۰ به انگلستان رفت انگلیسها بدو در صدد برآمدند که از وجود سید برای برقرار کردن اتحادی بین ایران و ممالک دیگر اسلامی استفاده کنند، لیکن بعدها نظریه انگلیس تغییر کرد و سید به پاریس رفته مدت سه سال در آنجا به نوشتن روزنامه «عروة الوثقی» که سردبیری آن را شیخ محمد عبده عالم معروف مصری و شاگرد سید داشت اشتغال داشت و در همان اوقات با مورخ مشهور فرانسوی ارنست رنان **E. Renan** در باب تطبیق قوانین اسلام با تمدن غرب زمین مباحثات طولانی کرد و بوسیله روزنامه خود که مجاناً به ممالک اسلامی می‌فرستاد و متضمن آراء و عقاید سیاسی و اجتماعی سید مبنی بر مساوات و آزادی بود در روشن کردن افکار مردم ایران و عثمانی کوشید. ولی عاقبت پس از انتشار ۱۸ شماره انگلیسیها و سائل تعطیل آن را فراهم کردند. ناصرالدین شاه که از زمان مسافرت سید به مصر متدرجاً به احوال و افکار او آشناده بود در سال ۱۳۰۳ بوسیله میرزا حسین خان صنیع‌الدوله وزیر انطباعات او را به ایران دعوت کرد. سید به شیراز آمد و در آنجا فرصت شیرازی و ملک‌المتکلمین او را ملاقات کردند و چون به تهران رسید، درباریان ذهن ناصرالدین شاه را مشوب کردند سید با خاطری آزرده، به روسیه و از آنجا به اتریش رفت.

در سال ۱۳۰۶ هجری ناصرالدین شاه که در اروپا مشغول سیاحت بود از شهرت سید جمال‌الدین به حیرت افتاده در صدد دلجوئی و دعوت او به تهران برآمد، سید نیز به عهد و پیمان شاه اطمینان حاصل کرد و در سال ۱۳۰۷ به تهران آمد ولی باز به واسطه دسیسه و حيله‌های سیاسی مورد بغض

شاه قرار گرفت و در حضرت عبدالعظیم متحصن شد. مأمورین شاه او را از آنجا خارج و به عتبات تبعید کردند. ناچار بار دیگر به لندن رفت و در آنجا روزنامه ای به نام (ضیاءالخاقین) بدو زبان عربی و انگلیسی منتشر نمود و روزنامه مزبور هم بعد از چند شماره تعطیل شد و سید به اسلامبول شتافت و سلطان عبدالحمید به طمع این که از عقاید سید در باب ایجاد وحدت اسلامی استفاده کند و خود ریاست آن اتحادیه را عهده‌دار شود در اکرام و تجلیل سید کوشید ولی عاقبت درباریان سلطان و کارگزاران انگلیس به مخالفت او برخاستند و سید در سال ۱۳۱۴ یعنی یک سال پس از قتل ناصرالدین شاه (۱) در اسلامبول مسموم و درمان شهر مدفون شد. سید شخصاً تأهل اختیار نکرد ولی از منسوبان خاندان او خواهرزاده ها و برادرزاده هایش هنوز در اسدآباد همدان باقی هستند. (۲)

افکار سیاسی سید جمال‌الدین از لحاظ شدت تأثیر بی نظیر بود بسیاری از ایرانیان که او را بدرستی شناخته بودند در تمام سفرها در پی او حرکت می کردند و از مصاحبت و مکالمه با او محظوظ می شدند. افکار سید راجع به آزادی و مساوات و طرح اساسی حکومت مشروطیت اندکی بعد از وفات او بوسیله مریدان و شاگردان او بروز کرد.

شیخ احمد روحی ، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا حسن خان خبیرالملک از جمله کسانی بودند که در نشر افکار و عقاید سید کوشش کردند و همین اشخاص سردهسته آزادی خواهان ایران بودند و تا آخرین نفس در پیشرفت مقاصد خود برای برقرار کردن مشروطیت در ایران کوشیدند و عاقبت در این راه جان سپردند .

سید جمال‌الدین را از لحاظ وسعت فکر و همت بلندی که داشت مانند تمامی نوابغ عالم نمیتوان به یک شهر یا یک کشور اختصاص داد. منظور اساسی او برقرار کردن وحدت تام و تمام بین کلیه ملل و ممالک

۱- ناصرالدین شاه در سال ۱۳۱۳ در حضرت عبدالعظیم به دست میرزا رضای

کرمانی به قتل رسید ۲۰- سال ۱۳۱۶

اسلامی بود و در راه بیداری همه ملل اسلامی (ایران و مصر و عثمانی و افغانستان) به یک نسبت کوشید و به همین جهت و مناسبت تحولاتی که در دوران زندگانی وی حاصل گردید تا مدتی نام و نشان خانوادگی و روابط نسبی او بر بسیاری از مردم ممالک اسلامی غیر از ایران که او را به خوبی می شناختند مجهول مانده بود و برخی نیز اشتباه سید را به «افغانی» که شاید تخلص شعری او بوده و یا به بعضی از علل سیاسی خود را بدان منسوب می نموده است ، وسیله شناسائی اصل و نسب او قرار داده و حتی خانواده‌ای نیز در افغانستان برای او قائل شده بودند ولی در هر صورت خدمات سید به عالم اسلام و کوشش او در بیدار کردن افکار مردم این ممالک و ثبات و پایداری و رسوخی که در عقاید خود داشت او را در ردیف رجال برجسته و نامی ایران قرار داد.

اصلاحات داخلی

ناصرالدین شاه از برکت تربیت اکتسابی که از میرزاتقی خان امیر کبیر یافته بود، به اصلاحات داخلی تمایل داشت و مهمتر از آن مسئله توجه امیر کبیر در دوره کوتاه صدارت خویش به تنظیم امور مالی و لشکری و اداری ایران خواه ناخواه بعضی از رجال مصلح میهن دوست را به خرابی اوضاع اداری و اجتماعی مملکت آگاه نموده بود. مسافرتها ناصرالدین شاه به اروپا بازگشت مصلحین اعزامی اروپا و انتشار افکار جدید در میان مردم و مخصوصاً طبقات ممتاز مملکت همانطوری که موجب تمایل مردم به طرز حکومت مشروطه گردید، افکار ایشان را برای قبول اصلاحات جدید نیز تا حدی آماده کرد.

دست زدن به اصلاحات داخلی ایران در آن عصر خالی از اشکال نبود، زیرا هر یک از دو دولت استعمار طلب روس و انگلیس نسبت به اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران نظر خاصی داشتند. و هر یک برای به دست آوردن وسائل بسط نفوذ در دربار یک رشته اصلاحاتی را با طرز مخصوص پیشنهاد می کردند. متأسفانه بعضی از درباریان آن دوره نیز، یا به حکم فطرت و طبیعت و یا به سوق حوادث و مقتضیات زمان به طرفداری یکی از آن دو دولت برخاسته خود را دست آویز پیشرفت مقاصد ایشان قرار داده بودند و در هر صورت ناصرالدین شاه بر حسب تمایلی که در سیاست خود نسبت به یکی از دو دولت داشت، می بایستی اصلاحات خود را با نظریه کارگزاران آن دولت انجام دهد و چون دولت دیگر آن اصلاحات را مخالف منافع خود تشخیص می داد در ایجاد موانع و مشکلات تا می توانست می کوشید.

ناصرالدین شاه خیال داشت از منابع ثروت و مخصوصاً منابع معدنی مملکت استفاده کند و وسائلی را که اروپائیان در ایجاد تمدن خود به کار برده بودند در ایران فراهم سازد و نظام ایران را به صورت نظام اروپائی درآورد و در وضع سکه ها اصلاحاتی وارد نماید و بالاخره به تقلید از

سلاطین اتریش که ناصرالدین شاه در مسافرنهای خود از نزدیک دیده بود برای خود هیئت وزرا و مجلس شورای دولتی ترتیب دهد و برای هر یک از این اصلاحات قدمهایی برداشت. ابتدا مسئولیت صدر اعظم را در اداره امور مملکت لغو نمود و مشاغل دولتی را بین ۶ وزارتخانه (وزارت داخله - خارجه - جنگ - مالیه - عدلیه - وظایف و علوم) تقسیم کرد و در سال ۱۲۷۵ مجلسی به نام مجلس شورای دولتی از وزرا و رجال و اعیان و شاهزادگان تشکیل داد تا در باب اجرای اموری که دستور آن از طرف شخص او صادر می شد مشورت کنند.

در سال ۱۲۶۷ اولین سیم تلگراف از عمارت سلطنتی شهر به باغ لاله زار دایر گردید و بعد از دو سال سیم های متعدد بین تهران و رشت و تبریز و مشهد و اصفهان و همدان و شیراز تأسیس شد و در همان اوقات به کمک میرزا حسن خان مشیرالدوله سپهسالار چندین نفر افسر و مهندس اتریشی برای تربیت افواج جدید به ایران طلبید و کارخانه توپ ریزی و باروت کوبی و فشنگ سازی در تهران تأسیس گردید ولی کمی بعد افسران اتریشی ایران را ترک کردند و اداره قزاق تحت نظر افسران روس به وجود آمد از آن پس تا ختم انقلاب مشروطیت (سال ۱۲۹۷ هجری) این رژیم در نظام ایران باقی بود.

ضرب سکه تا آن زمان در تمام شهرها بوسیله اشخاصی که این امور را از دولت به قیمت معین مقاطعه می کردند معمول بود. امیر نظام گروسی که در سال ۱۲۸۳ سفیر ایران در پاریس بود، یک دستگاه ماشین ضرب سکه خریداری کرد و به ایران فرستاد و ماشین های مزبور به واسطه نبودن وسائل حمل و نقل مدت مدیدی در بندر انزلی باقی ماند و بالاخره در سال ۱۲۹۴ کارخانه ضرب سکه در تهران دایر گردید و اولین سکه های جدید به مناسبت نام آقا محمد ابراهیم امین السلطان رئیس ضرابخانه جدید به «قران امین السلطانی» معروف گردید.

سیاست خارجی

روابط ایران و عثمانی

چنان که در وقایع دوران پادشاهی فتحعلی شاه دیدیم اختلافات سیاسی و سرحدی ایران و عثمانی بوسیله انعقاد عهدنامه ارزنة الروم (مورخ ربیع الثانی ۱۲۳۹) مرتفع گردید و یک چندی آرامش در سرحدات غرب ایران برقرار بود و هر دو دولت بواسطه رفتاری‌های داخلی از توجه به حال یکدیگر بازماندند.

موقعی که محمدشاه هرات را در محاصره داشت ، مجدداً مرزداران عثمانی و مخصوصاً پاشای بغداد که همواره نفع خود را در بروز اختلاف بین دو دولت همجوار می دانست ، وسائل قطع ارتباط دوستی ایران عثمانی را فراهم کردند، کشتی‌های جنگی عثمانی به بندر محمره (خرمشهر) نزدیک شدند و جمعی از اعراب بنی کعب تابع ایران را تحت فشار قرار دادند. محمد شاه در اوائل شعبان ۱۲۵۴ میرزا جعفرخان مشیرالدوله را به سفارت دربار عثمانی مأمور نمود و او با حسین خان آجودانباشی که مأمور دربار اتریش و فرانسه و انگلستان شده بود و میبایستی از راه اسلامبول اروپا برود، عازم پایتخت عثمانی شدند و در ۱۵ رمضان همان سال در اسلامبول سلطان محمود خان را ملاقات نمود و اعتراض محمدشاه را درباب تجاوز کشتی‌های عثمانی به محمره به سلطان ابلاغ نمودند، سلطان سفرای ایران را به گرمی می پذیرفت ، آجودانباشی از راه ایتالیا عازم پاریس شد و مشیرالدوله به ایران بازگشت و از این سفارت نتیجه‌ای حاصل نشد.

محمدشاه چون بی‌اعتنائی دربار عثمانی را دید رضاقلی خان والی کردستان را مأمور نمود که به سلیمانیه حمله نموده عبدالله پاشا دست‌نشانده عثمانی را از آنجا خارج کند و محمد پاشا دست‌نشانده ایران را به حکومت سلیمانیه برقرار نماید، سردار مزبور به سلیمانیه حمله برده و دو دسته عساکر عثمانی را در شهرزور مغلوب نمود ولی در نزدیکی سلیمانیه به عیش و عشرت پرداخت، عبدالله پاشا غفلتاً بر سر او تاخت و سپاه سردار منهزم گردید، سلطان عثمانی و محمدشاه هر دو در فکر تهیه سپاه جدید بودند

ولی سفیر انگلیس خود را به میان انداخت و قرار شد که حل اختلافات سرحدی دو دولت به عهده کمیسیونی که از نمایندگان ایران و عثمانی و روس و انگلیس تشکیل گردد محول شود و اولین کمیسیون در ارزنةالروم تشکیل گردید ولی به واسطه وفات سلطان محمود خان ثانی (۱۲۵۵) عملیات کمیسیون موقوف ماند.

عبدالمجید خان سلطان جدید عثمانی صارم افندی را برای ابلاغ جلوس خود بر تخت سلطنت به ایران فرستاد سفیر مزبور در محرم ۱۲۵۶ محمد شاه را در اصفهان ملاقات نمود و موافقت سلطان عثمانی را با تشکیل کمیسیون مختلط سرحدی ابراز داشت و مدت زیادی در تهران با حاجی میرزا آقاسی در باب حل اختلافات سرحدی مذاکره نمود و عاقبت قرار شد نمایندگان ایران و عثمانی با حضور سفرای روس و انگلیس در ارزنةالروم اجتماع کرده مقررات عهدنامه سال ۱۲۳۹ را مورد مذاکره قرار دهند و بر اثر این تصمیم مشیرالدوله بار دیگر مأمور دربار عثمانی شد و چون قبل از رسیدن به سرحد عثمانی در راه مریض شد، محمد شاه میرزا تقی خان فراهانی را به ارزنةالروم فرستاد و او که مردی مدبر و کافی بود وسائل رفع اختلاف را فراهم نمود و مجلس مشاوره در ارزنةالروم در سال ۱۲۵۹ تشکیل شد و مدت سه سال طول کشید.

میرزا تقی خان در طی ۱۸ جلسه مذاکره زمینه عهدنامه جدید را تهیه کرد و آن عهدنامه در اردوی بحری پاشا فرمانده پادگان ارزنةالروم در ۲۶ جمادی الثانی ۱۲۶۲ در ۹ ماده تنظیم گردیده به امضای نمایندگان ایران و عثمانی و سفرای روس و انگلیس رسید.

به موجب معاهده ارزروم دولت ایران از دعاوی خود نسبت به سلیمانیه و دولت عثمانی از ادعائی که نسبت به محمره و سواحل چپ شط العرب داشت صرف نظر کردند و قرار شد که کشتی های ایران نیز چون کشتی های عثمانی در تمام طول شط العرب تا آنجا که خط سرحدی دولتین به شط منتهی می شود به آزادی رفت و آمد کنند و برای تعیین خسارات جنگ

کمیسیون تعیین نمایند و دولت عثمانی شاهزادگان فراری از قلعه اردبیل را در مملکت خود نگه داشته از مراجعت ایشان به ایران و مراوده با ایرانیان جلوگیری نماید.

مقررات گمرکی در این معاهده نیز به قراری که در عهدنامه سال ۱۲۳۹ مقرر شده بود تعیین گردید و هر دو دولت موافقت کردند که مهندسین برای تعیین خطوط سرحدی معین نموده فوراً شروع به کار کنند.^(۱)

۱- موقعیکه میرزا قلی خان با همراهان خود در ارزنةالروم بود چون از حسن لیاقت و کفایت و کاردانی او اطلاع حاصل کردند برای آن که شاید انعقاد عهدنامه را به تمویق اندازند قاضی شهر شورشی سخت بر ضد سفیر در شهر ایجاد نمود. دو نفر از همراهان امیرکبیر را با وضع بسیار فجیعی کشته و خود او را به وسیله سنگ مجروح کردند ولی امیرکبیر در این واقعه نهایت رشادت و متانت را به خرج داد و عاقبت بحری پاشا فرمانده پادگان (ساخلو) شهر شورشیان را از اطراف خانه امیرکبیر متفرق نمود سفیر و بقیه همراهان او را از آن خطررهائی داد.

روابط ایران و اروپا

بعد از ختم جنگهای ایران و روسیه و عقد عهدنامه ترکمانچای بنابر آنچه در باب مبادله سفرا و اقامت نمایندگان سیاسی در عهدنامه مزبور قید شده بود دربار روسیه روابط موقتی خود را با دربار ایران به روابط دائمی تبدیل نمود، زیرا بعد از جنگهای مزبور اقامت اتباع روسیه در خاک ایران به واسطه امتیازاتی که به ایشان واگذار شده بود آسان گردید و دولت روسیه برای حفظ اتباع خود و اجرای مقررات عهدنامه ترکمانچای راجع به امور قضائی ایشان ناچار بود که سفرا و قنصلهای دائمی در پایتخت و شهرهای تجارتي ایران داشته باشد از طرف دیگر انگلیسها برای جلوگیری از ازدیاد روزافزون نفوذ روسیه در ایران و عثمانی نیز از داشتن سفرای دائمی در دربارهای این دو مملکت ناگزیر بودند و به همین جهت روابط سیاسی موقتی ایران و انگلستان نیز به روابط ممتد دائمی تبدیل گردید و در همان اوقات وقایعی روی داد که بار دیگر روابط بین ایران و فرانسه تجدید شد و به مناسبت توجهی که در این عصر (مقارن نیمه اول قرن ۱۹ میلادی) دول بزرگ اروپا نسبت به امپراطوری عثمانی داشتند و در تاریخ اروپا آن را - مسئله مشرق - نامیده‌اند، نظر سلاطین فرانسه نیز به اوضاع سیاسی ایران معطوف گردید و بنابراین دوران پادشاهی محمد شاه و ناصرالدین شاه را میتوان دوره ایجاد و استحکام روابط سیاسی ایران با دول بزرگ اروپا دانست.

روابط ایران و انگلیس

محمد شاه شخصاً و بعضی از درباریان او به سیاست روسیه بیشتر متمایل بودند و به همین جهت در دوره پادشاهی او انگلیسها در جلب رضایت خاطر شاه و درباریان چندان کامیاب نشده و دست بکار تحریکات و تبلیغات داخلی زدند و به شرحی که گذشت یک بار نیز در موقع محاصره هرات رسماً روابط خود را با ایران قطع نموده کشتی های جنگی به جزیره خارک و بندر بوشهر فرستادند و از آن پس برای سرگرمی محمد شاه از هیچ گونه تبلیغات و تحریکات سیاسی در جنوب ایران فروگذاری نکردند. دوره سلطنت محمد شاه برای بسط نفوذ روسها در دربار مفید واقع شد.

بعد از جلوس ناصرالدین شاه بر تخت سلطنت (مقارن سال ۱۸۴۸ میلادی) دولت روسیه اقدامات خود را تعقیب نمود و در سال ۱۸۵۳ میلادی برای اتحاد با ایران برضد عثمانی به وسیله سفیر خود پرنس دالفروکی P.Dolgruki پیشنهادی به ناصرالدین شاه داد ولی ناصرالدین شاه چون می خواست با انگلیس و فرانسه متحد شده به قوه آن دو دولت عهدنامه ترکمانچای را لغو کند، پیشنهاد سفیر روسیه را نپذیرفت و علی رغم آن دولت سفیری به دربار عثمانی فرستاد و روابط دوستی را تحکیم نمود و در امر کمیسیون سرحدی نیز بنا به میل سلطان عثمانی مسامحه کرد.

امیدواری ناصرالدین شاه نسبت به انگلیس و فرانسه (که در آن اوقات با روسیه در جنگهای کریمه در حال نبرد بودند) چندان طول نکشید و عاقبت از پایداری انگلیس در وفای به عهد و موافقت با ایران در الغای عهدنامه ترکمانچای مأیوس شده ، به شرحی که گذشت ، هرات را تسخیر کرد. دولت انگلیس فوراً کشتی های جنگی خود را به جزیره خارک فرستاد و سپاه دریائی انگلیس جزیره را متصرف شده در ربیع الاولی ۱۲۷۲ (مقارن با نوامبر ۱۸۵۶ میلادی) بعد از تصرف جزیره خارک به بندر بوشهر نزدیک شدند و بفاصله دو هفته سی کشتی جنگی با ۱۲۰۰ توپچی و

۳۴۰۰ نفر سرباز هندی و ۳۷۰۰ تن سپاه چریک در لنگرگاه بندر بوشهر گرد آوردند. میرزا حسنعلی خان دریابیکی حاکم بندر با چند فوج سرباز محلی از اهالی تنگستان و دشتستان به مقابله برخاست و مراتب را به ناصرالدین شاه خبر داد. از تهران نیز میرزا محمد خان قاجار کشیکچی باشی با ۱۵ هزار سوار و پیاده و توپخانه کافی عازم جنوب گردید. مدت ۴۰ روز زدو خورد بین سپاه ایران و انگلیس در بوشهر ادامه یافت و عاقبت انگلیسها در دهم ربیع الثانی (دسامبر ۱۸۵۶) بوشهر را تصرف کردند و در همان اوقات چند کشتی جنگی وارد رود کارون شدند و پس از تصرف خرمشهر از راه کارون تا اهواز پیش آمدند.

ناصرالدین شاه چون از پیشرفت سپاه انگلیس و ضعف قوای بری خود در برابر سپاه دریائی آن دولت مطلع شد ناچار از در صلح درآمد و در همان اوقات فرخ خان امین الملک که مقارن حمله سپاه ایران به هرات عازم اروپا شده و در این وقت در پاریس بود بنا به دستور ناصرالدین شاه و به وساطت لوئی ناپلئون پادشاه فرانسه عهدنامه‌ای با سفیر انگلیس در پاریس منعقد نمود که به عهدنامه پاریس موسوم گردیده است، این عهدنامه در ۱۵ فصل در تاریخ ۷ رجب ۱۲۷۳ نوشته شد و به امضای امین الدوله رسید.

فصول اولیه عهدنامه مربوط به تعهد انگلیس در باب تخلیه بنادر ایران از سپاه و کشتی‌های جنگی و تعهد ایران در باب تخلیه شهر هرات از سپاه خود و تعهد دولتی در مبادله اسرای جنگی بوده در فصول دیگر دولت ایران تعهد کرد که از مجازات کسانی که در جنگهای بوشهر و اهواز به کمک سپاه انگلیس برخاسته و به دولت متبوعه خود یعنی ایران خیانت ورزیده‌اند خودداری کند و استقلال تام و تمام افغانستان را به رسمیت بشناسد و کلیه اسرائی که در جنگ هرات به دست آورده بود بدون عوض نقدی آزاد نماید و علاوه بر این جمله نظیر همان امتیازات و اختیاراتی که به اتباع و قنسولها و نمایندگان سیاسی روسیه به موجب عهدنامه ترکمانچای در داخله ایران داده شده بود به اتباع و نمایندگان انگلیس اعطا نماید.

عهدنامه پاریس ضربت شدید دیگری بود که بر پیکر استقلال سیاسی و اقتصادی ایران وارد آمد و به طور خلاصه می توان گفت که بر اثر عقد این معاهده که از حیث حق کشی و عدم تناسب با شئون یک کشور مستقل کمتر از عهدنامه ترکمانچای نبود، محدودیت ارضی ایران به منتهی درجه رسید و انگلستان با زبردستی و مهارت کاملی در چنان موقع باریکی که سرتاسر مستعمره هند سر به شورش برداشته بودند و امپراطوری بریتانیا دچار چنان خطر بزرگی گردیده بود، ناصرالدین شاه و درباریان او را اغفال نمود و منظور اساسی خود را در انتزاع افغانستان از ایران و بستن دروازه هند بروی دولت روسیه پیش برد و از آن پس نفوذ دریائی انگلیس در خلیج فارس و دریای عمان برقرار گردید و دروازه های تجارت خارجی ایران در خلیج به دست عمال انگلیس افتاد.

انگلیسها برای استقرار نفوذ نظامی و سیاسی خود در خلیج فارس از زمان فتحعلی شاه در صدد برآمدند که از ضعف تسلط سلاطین قاجار در جزایر و بنادر خلیج و استقلال طلبی بعضی از شیوخ عرب ساکن آن نواحی استفاده کرده حتی المقدور حکومتهایی مطابق منظور سیاسی خویش در بنادر و جزایر خلیج ایجاد نمایند و در این راه مرتباً کوشش می کردند. پیش آمد ها و حوادثی که در داخله ایران روی می داد برای انجام این مقصود نیز موافق بود، چنان که فتحعلی شاه در اوائل سلطنت خود حکومت بندر عباس و جزیره هرمز را به بن احمد امام مسقط وا گذاشت و در مقابل ۶۰ میلیون ریال پول گرفت و در همان اوقات انگلیس ها با اجازه امام مسقط در بندر عباس تجارتخانه ای دایر کردند و به عنوان حفظ تجارتخانه یک دسته هفتصد نفری سپاه هندی در بندر مزبور گرد آوردند و برای عملیات نظامی خود در جزیره قشم نیز زمینه مساعدی فراهم نمودند.

صعید خان امام مسقط پسر بن احمد در سال ۱۲۷۱ به تحریک انگلیسها به ادعای حکومت بندر عباس و جزیره قشم برخاست و با چند کشتی جنگی به بندر عباس حمله برد و ساخلو ایرانی را که عده آن بواسطه بدی

آب وهوا و شیوع مرض بسیار کم شده بود از بندر خارج نمود. مؤیدالدوله حکمران فارس فرزند خود عبدالباقی میرزا را با عبدالله خان قراگزلو (صارمالدوله) و سربازان همدانی به بندر عباس فرستاد و در ۸ ربیع الاول ۱۲۷۱ جنگی سخت بین سپاه ایران و اتباع صعید در گرفت و عاقبت دروازه شهر مفتوح گردید و اتباع امام مسقط در قلعه‌ای که از بناهای هلندیها بود متحصن شدند و بر اثر فشار سپاه ایران جمعی خود را به کشتیها رسانیدند و گریختند و عده زیادی از ایشان به خاک هلاک افتادند و امام خود به سواحل عمان (مقابل بندر عباس و جزیره قشم) گریخت و نامه‌ای با تحف و هدایا به فارس فرستاد و فرمان حکومت انحصاری بندر عباس و جزایر قشم و هرمز و ایسین و تازیان و نواحی شمیل و میناب و بیابان و بندر خمیر را به مدت ۲۰ سال به نام خود و اولاد خویش از ناصرالدین شاه گرفت و در آن فرمان که در ۱۶ فقره نوشته شد امام مسقط ملتزم گردید که سالیانه ۱۶ هزار تومان بابت خراج و مالیات به دولت ایران بپردازد و همیشه خود را رعیت و دست نشاندۀ ایران بداند. (شعبان ۱۲۷۲)

انگلیسها از این پیش آمد به دست و پا افتاده مخفیانه با امام مسقط و بسیاری از شیوخ عرب ساکن جزایر خلیج قراردادهای تجاری و سیاسی منعقد نمودند و از صدور فرمان حکومت انحصاری بندر عباس به نام امام مسقط به نحو دیگری استفاده بردند و چون صعید چندماه بعد از صدور فرمان مزبور وفات یافت، بوسیله عمال خود فرزند او صید ثوینی را به اتخاذ رویه استقلال در حکومت و انتزاع حوزه حکومتی خود از ایران تشویق کردند و علاوه بر آن به موجب قراردادهای سری حفظ استقلال و حاکمیت امام رادر بندر عباس ضمانت کردند و او را به کمک‌های مادی و معنوی امیدوار ساختند و همین سیاست را در باب شیوخ جزایر بحرین نیز اعمال نمودند لیکن عاقبت مجبور شدند که حاکمیت ایران را بر جزایر بحرین به رسمیت بشناسند (۱۲۸۵ هجری مطابق با ۱۸۶۹ میلادی).

نفوذ سیاسی انگلستان در دربار قاجاریه مقدمه اخذ امتیازات اقتصادی

بزرگی برای اتباع آن دولت گردید. چنان که در سال ۱۳۰۹ (مطابق با ۱۸۹۱ میلادی) انحصار دخانیات ایران به یکی از اتباع دولت انگلیس داده شد و همین امر مقدمه بروز نهضت جدیدی در میان طبقات مردم گردید و چند تن از روحانیون منجمله حاجی میرزا حسن شیرازی حکم تحریم استعمال دخانیات را صادر کردند و در نتیجه ناصرالدین شاه امتیازنامه مزبور را لغو کرد ولی انگلیسها بعدها به گرفتن امتیازات مهمتر و از جمله امتیاز استخراج نفت جنوب ایران در سال ۱۳۱۹ هجری موفق گردیدند.

قیام آقاخان کرمانی در زمان محمد شاه و کمکهایی که از طرف حکومت هندوستان و کارگزاران انگلیس نسبت به او به عمل آمد مقدمه انتزاع قسمتی از بلوچستان ایران بود زیرا از آن پس انگلیسها به بهانه های مختلف، مثلاً قلع و قمع طوائف سیخ ساکن کنار رود سند کم کم در بلوچستان نفوذ حاصل کردند و بعضی از رؤسای استقلال طلب بلوچ را بر ضد ایران برانگیختند ناصرالدین شاه از سرکوبی طوائف بلوچ عاجز ماند، در سال ۱۲۸۰ (مقارن سال ۱۸۶۲-۳ میلادی) سرفردریک گلدسمید (S. F. Goldsmid) از اتباع انگلستان که برای تأسیس تلگراف در جنوب ایران استخدام شده بود، پیشنهادی در باب تعیین حدود بلوچستان و ملکیت بندر گوادر به ناصرالدین شاه داده و قرار شد که نمایندگان ایران و انگلیس خط سرحد را تعیین نمایند ناصرالدین شاه چندان توجهی به این امر نکرد و مهندسین انگلیسی شخصاً خط سرحدی را تعیین نمودند و مفاد قرارنامه سرحدی را به ناصرالدین شاه قبولانند و مقارن فوت ناصرالدین شاه و جلوس مظفرالدین شاه (۱۳۱۳ هجری مقارن ۱۸۹۶ میلادی) هیئت دیگری به ریاست کلنل هلدیچ (Colonel Holdich) مسافت بین کوهک و سرحد ایران و افغانستان را نیز به میل خود سرحدبندی کردند و پروتکل هایی که در این زمینه تهیه نموده بودند به امضای مظفرالدین شاه رساندند.

انگلیسها از تمایل ناصرالدین شاه به ایجاد وسائل جدید تمدن اروپائی استفاده کردند. در موقعی که انگلستان بر طبق قرارداد مخصوص با عثمانی

خط تلگرافی دریای احمر را به بغداد اتصال داد، ناصرالدین شاه نیز، چنان که اشاره کردیم، در صدد ایجاد تلگراف برآمد و بالاخره در سال ۱۲۸۷ (مقارن با سال ۱۸۷۰ میلادی) سیمهای تلگراف هند و اروپا (Telegraph he indo - European) از راه بوشهر و بندرعباس بوسیله انگلیسها تأسیس گردید (۱) و سایر سیمهای تلگراف در داخل مملکت نیز به دست انگلیسها دایر شد و مدتها اداره تلگراف ایران در دست ایشان بود.

یکی از اتباع انگلیس بارون ژلیوس دورویر (julius de Reuter Baron) در ۲۷ جمادی الاولی ۱۳۰۶ هجری تأسیس بانک ایران را به نام بانک شاهنشاهی (Imperial Bank of Persia) با حق انتشار اسکناس از ناصرالدین شاه گرفت، مدت این امتیاز ۶۰ سال و مرکز آن تهران بود و مؤسس بانک حق داشت در تمام شهرهای ایران و ممالک خارجه شعبه‌هایی تأسیس کند و علاوه بر آن ناصرالدین شاه امتیاز استخراج تمامی معادن ایران را به غیر از آنچه قبلاً به دیگران واگذار شده بود و به غیر از معادن فلزات قیمتی و جواهر به بارون روتر وا گذاشت.

۱- سیمهای تلگراف هند و اروپا به امر رضاخان از تصرف انگلیسها خارج و به عمال

ایران سپرده شد.

ایران و روسیه

روسها بعد از تحمیل مواد عهدنامه ترکمانچای بر ایران از امتیازاتی که به موجب آن عهدنامه به ایشان واگذار شده بود استفاده کردند . کشتی‌رانی دریای خزر به آن دولت اختصاص یافت و متدرجاً نفوذ نظامی خود را از قفقازیه تا حدود ارس در ترکستان غربی تا مساکن ترکمانان بسط داد و همان موقع که انگلیسها دست روی افغانستان گذاشته دربار ناصرالدین شاه را با تهدید به شناختن استقلال داخلی افغانستان وادار کردند روسها در ترکستان شروع به پیشرفت نمودند و فتح ترکستان از سال ۱۲۶۵ (مطابق با ۱۸۴۹ میلادی) شروع شد و به فتح تاشکند در سال ۱۲۸۰ (۱۸۶۴ میلادی) خاتمه یافت و در این موقع رقابتی شدید بین روس و انگلیس در باب سرحدات شمالی افغانستان بروز کرد و انگلیسها با تمام قوا به تحکیم موقع هرات و کابل و تقویت امرای محلی کوشیدند و از همین زمان روسیه در سرحدات خراسان نیز بایران همسایه شد. از آن پس به طوری که سابقاً اشاره کردیم سپاه روسیه در ترکستان به قلع و قمع حکام خیوه و سمرقند و خوفند اشتغال ورزید و عملیات نظامی و استعماری روسها در آن ناحیه تا سال ۱۲۹۲ هجری (۱۸۷۶ میلادی) ادامه داشت و گوگ تپه آخرین پناهگاه ترکمانان در سال ۱۲۹۷ هجری به دست روسها افتاد.

اولین امتیاز مهمی که به اتباع روسیه داده شد امتیاز شیلات سواحل دریای خزر بود که در سال ۱۲۸۵ (۱۸۶۹ میلادی) از طرف ناصرالدین شاه به لیانازوف (Lianazoff) روسی داده شد و بعد از آن تاریخ چندین بار تجدید شد، روسها مهمترین مرکز حیاتی ایران را در دوران پادشاهی ناصرالدین شاه به دست آوردند و باتشکیل قزاقخانه در سال ۱۲۹۷ هجری قوای نظامی ایران را تحت اختیار خود گرفتند و در سال ۱۳۱۰ نیز امتیاز احداث خط شوسه بین بندر انزلی و قزوین به یک شرکت روسی موسوم به «بیمه حمل و نقل ایران» داده شد که مدت آن ۹۹ سال بود و بعدها در دوره سلطنت مظفرالدین شاه شرکت مزبور امتیاز خط شوسه بین قزوین و همدان را نیز به دست آورد.

نفوذ روسیه در دربار قاجاریه روزبروز توسعه یافت و سیاست خشن و ناهنجار دولت تزاری آلت اجرای مقاصد سوء درباریان استبداد طلب قاجاریه گردید، همه جا و همه وقت مصالح و منافع ملت ایران دستخوش اغراض دولت روسیه شد متدرجاً مداخله غیرمستقیم یا مستقیم آن دولت در دربار تحت عنوان حمایت از شاه قاجار، بمداخله جنگی مسلح درانقلاب مشروطیت ایران منتهی گردید.

در دوره‌ای که دو دولت روس و انگلیس از هر جانب به اعمال نفوذ و اجرای سیاست شوم خود در ایران اشتغال داشتند برخی دول دیگر اروپائی نیز بر حسب تصادف یا به مناسبت ارتباطی که با دو دولت همجوار ایران و عثمانی داشتند به ایران نزدیک شدند.

در دوره پادشاهی محمد شاه مشیرالدوله در اسلامبول با سفیر بلژیک در باب عقیده عهدنامه تجارتی مذاکره کرد و بالاخره عهدنامه‌ای مشتمل بر یک مقدمه و ۷ ماده در ۲۵ جمادی‌الاولی ۱۲۵۷ (۱۴ ژوئن ۱۸۴۱) بین دو دولت منعقد گردید که اساس آن بر کیفیت اقامت اتباع دولتین در خاک یکدیگر و رعایت احترام متقابل و تسهیل مبادلات تجارتی بود و همین امر مقدمه شرکت اتباع بلژیک در امور گمرکی و مالی ایران گردید، سال بعد مشیرالدوله نظیر همین عهدنامه را در اسلامبول با سفیر اسپانیا در ۷ ماده منعقد نمود و در ۲۰ محرم ۱۲۵۸ در اسلامبول به امضای نمایندگان دولتین رسید.

فرانسویها خود گرفتار انقلابات داخلی بودند و بعد از سقوط امپراطوری ناپلئون روابط ممتد ایشان با ایران قطع شد، ولی در دوران پادشاهی ناصرالدین شاه مجدداً روابط سیاسی آغاز گردید. دولت فرانسه ناصرالدین شاه را برای شرکت در نمایشگاهی که بیادگار انقلاب کبیر فرانسه در پاریس تشکیل داده بود دعوت کرد و از آن پس متدرجاً اتباع فرانسه نیز برای بدست آوردن امتیازات به ایران توجه کردند.

مارسل اگوست دیولافوی **Marcel - Auguste Dieulafoy** در حدود سال ۱۳۰۱ هجری با مساعدت سفیر فرانسه در ایران از ناصرالدین شاه امتیاز استخراج آثار باستان ایران را در شوش به دست آورد و با زوجه خود وعده‌ای از همدستهای فرانسوی (۱) مدت دو سال در شوش کار کرد و قسمت مهمی از آثار نفیس دوره‌های تاریخی قبل از اسلام ایران را کشف نمود و طبق قرارداد نصف آن را به ایران داد و نیمه دیگر را به پاریس برد. دولت فرانسه چون از عظمت و اهمیت آثار باستانی ایران آگاه شد، در سال ۱۳۵۱ از مظفرالدین شاه امتیاز انحصاری تفتیش آثار عتیقه را در تمام خاک ایران به دست آورد و مدت آن الی‌الابد و غیرمحدود بود (۲) و دولت مزبور یکی از علمای علم آثار باستان کنت دومرگان (۳) **J. J. M. de Morgan** را به ایران فرستاد و او با یک نفر کشیش به نام شیل **Schil** از سال ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۰ در شوش مشغول کاوش بود و قریب ۵۰۰۰ قطعه از اشیاء نفیس به پاریس برد.

دولت فرانسه که همواره خود را دوست و متحد ایران می‌دانست و سنگ ایران دوستی به سینه می‌زد، عاقبت نیت خود را در سال ۱۹۰۷- ۱۹۰۹ میلادی به شرحی که خواهد آمد در باب ایران آشکار نمود و معلوم شد که ایران دوستی آن دولت نیز به مقتضای زمان و برای پیشرفت منظوره‌های سیاسی بوده‌است.

۱- بابت **Babin** و هوسه **Hausseyh**

۲- کلیه مطالب مربوط به امتیازات که در این قسمت از فصل ۱۲ کتاب ذکر شده از کتاب «گنج شایگان» تألیف دانشمند محترم آقای جمال‌زاده اقبالی گردیده‌است.

۳- **J. J. M. de Morgan** (دومرگان مطالعات جغرافیائی خود را در غرب ایران به

زبان فرانسه انتشار داده‌است).

فصل سیزدهم

دوره سوم سلطنت قاجاریه

دوره سوم سلطنت قاجاریه

مظفرالدین شاه از ۱۳۱۳ تا ۱۳۲۴ و محمد علی شاه از ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۷ و احمد شاه تا ۱۳۰۴ هجری شمسی سلطنت کردند. عکس العمل سلطنت مستبدانه ناصرالدین شاه و سیاست مسموم کننده انگلستان و سیاست ناهنجار دولت تزاری و نتایج انتشار افکار و عقاید سید جمال‌الدین اسدآبادی و پیروان او در طبقات آزادی طلب در این دوره بروز می کند و در طی یک انقلاب چهار ساله سلطنت استبدادی قاجار به حکومت مشروطه ایران مبدل می گردد. نتیجه فشارهای سیاسی دو دولت همجوار استعمار طلب و مداخلات مسلحانه ایشان و دولت عثمانی در حین جنگ بین المللی در ایران استقلال کشور را به منتهی درجه ضعف و تزلزل می رساند.

سلطنت مظفرالدین شاه - فرمان مشروطیت (۱)

سلطنت مظفرالدین شاه ۱۳۱۳ - ۱۳۲۴

مظفرالدین شاه در سن ۴۴ سالگی بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه در تهران بر تخت سلطنت جلوس نمود و چون در مدت اقامت خویش در تبریز تا حدی به جریان وقایع دربار نظر داشت و جنبش افکار عمومی را علیه سلطنت استبدادی ناصرالدین شاه حس کرده بود . میرزا علی خان امین - الدوله را که از رجال مصلح و وطن دوست و مورد توجه طبقات روشن فکر آزادی طلب بود به مقام صدارت برگزید و خطر طغیان عمومی را مرتفع ساخت، امین الدوله در صدد تأسیس مدارس و توسعه معارف و اصلاحات اداری برآمد ، ولی صدارت او سه سال بیشتر طول نکشید. مظفرالدین شاه که تحت نفوذ روسها بود به اشاره ایشان و به تحریک درباریان امین الدوله را در سال ۱۳۱۶ از صدارت انداخت و امین السلطان را که دست پرورده روسها و طرفدار نیات سوء ایشان بود به صدارت برگزید. امین السلطان اساس اصلاحات امین الدوله را برهم زد و در آزار آزادی طلبان که مخفیانه در گوشه و کنار به نشر افکار خود پرداخته بودند کوشید و در سال دوم صدارت خود پادشاه را به مسافرت اروپا و حضور در نمایشگاه بین‌المللی پاریس تشویق کرد. ولی در این موقع خزانه از پول تهی بود ناچار موضوع استقراض پیش آمد و امین السلطان از دولت روسیه با شرایط بسیار شوم استقلال شکن پول هنگفتی قرض کرد و شاه را روانه اروپا نمود.

در آن موقع دربار قاجار چهار رشته قروض بر عهده داشت :

۱- خسارات کمپانی انگلیسی از بابت لغو قرارداد امتیاز انحصار توتون و تنباکو از زمان ناصرالدین شاه به مبلغ چهارصد هزار لیره با فرع ۶٪ و عایدات گمرک فارس و بنادر جنوب وجه الضمانه این قرض بود و اقساط

۱- بیان کیفیت و وقایع انقلاب مشروطیت ایران خود احتیاج به کتابی جداگانه

دارد. در این کتاب فقط برای بهم پیوستن رشته تاریخ خلاصه‌ای از وقایع مهم مشروطیت ذکر می‌شود.

آن به سالی ۲ میلیون ریال می رسید.

۲- قرضهای بانک روس و انگلیس که روپهم رفته به ۲۵ میلیون ریال میرسید با فرع ۱۲٪ و عایدات گمرک مازندران و آذربایجان و گیلان وجه الضمانه آن بود و اقساط آن به سالی ۳ میلیون ریال می رسید.

۳- قرض تجار داخلی قریب به ۱۰ میلیون ریال با فرع ۱۸٪ .

۴- دیوان دولت به ارباب حقوق و مستخدمین دولت و صاحبان

مستمری.

چون مظفرالدین شاه از اروپا برگشت، خزانه تهی بود و مجدداً موضوع استقراض پیش آمد و دولت روسیه بوسیله امین السلطان باردیگر به مظفرالدین شاه قرض داد و مقررات گمرکی را که در ذیل عهدنامه ترکمانچای ذکر شده بود به نفع خود تغییر داد و به اشاره آن دولت اتباع بلژیکی به اداره امور گمرکی گماشته شدند و پادشاه برای دفعه دوم در سال ۱۳۲۰ به اروپا مسافرت کرد و در پایتخت اتریش موقعی که با کالسکه حرکت می کرد یک نفر از آنارشئیستهای اتریشی گلوله‌ای به کالسکه او انداخت ولی گلوله به وی اصابت نکرد.

در غیاب مظفرالدین شاه امین السلطان نسبت به آزادی طلبان خشونت زیاد به خرج داد و بعضی از علما حکم تکفیر او را صادر کردند. مظفرالدین شاه که از سفر دوم اروپا خاطره ناگوار داشت از جنبش روحانیون به سختی ترسید و امین السلطان را در جمادی الثانی ۱۳۲۱ از صدارت انداخته او را به روسیه تبعید نمود و شاهزاده عبدالمجید میرزا (عین الدوله) را به مقام صدارت انتخاب کرد. و خود برای دفعه سوم عازم اروپا شد و در خفا از دولت روسیه که گرفتار جنگ با ژاپن بود مبلغی قرض گرفت .

بروز انقلاب

فروض کمر شکن و منافی استقلال که از روس و انگلیس به عمل آمد و امتیازاتی که برای تهیه پول به وسیله مظفرالدین شاه به اتباع خارجی داده شد، برای آزادی طلبان و رجال مصلح ایران در خودکامی و خودپرستی زمامداران قاجاریه جای تردید باقی نگذاشت و همگی دانستند که ادامه آن وضع ناهنجار حیات سیاسی و استقلال ایران را در معرض خطر بزرگی قرارداده و مظفرالدین شاه و درباریان خائن او آلت اجرای مقاصد سوء روسیه هستند. اولین ندای انقلاب در محرم ۱۳۲۳ از کرمان بوسیله چند نفر از روحانیون آغاز گردید. حاکم آن شهر شاهزاده رکن‌الدوله به آزارایشان پرداخت ولی همین که خبر انقلاب کرمان به تهران رسید انجمنهای ملیون که از چندی پیش به ریاست دونفر از علمای تهران آقا سید عبدالله بهبهانی و آقا سید محمد طباطبائی تشکیل می شد تصمیم گرفتند که از شاه عزل رکن‌الدوله را از حکومت کرمان تقاضا کنند و عریضه‌ای در این باب به شاه نوشتند. عین‌الدوله عریضه را توقیف کرد و در صدد جلوگیری از مقاصد ملیون برآمد و چند تن از اعضاء انجمن مخفی ایشان را دستگیر نموده به زندان انداخت.

آزادی طلبان به هیجان آمدند و گرد علما را که در آن زمان به واسطه نبودن حکومت مقتدر مرکزی وجود ایشان کانون توجه و اجتماع مردم بود، جمع شدند واعظین زبردست بالای منبرها اعمال عین‌الدوله را مورد انتقاد قرار دادند و مردم را به فساد اخلاق و رویه درباریان آشنا نمودند و در همان اوقات اجتماعی از طبقات مختلفه تهران و روحانیون در مسجد شاه (۱) تشکیل گردید. خطابه هائی در باب آزادی و حکومت مشروطه از طرف علماء خوانده شد، عین‌الدوله مسجد را محاصره کرد و جماعت را متفرق ساخت علماء و روء سای آزادی طلبان به حضرت عبدالعظیم پناهنده شدند و

بلوای عمومی در شهر برپا شد، عین‌الدوله نخست به هراس افتاده از طرف شاه فرمانی دایر به تأسیس عدالتخانه خطاب به ملت صادر کرده سواد آن را به حضرت عبدالعظیم فرستاد، روحانیون و همراهان ایشان از این موفقیت امیدواری حاصل کردند و به شهر برگشتند ولی عدالتخانه تأسیس نشد و عین‌الدوله بر سختگیری و استبداد خود افزود و بوسیله مفتشین مخفی مردم را تحت فشار قرارداد. علما و ملیون در مسجد شاه اجتماع کردند و عزل عین‌الدوله را از صدارت‌از شاه خواستند و در همان وقت عده‌ای از علمای تهران و سردسته‌های انقلاب به قم مهاجرت کردند و قریب ۳۰ هزار نفر از مردم آزادی طلب تهران در سفارتخانه انگلیس متحصن شدند، مظفرالدین شاه بوسیله سفیر انگلیس از وقایع تهران آگاه شد و بلافاصله عین‌الدوله را از صدارت انداخت و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله را که متکی به احزاب آزادی طلب بود به صدارت برگزید. مشیرالدوله فرمان مشروطیت را در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ از شاه گرفت و صورت آن را به قم فرستاد. در نتیجه اجتماع سفارت انگلیس به هم خورد و علماء از قم مراجعت کردند و در عمارت بهارستان به نوشتن نظامنامه انتخابات مشغول شدند و بعد از ۵ ماه اولین مجلس شورای ملی از نمایندگان تجار و اصناف و روحانیون تشکیل گردید و قانون اساسی مشروطیت در ۵۰ ماده در ۲۴ ذیقعه ۱۳۲۴ از تصویب مجلس گذشت و به موجب آن قانون حق تصویب کلیه قوانین مملکتی اعم از قوانین مالی و اداری و حق تصویب قراردادهای سیاسی و تجارتي و اعطای امتیازات به دو مجلس سنا و شورای ملی واگذار شد. این قانون بوسیله مشیرالدوله به تصویب و امضای مظفرالدین شاه و ولیعهد او محمد علی میرزا رسید و مظفرالدین شاه چندی پس از امضای قانون اساسی وفات یافت و محمد علی میرزا بر تخت سلطنت جلوس کرد (ذیقعه ۱۳۲۴).

محمد علی شاه - انقلاب مسلح

مخالفت با مجلس ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷

محمد علی شاه مانند پدر خود تحت نفوذ روسها رفته بود و آن دولت چون شرکت طبقات متوسط را در امور اداری و حکومت برای منافع سیاسی خود مضر می دانست محمد علی شاه را به شکستن پیمانی که بوسیله امضای قانون اساسی در دوران ولیعهدی خود با آزادی طلبان بسته بود واداشت و چون به سلطنت رسید بنای مخالفت با مجلس را گذاشت . مشیرالدوله از کار کناره گرفت و میرزا علی اصغر خان اتابک به صدارت انتخاب شد و چون با اساس مشروطه مخالف بود به دست یکنفر آذربایجانی به قتل رسید .

نمایندگان مجلس در این موقع مشغول تهیه متمم قانون اساسی بودند و آن را در ۱۰۷ ماده تنظیم و تصویب کردند به موجب آن قانون قوای مقننه و مجریه و قضائی از یکدیگر تفکیک شد .

محمد علی شاه ابتدا جمعی از اوباش و اراذل شهر را به آزار نمایندگان مجلس واداشت و چون آزادی طلبان در ولایات به خطری که مجلس را تهدید می کرد متوجه شدند سلاح جنگ برداشتند و در اکثر شهرهای بزرگ برای حفظ قانون اساسی و حکومت مشروطه مجاهدین قیام کردند . سیاست خشن دولت تزاری روسیه در تبریز و تهران از پرده بیرون افتاد و فوج قزاق به سرکردگی لیاخوف در باغ شاه اجتماع نمودند . محمد علی شاه نیز به ایشان پیوست . در بهارستان نیز مجاهدین به حفظ نمایندگان مجلس برخاستند . حکام ولایات به فرمان محمد علی شاه به آزار و شکنجه آزادی طلبان کوشیدند . عاقبت محمد علی شاه به اشاره روسها از باغ شاه مجلس شورای ملی را بمباران کرد و عده زیادی از مجاهدین را با وضع ناهنجاری به قتل رسانید و مجلس شورای ملی تعطیل شد و سلطنت مستبدانه محمد علی شاه که آن را می توان دوره استبداد صغیر نامید آغاز گردید .

قیام مسلحانه محمد علی شاه بر ضد مجلس شورای ملی و فجایعی که سربازان مزدور او و قزاقهای روس نسبت به آزادی طلبان روا داشتند آتش

خشم و غضب بسیاری از مردم ولایات را شعله‌ور ساخت، تبریز از دو جانب تحت فشار قرار گرفته بود، صمدخان ماسوله‌ای به امر محمد علی شاه تپه‌های جانب شمالی شهر را سنگر بندی کرد و مردم ماجراجوی محله شتربان را در قلع و قمع آزادی طلبان شهر با خود همدست نمود. از طرف دیگر روسها از طریق جلفا شهر را مورد تهدید قرار داده بودند. آزادی طلبان و مجاهدین شهر دور ستار خان (سردار ملی) و باقرخان (سالار ملی) که مردمانی رشید و فداکار بودند گرد آمدند و پس از قلع و قمع صمدخان ماسوله‌ای و استبداد طلبان محله شتربان عازم تهران شدند. در همان وقت سپاه کوچکی نیز از مجاهدین گیلان به سرداری یفرم خان و سپاهی از مجاهدین بختیاری و اصفهان و فارس به سرداری علیقلی خان بختیاری به جانب تهران حرکت کردند و در خارج تهران به مجاهدین تبریز پیوستند. محمد علی شاه با مجاهدین مقاومت کرد ولی مغلوب گردید و به سفارت خانه روس پناهنده شد و تهران به تصرف مجاهدین در آمد، محمد علی شاه از سلطنت استعفا نمود و با قبول این شرط که هرگز قصد مراجعت به ایران را نکند مقرری سالیانه برای او معین شد و او را به اروپا فرستادند و فرزند او احمد میرزا را به سلطنت منصوب نمودند (۱۳۲۱) و چو احمد میرزا طفل بود عضدالملک به نیابت سلطنت انتخاب شد و اندکی بعد چون عضدالملک از کار کناره گرفت ناصرالملک قراگزلو از طرف مجلس شورای ملی که مجدداً تشکیل گردید به نیابت سلطنت منصوب شد و دوره استبداد صغیر خاتمه یافت.

انقراض سلطنت قاجاریه و انتقال قدرت به رضاخان میرپنج اوضاع داخلی و خارجی

انقلاب مشروطیت ایران زمام حکومت را که بازیچه دست سلاطین قاجار و درباریان ایشان بود به قوای ملت سپرد و ناصرالملک نایب السلطنه احمد میرزا اگرچه باطناً نسبت به مشروطیت ایران نظر خوبی نداشت ولی در ظاهر خود را از هواخواهان مشروطیت و طرفدار حریت و آزادی قلمداد می کرد و در استوار کردن اساس مجلس شورای ملی می کوشید و متدرجاً یکی از بزرگترین آمال و آرزوهای دیرینه ملت ایران که شرکت در امور اداری و حکومتی کشور بود برآورده می شد، ولی حوادث و وقایع دوران پادشاهی ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه چنان آثار شوم و عمیقی در احوال روحی و اجتماعی ملت ایران باقی گذاشته بود که تنها با تغییر حکومت و شرکت طبقات متوسط در امور اداری برطرف کردن آن آثار امکان نداشت و کشور ایران که زیر بار قروض کمرشکن و قیود سیاسی دول استعماری به سختی می نالید به یک حکومت مقتدر و مستقل عاری از هرگونه تشبثات خارجی احتیاج داشت و میبایستی یک دست قوی و زورمند و یک فکر مصلح توانا گریبان ملت ایران را که در خارج با هیولای مهیب سیاست ناهنجار تزاری و قیافه ظاهرالصلاح آلوده باغراض سوء دولت انگلیس مواجه و در داخل با فقر و تنگدستی و مصائب روزگار گذشته دست به گریبان بود از آن وضع ناگوار نجات ببخشد.

حکومت مشروطه ایران با هزاران مشکلات داخلی و خارجی مواجه گردید. نظام ایران که یگانه وسیله حفظ امنیت در داخل و صیانت حیثیت سیاسی کشور در خارج بود به بدترین صورتی افتاد و قوای نظامی مملکت به ۸ هزار نفر سربازان مشق ندیده تنبل و بیکاره منحصر بود به طوری که یکی از رؤیس الوزراهای آن عهد در بیانیه خود نوشته است: «قوای نظامی ایران حتی برای دفع جعفر قلی و رضا جوزانی که دونفر از اشرار محلی بودند کفایت نمی کرد»، شیرازه نظام عمومی از هم گسیخته، و بعضی از مردمان جاهل و خودسراز آزادی و حریت سوء استفاده نموده دست تعدی به جان و

مال مردم دراز می کردند، راهها به واسطه نبودن قوای تأمینیه دچار ناامنی و ایلات عشایر به چپاول کاروانهای تجارتی مشغول بودند. دول روس و انگلیس درچنان موقع از ضعف و ناتوانی ایران نفوذ خود را به حد کمال رسانید و به یکی از بزرگترین جنایات تاریخی دست زدند و برای آن که در برابر اتحاد مثلث (اتحاد آلمان و اتریش و ایتالیا) اتحاد جدیدی تشکیل دهند به وساطت دولت فرانسه که می خواست اختلافات سیاسی و مستمرانی دو دولت روس و انگلیس را برطرف و آن دو را با خود متفق سازد ایران را در سال ۱۹۰۷ به دو منطقه نفوذ بین خود تقسیم کردند و نقشه این تقسیم در پایتخت روسیه تهیه شد.

در جنگ بین المللی ضعف بنیه مادی و معنوی ایران به منتهی درجه رسید و هرچند که بعضی از رجال مصلح آن روزی بوسیله اعلام بی طرف در جنگ عمومی، ایران را از جرگه محاربین خارج ساختند ولی دول روس و انگلیس و عثمانی بیطرفی ایران را نقض کردند و مدت دو سال ایران غربی و شمال غربی میدان زدو خورد قوای روس و عثمانی بود.

در این مدت از طرف سپاه روس و عثمانی خسارات مادی و از طرف انگلیسها خسارات روحی و معنوی بسیار به مردم وارد آمد و بر اثر آشفته‌گی اوضاع داخلی و هجوم سپاه محاربین قحط و غلای آذوقه در ایران بروز کرد، دولت روسیه که به موجب نقشه تقسیم ارضی سال ۱۹۰۷ خود را مالک ایران شمالی و غربی می دانست به مجلس شورای ملی اعلان انحلال داد و از هیچ ظلم و ستمی نسبت به آزادی طلبان خودداری نکرد. انگلیسها به عنوان حفظ اتباع خود در جنوب موسسه پلیس جنوب را توسعه دادند.

در حین جنگ بین المللی قوای نظامی ایران به دو دسته تقسیم شده

بود:

یکی قوای قزاق که به دست افسران روسی اداره می شد و دیگری ژاندارمری که آن را سوئدی ها و افسران ایرانی اداره می کردند، قوای ژاندارم بنا به حس همدردی با عثمانی و به مناسبت مظالم استقلال شکن دولت تزاری روسیه از ابتدای جنگ به هواخواهی آلمان و عثمانی

(متحدین) قیام کردند. و از طرف دیگر به واسطه بروز اختلاف بین افسران ایران و سوئدی قوای ژاندارم به چند دسته تقسیم گردید و سرداران ژاندارم در ایالات ولایات ایران سر بخود سری برداشتند و بعضی از ایشان در آن موقع که دربار ضعیف و ناتوان قاجاریه از عهده هیچ اقدامی برای حفظ بی طرفی مملکت برنمی آمد علناً با سپاه روس به جنگ برخاستند و ایران دوستی خود را بدین وسیله ثابت کردند. میرزا کوچک خان در گیلان علیه نفوذ سوسیالیست های روسیه که از سال ۱۹۱۷ به بعد در شمال ایران رخنه یافته بودند قیام نمود و قوای کوچکی از جنگلیها دور خود گرد آورد و به مقتضای زمان گاهی با انگلیسها و زمانی با آلمانها سازش می کرد. بالاخره هیچ گونه مرکزیت سیاسی و نظامی و مالی در ایران وجود نداشت و تقдіرات ملت ایران بازیه حوادث و وقایع پر آشوب جنگ بین المللی بود.

سطر نهم، سازش!، سازشی در کار نبوده و بیگانه ستیزی و مبارزه با اجنبی اصول سیاست نهضت و میرزا بوده.

کودتای سوم حوت ۱۲۹۹

در شب سوم اسفند (حوت) ۱۲۹۹ شمسی که این کشور در چنین موقع خطرناکی قرار داشت ، با دسیسه انگلیس ها رضاخان میرپنج ارکان متزلزل حیات ایران را در دست گرفت. رضاخان در شب سوم اسفند با دوستان تن قزاق تهران را فتح کرد و کودتائی برپا نمود و در همان شب اولین هیئت مستقل دولت به ریاست سید ضیاءالدین تشکیل شد و فردای آن روز بیانیه‌ای از طرف رئیس‌الوزراء منتشر گردید و اوضاع ناگوار مملکت را گوشزد اهالی نمود. رضاخان فرماندهی کل قوای نظامی را برعهده گرفت از مجموع قوای قزاق و ژاندارم قوای جدید نظامی بوجود آورد و دول متحارب را به تخلیه خاک ایران و پرداخت خسارات نقض بی طرفی دعوت نمود. و در همان وقت اداره وزارت جنگ نیز به او واگذار گردید و با جدیت به قلع و قمع اشرار و شورش هائی مانند اسمعیل آقای سمیتقو در آذربایجان و شیخ خزعل در خوزستان پرداخت .

دزدان از سر راه کاروانهای تجارتنی برخاستند و ارکان متزلزل دولت رو به استحکام رفت. رضاخان که در آن زمان منصب ریاست وزراء را نیز داشت، امنیت سیاسی و قضائی ایران را اعاده کرد. در سال ۱۳۰۴ شمسی احمد شاه قاجار را که فارغ از ملک و ملت در اروپا به عیاشی اشتغال داشت از سلطنت خلع کرد و انقراض سلسله قاجاریه را رسماً اعلام نمود و حکومت موقتی به رضاخان سپرده شد و به موجب تصویبنامه مجلس شورای ملی مجلسی که عده نمایندگان آن دو برابر نمایندگان مجلس شورا بود به نام (موسسان) در آذرماه ۱۳۰۴ تشکیل گردید، مجلس موسسان در قانون اساسی سال ۱۳۲۴ موادی را که راجع به ارثی بودن سلطنت در خانواده قاجار بود نسخ کرد و سلطنت را به رضاخان میرپنج واگذار نمود.

پاراگراف دوم سطر سوم، امنیت سیاسی و اقتصادی!، امنیت بیشتر برای حفظ قدرت رضاخان بوده. و همه آگاهند که بسیاری از آزادی خواهان در همین دوران بدست جلاد سپرده شدند.

